

فرید رازی

فرهنگ عربی

در

فارسی معاصر

ARABIC WORDS
IN CONTEMPORARY
PERSIAN

RAZI, FARIDEH

فرهنگی عربی و فارسی معاصر

نقد و بررسی

۸	۰۶
۱۹	۲

اسکن شد

فرهنگ عربی در فارسی معاصر

این کتاب، بدلیل وجود نسخ دیگری از آن
در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران
بر اساس قرار داد ۹۲۷۴۰ جهت استفاده
بد کتابخانه طرف قرارداد، منتقل گردید.

۸۷۸۱۵

نشر مرکز

فرهنگ عربی در فارسی معاصر
تألیف فریده رازی
چاپ پنجمین، صحافی میلاد
نوبت اول ۱۳۶۶، ۶۰۰۰ جلد
کلیه حقوق محفوظ و مخصوص نشر مرکز
تهران، صندوق پستی ۵۵۴۱ - ۱۴۱۵۵

رازی، فریده

فرهنگ عربی در فارسی معاصر / فریده رازی. - تهران:

نشر مرکز، ۱۳۶۶

۲۷۲ ص

کتابنامه ۲ ص

۱. فارسی - واژه نامه ها

۴ فا ۳

PIR

۲۸۱ و

سخنی از ناشر

انتشار آثاری که به بسط و تقویت و غنی ساختن زبان فارسی یاری کند یکی از هدفهایی است که نشر مرکز از آغاز کار در برنامه خود قرار داده است. از این رو هنگامی که از کار خانم رازی در تنظیم فرهنگی از برابری فارسی برای واژه‌هایی که از زبان عربی در فارسی معاصر کاربرد داشته است مطلع شدیم، در اقدام به نشر آن درنگ نکردیم. بخصوص که با مطالعه‌ی اثر دریافتیم حاصل کاریست چندساله و پیگیر و هرچند دامنه‌ی کار چنان وسیع است که شاید تلاشی بس گسترده‌تر از این هم کفایت آن را نکند، اما این اثر می‌تواند راهگشای تلاشهای دیگر و بیشتر باشد.

همه‌ی کسانی که دست اندر کار تألیف یا ترجمه هستند و همه‌ی اهل کتاب و مطالعه می‌دانند که دسترسی و برخورداری از یک واژگان گسترده و سرشار و توانا چقدر در رساندن دقیق و درست منظور گوینده و نویسنده اهمیت دارد و چه اندازه به فهم صحیح مطلب از جانب خواننده یا شنونده کمک می‌کند. پیشرفت فرهنگ و دانش مستلزم پیشرفت و کمال یافتن زبان است و یک زبان فقیر یا ضعیف و نارسا قادر به انتقال مفاهیم متنوع و دقیق و پیچیده‌ی دانش و هنر و ادبیات و فلسفه و علوم امروزی نیست و گاه به ناچار این مفاهیم با بیانی چنان مغلق و بغرنج و یا با کاربرد بیدریغ واژه‌های بیگانه ابراز می‌شوند که زبان به جای آن که وسیله و کمکی در انتقال مطلب باشد به سدی در مقابل فهم آن بدل می‌شود. هر قدر زبانی کمال یافته‌تر باشد مجموعه‌ی واژگان وسیع‌تر و غنی‌تری در اختیار دارد و زبانهای پیشرفته‌ی امروز از آن ملت‌هایی است که در جریان ترقی و اعتلای دانش و

ادب با یاری جستن از گنجینه‌ی لغوی فرهنگ گذشته‌ی خود یا بهره گرفتن از توانایی‌های ترکیبی زبان بر انداخته‌ی واژه‌های در دسترس خویش افزوده‌اند.

زبان فارسی هم از هردو این امکانات برخوردار است اما این توانایی بالقوه چنانکه باید و شاید به مرحله‌ی فعلیت و بروز نرسیده است و به جای آن هرجا که گمیت زبان در بیان مطلب لنگیده است در گذشته به زبان عربی و در زمان ما به زبانهای غربی توسل جسته‌اند. کاربرد محدود واژه‌های زبان دیگر در هرزبانی، با توجه به اینکه این واژه‌های بیگانه در زبان جذب می‌شوند و حتی با تغییراتی مطابق ساخت آن و سلیقه اهل زبان، با آن وفق می‌یابند امر نکوهیده‌ای نیست اما رواج نامحدود اینگونه واژه‌ها، از آنجا که در مجموع با ساختار کلی زبان یگانگی و پیوند عضوی ندارند، به انسجام و روانی و یکدستی آن آسیب می‌زند و از رشد و بسط و تقویت آن و بروز قابلیت‌های نهفته‌اش جلوگیری می‌کند.

در مورد بهره‌گیری از توانایی‌های ترکیبی زبان فارسی و ساختن همکردهای (ترکیبات) شایسته و زیبا از ریشه‌های موجود، تلاش‌هایی شده است و می‌شود. اما اثرِ دردست، به واژه‌های موجود اما از یاد رفته یا کم کاربرد فارسی می‌پردازد که در فرهنگ‌ها هست و در ادبیات گذشته متداول بوده اما در زبان رایج گفتار و نوشتار کمتر شنیده و خوانده می‌شود. بنابراین، اساس این فرهنگ سماعی است نه قیاسی و قصد آن شناساندن واژه‌ها است نه واژه‌سازی. واژه‌های ارائه شده دست‌کم در یکی از فرهنگ‌های قدیمی آمده‌اند و مؤلف با کار متمادی چندساله آنها را استخراج و تنظیم کرده است. به علاوه اساس کار، دادن معادل بوده است نه معنی کردن و شرح دادن واژه‌ها آنگونه که در اغلب فرهنگ‌ها عمل می‌شود.

در این زمان که توجه به زبان فارسی و تلاش برای نیروبخشیدن به آن در میان نویسندگان و مترجمان و اهل دانش و فرهنگ رواجی امیدبخش یافته است، ناشر آرزومند است با عرضه این اثر کمکی هرچند ناچیز به پیشبرد این هدف کرده باشد.

پیشکش به
استاد سیدعبدالله انوار
با همه بی نیازیش

فرهنگ عربی در فارسی معاصر

۱ - واژه‌های عربی (صفحات ۱ تا ۲۵۰)

۲ - واژه‌های بهم پیوسته فارسی عربی (صفحات ۲۵۱ تا آخر)

آن که نهاد و آن که نوشت
او نیز به همین آیین
به گیتی، تن خسرو،
و به مینو، بُخته (آمرزیده) روان باد^۱

دیباچه

انگیزه فراهم آوردن این دفتر، شور و اشتیاق بی اندازه‌ای بود که برای شناساندن و از نوزنده کردن واژه‌های زیبا، ساده و گاه به فراموشی سپرده شده فارسی در خود حس می‌کردم. این کار، هرچند کوچک در برابر دریای بیکران زبان و ادب پارسی، برای من که نمی‌خواستم آن را خرد بگیرم آسان نبود.

هرچند پیشینیان «به صورت‌های دیگر زبان خود در اعصار گذشته توجهی نداشتند و گمان می‌بردند که زبان همیشه صورت واحدی دارد و تحولی در آن راه نمی‌یابد»، ولی این اندیشه اکنون دگرگون شده و ثابت گردیده که زبان امری ثابت نیست و همراه زمان تحول می‌پذیرد.^۲

زبان فارسی هم، چنانکه آگاهی داریم دگرگونی‌های زیادی داشته و سرنوشت آن مانند روزگار این سرزمین دستخوش نشیب و فرازهای بیشماری بوده، در هر تندباد تاریخی برخی از گنجینه‌های گرانبهای فرهنگ و زبان ما از میان رفته، دیوان‌ها، نوشته‌های خطی، مدارک تاریخی نابود و یا سوزانده شده‌اند و زبان

۱- از کتاب درخت آسوریک.

۲- تاریخ زبان فارسی - دکتر پرویز ناتل خانلری (نقل به معنی).

اقوام پیروز در زبان ما وارد شده، ولی بودند کسانی که با همهی وجود در زنده نگاهداشتن این زبان و سنت‌های این سرزمین کوشیده‌اند تا بدین‌جا که استوار مانده است، نامشان گرامی باد....

واژه‌های پارسی، این میراث‌های فرهنگی ارزنده ما نیز از این سرنوشت در پناه نبوده‌اند و بسیاری از آنها فراموش شده و جای خود را به واژه‌های گوناگون غیر پارسی داده‌اند. برای بسیاری از مفاهیم و اندیشه‌ها از واژه‌های بیگانه که با ساخت زبان ما هماهنگ نیست استفاده می‌کنیم حال آنکه در زبان خود برای آنها واژه‌های شایسته داریم. پس چه بهتر که ما هم بکوشیم به زبان گذشته‌ی خود تا حد امکان بازگردیم و واژه‌های زیبا و ساده‌ای را که درخور فهم گروه بیشتری از مردم است و از یاد رفته، از متون باارزش پیدا کنیم و آنها را زنده گردانیم و زبان زیبایی فارسی را پربارتر و گسترده‌تر سازیم، هرچه واژه بیشتری داشته باشیم، زبان تواناتر، نوشتن زیباتر و بازگو کردن مفاهیم آسان‌تر خواهد شد و مهم‌تر اینکه می‌توانیم برای واژه‌های بیگانه که به زبان سرازیر می‌شوند برابری پیدا کنیم تا زبان ما آمیخته‌ی از ترکی، انگلیسی، لاتین و غیره نباشد.

البته باید بگویم هدف این نیست که این گونه واژه‌ها را 'کنار بگذاریم و فراموش کنیم. هیچ زبانی از واژه‌های بیگانه تهی و بی‌نیاز نیست. بسیاری از اینگونه واژه‌ها در زبان فارسی جا افتاده‌اند و با آن جوش خورده‌اند بخصوص واژه‌های عربی، چون زبان ما از گذشته با زبان عربی درهم شده و متون گرانمایی از پیشینیان داریم که به زبان عربی است و نوشته‌هایی از زبان پهلوی به عربی برگشته که زمینه اصلی آن از بین رفته و به آن دسترسی نداریم، این زبان در فرهنگ ما ریشه دارد و نمی‌توان آنرا کنار گذاشت.

زبان فارسی ارزش‌های بیشماری دارد، یکی تلفظ آن است، فارسی زبانان بسادگی می‌توانند، هر زبانی را، هر گویشی را تقلید کنند، بدون آنکه آهنگ (Ton) یا تکیه (Accent) آن زبان دگرگون شود. ما، واک‌های^۳ (صوت‌های گفتار) بیشتر زبان‌های دنیا را به آسانی تلفظ می‌کنیم در صورتیکه می‌دانیم

۳- در کتاب‌های صرف و نحو عربی و فارسی کلمه حرف را گاهی به معنی واک به کار برده‌اند (تاریخ زبان فارسی).

زبان‌های دیگر چه مشکلاتی برای تلفظ واک‌های زبان دیگر دارند.

این نکته را یادآوری کنم که همانطور که می‌دانید، کار واژه بسیار دشوار است، واژه‌ها دوران زندگی دگرگونی دارند، یک واژه در دیوان‌های مختلف با نظرات گوناگون و صورت‌های مختلف و گاهی معانی متفاوت نوشته شده، در این راستا کوشش شده که از منابع باارزش و پذیرفته شده از طرف دانش‌پژوهان باصلاحیت استفاده شود و حتی یک واژه بکار برده نشود مگر آنکه در دیوان‌های یاد شده آمده باشد. باآنکه گاهی کاربرد واژه‌ای را بخوبی می‌دانستم ولی بکار نبرده‌ام چون این کار یک فرهنگستان است و من جز انتخاب واژه و روش کار هیچگونه نظر شخصی بکار نبرده‌ام و از خود واژه یا ترکیبی ابداع نکرده‌ام، واژه‌نامه یک کار تحقیقاتی است نه آفرینش.

باید بگویم پشتوانه‌ی من در این سال‌ها منابع بسیاری بوده که در کتابخانه ملی و کتابخانه پدرم در اختیار داشتم و دلگرمی من به راهنمایی‌های گرانبهای استادان و پژوهندگان ارجمند آقایان: دکتر پرویز ناتل خانلری، دکتر محمدمقدم، دکتر جمال رضایی و بررسی نهایی استاد سیدعبدالله انوار بوده است که آرزوی جاودانگی نامشان را دارم و از توجه برخی از اعضای هیئت علمی دانشگاه تهران خانم‌ها: دکتر آزاده امین‌پور، دکتر بانوی کریمی، آقایان بهاءالدین خرمشاهی و دکتر فریدون سیاسی سپاس فراوان دارم.

در این واژه‌نامه، که برابره‌ای فارسی واژه‌های عربی در زبان کنونی ماست، با همه‌ی کوششی که سال‌ها شده، بازهم هربار که این برگ‌ها را بازبین می‌کنم به نارسایی‌ها و کاستی‌های آن پی می‌برم و ناگزیر آرزو می‌کنم که، کاش می‌توانستم زمان بیشتری در گرو بگذارم، ولی کوزمان؟ امیدوارم پژوهندگان و دوستداران چنین راهی در کامل کردن این فرهنگ کوشش کنند و کمبودها و اشتباهات آنرا جبران نمایند تا جای خالی چنین واژگانی پر شود.

در پایان به یاد دوست سفر کرده‌ای که بدین کار ارج می‌نهاد بوده‌ام و از همکار گرامی خانم فرانک نخست که یاریم کردند سپاسگزارم.

فریده رازی

روش کار

- کوشش شده برابره‌های واژه‌های عربی، تنها واژه‌های فارسی باشد نه زبان دیگر، پس از آوردن واژه‌های ترکی و امثال آن که به فارسی راه یافته پرهیز کردیم. هرجا که درمقابل واژه عربی واژه‌ای ترکیبی آورده‌ایم که بخشی از آن فارسی است، با نشانه ف.ع. یا ع.ف. یادآوری کرده‌ایم.
- ملاک زبان واژه‌های عربی «معین» و «دهخدا» بوده است و زبان واژه‌های فارسی منابع ذکر شده.
- تا جای ممکن از بکار بردن واژه‌های دساتیری خودداری شده است.
- این واژه‌نامه دربردارنده‌ی برابره‌های پارسی بسیاری از واژه‌های عربی در زبان کنونی ماست، نه همه‌ی آنها. برای پاره‌ای از واژه‌های عربی چون کاربرد فراوان ندارند، برابری نداده‌ایم، و برای برخی نیز برابر درخوری نیافتیم.
- ملاک تلفظ واژه‌های عربی همانگونه است که در فرهنگ‌های عربی بکاررفته چون در زبان فارسی کاربرد این واژه‌ها ملاک واحدی ندارد.
- معانی فارسی معانی‌ایست که فارسی‌زبانان برای این واژه بکار می‌برند، نه الزاماً معنای اصلی آن واژه در زبان عربی.
- در وضع دستوری، هم به وضع دستوری واژه در زبان عربی و هم کاربرد آن در پارسی توجه شده، مثلاً اگر واژه‌ای در عربی به صورت مصدر بوده ولی فارسی آنرا بصورت (اسم مصدر) و یا (حاصل مصدر) و یا (اسم) استفاده کرده، یا با پیوند به یک مصدر فارسی مصدر مرکب ساخته‌اند در اینجا وضع آن در زبان عربی ذکر شد. در بیشتر موارد معانی فارسی دارای وضع دستوری متفاوت

تفکیک و مشخص شده‌اند.

- اسم فاعل‌ها و اسم مفعول‌ها و صفات مشابه همگی صفت محسوب شده و اسم‌های مکان و زمان و آلت همه اسم بحساب آمده که اختلاف معانی فارسی آن‌ها رساننده وضع اصلی آنها در زبان عربی است.
- جار و مجرورها، ظروف زمان و مکان که به گونه‌ای فعل را مقید می‌سازند بصورت قید نموده شده‌اند.
- ترکیبات اضافی به روش عربی بصورت ترکیب اضافی نوشته شده که برخی از این ترکیبات ساختاری فارسی زبانان است و در عربی بکار نمی‌رود.
- اسماء منسوب از کاربرد فارسی آن استفاده شده.
- در «تا» و «ها»ی ملفوظ و غیرملفوظ، تلفظ فارسی رعایت شده است.
- کلمات مرکب که بخشی از آنها عربی و بخشی فارسی است جداگانه در بخش دوم آمده‌اند.



پایه‌ها (مآخذ)

- ۱ - التونجی، محمد، ۱۹۳۳. المعجم الذهبی فارسی-عربی: یشتمل المفردات والتراکیب الفارسیه الفصیح منها والعامی، الشرق منها والغری، المفرد منها والمركب، والادبی والعلمی والفنی. بیروت، دارالعلم للملایین، ۱۹۸۰ (= ۱۳۵۹).
- ۲ - اسدی، علی بن احمد، ... - ۶۴۵ق. لغت فرس منسوب به اسدی طوسی، به کوشش محمد دبیر سیاقی. تهران، طهوری، ۱۳۳۶. [از روی نسخه مورخ ۷۳۲ هجری مضبوط در کتابخانه واتیکان مأخذ چاپ پال هرن - ۱۸۹۷ م.].
- ۳ - برهان، محمد حسین بن خلف، قرن ۱۱. برهان قاطع محتوی بر لغات فارسیه و برخی از ترکیه و بعضی از لغات پهلوی و کنایات فارسی. به سعی و اهتمام مشهدی غلامرضا. [بی‌جا]. کارخانه قلی‌خان، ۱۲۷۸ق (= ۱۲۴۰ش).
- ۴ - بهروز، ذبیح، ۱۲۷۰ - ۱۳۵۰. فرهنگ کوچک نازی به پارسی. تهران: انجمن زبان ایران، [۱۳].
- ۵ - جمال‌الدین انجو، حسین بن حسن، قرن ۱۰ - فرهنگ جهانگیری. میرجمال‌الدین حسین بن فخرالدین حسن انجوی شیرازی؛ ویراسته رحیم عفیفی. مشهد. دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱.
- ۶ - دهخدا، علی اکبر، ۱۲۵۸؟ - ۱۳۳۴. لغت‌نامه: [زیر نظر محمد معین و جعفر شهیدی]. تهران، سازمان لغت‌نامه، ۱۳۲۵.
- ۷ - شاد، محمد پادشاه بن غلام محیی‌الدین، قرن ۱۴ - فرهنگ آندراج: شامل لغات فارسی با شواهد شعری و اصطلاحات و ترکیبات و مترادفات مفید و مباحث دستوری و لغات عربی به ترتیب ساده الفبایی. زیر نظر محمد دبیر سیاقی.

تهران، خیام، ۱۳۳۵.

۸ - فروزانفر، محمدحسن، ۱۲۷۸ - ۱۳۴۹. فرهنگ تازی به پارسی. گردآوری
حسن بدیع الزمان فروزانفر. تهران، وزارت فرهنگ، دبیرخانه فرهنگستان، ۱۳۱۹.
ج ۱: از الف تا ر.

۹ - فرهنگستان زبان، واژه‌های نو (که تا پایان ۱۳۱۹ در فرهنگستان ایران
پذیرفته شده است). تهران، فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۴.

۱۰ - کیا، محمد صادق، ۱۲۹۹ -، واژه‌های معرب در صراح. تهران،
فرهنگستان زبان ایران، ۱۳۵۲ ش.

۱۱ - معین، محمد، ۱۲۹۱ - ۱۳۵۰. فرهنگ فارسی. شامل یک مقدمه و سه
بخش لغات، ترکیبات خارجی، اعلام: حاوی لغات و اصطلاحات فصیح و عامیانه
فارسی (ایرانی و غیرایرانی)، ترکیبات خارجی، اعلام و نامهای... - تهران،
امیرکبیر، ۱۳۶۲، ۱۳۴۲ - ۱۳۶۳، ۱۳۴۳ (۶ جلد)، مصور، نقشه.



فهرست نشانه‌های کوتاه‌شده (اختصاری)

اسم	ا
اسم جمع	اج
اسم مرکب	ا. مر.
اسم منسوب	ا. من.
ترکی	تر.
ترکیب اضافی	تر. اض.
ترکیب عطفی	تر. عط.
ترکیب وصفی	تر. وص.
صفت	ص
صفت مرکب	ص. مر.
صفت منسوب	ص. من.
ترکیب عربی و فارسی	ع. ف.
ترکیب فارسی و عربی	ف. ع.
قید	ق
کنایه	کنا
مصدر	مص
معرب	معر



آخرین [عَاخِرِی ن] (إِج) = پسین، واپسین، پسینیان، باز پسینیان، واپسین دم	آباء [عِابَاء] (إِج) = پدران نیاکان
آخرین [عَاخِرِی ن] (إِج) = دیگران، دگران	آنی [عَانِی] (ص) = آینده آینده به کاری
آداب [عَادَاب] (إِج) = آیین ها، روش ها، روش های پسندیده فرهنگ ها	آتیّه [عَانِیّه] (ص) = آینده
آدم [عَادَم] (!) = کس ✓	آثار [عَاثَر] (إِج) = نشانه ها یاد گارها، یادبود
آراء [عَارَاء] (إِج) = اندیشه ها، رای ها راه ها	آثام [عَاثَام] (إِج) = گناه ها، بزه ها
آفاق [عَافَاق] (إِج) = کرانه های آسمان کران تا کران کناره ها مون کشورها جهان	آجر [عَاچُر] (!) = خشت، اگر، آگور، خشت پخته، آژ یانه
آفت [عَا فَت] (!) = گزند، آسیب آگفت، آگفت بتیاره، پتیاره	آجرک الله [عَاچُرک لَلاَه] (تر. اض.) = خدا ترا پاداش دهد
آلام [عَالَام] (إِج) = دردها، رنج ها	آجل [عَاچِل] (ص) = دیرس، پس آینده، درآینده، آینده، دیر و زود، دیرآینده
آلت [عَالَت] (!) = ابزار، ابزاره، افزار، سار، دست موزه اندام ابزاره	آحاد [عَا حَاد] (إِج) = یک ها، یکان، یکی ها، تک ها، یگانه ها
آمال [عَامَال] (إِج) = امیدها، آرزوها، خواست ها، کام ها، آرمان ها، دلخواه ها ایاسه	آخر [عَاخِر] (ص) = پایان، پسین، واپسین انجام، فرجام، سرانجام
آمنّا [عَامَنّا] (فعل و فاعل - ق) = گرویدیم	آخر [عَاخِر] (ص) = دیگر، دگر، دیگری
آمین [عَامِی ن] (ق) = بپذیر، برآور، چنین باد، همین، ایدون باد	آخر الامر [عَاخِرُ نَعْمَ ز] (تر. اض.) = سرانجام، پایان کار
آن [عَان] (!) = هنگام، دم	آخر الزمان [عَاخِرُ زَمَان] (تر. اض.) = واپسین، پایان روزگار
آنّا [عَان ن] (ق) = دردم، بیکدم، همان دم،	آخرت [عَاخِرَت] (!) = آن سرا، سرای دیگر، آن جهان، باز پسین

آیات	بی درنگ	آیت [عائتُ] (ا) = نشان، نشانی، نشانه
آیات [عایاتُ] (اِج) = نشان‌ها، نشانه‌ها،		آیه [عایةُ] (ا) = نشانی، چمراس یادگار
نشانی‌ها		آیه الله [عائتُ لَلاهِ] (تر. اض.) = نشانه خدا





باز خریدن فروختن، و فروختن	اباء [اِبَاءٌ] (مص) = سرپیچیدن از، نپذیرفتن،
ابد [اَبَدٌ] (ا) = زمان بی پایان، جاودان، همیشه، جاویدان	سرپیچی کردن، سرکشی کردن، نافرمانی کردن
ابداء [اِبْدَاءٌ] (مص) = آغازیدن، از سر گرفتن آشکار کردن، پیدا کردن	اباطیل [اَبَاطِلٌ] (اِج) = چرندها، بیهوده ها، نادرست ها، پرت ویلاها
ابدأ [اَبْدَأْ] (ق) = هرگز، هیچگاه، همیشه، جاویدان، برگس	ابتداء [اِبْتِدَاءٌ] (مص) = آغازیدن نخست، آغاز، آغاز کار، پیش دست، پیش درآمد فیال، وختش
ابداع [اِبْدَاعٌ] (مص) = آفریدن، نوآفریدن، آفرینش برآوردن، نو بر آوردن، نوپدید آوردن ساختن، نو ساختن، سازندگی، ساز دادن	ابتکار [اِبْتِكَارٌ] (مص) = آغاز کاری کردن پگاه برخاستن، در بامداد رفتن نو آوردن، نوآوردگی خودسازی
ابدال [اِبْدَالٌ] (مص) = تاخت زدن، بدل کردن (ع.ف.)	ابتلاء [اِبْتِلَاءٌ] (مص) = دچار شدن، دچاری آزمودن، آزمایش کردن گرفتاری، در رنج افکندن
ابدال [اَبْدَالٌ] (ا) = بخشندگان پارسایان مردان نیک	ابتلاع [اِبْتِلَاعٌ] (مص) = اوباردن، اوباریدن، نواریدن، تودادن، بگلو فرو بردن، فرو بردن
ابدالدهر [اَبْدَدَهْرٌ] (ق) = جاودان، جاوید، همیشه	ابتهاج [اِبْتِهَاجٌ] (مص) = شادی کردن، خوشی کردن، جشن گرفتن، شادمانی، دلخوشی، خرسندی، خرمی اولیج
ابراز [اِبْرَازٌ] (مص) = آشکار کردن، پیدا کردن	ابتهال [اِبْتِهَالٌ] (مص) = زاری کردن نماز کردن
ابرام [اِبْرَامٌ] (مص) = استوار کردن، پافشردن، بر جاداشتن بسته آوردن	ابتیاع [اِبْتِیَاعٌ] (مص) = خریدن،
ابریق [اِبْرِیْقٌ] (ا) = آبریز، آفتابه، آبشخور، آبوند، لوله هنگ، کوزه، تنگ،	

تاریکی، گنگی	تاموره، لوکبین، منده، آبدستان	ابطال
ابهام [اِبْهَام] (ا) = انگشت نر، نر انگشت	ابطال [اِبْطَال] (مص) = ناچیز کردن،	
آبِهت [اُبْهَتْ] (مص) = شکوه داشتن،	بیهودگی، پوچ دروغ گفتن	
بزرگی، بزرگواری	ابطال [اِبْطَال] (اج) = پهلوانان، دلاوران	
ابیات [اَبْیَات] (اج) = خانه ها	ابعاد [اِبْعاذ] (مص) = راندن، دور	
اتباع [اِتْبَاع] (مص) = از پی فرا	گردانیدن، تاراندن، بیرون فرستادن دور	
شدن، از پی رفتن، پیروی کردن، پس روی	رفتن افزولیدن	
کردن باز پس داشتن در رسانیدن	ابعاد [اَبْعاذ] (اج) = دوری ها	✓
اتباع [اِتْبَاع] (اج) = یاران پیروان،	ابقاء [اِبْقَاء] (مص) = ماندن، پایدار	
پس روان	گذاشتن بخشودن زنده داشتن، ناوانیدن	
اتحاد [اِتْحَاد] (مص) = یکی شدن،	ابکار [اَبْكَار] (اج) = دوشیزگان بامداد	
پشت به پشت دادن، سربیکی شدن،	ابلاغ [اِبْلَاغ] (مص) = رساندن، رسانیدن،	✍
پیوستگی، پیوند، یگانگی، همگانی،	رسان گذاردن	
یک رنگی، یکدلی، گروه شدگی برابر	ابلق [اَبْلَق] (ص) = سیاه و سفید	
شدن	دورنگ، پیسه، آبلک، آبلوک، خَلَنگ،	
اتحاف [اِتْحَاف] (مص) = پیشکش	کلاژ، آبله دار روزگار	✓
کردن	ابله [اَبْلَه] (ص) = گول، ساده مرد، بیخرد،	
اتخاذ [اِتْخَاذ] (مص) = درگرفتن،	کالیوه، سبک سر، کالوس، دراز گردن	✓
فرا گرفتن	ناآگاه، کانا، نادان، کم خرد، نابخرد، ریش	
اتساع [اِتْسَاع] (مص) = فراخ شدن،	گاو، گاو ریش، پیه، پخمه، چُلْمَن، دنگ	
گشادگی، گستردگی	غراچه، غرچه	
اتصاف [اِتْصَاف] (مص) = نشان	ابلیس [اِبْلِیْس] (ا) = اهریمن، دیو، پدر	✓
پذیرفتن، نشان پذیری ستوده شدن فروزه	دیوان، کخ زنده	
یافتن	ابن [اِبْن] (ا) = پسر، فرزند	
اتصال [اِتْصَال] (مص) = رسیدن،	ابناء [اَبْنَاء] (اج) = پسران، فرزندان	
پیوندیدن، پیوستن، پیوسته کردن، پیوستگی،	ابنیه [اَبْنِیَه] (اج) = ساختمان ها	
پیوند، پیوست جسییدن، جوش خوردن	خانه ها پایه ها	
اتفاق [اِتْفَاق] (مص) = دست دادن،	ابوالهول [اَبْهَوْل] (تر. اض.) =	
پیش آمدن، روی دادن، ناگاه رخ دادن،	ترس آور، هراس انگیز	
ناگهان، رویداد یگانگی، یکی گشتن،	ابهام [اِبْهَام] (مص) = پوشیدن پوشیده	
سازواری کردن، هم داستان شدن، هم پستی	گفتن، روشن نبودن، پیچیدگی، بستگی،	

کردن، یکرایی	اثمار [اِثْمَارٌ] (مص) = میوه دار شدن اجحاف
اتفاقاً [اِثْتِاقًا] (ق) = ناگهانی، ناگرفت همگی، همگان همدستان یکباره	توانگر شدن اثناء [اَثْنَاءٌ] (اِ) = هنگام اثناء [اَثْنَاءٌ] (اِج) = تاها، چین ها
اتقان [اِثْقَانٌ] (مص) = استواری کردن، استواری	اثنا عشر [اِثْنَا عَشَرَ] (اِ) = دوازده «روده زیر معده»، دوازدهه
اتكاء [اِثْتَاءٌ] (مص) = پشت دادن بر، پشت نمودن، تکیه کردن (ع. ف.) ادلگرمی، پشت، پشتیبانی لمیدن، لم دادن، و لمیدن	اثیر [اَثَرٌ] (اِ) = کره آتشین آتش اثیم [اَثِمٌ] (ص) = گناهکار، بزهکار دروغ گو
اتلاف [اِثْلَافٌ] (مص) = نیست کردن، نابود کردن، برباد دادن، تباه کردن کاستن، کاهش	اجابت [اِجَابَةٌ] (مص) = پاسخ دادن پذیرفتن پس گفتن برآوردن، روا کردن پتواز کردن
اتمام [اِثْمَامٌ] (مص) = سپردن، سپری کردن انجام رسانیدن، پایان دادن، بسر آوردن، انجامش، انجام، پایان جا آوردن، پرداختن فرجامانیدن	اجاره [اِجَارَةٌ] (مص) = کرایه دادن، بُمزد دادن بمزد گرفتن، رهانیدن اجازه [اِجَازَةٌ] (مص) = فرو گذاشتن، روا داشتن، دستور، پروانه، فرمان
اتهام [اِثْمٌ] (مص) = بدنام شدن بدنام کردن پلّمس، پلمه	اجانب [اِجَانِبٌ] (اِج) = بیگانگان اجبار [اِجْبَارٌ] (مص) = واداشتن زور کردن
اثاث [اِثْأَثٌ] (اِ) = رخت و پخت برگ رخت خانه	اجتماع [اِجْتِمَاعٌ] (مص) = فراهم آمدن، گرد آمدن، گردآوری سپاه شدن انجمن کردن، گروه شدگی سازگاری کردن دسته شدن
اثاثه [اِثْأَثَةٌ] (اِ) = رخت خانه کالا	اجتناب [اِجْتِنَابٌ] (مص) = پرهیز کردن، پرهیزختن، دامن کشیدن، دامن درکشیدن، گریختن از، دوری جستن، دوری گزیدن، دور شدن، کناره کردن، گوشه گرفتن، پرهیز
اثبات [اِثْبَاتٌ] (مص) = پابرجا کردن، استوار کردن، ثابت ساختن (ع. ف.)	اجتهاد [اِجْتِهَادٌ] (مص) = کوشیدن، کوشا بودن، کوشش استادی، هنر پروری کردار، تلاش کاسه شدن (کنا.)
اثر [اَثَرٌ] (اِ) = نشان، نشانه، جای پا، سراغ پرتو هنایش	اجحاف [اِجْحَافٌ] (مص) = دست درازی
اثری [اَثَرِيٌّ] (اِ. من.) = باستانی	
انقال [اِنْقَالٌ] (مص) = گران بار کردن، سنگین ساختن	
انقال [اِنْقَالٌ] (اِج) = بارهای گران رخت ها	
	اثمار [اَثْمَارٌ] (اِج) = میوه ها

اجداد	کردن، بردن چیزی، همه چیز را بردن زورگویی کردن، ستم کردن گزند کردن ناهنجاری	اجماع [اِجْمَاع] (مص) = گرد آمدن اجمال [اِجْمَال] (مص) = فشرده کردن.
اجداد [اَجْدَاد] (اِج) = نیاکان، پدران پدر، نیاگان	اجر [اَجْر] (مص) = پاداش نیک دادن، مزد، پای مزد کابین زنان داشتن، ورستاد	اجمالاً [اِجْمَالًا] (ق) = به کوتاهی اجناس [اَجْنَاس] (اِج) = گونه ها کالاهای اجنبی [اَجْنَبَى] (اِج . من .) = بیگانه نافرمان
اجراء [اِجْرَاء] (مص) = کار بستن انجام دادن، صورت دادن (ع.ف.) راندن، روا کردن، روان کردن	اجرام [اَجْرَام] (اِج) = توده ستارگان پیکرها	اجور [اُجُور] (اِج) = مزدها، پاداش ها اجیر [اَجِیْر] (ص) = مزد بگیر، مزدبر، مزدور، مزدگیر دست نشاندۀ، پیش کار، نیم کاره، پیشیار
اجرام [اِجْرَام] (مص) = گناه کردن گناه جستن بر کسی	اجرت [اُجْرَت] (اِج) = مزد، دستمزد، مزد کار کرایه اسزا، پاداش	احادیث [اَحَادِیْث] (اِج) = افسانه ها، داستان ها سخن ها چیزهای نو سوراها
اجزاء [اَجْزَاء] (اِج) = پاره ها، بهره ها، تکه ها، برخه ها اندام ها	اجساد [اَجْسَاد] (اِج) = تن ها، کالبد ها، لاشه ها	احاطه [اِحْاطَة] (مص) = فرا گرفتن، گرداندن، گرد برآمدن، گرد چیزی درآمدن نیک دانستن
اجسام [اَجْسَام] (اِج) = تن ها، کالبد ها	اجل [اَجَل] (اِج) = مرگ زمان، گاه، هنگام	احباب [اَحْبَاب] (اِج) = دوستان احتجاب [اِحْتِجَاب] (مص) = پنهان شدن روگرفتن، روی پوشیدن، رخ نهفتن در پرده رفتن
اجل [اَجَل] (اِج) = مرگ زمان، گاه، هنگام	اجل [اَجَل] (ص) = بزرگتر، برتر، بزرگوارتر	احتجاج [اِحْتِجَاج] (مص) = دلیل آوردن (ع.ف.)
اجلاس [اِجْلَاس] (مص) = نشاندن، نشاندن، فرونشاندن، نشست	اجلاص [اِجْلَاس] (اِج) = فرومایگان ستم کاران	احتذار [اِحْتِذَار] (مص) = پرهیز کردن، دوری کردن
اجلال [اِجْلَال] (مص) = بزرگ داشتن، ارزشمند گردانیدن، شکوهمند	اجله [اَجْلَة] (اِج) = کلان ها، بزرگان، آزموده کاران	احتراز [اِحْتِرَاز] (مص) = کناره گیری کردن، دوری کردن، دوری جستن، پرهیز کردن، رمش
		احتراق [اِحْتِرَاق] (مص) = سوختن، سوخته شدن، سوزاندن، سوخته آتش درگرفتن، آتش گرفتن آبرو فروختن، آبروختگی احترام [اِحْتِرَام] (مص) = گرامی داشتن،

احشام	احد [أَحَدٌ] (ص) = یکتا، یگانه، یکی، یکم، گرد یکشنبه	گرامیدن، بزرگداشتن، شکوهیدن، بلند دیدن، ارج، ارز، بزرگداشت پاس داشتن آزمونیدن
	احداث [إِحْدَاثٌ] (مَص) = پدید آوردن نو کردن	احتساب [إِحْثَابٌ] (مَص) = سربسر گرفتن سربسر شمردن، بشمار آوردن
	احداث [أَحْدَاثٌ] (إِج) = پیش آمده‌ها، پدید آمده‌ها نوآمدگان، نو، تازه جوانان	احتشام [إِحْشَامٌ] (مَص) = شکوهیدن، بزرگی شگرفی دستگاه
	احدب [أَحْدَبٌ] (ص) = گوزپشت	احتضار [إِحْضَارٌ] (مَص) = جان سپردن، جان کندن، جان بلب آمدن، فرارسیدن مرگ، واپسین دم‌های زندگی، دم مرگ
	احرار [أَحْرَارٌ] (إِج) = آزادگان، آزادان	احتقار [إِحْثَارٌ] (مَص) = کندن، کاویدن
	احراز [إِحْرَازٌ] (مَص) = استوار کردن پناه دادن گرفتن مزد	احتفاظ [إِحْثَافٌ] (مَص) = گوش کردن
	احراق [إِحْرَاقٌ] (مَص) = سوزانیدن، نیک سوزاندن آزار دادن	خشم گرفتن نگاه داشتن، خویشتن داری کردن
	احرام [إِحْرَامٌ] (مَص) = جامه حج پوشیدن (ف.ع.ف.)	احتقار [إِحْثَارٌ] (مَص) = خوار شدن خوار شمردن
	احزاب [أَحْزَابٌ] (إِج) = گروه‌ها، دسته‌ها	احتکار [إِحْثَاكٌ] (مَص) = انداختن
	احزان [أَحْزَانٌ] (إِج) = اندوه‌ها، اندوهان	بنداری کردن، انبارداری
	احساس [إِحْسَاسٌ] (مَص) = دریافتن، یافتن، دریافت دیدن پرماسیدن دانستن، آگاه شدن بوبردن حس کردن (ع.ف.)	احتمال [إِحْثِمَالٌ] (مَص) = شکیبیدن، بردباری گمان کردن شایستن، شاییدن باربرگرفتن ژکفری
	احسان [إِحْسَانٌ] (مَص) = نیکی کردن، نیکوداشتن، نیکوکاری، خوبی، بخشش	احتیاج [إِحْتِیَاجٌ] (مَص) = نیازمند گشتن، فروماندن، فروماندگی، بیچارگی، نیاز
	احسب [أَحْسَبُ] (ص) = به نژاد، نژاده‌تر	در بایستن خواستن، کارکاری دروای، تُلنگ
	احسن [أَحْسَنُ] (ص) = کلان نیکوتر	احتیاط [إِحْثِیَاطٌ] (مَص) = دور اندیشیدن پرهیز کردن، سنجیدگی استوار کردن هشباری پایش، بپا
	احسن [أَحْسَنُ] (ق) = آفرین، به به	احتیال [إِحْثِیَالٌ] (مَص) = کلک زدن، گُرُبُزی، فریبکاری چاره‌گری، چاره جویی کار ساختن کنبوریدن
	احسن الخالقین [أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ] (تر. اخذ.) = نیکوترین آفرینندگان	احجار [أَحْجَارٌ] (إِج) = سنگ‌ها
	احسنت [أَحْسَنُ] (فعل - ق) = سره کردن آفرین، به به نیک آمدی	
	احشاء [أَحْشَاءٌ] (إِج) = اندرونه، اندرونه‌ها	
	احشام [أَحْشَامٌ] (إِج) = ستوران، چارپایان	

احصاء	احصاء [اِخْصَاء] (مص) = شمردن آمار	چگونگی
	گرفتن، آمار دریافتن	احور [اَحْوَر] (ص) = سیاه چشم نیکو چشم
	احصاییه «احصائییه» [اِخْصَائِيَّة] (ا.مذ.)	احول [اَحْوَل] (ص) = کج بین، لوح،
	= آمار، شمار	دوبین، چپ، کلازه، کژچشم چاره گرترا
	احضار [اِخْضَار] (مص) = خواندن،	فروگیرنده تر، کژ نظر (ف.ع.) کول،
	فراخواستن، خواستن، فراز خواندن،	کلیک، کک
	طلبیدن (ع.ف.) فراز آوردن، فرا کردن، فراز	احیاء [اِخْيَاء] (مص) = تازه داشتن، زنده
	کردن، پیش آوردن، آوردن، پیش خواستن	کردن، زنده داری زیستن، زندگی
	احق [اَحَق] (ص) = سزاوارتر، راست تر	احیاء [اِخْيَاء] (ا.ج) = زندگان تیره ها
	احقاد [اَحْقَاد] (ا.ج) = کینه ها	کوی ها
	احقاق [اِخْقَاق] (مص) = درست و راست	احیان [اِخْيَان] (ا.ج) = زمان ها، هنگام ها
	کردن برحق داشتن (ع.ف.) دادرسی،	احیاناً [اِخْيَانًا] (ق) = گاهی، گاهگاه،
	دادگری	هرگاه هرگز اگر
	احقر [اَحْقَر] (ص) = خوارتر، پست تر	اخ [اَخ] (ا.ج) = برادر دوست، همنشین
	احکام [اِخْكَام] (مص) = بند شدن بند	اخبار [اِخْبَار] (مص) = آگاه کردن،
	کردن استوار گردانیدن، استواری، سختی،	آگاهانیدن، آگه کردن، آگاه ساختن
	رستی آکستن	اخبار [اِخْبَار] (ا.ج) = تازه ها آگاهی ها
	احکام [اِخْكَام] (ا.ج) = فرمان ها، دستورها	اخبث [اَخْبَث] (ص) = پلید تر، ناپاک تر
	احلاف [اِخْلَاف] (ا.ج) = سوگندها،	اختتام [اِخْتِمَام] (مص) = انجامیدن،
	پیمان ها	بانجام رسانیدن، پایان بردن، سپری شدن، بسر
	احمد [اِخْمَاد] (مص) = ستوده شمردن،	رسیدن
	پسندیدن کاری ستوده شدن، بستایش رسیدن	اختداع [اِخْتِدَاع] (مص) = فریفتن، گول
	احمال [اِخْمَال] (ا.ج) = بارها، بردنی ها	زدن فریفته شدن
	بره ها، برگان	اختراع [اِخْتِرَاع] (مص) = آفریدن، نوکاری
	احمد [اِخْمَد] (ص) = ستوده تر	کردن، چیزی نوانگیختن سازندگی، کوتاه
	احمر [اِخْمَر] (ص) = سرخ، قرمز	کردن، کوتاهی، کوتاه بریدن
	احمق [اِخْمَق] (ص) = گول، کودن، منگ،	اختصار [اِخْتِصَار] (مص) = کوتاه کردن،
	بیخرد، ساده مرد، کالیو، دراز گردن کانا،	کوتاهی، کوتاه
	گاوریش، غراچه، غرچه، دنگل، دنگ	اختصاص [اِخْتِصَاص] (مص) =
	کالوس، کهبل افیوز	برگزیدن، گزین کردن ویژگی، ویژه
	احوال [اِخْوَال] (ا.ج) = سرگذشت	وابستگی اخاوندی

اختفاء [إِخْفَاءُ] (مص) = نهفتن، پوشیدن، پنهان شدن، پنهان شدن، پوشیده گردیدن، غایب شدن (ع.ف.)، ناپدیدگی گم شدن	فرستادن، درکردن درآوردن، برآوردن اخلال
اختلاج [إِخْجَالٌ] (مص) = ربودن کشیدن	برکشیدن تاختن آهیختن، آهنجیدن لنج راندن
اختلاس [إِخْلَاسٌ] (مص) = ربودن، دزدی کردن	اخراج [أَخْرَاجٌ] (إج) = هزینه ها، باج ها
اختلاط [إِخْطَاطٌ] (مص) = بهم آمیختن، درآمیختن، آمیزش، آمیختگی، آمیزه شوراندن، شورانیدن سرشتن گرفتن آشفتن وشن، اسرشتن	• اخروی [أَخْرَوِي] (أ.مذ.) = آن جهانی
اختلاف [إِخْتِلَافٌ] (مص) = دوگانگی، دویی، ناسازگاری، کشمکش دگرگونی جگاره فرق کردن (ع.ف.)، تفاوت کردن (ع.ف.)	• اخری [أَخْرَا] (ص) = دیگر، پسین
اختلال [إِخْطَالٌ] (مص) = پریشانی کردن، شوریده کردن، پراکندگی، درهمی و برهمی، نارسایی، آشفتگی، نابسامانی پرت کردن	• اخصص [أَخْصَصَ] (ص) = ویژه، ویژه تر، گزیده تر
اختناق [إِخْثَاقٌ] (مص) = خپه شدن، گلو گرفته شدن، خپه، خپگی، کیارا، خفگی	• اخضر [أَخْضَرَ] (ص) = سبز
اختیار [إِخْتِيَارٌ] (مص) = پسندیدن گزین کردن گزیدن، برگزیدن، گزین، گزینش کمر بستن (کنا.) برداشتن فرمانروایی	• اخطار [أَخْطَارٌ] (مص) = آگاهانیدن آگاهی، آگاهی، هشجاری
اخلع [أَخْلَعٌ] (ص) = فریبنده تر، گول زنده تر	• اخطار سابق [أَخْطَارٌ سَابِقٌ] (تر.اض.) = پیش آگاهی
اخذ [أَخَذٌ] (مص) = گرفتن، درگرفتن، فراگرفتن، برگرفتن، فراستاندن، گرفت، گرای اوایافتن، دریافت پرداختن، ستدن	• اخفاء [إِخْفَاءٌ] (مص) = پوشیدن، پوشانیدن، پنهان کردن، پنهان کردن، پوشیده داشتن، نهفتن، آشکار نکردن، پنهان، پنهان داشتن، پرده کردن اوزدن
اخراج [إِخْرَاجٌ] (مص) = بیرون کردن، بیرون	• اخفاف [إِخْفَافٌ] (مص) = سبک گشتن، سبکبار شدن

اخلاق [أَخْلَاقٌ] (ص) = خوشخو، خوشخوتر	ادراک [إِدْرَاکٌ] (مص) = پی بردن، دریافتن، اندر یافتن، اندر یافته، دریافت شنیدن دیدن نیوند ویر هوش، خرد شتودن
اخمر [أَخْمَرٌ] (ص) = مست، می زده	ادعا [إِدْعَاءٌ] (مص) = بخود بستن، پرافادگی (ف.ع.) بخود خواندن آرزو کردن، خواستن لاف
اخوان [أَخْوَانٌ] (إج) = برادران مادر، دایی ها	ادعیه [أَدْعِیَّه] (إج) = نیایش ها، خواست ها
اخوت [أُخُوْتٌ] (مص) = برادری	ادفر [أَذْفَرٌ] (ص) = گنده تیزگند
اخیار [أَخْیَارٌ] (إج) = نیکان، برگزیدگان، نیکوکاران	ادقاق [إِدْقَاقٌ] (مص) = باریک کردن نیکو کوفتن
اخیال [أَخْیَالٌ] (إج) = اسبان سواران گروه ها	ادکن [أَذْکَنٌ] (ص) = خاکسترگون
اخیر [أَخْیَرٌ] (ص) = تازه، پسین، واپسین، بازپسین	ادلّه [أَدْلَلَةٌ] (إج) = راه ها رهنما ها
اخیر [أَخْیَرٌ] (ص) = نیکوکارتر، بهتر	ادوات [أَدْوَاتٌ] (إج) = افزارها انگارها
اداء [أَدَاءٌ] (مص) = گزاریدن، گزاردن، پرداختن ناز، کرشمه	ادوار [أَدْوَارٌ] (إج) = دورها (ع.ف.)، گردش ها زمان ها
ادات [أَدَاتٌ] (إ!) = ابزار، دست افزار، افزاز، ساز	ادویه [أَدْوِیَّةٌ] (إج) = داروها درمان دارچین بوی افزاز
اداره [إِدَارَةٌ] (مص) = گردانیدن، گرد کردن	ادهر [أَذْهَرٌ] (ص-إ!) = روزگار
ادامه [إِدَامَةٌ] (مص) = پیوسته گردانیدن، همیشه داشتن پیوستگی، پیوسته	ادهم [أَذْهَمٌ] (ص) = سیاه تیره گون بند
ادانی [أَدَانِی] (إج) = نزدیک ترها زبون ترها، ناچیزترها	ادیان [أَدِیَانٌ] (إج) = دین ها، کیش ها، آیین ها، عقاید درونی (ع.ف)
ادب [أَدَبٌ] (إ!) = دانش، فرهنگ پاس آزر، فرخو نزاکت	ادیب [أَدِیْبٌ] (ص) = سخن شناس، سخن دان، سخن فهم (ف.ع.)، سخن منج، سخن گوینده، سخن گزار، سخنور نویسنده فرهیخته، فرهنگی دانشمند، دانا
ادباء [أَدْبَاءٌ] (إج) = دانشمندان	ادیم [أَدِیْمٌ] (إ!) = تخته پوست
ادبار [إِدْبَارٌ] (مص) = پشت دادن، پشت کردن، روگردانیدن سپس رفتن پس آمدن نگون بختی	اذان [أَذَانٌ] (إ!) = آگاه کردن، آگاهانیدن، آگاهی بانگ نماز
ادار [إِدْرَارٌ] (مص) = پیشاب ریختن، شاش کردن، پیشاب، گمیز، پیشیار پیوسته گردانیدن بخشش کردن، پاداش	اذعان [إِدْعَانٌ] (مص) = پذیرفتن، گردن

نهادن، باور، خستو، هستو واگذار کردن	ارایک [اَرَايِ ک] (اِج) = تخت ها، ارجاء
اذقان [اَذْقَان] (اِج) = چانه ها، زرخدان ها	اورنگ ها
اذکار [اَذْكَار] (اِج) = یاد کردن ها	اریاب [اَرْبَاب] (اِج) = خدایان، خداوان
نیایش ها	خدایگان پرورش دهندگان
اذکار [اَذْكَار] (مص) = یاد آوردن	اربعمین [اَرْبَعِیْن] (!) = چهل چله، چهلم
اذن [اِذْن] (!) = دستور، پروانه بار، باردادن	ارتباط [اِرْتِبَاط] (مص) = بستگی، وابستگی، پیوستگی، پیوند گروش
ازهاب [اِذْهَاب] (مص) = بردن، روان کردن از راندود کردن	بر بستن در رسیدن
اذهان [اَذْهَان] (اِج) = یادها هوش ها	ارتجاء [اِرْتِجَاء] (مص) = آرزو، امید
اذی [اَذَا] (!) = رنج، آزار، رنجش، ستوهی	امیدوار بودن
رنجه	ارتجاج [اِرْتِجَاج] (مص) = لرزیدن، لرزه
اذیت [اَذِیَّت] (مص) = رنج دادن، آزار کردن، شکنجه کردن، ستوهی، آزردن، رنجانیدن	جنبیدن زمین، زمین لرزه
ارائه [اِرَاعَة] (مص) = نمایش دادن، نشان دادن، نمودن	ارتجاع [اِرْتِجَاع] (مص) = پس رفتن، وارو زدن بازگشت، بازگشتن اوگرداندن
اراجل [اَرَاجِل] (اِج) = مردان پناه، پیادگان	ارتحال [اِرْتِحَال] (مص) = کوچ کردن، رفتن، باربرنهادن مردن
اراجیف [اَرَا جِی ف] (اِج) = اژکان، پرت و پلا، سخنان بیهوده	ارتعاش [اِرْتِعَاش] (مص) = لرزیدن، لرزش، لرزه به خود لرزیدن جنبیدن
اراحه «اراحه» [اِرَاحَة] (مص) = آسودن، آسایش دادن	تکان، فراخه
ارادت [اِرَادَة] (مص) = خواستن، خواست، آهنگ، خواهش	ارتفاع [اِرْتِفَاع] (مص) = بر، اوگ بلند شدن، بلند پایگی، بلندی، بلندا افزایش دادن
اراده [اِرَادَة] (مص) = خواست، آهنگ خواستن، توختن سخن یازش، یازیدن، پی سودن	خیز بالا، بُرز فراشتن استیغ، فراز
اراذل [اَرَاذِل] (اِج) = ناکسان، فرومایگان، پست تران، سفلیگان (ع. ف.)	خاستن، برخاستن
اراضی [اَرَاضِی] (اِج) = زمین ها	ارتفاق [اِرْتِفَاق] (مص) = دوستی کردن
ارامل [اَرَامِل] (اِج) = بیوگان نیازمندان، بیچارگان	ارتقاء [اِرْتِیْقَاء] (مص) = پیشروی کردن، پیش رفتن بالیدن بلندی یافتن بر شدن، بالا رفتن
	ارتیاب [اِرْتِیَاب] (مص) = گمان کردن، در گمان افتادن، گمان داشتن
	ارث [اِرْث] (!) = مرده ریگ
	ارجاء [اَرْجَاء] (اِج) = کنارها، گوشه ها

ارجاع [ارجاع] (مص) = بازگرداندن، بازگردانیدن، رد کردن (ع.ف)، برگشت دادن وا گذاشتن، واگذار کردن	ارض [ارض] (!) = زمین
ارجله [ارجلَه] (ارج) = پیادگان، مردان پیاده لشکر پیاده	ارضاء [ارضاء] (مص) = خشنود کردن
ارجوان [ارجوان] (!) = ارغوان، سرخ روشن، آتش گون	ارضاع [ارضاع] (مص) = شیر دادن
ارحام [ارحام] (ارج) = خویشان، کسان، پیوستگان زهدان ها	ارعاش [ارعاش] (مص) = لرزاندن، جنبانیدن
ارحم [ارحم] (ص) = مهربان تر، بسیار مهربان	ارفع [ارفع] (ص) = بلندتر، برتر ارجمندتر، ارزنده تر
ارخاء [ارخاء] (مص) = فرو گذاشتن، فروهشتن، فرو کردن نرم کردن، نرم گردانیدن	ارقام [ارقام] (ارج) = نوشته ها، خط ها (ع.ف.) شماره ها
ارذال [اذلال] (ارج) = ناکسان، فرومایگان، دونان (ع.ف)	ارکان [ارکان] (ارج) = پایه ها ستون ها بزرگان
ارذل [اذذل] (ص) = فرومایه تر، ناکس تر، خوارتر، پست تر، دون تر (ع.ف)	ارمد [ارمذ] (ص) = خاکستری، خاکستگون
ارزاق [ارزاق] (ارج) = خوار بار روزی ها، جیره ها	ارمل [ارمك] (ص) = بیوه مرد بی زن
ارسال [ارسال] (مص) = فرستادن، فرستانیدن، روانیدن، گسیل داشتن، گسی کردن فروهشتن، فرو گذاشتن	ارمله [ارملة] (ص) = بیوه زن بیجاره، نیازمند
ارشاد [ارشاد] (مص) = راه راست نمودن، راه نمودن، راهبری، راهنمایی	ارواح [ارواح] (ارج) = جان ها، روان ها باده ها
ارشد [ارشد] (ص) = بزرگتر، مهتر، رساتر، برومندتر راه راست یابنده تر کار دان تر	ارهاب [ارهاب] (مص) = ترسانیدن
ارصاد [ارصاد] (مص) = چشم داشتن، نگاه داشتن، نگهبان داشتن در راه، نگهبان گماشتن در راه در کمین گاه نشستن (ع.ف.)	ارهان [ارهان] (مص) = گران کردن گرو گرفتن، گرو گذاشتن
	اریکه [اریكه] (!) = بستر، زیرانداز، زیرافکن تخت، اورنگ، پاد، پات آراسته
	ازار [ازار] (!) = شلوار، لنگ چادر
	ازاله «ازالت» [ازاله] (مص) = تراشیدن، پاک ساختن، ستردن، شدن، واگرفتن، پاک کردن، زدودن، برداشتن دور کردن اراندن نیست گردانیدن
	ازاهیر [ازاهیر] (ارج) = گُلها شکوفه ها
	ازدحام [ازدحام] (مص) = انبوه شدن، انبوهی آشوب، جنجال، وِبله، هنگامه

بزرگان، برجستگان	ازدواج [اِزْدِوَاج] (مص) = زن کردن، جفت گرفتن، جفت شدن، زناشویی پرباز کردن
اسالیب [اَسَالِیْب] (إج) = روش ها، گونه ها	ازدیاد [اِزْدِیَاد] (مص) = بسیار کردن، افزون کردن بسیار شدن، فزون شدن فزونی، افزونی
اسامی [اَسَامِی] (إج) = نام ها	ازرق [اَزْرَق] (ص) = کیود، نیلگون
اسباب [اَسْبَاب] (إج) = انگیزه ها، خواسته ها افزار، ابزار، ساز و برگ، شوه، گیود، انگازه، مان پیوندها رخت خانه	ازکاء [اِزْكَاء] (مص) = گوالیدن، پاکیزه گردانیدن
اسباط [اَسْبَاط] (إج) = فرزندان گروه ها	ازکیاء [اَزْکِیَاء] (!) = پاکان، پاکتران
اسبق [اَسْبَق] (ص) = پیشتر، پیش تر از این، پیشین تر	ازل [اَزَل] (!) = همیشگی، جاوید، بی آغاز دیرین، دیرینه
استار [اَسْتَار] (إج) = پرده ها	ازلی [اَزَلِی] (إ. مذ.) = دیرین، دیرینه، همیشگی، بی آغاز، جاویدان
استبداد [اِسْتِیْدَاد] (مص) = خودرایی، خود کامگی، خودسری، خود کامی، برمخیدن	ازمان [اَزْمَان] (إج) = روزگاران
استبداع [اِسْتِیْدَاع] (مص) = تازه انگاشتن، نوداشتن، نوشمردن	ازمان [اِزْمَان] (مص) = دیرینه شدن
استبراء [اِسْتِیْبَاء] (مص) = پاکی خواستن، پاک کردن	ازمن [اَزْمَنْ] (إج) = روزگارها، زمان ها
استبشار [اِسْتِیْبَاش] (مص) = مژده دادن، نویددادن شاد شدن، شادی یافتن	ازمنه [اَزْمَنَه] (إج) = روزگارها، زمان ها
استبصار [اِسْتِیْبَاص] (مص) = دیدن، بینا شدن آشکار گردیدن	ازواج [اَزْوَاج] (إج) = جفت ها شوهران
استبعاد [اِسْتِیْبَاع] (مص) = دوری جستن، دور شدن، دوری دور شمردن گمان نبردن	ازهار [اِزْهَار] (مص) = درخشان شدن شکوفه کردن (گیاه) روشن کردن، روشن گردانیدن
استتار [اِسْتِیْتَار] (مص) = پوشیده شدن، در پرده شدن، آبتن پنهان کردن پرهیز نمودن	ازهر [اَزْهَر] (ص) = سپیدروی
استثمار [اِسْتِیْتِمَار] (مص) = بهره گیری میوه چیدن میوه خواستن	اسارت [اِسَارَة] (مص) = بنده شدن، بردگی گرفتاری، دستگیری
استثناء [اِسْتِیْتِنَاء] (مص) = برون آوردن، جدا کردن برتر	اساس [اَسَاس] (!) = روی، رُف نهاد، پایگاه، پای بست، پای، ورستاد، بنیاد، ارچین، بنیاد، شالوده، پی، پایه، شالده، پیکره، آسال
استجابات [اِسْتِیْجَابَات] (مص) = پاسخ	اساطیر [اَسَاطِیْر] (إج) = افسانه ها
	اساطین [اَسَاطِیْن] (إج) = پایه ها، ستونها

رهنانیدن ویژه خویش کردن	گفتن، پاسخ پذیرفتن، پذیرش	استجازه
استداهت [اِسْتِذَاهَتْ] (مص) = پایداری کردن، همیشگی، پیوستگی، برقراری (ع.ف.)	استجازه [اِسْتِجَاَزَةٌ] (مص) = دستور خواستن، اجازه خواستن (ع.ف.)	
استدراک [اِسْتِذْرَاكٌ] (مص) = دریافتن، دریافت	استحاله «استحالت» [اِسْتِثَالَةٌ] (مص) = برگشتن، گشتن، دگرگونی	
استدعاء [اِسْتِذْعَاءٌ] (مص) = لاییدن، درخواستن، درخواست کردن، خواهش کردن، نیاز، خواهش، لابه فراخواندن، خواندن	استحباب [اِسْتِثْبَابٌ] (مص) = دوست داشتن، نیکو شمردن، برگزیدن سزاوار شدن	
استدلال [اِسْتِذْلَالٌ] (مص) = رهنمون جستن، رهبری، راهنمایی، دلیل جستن (ع.ف.) گواهی جستن رسیدگی	استحسان [اِسْتِثْسَانٌ] (مص) = نیکو داشتن، پسندیدن، نیک شمردن	
استدلال [اِسْتِذْلَالٌ] (مص) = خوار پنداشتن، ناچیز شمردن نرم گردانیدن خوار کردن	استحضار [اِسْتِثْضَارٌ] (مص) = پیاد آوردن، آگاهی بیاد داشتن	
استراحت [اِسْتِرَاحَتْ] (مص) = آرامیدن، برآسودن، آسودن، آسایش جستن، آسایش آرام غنودن، غنودگی سرباز نهادن، آژ	استخفاف [اِسْتِثْفَافٌ] (مص) = سبک شمردن، خوار داشتن، سبکی	
استراق [اِسْتِرَاقٌ] (مص) = دزدیدن دزدیده نگریستن	استحقار [اِسْتِثْقَارٌ] (مص) = خوار داشتن، خرد شمردن	
استرجاع [اِسْتِرْجَاعٌ] (مص) = باز گرفتن، پس گرفتن	استحقاق [اِسْتِثْقَاقٌ] (مص) = شایستن، شایسته بودن، سزیدن، شایستگی، سزاواری، درخوری، روایی	
استرداد [اِسْتِرْذَادٌ] (مص) = پس گرفتن، باز ستاندن، باز گرفتن، واستدن باز گردانیدن، وخواستن	استحکام [اِسْتِثْكَامٌ] (مص) = پای داشتن، استواری پادادن، رستی بستگی	
استرشاد [اِسْتِرْشَادٌ] (مص) = براه شدن، راه جستن	استحمام [اِسْتِثْمَامٌ] (مص) = گرمابه رفتن حمام گرفتن (ع.ف.)	
استسقاء [اِسْتِسْقَاءٌ] (مص) = آب خواستن، به جویی، به جست	استخاره [اِسْتِثَارَةٌ] (مص) = نیکی خواستن، به جویی، به جست	
استسقاء [اِسْتِسْقَاءٌ] (مص) = آب خواستن، تشنگی	استخدام [اِسْتِثْخَامٌ] (مص) = کار دادن کار خواستن بکار پذیرفتن، بکار گرفتن	✓
استشاره [اِسْتِشَارَةٌ] (مص) = سگالش	استخراج [اِسْتِثْخَاجٌ] (مص) = برآوردن، بدر آوردن، بیرون آوردن برکشیدن فرودوشیدن کاویدن	✓
	استخلاص [اِسْتِثْلَاصٌ] (مص) = رهایی جستن، رهایی، رستگی، وارستگی، آزادی	

خواستن، کنکاش خواستن، رای زدن، رایزنی	استغفاء [اِسْتِغْفَاء] (مص) = بخشایش	استغفار
استشفاء [اِسْتِشْفَاء] (مص) = درمان	خواستن، کناره گیری	
خواستن، بهبود خواستن شفا	استعلاء [اِسْتِغْلَاء] (مص) = بلندی	
جستن (ع.ف.)	خواستن، والایی خواستن برآمدن، برتری	
استشهاد [اِسْتِشْهَاد] (مص) = گواه	جستن بزرگوار شدن	
جستن، گواه گرفتن، گواهی خواستن	استعلاج [اِسْتِغْلَاج] (مص) = درمان	
گواهی نامه	کردن چاره خواستن، چاره جویی	
استصواب [اِسْتِصْوَاب] (مص) = راست	استعلام [اِسْتِغْلَام] (مص) = آگاهی	
داشتن درست انگاشتن، درست یافتن	خواستن، پرسیدن، پرسش پوشش، پروهش،	
استطاعت [اِسْتِطَاعَت] (مص) =	جستجو آگاهی داشتن، فرشو	
توانستن، یارستن، یارایی، یاره، یارگی،	استعمار [اِسْتِغْمَار] (مص) = آبادی	
توانش، توان، توانایی نیرو، تاب و توان	خواستن	
توانگری، بی نیازی سرمایه زبردستی	استعمال [اِسْتِغْمَال] (مص) = بکار	
دسترسی، تاوانا، کرام قادر	بستن، بکار داشتن، بکار گرفتن، برگماشتن،	
شدن (ع.ف.)	بکار بردن کار ساختن، کار برد آزمودن	
استظهار [اِسْتِظْهَار] (مص) = پشت و پناه	استغاثه [اِسْتِغَاثَة] (مص) = یاری	
خواستن، یاری جستن قوی دل	خواستن، فریاد خواستن، فریاد خواهی	
شدن (ع.ف.)، پشت گرمی	فغان، فریاد ادا درسی خواستن، داد خواهی	
استعاذه [اِسْتِعَاذَة] (مص) = پناه	استغفار [اِسْتِغْفَار] (مص) = پوزش	
خواستن پناه گرفتن، پناه بردن	خواستن، پوزش پشیمان شدن آمرزش	
استعاره [اِسْتِعَارَة] (مص) = ایرمان	خواستن	
گرفتن، عاریه خواستن (ع.ف.)، ایرمان، روا	استغناء [اِسْتِغْنَاء] (مص) = بی نیاز	
استعانت [اِسْتِعَانَت] (مص) = یاری	گشتن، بی خیازی، توانگری توانگری	
گرفتن، یاری خواستن، یاری جستن، یاری	خواستن سیر شدن	
استعداد [اِسْتِغْذَاد] (مص) = آماده شدن،	استفاده «استفادت» [اِسْتِفَادَت] (مص)	
آمادگی بستن، میان بستن گنج، گنجاء،	= سود بردن، بهره گیری، فایده	
گنجایش بند کردن کمر بند هوش،	بردن (ع.ف.)، بهره برداری، برخورداری	
نروک	استفاضه [اِسْتِفَاضَة] (مص) = بهره	
استعطاف [اِسْتِعْطَاف] (مص) = بمهر	گرفتن، سود بردن دهش خواستن، عطا	
انگیختن، مهربانی خواستن، دل به دست	خواستن (ع.ف.)	
آوردن، نالش	استفراغ [اِسْتِفْرَاف] (مص) = بالا آوردن،	

استفسار	برگرداندن، مراش، هراش، اشکوفه، اشکفه، شکوفه صفر کردن (ع. ف.)، خیم	بوسیدن، بسودن، دست کشیدن، بدست سودن، بسایش او رسیدن سر سپردن
استفسار	[إِسْتَفْصَار] (مص) = پرسیدن، پرسش، پژوهش جستجو گزارش خواستن پرسیدن	استماع [إِسْتِمَاع] (مص) = نیوشیدن، شنیدن، گوشیدن گوش کردن گوش داشتن، گوش نهادن
استفهام	[إِسْتِفْهَام] (مص) = پرسیدن، پرسش	استمالت [إِسْتِمَالَت] (مص) = دل گرم کردن، دلجویی، نوازش، دلداری بخود کشیدن، به خویشتن خواندن
استقامت	[إِسْتِقَامَت] (مص) = ایستادگی کردن، پایداری، پافشاری، استواری درستی، راستی اِشْتِیخ، راست ایستادن هنر پروری	استمتاع [إِسْتِمْتَاع] (مص) = بهره بردن، برخورداری کام خواستن
استقبال	[إِسْتِبْقَال] (مص) = پذیرا، پذیره، پیشباز، پیشواز، پیشواز آمدن، پیش رفتن، پیش آمدن برابر آمدن، پذیرفتن، واگذارستن، واگذارن	استمداد [إِسْتِمْدَاد] (مص) = یاری خواستن، یاری جستن، یار خواستن
استقرار	[إِسْتِقْرَار] (مص) = آرامیدن، آسودگی نشستن پا گرفتن جا آمدن فرمانهادن	استمرار [إِسْتِمْرَار] (مص) = پیایی بودن روان شدن، رفتن پی کردن دمام، پیوسته، پیوستگی، همیشه، همیشگی، همارا، همواری، هامواره، همی، هماره
استقراض	[إِسْتِقْرَاض] (مص) = وام خواستن، وام خواهی وام گرفتن	استمناء [إِسْتِمْنَاء] (مص) = مشتوزدن، بیرون کردن منی (ع. ف.)
استقلال	[إِسْتِقْلَال] (مص) = آزادی، نایستگی، بدون مداخله (ع. ف.) بلند برآمدن	استناد [إِسْتِنَاد] (مص) = پشت دادن، پناه بردن، پشت گرمی دست آویزی
استکبار	[إِسْتِكْبَار] (مص) = بزرگی نمودن، بزرگ منشی، گردنکشی بزرگ پنداشتن	استنباط [إِسْتِنْبَاط] (مص) = یافتن، پی بردن پدیدار کردن، درآوردن، بیرون آوردن
استکتاب	[إِسْتِكْتَاب] (مص) = نوشتن رونوشت برداشتن	استنتاج [إِسْتِنْتِاج] (مص) = پیش آوردن رونویسی، بازنوشتن
استکشاف	[إِسْتِكْشَاف] (مص) = آشکار کردن جستجو کردن پیدا کردن	استنشاق [إِسْتِنْشَاق] (مص) = بویدن آب دریننی کردن
استلام	[إِسْتِلَام] (مص) = گرفتن	استنطاق [إِسْتِنْطَاق] (مص) = بگفتار انگیزتن بازجویی، بازپرسی، پرسش
		استنکاف [إِسْتِنْكَاف] (مص) = سرباز زدن ننگ داشتن پی گم کردن

استواء [اِسْتِواء] (مص) = برابر شدن، راست شدن، یکسان شدن، برابری، یکسانی، راست	اسطوقس [اُسْطُقُس] (اِ) = آخشیح، ماده اسلاف هر چیز (ع. ف.) استوار اسطوانه [اُسْطُوَانَه] (اِ) = ستون
استهزاء [اِسْتِهْزَاء] (مص) = دست گرفتن، دست انداختن، لنجیدن، گواژه زدن، پوزخند، خنددریش، خندستانی، سرخوانی، افسوس، ریشخند، تیتال لابه کردن	اسطوره [اُسْطُوْرَه] (اِ) = انداز سخن پریشان افسانه، افسانه
استهلاک [اِسْتِهْلَاک] (مص) = نابود کردن، نیست کردن نیست شدن	اسعار [اُسْعار] (اِج) = نرخ ها ارزش ها، ارزها
استهلال [اِسْتِهْلَال] (مص) = ماه نو جستن، ماه نو دیدن برآمدن ماه	اسعد [اَسْعَد] (ص) = نیک بخت تر، بهر روز تر، خوشبخت تر بختیار
استیصاء [اِسْتِصَاء] (مص) = اندرز پذیرفتن اندرز کردن	اسف [اَسَف] (ص) = اندوهگین شدن، اندوه سخت ناخن بدن دان (کنا.)، کون خاریدن (کنا.)، افسوس، پزولش، فیر، پشیمانی، موژه
استیصال [اِسْتِصَال] (مص) = ناچاری، درماندگی ازین کندن، از بیخ برآوردن	اسفار [اِسْفَار] (مص) = دمیدن آفتاب روشن شدن
استیضاح [اِسْتِضَاح] (مص) = واپرسیدن، بازپرسی، کاوش، پرسش، بازخواست ژرف دیدن	اسفار [اَسْفَار] (اِج) = نوشته ها نامه ها رهسپاری ها فرستادگان
استیلاء [اِسْتِیْلَاء] (مص) = فیروزی یافتن، دست یافتن، زبردست شدن، رُستی، چیرگی، پیروزی	اسفل [اَسْفَل] (ص) = زیرین، پایین، زیر تر، فرود تر ابن پست، پست تر
اسد [اَسَد] (اِ) = شیر درنده، شیربیشه	اسفل السافلین [اَسْفَلُ السَّافِلِیْن] (تر) اض. = دوزخ
اسراء [اُسْرَاء] (اِج) = دستگیر شدگان بردگان گرفتاران بندیان	اسقاط [اِسْقَاط] (مص) = اوژندیدن، هشتن، افکندن، پرتاب کهنه فرسودگی هیچکاره
اسرار [اُسْرَار] (اِج) = رازها، نهانی ها، پوشیده ها	اسکات [اِسْکَات] (مص) = خاموش کردن، زبان بستن
اسرار [اِسْرَار] (مص) = پنهان کردن، پوشیده کردن	اسکان [اِسْکَان] (مص) = آرام دادن جای دادن
اسراف [اِسْرَاف] (مص) = از اندازه گذشتن، تندروی، گراف کاری فراخ رو، افزون روی باد دست بودن	اسلاف [اَسْلَاف] (اِج) = گذشتگان، پیشینگان، پیشینیان نیاکان، پدران پیشین، پدران پدر

اسلام [اِسْلَام] (مص) = پذیرفتن دین، گردن نهادن، فرمانبرداری کردن فرو گذاردن، باز گذاشتن	گسترش پاشیدن، پراکندن آشکار کردن، فاش کردن (ع. ف.)
اسلحه [اَسْلِحَة] (اج) = سازهای جنگ، زمین افزارها، افزار، جنگ افزارها ساخت، سان، ژان، گذر، جان	اشباح [اَشْبَاح] (اج) = کالبدها، تن ها سایه ها
اسلوب [اَسْلُوب] (ل) = اندام گونه، روش، راه ساخت	اشباع [اِشْبَاع] (مص) = سیر گردانیدن، سیراندن سیر آمدن، سیرمونی، سیرایی، سیرمانی پر خوردن پرو بسیار
اسم [اِسْم] (ل) = نام آوازه نام نیک	اشباه [اِشْبَاه] (مص) = بازندانستن، باز نشناختن، کژ رفتن پرتی، گمراهی، نادرستی، لغزش پوشیده شدن
اسماء [اَسْمَاء] (اج) = نام ها	اشتراک [اِشْتِرَاك] (مص) = انباز شدن، شریک شدن (ع. ف.)، همباز شدن، انبازی، همدستی، هماسی
اسماع [اَسْمَاع] (اج) = گوشها، نیوشاها	اشتعال [اِشْتِعال] (مص) = برافروختن، آفرودختن، فروختن، افروزاندن، افروزش، افروختگی، فروزش، درگرفتن، زبانه زدن، شعله زدن (ع. ف.) سوختن، سوخته شدن روشن شدن
اسماع [اَسْمَاع] (مص) = شنواندن، شنوانیدن سرود گفتن دشنام دادن	اشغال [اِشْتِغال] (مص) = پرداختن به، سرگرمی، گرفتاری بکاری پرداختن
اسناد [اَسْنَاد] (اج) = پشتوانه ها، ترده ها بنچگ ها (بنچاق) دستکها	اشتقاق [اِشْتِقاق] (مص) = شکافتن، درآوردن
اسناد [اَسْنَاد] (مص) = بازخواندن به بستن به تکیه دادن (ع. ف.)	اشتمال [اِشْتِمَال] (مص) = فرا گرفتن، فرو گرفتن، دربر گرفتن، بهمه رسیدن
اسود [اَسْوَد] (ص) = سیاه سیاه چرده	اشتهاء [اِشْتِهاء] (مص) = آرزو کردن، خواهانی، خواست، خواهش بآرزو رسیدن
اسپال [اِسْهَال] (مص) = شکم روش یافتن، رانش، راندن، ریغ، ریغ، بدر روی دل پیچا، دل پیچه روان کردن	اشتهار [اِشْتِهاَر] (مص) = پراوازه گشتن، نام گستریدن، خنیده شدن، خنیدن، نام آوری، ناموری، آوازه، درز کردن
اسهام [اَسْهَام] (اج) = بهره ها بخش ها، پاره ها رسدها	اشتیاق [اِشْتِیاق] (مص) = آرزومند
اسیاف [اَسْیَاف] (اج) = شمشیرها	
اسیر [اَسْیَر] (ص) = دستگیر، گرفتار، دربند، نوا، بندی برده پای زن پای بست	
اشارات [اِشَارَات] (اج) = فرمان ها، رازها	
اشاره «اشارت» [اِشَارَت] (مص) = چشم زدن آستین افشاندن راز نمودار گوس، نمار فرمان، دستور	
اشاعه [اِشَاعَة] (مص) = گستردن،	

شدن، آرزومندی، خواستن || شور || پی سودن ||
 پیوس، ایاسه، مهر، گروش، جوش
 اشجار [آتش جاژ] (إج) = درختان
 اشخاص [آتش خا ض] (إج) = کسان ||
 کالبدها، تن ها
 اشد [آتش ذذ] (ص) = استوارتر، سخت تر
 اشرار [آتش را ژ] (إج) = بدان، بدکاران،
 بیکرداران || سرکشان، نافرمانان، ناهنجارها
 اشراف [آتش را ف] (إج) = بزرگواران، بلند
 پایگان، بزرگان، گرانمایگان، آزادگان،
 ارجمندان || امهان || آزاده
 اشراف [آتش را ف] (مص) = فرونگریستن،
 دیده وری کردن || سرپرستی || بلند شدن،
 برآمدن
 اشراق [آتش را ق] (مص) = درخشیدن،
 تابیدن، تابش || تابان گشتن، روشن شدن ||
 تافتن
 اشربه [آتش رب ه] (إج) = نوشیدنی ها،
 آشامیدنی ها
 اشرف [آتش رف] (ص) = بلندتر، افراشته تر ||
 بزرگوارتر، گرانمایه تر
 اشعار [آتش عا ژ] (إج) = چامه ها، سرودها ||
 مو(ی) ها
 اشعار [آتش عا ژ] (مص) = آگهی دادن، دانا
 کردن، آگاه کردن، آموزانیدن
 إشعال [آتش عا ل] (مص) = آتش کردن،
 افروختن، درگیرانیدن
 اشعر [آتش عا ز] (ص) = آگاه تر، داناتر
 اشغال [آتش غا ل] (إج) = کارها، پیشه ها
 اشغال [آتش غا ل] (مص) = بکار واداشتن ||
 جایی گرفتن || گرفتاری
 اشکال [آتش کال] (مص) = پای بستن،
 دشواری، سختی، پیچیدگی || خرده گیری ||
 پوشیده شدن
 اشکال [آتش کال] (إج) = گونه ها || پیکرها،
 نگارها
 اشمزاز [آتش م عا ژ] (مص) = رمیدن، بیزاری
 کردن || بدآیندی، ترش روشن || نفرین دادن
 اشهاد [آتش ها ذ] (مص) = گواه گرفتن، گواه
 آوردن
 اشهر [آتش هر ژ] (ص) = نامی تر، نامدارتر
 اصابت [آتش اب ت] (مص) = رسیدن
 بچیزی، برخورد کردن || راست آمدن بسوی ||
 درست یافتن
 اصالت [آصال ت] (مص) = نژاده بودن،
 آزادگی، وارستگی، بزرگزادگی، پدرداری،
 گهرداشتن، ریشه داربودن
 اصالتاً [آصال ت ث] (ق) = ازسوی خود
 اصحاب [آص حاب] (إج) = یاران،
 همدستان، همراهان، دوستان، دمسازان
 اصرار [آص را ژ] (مص) = پافشاردن،
 درایستادن، پافشاری، ایستادگی، پایداری،
 مکیس، واله || تنیدن
 اصطبار [آص ط با ژ] (مص) = شکیب کردن،
 شکیب ورزیدن، صبر داشتن (ع.ف.)،
 شکیبایی
 اصطبل [آص ط ب ل] (إ) = ستورگاه،
 ستورخانه || آخور || جایگاه، پایگاه || غوشا،
 کمرا
 اصطکاک [آص ط کاک] (مص) =
 ساییدن، بهم ساییدن، سایش، مالش ||
 پیوستن، بهم رسیدن || بهم خوردن || بریکدیگر

پاک پیوند، بهزاد، بزرگ زاده، عالی گهر (ع. ف.)، وارسته، شرافتمند (ع. ف.) استوار آزاده اربشه دار	اصطلاح کوفتن
اضافه [اِضَا فَ هُ] (مص) = افزون، علاوه کردن (ع. ف.)، افزایش، افزودن، افزایش، افزودگی بسیار شدن	اصطلاح [اِض ط لا خ] (مص) = سازش کردن، بهم ساختن، سازش
اضرار [اِض ر ا ر] (مص) = گزند رسانیدن، زیان رسانیدن	اصغاء [اِض غ اء] (مص) = گوش داشتن، شنیدن، گوش نهادن
اضطراب [اِض ط ر ا ب] (مص) = آغالیدن، بهم زدن، آشفتن، افزولیدن، شولیدن، پریشیدن تپیدن دل، پریشانی اندیشه، دلهره، تلواسه، شوریدگی اندیشه، دل شوره، تاسه، سراسیمگی درهم برهم شدن پلَمَس، کراش، تپاک پزولیدن	اصغر [اَصْغَر] (ص) = کپین، کپتر، کوچکتر، خردتر
اضطرار [اِض ط ر ا ر] (مص) = درماندن، درماندگی، ناچاری، تلواسه، ناگزیری، بیچارگی	اصل [اَصْل] (ل) = ریشه، بن، ته، خاستگاه، بیخ گوهر، نژاد، تخمه، دودمان، تبار، پرور سرمایه
اضعاف [اَضْعَاف] (اِج) = دوچندان	اصلاً [اَصْلًا] (ق) = هرگز، هیچوقت، ازین
اضعاف [اِضْعَاف] (مص) = دوچندان گردانیدن	اصلاح [اِض لا خ] (مص) = نیکو کردن، نیک کردن ویراستاریه، ویراستار، ویرایش آرایش سازش، آشتی دادن برآوردن، چاره سازی پرهیزختن، پرهیزیدن
اضلاع [اَضْلاَع] (اِج) = پهلوها، برها	اصلاح [اِض لا خ] (ص) = شایسته تر، سزاوارتر نیکوتر، بهتر
اضمحلال [اِضْ مَحْلاَل] (مص) = پاشیدن، متلاشی شدن (ع. ف.)، از میان رفتن، از هم باز شدن، نابودی، نیستی، پاشیدگی، ناپیدی	اصم [اَصْمَم] (ص) = کر، آکنده گوش، سخن ناشنو، ناشنوا
اطاعت [اِطَاعَة] (مص) = فرمانبرداری کردن، فرمان بردن، گردن نهادن، طاعت داشتن (ع. ف.)، بندگی کردن بجشم کردن، رام کردن شنیدن پذیرش، پذیرفتاری سرسپردن (کنا.)، نماز، نماج، پایین پرستی گرویدن	اصناف [اَصْنَاف] (اِج) = پیشه وران دسته ها
اطباء [اَطْبَاء] (اِج) = پزشکان	اصوات [اَصْوَاط] (اِج) = آوازاها، آهنگ ها، آواها، صداها (ع. ف.)
	اصوب [اَصْوَ ب] (ص) = درست تر، راست تر، نیک تر
	اصول [اَصُول] (اِج) = ریشه ها، بیخ ها، بُن ها نژادها، تبارها، گوهرها
	اصول محاکمات [اَصُولُ مُحَاكَمَات] (تر. اض.) = آیین دادرسی
	اصیل [اَصِيْل] (ص) = نژاده، نژاد، پاک نژاد، پرمایه، پاک گهر، گوهر، بانژاد

اعتماد	کردن، آگاه کردن، و عَسْتَن، پرده برانداختن، نمودن، هنجیدن، پدید آوردن، آشکار کردن، پرده دریدن، برآوردن، هویدا کردن، بیان کردن (ع. ف.)، عرضه داشتن (ع. ف.)، باز نمودن پیدا کردن	اطباء [أَطْبَاءُ] (إِج) = سرشت ها، نهادها، خور(ی)ها
	کردن (ع. ف.)، باز نمودن پیدا کردن	✓ اطراف [أَطْرَافُ] (إِج) = پیرامن، پسپیش، پیرامون، کناره ها، گوشه ها، دور و بر، گرد، گرداگرد سوی، لب، گوشه کنار
	اعاده [إِعَادَةٌ] (مَص) = برگردانیدن، پس دادن، برگشت دادن، برگرداندن بازگفتن، دگر بار گفتن	اطعام [إِطْعَامُ] (مَص) = خوراندن، خورش دادن، درخورانیدن، خوراک دادن
	اعاشه [إِعَاشَةٌ] (مَص) = زندگی کردن، گذران زندگی بخشیدن زنده گردانیدن	اطعمه [أَطْعَمَةٌ] (إِج) = خوراک ها، خورش ها، خوردنی ها
	اعانه [إِعَانَةٌ] (مَص) = یاری دادن، یاری، دستگیری، پایمردی	✓ اطفاء [إِطْفَاءُ] (مَص) = نشاندن، نشانیدن، خاموش کردن، فرو نشاندن فروگشتن
	اعتبار [إِعْتِبَارٌ] (مَص) = پند گرفتن، عبرت پذیرفتن (ع. ف.) ورسنگ، اوستام، آبرو، آب کار، هنگ، پایه، راستی ارزش، پشتوانه، ارج	اطفال [أَطْفَالٌ] (إِج) = کودکان، بچه ها، خردسالان
	اعتبارنامه سیاسی [إِعْتِبَارِيَّةٌ سِيَاسِيَّةٌ] (تر. و.) = استوارنامه	اطفایه «اطفایه» [إِطْفَایَةُ] (إِ) = آتش نشانی
	اعتبار سند [إِعْتِبَارِيَّةٌ سِنْدٌ] (تر. و.) = ارزشمند	✓ اطلاع [إِطْلَاعٌ] (مَص) = آگاهاندن، آگهی آگاه شدن، آگهی یافتن، آگاه گردیدن پی بردن، دانستن، شناسایی، کاربینی، کردانی خبر دادن (ع. ف.)، دیدورشدن تحصیل کردن (ع. ف.)
	اعتبار متحرک [إِعْتِبَارِيَّةٌ مُتَحَرِّكٌ] (تر. و.) = تنخواه گردان	اطلاق [إِطْلَاقٌ] (مَص) = آهیختن پرهیختن بتابیدن ارهانیدن، وارهانیدن، رها کردن، یله کردن، یله درآوردن مانیدن هشتن
	اعتداء [إِعْتِدَاءٌ] (مَص) = ستیزیدن ستمکاری، ستم کردن، بیداد کردن	اطلس [أَطْلَسٌ] (إِ) = پرنیان، پارچه ابریشمی، دیبا جامه بی پرز، جامه ساده
	اعتداد [إِعْتِدَادٌ] (مَص) = شمردن شمرده شدن در شمار آوردن	اطمینان [إِظْمِئْنَانٌ] (مَص) = آرامیدن، آرامش، آسودن، آسایش، دل آسودگی پشت گرمی داشتن، دلگرمی، اُستام
	اعتدال [إِعْتِدَالٌ] (مَص) = برابرشدن میانه، میانه روی راستی، راست شدن	✓ اظهار [أَظْهَارٌ] (إِج) = پاکان، پاکیزگان
	اعتذار [إِعْتِذَارٌ] (مَص) = پوزش گرفتن، پوزش خواستن، پوزیدن، پوزش	✓ اظهار [أَظْهَارٌ] (مَص) = پدیدار کردن، پدید

اعتراض	بذرفتکاری شکم خاریدن (کنا.) گردن خاریدن (کنا.)، عذرخواهی (ع.ف.)، عذر آوردن (ع.ف.)
اعتراض	اعتراض [إِعْتِاض] (مص) = خرده گرفتن، انگشت نهادن، ایراد گرفتن پرخاش، ستیزه، واخواست، خردگیری پیش آمدن
اعتراف	اعتراف [إِعْتِرَاف] (مص) = استوشدن، خستوشدن، بزبان آوردن، هستو پذیرش، پذیرفتن، بذرفتکاری شناختن پیشوا کردن
اعتزاز	اعتزاز [إِعْتِزَاز] (مص) = گرمی داشتن، ارجمندی نازیدن
اعتزال	اعتزال [إِعْتِزَال] (مص) = گوشه گرفتن دوری گرفتن، دوری گزیدن کناره گیری، کناره جویی
اعتصاب	اعتصاب [إِعْتِصَاب] (مص) = دست کشیدن از کار، از کار باز ایستادن
اعتصام	اعتصام [إِعْتِصَام] (مص) = چنگ زدن، پناهنده شدن خویشتن داری از گناه، بازماندن از گناه
اعتضاد	اعتضاد [إِعْتِصَاد] (مص) = یآوری کردن، یاری، دستگیری، همراهی توان یافتن، بازو گرفتن بازو دادن
اعتقاد	اعتقاد [إِعْتِقَاد] (مص) = باور کردن، باور داشتن گرویدن، گزوه، گروش ور، نمشته
اعتكاف	اعتكاف [إِعْتِكَاف] (مص) = گوشه نشینی کردن ایست کردن، درجایی ماندن
اعتلاء	اعتلاء [إِعْتِلَاء] (مص) = برآمدن، بلند شدن، برتری یافتن، برتری
اعتماد	اعتماد [إِعْتِمَاد] (مص) = دلگرمی، پشت گرمی استواری، اوستام، استوی
اعتناء	اعتناء [إِعْتِنَاء] (مص) = پروا کردن، اندیشه کردن، باک
اعتیاد	اعتیاد [إِعْتِیَاد] (مص) = خو کردن، خو گرفتن، خوگر شدن، عادت کردن (ع.ف.)، خوگری، مَرو سیدن اندوختن آموخته شدن
اعجاب	اعجاب [إِعْجَاب] (مص) = شگفت آوردن، شگفتی خودپسندی، خودبینی
اعجاز	اعجاز [إِعْجَاز] (مص) = پیل افکندن، شگفت کاری، فرهست ناتوانی درمانده کردن، ناتوان گردانیدن ناامیدی
اعجوبه	اعجوبه [أُعْجُوبَةٌ] (إ) = شگفت آور، شگفت انگیز
اعداء	اعداء [أَعْدَاء] (إج) = دشمنان
اعداد	اعداد [إِعْدَاد] (مص) = یاری دادن آمودن، ساختن، در ساختن، ساز کردن، ساخته کردن، کار آراستن وابستن، پسپنج
اعداد	اعداد [أَعْدَاد] (إج) = شماره ها، شمارها
اعدام	اعدام [إِعْدَام] (مص) = دارزدن، بدار آویختن، تیرباران کردن نیست کردن، نابود کردن درویش کردن
اعراب	اعراب [أَعْرَاب] (إج) = تازیان تازیان بیابانی
اعراب	اعراب [إِعْرَاب] (مص) = آشکار کردن درست بیان کردن (ع.ف.)، پیدا گفتن سخن
اعرابی	اعرابی [أَعْرَابِي] (ص. من.) = تازی بیابان نشین
اعراض	اعراض [إِعْرَاض] (مص) = برگشتن از چیزی، دامن درکشیدن، دوری جستن، کناره گیری کردن، روی گردانیدن، دامن

در چیدن شکستن، واسوختن	(ع.ف.) آشکار کردن، پدید ساختن، آفتابی	اغذیه
اعراض [أَعْرَاض] (إِج) = آبروها	کردن	
بیماری ها کالاهای	اعلم [أَعْلَم] (ص) = آگاه تر، داناتر،	
اعز [أَعَزَّ] (ص) = ارجمند تر، گرانمایه تر،	دانشمند تر	
نایاب، گرامی تر	اعلی [أَعْلَى] (ص) = برتر، بالاتر،	
اعزام [إِعْزَام] (مص) = گسیل کردن، گسیل	بلند تر، برگزیده تر، بزرگتر	
داشتن، فرستادن، روانه کردن	اعمال [إِعْمَال] (مص) = کار بستن، بکار	
اعشار [أَعْشَار] (إِج) = ده ها ده یک ها، یک	بردن، بکار افکندن کار فرمودن	
دهم ها	اعمال [أَعْمَال] (إِج) = کرده ها، کارها،	
✓ اعصاب [أَعْصَاب] (إِج) = پی ها	پیشه ها، کردارها	
✓ اعصار [أَعْصَار] (إِج) = روزگاران،	اعمام [أَعْمَام] (إِج) = برادران پدر	
دوره ها (ع.ف.)، زمان ها گردباد	اعناب [أَعْنَاب] (إِج) = انگورها	
✓ اعضاء [أَعْضَاء] (إِج) = اندام ها، اندامه ها،	اعوج [أَعْوَج] (ص) = کژ، مژ، کج، خمیده،	
هتدام ها کارمندان	پیچیده، ناراست، یله، کژ مژ، کیل، گُماله	
✓ اعطاء [إِعْطَاء] (مص) = بخشیدن، عطا	بدخوی خُل	
کردن (ع.ف.)، دادن، بخشش، دهش،	اعوجاج [إِعْجَاج] (مص) = کژی، کجی	
داشاب سپردن ساز کردن	پیچیدگی	
✓ اعظام [إِعْظَام] (مص) = بزرگ کردن، بزرگ	اعیاد [أَعْيَاد] (إِج) = جشن ها	
داشتن، برگذاشت	✓ اعیان [أَعْيَان] (إِج) = بزرگان، سران،	
✓ اعظم [أَعْظَم] (ص) = کلان، بزرگوار تر،	سروران، مهتران، آزادگان، کدخدایان	
بزرگتر، درشت تر	✓ اعین [أَعْيُن] (إِج) = چشم ها	
✓ اعقاب [أَعْقَاب] (إِج) = نوادگان، فرزندان،	✓ اغانی [أَغَانِي] (إِج) = سرودها، آهنگ ها	
زادگان، بازماندگان، پسنیان	✓ اغیر [أَغْبَر] (ص) = خاکی، گرد رنگ،	
✓ اعقل [أَعْقَل] (ص) = خردمند تر، داناتر	خاک رنگ گرد آلود، خاک آلوده	
✓ اعلام [أَعْلَام] (إِج) = بزرگان، ناموران،	✓ اغتشاش [إِعْثَاش] (مص) = آشفتن،	
نامداران داناتران درفش ها، پرچم ها	شورش، آشوب، آشفتگی، شوریدگی،	
✓ اعلام [إِعْلَام] (مص) = آگاهانند، آگاه	هنگامه پراکندگی اندیشه، پریشانی اندیشه	
کردن، آگاهی شناساندن ادا کردن	✓ اغتمام [إِعْثِمَام] (مص) = گساردن،	
✓ اعلامیه [إِعْلَامِيَّة] (!) = ویچیر	گساردن، اندوهناک گردیدن	
✓ اعلان [إِعْلَان] (مص) = آگهی نمودن،	✓ اغذیه [أَغْذِيَّة] (إِج) = خوراک ها،	
آگاهانیدن، آگهی دادن، خبردار نمودن	خورش ها، خوردنی ها	

اغراق [اِغْرَاق] (مص) = گزاف گوئی کردن، گزاف گوئی، گزافه، لاف	دادن (ع. ف.) خودبینی، خودفروشی
اغصان [اَغْصَان] (إج) = شاخه ها، ستاک ها	افاضل [اَفْاضِل] (إج) = برتران دانشمندان، داناتران
اغفال [اِغْفَال] (مص) = فریفتن، گول زدن گول خوردن فراپوشیدن، ویاو، غفلت داشتن (ع. ف.)	افاضه [اِفَاضَة] (مص) = سود بخشیدن، بهره دادن
اغلاط [اَغْلَاط] (إج) = نادرست ها	افاقه [اِفَاقَة] (مص) = بخود آمدن، واهش آمدن، بهوش آمدن، هشیاری بهبود، بهی گشایش
اغلال [اَغْلَال] (إج) = بندها گردن بندها	افتتاح [اِفْتِتَاح] (مص) = باز کردن، وا کردن، گشادن، شکوفتن، گشودن، گشایش، بازکرد، گشاد آغازیدن
اغلال [اِغْلَال] (مص) = کینه داشتن، کینه ورزیدن تیزنگریستن	افتخار [اِفْتِخَار] (مص) = نازیدن، بالیدن سرافراشتن، سر بلند کردن سر بلندی، فر، شکوه آبرو
اغلب [اَغْلَب] (ص) = بیشتر، افزونتر چیره تر	افتراء [اِفْتِرَاء] (مص) = دروغ بستن (به کسی)، دروغ گفتن پُلْمَس، پلمه، شاخچه، چَفْتِه
اغماء [اِغْمَاء] (مص) = بیهوش شدن، از هوش رفتن، بیهوش شدن، بیهوشی بیهوش گردانیدن، شمانیدن	افتضاح [اِفْتِضَاح] (مص) = بدنام گشتن، بی آبرو گردیدن، رسوا شدن، آب ریختگی، بدنامی، رسوایی
اغمار [اِغْمَار] (مص) = دلیر گردیدن	افتعال [اِفْتِعال] (مص) = شرمند شدن، شرمندگی
اغماض [اِغْمَاض] (مص) = گذشتن، فرو گذاشتن، چشم پوشیدن، گذشت ندیده گرفتن آسان گرفتن خشم فرو گرفتن	افراد [اَفْرَاد] (إج) = تک تک، یکان یکان، تن بتن، یگانگان
اغناء [اِغْنَاء] (مص) = آکندن بی نیاز کردن، توانگر کردن خرسند کردن، خشنود کردن	افراد [اِفْتِرَاد] (مص) = یکی یکی کردن جدا کردن
اغنی [اَغْنَا] (ص) = بی نیازتر، توانگرتر	افراس [اَفْرَاس] (إج) = اسبان، اسب ها
اغنیاء [اَغْنِیَاء] (إج) = توانگران، دارایان، بی نیازان، دارنده تران آرزومندان	افراط [اِفْتِرَاط] (مص) = از اندازه درگذشتن، افزون روی، زیاده روی کردن (ع. ف.) بسیاری، فرهیست
اغواء [اِغْوَاء] (مص) = فریفتن، فریبیدن، گول زدن، گمراه کردن، ازراه بردن	افساد [اِفْسَاد] (مص) = تباه کردن
اغیار [اَغْیَار] (إج) = دیگران بیگانگان، ناشناسان	
افاده [اِفَادَة] (مص) = سود دادن، فایده	

افساد [اَفْسَادُ] (اِج) = تباها	گزیدن، آرام گرفتن، ماندن، بودن، زیست اقدام
افشاء [اِفْشَاءُ] (مَص) = پیدا کردن، آشکار کردن، هویدا کردن، پدید ساختن، آشکارا ساختن همگانی افش کردن (ع. ف.)	پای داشتن، ایست، ایستادن انداختن فروکش شدن
افضل [اَفْضَلُ] (ص) = برتر، افزون تر، فزون تر پرمایه تر	اقبال [اِقْبَالُ] (مَص) = پیش آمدن، روی کردن، رو آوردن بخت، فرخندگی، خوشبختی، نیکبختی، بهروزی
افطار [اِفْطَارُ] (مَص) = روزه شکستن، روزه گشایی کردن	افقح [اَقْبَحُ] (ص) = زشت تر، نازیبا تر
افعال [اَفْعَالُ] (اِج) = کارها، کرده ها، کردارها، کنش ها	اقتباس [اِقْتِبَاسُ] (مَص) = گرفتن، آموختن، فرا گرفتن گرفتن آتش
افعی [اَفْعَى] (اِ) = شبیها، اژدها، اژدر	اقتداء [اِقْتِدَاءُ] (مَص) = پیشوا کردن، پیروی کردن، پیروی، گروه از پی درآمدن
افق [اُفْقُ] (اِ) = کران، کرانه کناره آسمان	اقتدار [اِقْتِدَارُ] (مَص) = توانائی داشتن، زبردستی، نیرومندی، زورمندی، تاب و توان
افکار [اَفْكَارُ] (اِج) = اندیشه ها	اقترب [اِقْتِرَابُ] (مَص) = نزدیک شدن، نزدیک رفتن فراز کردن، فراز رسیدن
افلاس [اِفْطَاسُ] (مَص) = ورشکستن نادار گشتن، بیچارگی، بی چیزی، تنگدستی	اقتراح [اِقْتِرَاحُ] (مَص) = بررسی کردن خواستن پرسیدن، درخواستن ساختن پیشنهاد کردن بی اندیشه سخن گفتن
افلاک [اَفْلاَكُ] (اِج) = چرخ ها سپهرها، گردون ها، آسمان ها	اقتران [اِقْتِرَانُ] (مَص) = نزدیک شدن، نزدیکی گرد آمدن یار گشتن، پیوستگی برابر شدن
افواج [اَفْوَاجُ] (اِج) = گروه ها لشکرها	اقتصاد [اِقْتِصَادُ] (مَص) = میانجی نگاهداشتن، میانگی کردن، میانه روی روش زندگی بازرگانی صرفه کاری (ع. ف.)، صرفه جویی (ع. ف.)
افواه [اَفْوَاهُ] (اِج) = داروهای خوشبو دهان ها، دهن ها	اقتصار [اِقْتِصَارُ] (مَص) = بسنده کردن، فروایستادن کوتاه کردن
افول [اُفُولُ] (مَص) = فروشدن، فرو رفتن پنهان شدن، ناپدید شدن	اقتضاء [اِقْتِضَاءُ] (مَص) = خواستن، خواست، درخواست، خواهش شایستگی، درخور بودن
افیون [اَفْیُونُ] (اِ) = تریاک، نارخوک، نارکوک	اقدام [اِقْدَامُ] (اِج) = گام ها پاها
افارب [اَقَارِبُ] (اِج) = بستگان، خویشان، خویشاوندان نزدیکان	
اقاصی [اَقَاصَى] (اِج) = دورترها، دورتران جاهای دور	
اقالیم [اَقَالِیْمُ] (اِج) = کشورها سرزمینها	
اقامت [اِقَامَتُ] (مَص) = زیستن، جای	

- اقدام . اقدام [اِقْدَام] (مص) = پیش درآمدن، در پیش شدن || کار پیش گرفتن، بکار آغاز کردن، پای پیش نهادن، گام در نهادن، دست بکار شدن || دلیری کردن، دلیر گردانیدن
- اقدس [اَقْدُس] (ص) = پاکتر، پاکیزه تر
- اقدام [اَقْدَم] (ص) = پیشین تر، دیرترین، جلوتر، پیش تر || کهن تر، باستانی تر
- اقرار [اِقْرَار] (مص) = خستوشدن، اعتراف کردن (ع.ف.)، هستو شدن || گفتن || پذیرفتن || برگماردن
- اقران [اَقْرَان] (إج) = نزدیکان || همسران، همسالان، همدوشان، همالان
- اقرباء [اَقْرَبَاء] (إج) = خویشان، خویشاوندان || نزدیکان
- اقتساط [اَقْتِسَاط] (إج) = پاره ها، بخش ها، بهره ها || خرده خرده، کم کم || چندبار، بارها
- اقسام [اَقْسَام] (إج) = جورها، گونه ها || بخش ها، بهره ها
- اقسام [اِقْسَام] (مص) = سوگند دادن
- اقتصر [اَقْتَصَرَ] (ص) = کوتاه تر
- اقصى [اَقْصَا] (ص) = دور، دورین، دورترین
- اقطاب [اَقْطَاب] (إج) = سرداران || مهتران
- اقطار [اَقْطَار] (إج) = کران ها، گوشه ها || گذارها || چکه ها
- اقل [اَقْل] (ص) = کمتر، کمترین، کم از کم، کمینه، اندک تر
- اقلیم [اَقْلِیْم] (إ) = کشور، کشخرف || سرزمین
- اقدار [اَقْدَام] (إج) = ماه ها
- اقوال [اَقْوَال] (إج) = گفته ها، سخنها، سخنان، گفتارها
- اقتاع [اِقْتَاع] (مص) = خرسند کردن، خشنود گردانیدن
- اقوام [اَقْوَام] (إج) = خویشان، پیوستگان، خویشاوندان || نزدیکان || مردمان، کسان || گروه ها
- اقویاء [اَقْوِیَاء] (ص.إ) = زورمندان، نیرومندان، توانایان || چیره تران
- اقيانوس [اَقْيَانُوس] (إ) = دریای بزرگ، دالای || فراگرد
- اکابر [اَكَابِر] (إج) = مهان، بزرگان || بزرگسالان
- اکاذیب [اَكَاذِیْب] (إج) = سخنان نادرست، سخنان دروغ
- اکارم [اَكَارِم] (إج) = جوانمردان، بخشنده تران || گرامی تران، گرانمایگان
- اکاسره [اَكَاْسِرَة] (إج) = خسروان، پادشاهان || شاهنشاهان ساسانی
- اکبر [اَكْبَر] (ص) = کلان، بزرگتر، مهتر، مهین، مهینه || سالمندتر
- اکتساب [اِكْتِسَاب] (مص) = بدست آوردن، دریافتن || پیشه وری کردن || اندوختن، گرد آوردن، اَلْقَبْحِیدن، الفیدن || فراگرفتن، آموختن
- اکتفاء [اِكْتِفَاء] (مص) = بسنده کردن، بسند آمدن، بس کردن، بسندگی || بس دانستن
- اکثر [اَكْثَر] (ص) = بیشتر، فرهست، بسیارتر، فزونتر، بسیار
- اکرام [اِكْرَام] (مص) = گرامی داشتن، بزرگ داشتن، بزرگ گرفتن، برتر داشتن || نوازدن، نوازش کردن

اگر اه [اِكْرَاهَ] (مص) = ناپسندیدن، ناپسند داشتن، بیزاری ناچاری، دل نخواهی وادار کردن	خود گرفتن، پذیرفتن، فرو ماندن، بگردن گرفتن پیوست
اكرم [اَكْرَمَ] (ص) = گرامی تر، آزاده تر، جوانمردتر، بزرگتر، بخشنده تر	التقاط [اِنْتَقَطَ] (مص) = برچیدن، برگرفتن فرومالیدن
اكسير [اِكْسِيْرَ] (!) = نایاب کیمیا	التماس [اِلْتِمَاسٌ] (مص) = درخواستن، خواستن، درخواست، خواهش، پُروَهِش، لایه
اكل [اَكَلَ] (مص) = خوردن چریدن	التهاب [اِلْتِهَابٌ] (مص) = سوزاندن، سوز، سوزش آتش گرفتن، افروخته شدن، برافروختگی، آفروختگی زبانه کشیدن، شخیدن
اكيليل [اَكْلِيْلٌ] (!) = سربند افسر، تاج، جغه	التيام [اِلْتِيَامٌ] (مص) = جوش خوردن، بهم گراییدن، پیوسته شدن، بهم آمدن، بهم چسبیدن، پیوستگی
اكمال [اِكْمَالٌ] (مص) = بکمال رسانیدن (ع.ف.)، رسا نمودن، کامل کردن (ع.ف.) بانجام رسانیدن	الحاح [اِلْحَاحٌ] (مص) = پافشاری، سیهیدن، سخت ایستادن درخواستن
اكمل [اَكْمَلٌ] (ص) = رساتر، رسیده تر	الحاد [اِلْحَادٌ] (مص) = از دین برگشتن، بد کیشی، بی دینی
اكناف [اَكْنَفٌ] (اج) = کرانه ها، گوشه و کناره ها، هر گوشه پناهاها هر سوی جهان	الحاق [اِلْحَاقٌ] (مص) = در پیوستن، پیوند کردن، در رسانیدن، بهم رسانیدن، پیوستگی چسبیدن، چسبیدگی
اكوان [اَكْوَانٌ] (اج) = باشندگان، آفریدگان، هستی ها	الحان [اِلْحَانٌ] (اج) = آوازاها، آهنگ ها، نوها
اكول [اَكُولٌ] (ص) = پرخور، بسیار خوار، شکمخواره، شکمبار	الحذر [اِلْحَظْ دَرْ] (ق) = پرهیز، آگاه باش، دور باش
اكول [اَكُولٌ] (اج) = خوراکی ها، فراوان خورش	الحق [اِلْحَقْ قَدْ] (ق) = براستی، راستی، بدرستی
الا [اِلَّا] (ح) = جز، مگر	الزام [اِلْزَامٌ] (مص) = گردن گیر کردن، واداشتن، ناگزیر، ناگزیری، ناچار، وادار
الآن [اَلْآنَ] (!) = اکنون، تازه، این دم، این گاه، ایدون، همین دم، اینک، کنون	الست [اَلَسْتُ] (فعل و فاعل - إخ) = آیا نیستی؟، نام روزی که خداوند روان بندگان آفرید
البتة [اَلْبَتَّةُ] (ق) = هر آینه، همانا، بر راستی، بی گفتگو هرگز، هیچگاه	
التجاء [اِلْتِجَاءٌ] (مص) = پناه بردن، پناهیدن، پناه جستن، پناهنده شدن	
التذاذ [اِلْتِذَازٌ] (مص) = بامزه یافتن خوشی بردن، خوشگوار	
التزام [اِلْتِزَامٌ] (مص) = بایسته داشتن بر	

السلام [اَسْلَمَ سَلامًا] (= درود، درود بر تو)	دل افتادن، بر دل رسیدن، در دل افتادن
الطاف [اَلطَّافُ] (مص) = نوازش کردن، مهر کردن، مهربانی کردن، نواخت، نیکویی، بخشش	الهی [اِلَهِی] (= من .) = خدایی
الطاف [اَلطَّافُ] (اج) = نوازش ها، مهربانی ها	الی آخر [اِلَّا عَاقِبَةُ] (ق. مر.) = تا پایان
الطف [اَلطَّفُ] (ص) = نرمتر، نازکتر، سبکتر پاکیزه تر	الی الحال [اِلَّا اِنْ حَالَ] (ق. مر.) = تاکنون، تا این دم
الغرض [اَلْغَرَضُ] (ق) = باری، سرانجام	الی غیر النهایه [اِلَّا غَیْرَ نَهاِیَةٍ] (ق. مر.)
الفاظ [اَلْفَاظُ] (اج) = سخن ها	= بی کران، بی پایان
الفت [اَلْفَتْ] (مص) = خوی گرفتن، خو گرفتگی همدمی، همجویی دوستی، پیوستگی	ام [اُمُّ] (= مادر)
القاء [اِلْقَاءُ] (مص) = دیدن، دمش آموختن، قُرَآنَ بَازِیَن دادن انداختن، فرو افکندن، در افکندن	امارات [اِمَارَاتُ] (اج) = نشانه ها، نشان ها
القاب [اَلْقَابُ] (اج) = نام ها، لقب ها (ع. ف.)	امارات [اِمَارَاتُ] (اج) = فرمانروایی ها سرداری ها
الكن [اَلْكُنْ] (ص) = گُند زبان، بسته زبان، گرفته زبان، گچه	امارت [اِمَارَتُ] (مص) = سرداری کردن، فرمانروایی پادشاهی کردن والیگری کردن (ع. ف.)
الله [اَللَّاهُ] (اخ) = یزدان، خدا، دادار، آفریدگار	اماکن [اِمَاكِنُ] (اج) = جای ها، جایگاه ها سرزمین ها
الم [اَلَمْ] (=!) = درد، دردمندی، رنج، گزند رنگ	ام الفساد [اُمُّ مُكْذِبٍ سَادُ] (تر. اض.) = مایه تباهی، مادر تباهی
الوان [اَلْوَانُ] (اج) = رنگ ها (ص) رنگین، رنگارنگ گوناگون (ص)	امام [اِمَامٌ] (=!) = فرایش، جلو پیش روی
الوہیت [اَلْوِہِیۃُ] (مص) = خدا بودن، خدایی، خداوند گاری با خدایی	امامت [اِمَامَتُ] (مص) = پیشوایی کردن، رهبری پیش نمازی کردن
الویه [اَلْوِیۃُ] (اج) = درفش ها، پرچم ها بنده	امامیه [اِمَامِیۃُ] (ص) = دوازده پیشوایی
الهام [اِلْهَامٌ] (مص) = به دل گذشتن، به	امان [اِمَانٌ] (مص) = بی بیم شدن، بی ترسی آسایش، آرامش، پناه، آرام زندهار، وای (وای از دست مردم)
	اهانت [اِمَانَتُ] (مص) = راستکاری کردن، استواری، راستی، درستکاری، درستی زندهار، زندهار سپرده
	اهانی [اِمَانِی] (اج) = آرزوها

امکان	فرمان راندن، فرمایش، فرمان، پرمان، دستور	امت [اُمْت] (ا) = پیرو، گروه پیروان، پس روان
	امراء [اُمْرَاء] (اج) = فرماندهان، سرداران، افسران ارشد (ف.ع.) پادشاهان، شاهان امیران (ع.ف.)	امثال [اِمْتِثَال] (مص) = فرمان بردن، فرمان پذیری، فرمانبرداری
	امرار [اِمْرَار] (مص) = گذرانیدن، بگذرانیدن روز گذرانی	امتحان [اِمْتِحَان] (مص) = آزماییدن، آزمودن، آزمایش، آزمون چشیدن جوشاندن آروین، رَوَن، آروین
	امراء معاش [اِمْرَاءُ مَعِاش] (تر. اض.) = گذران، گذران زندگی	امتداد [اِمْتِدَاد] (مص) = کشیدن، کشیده شدن، کشش، کشیدگی، کشاله دراز شدن، درازا راستا، راستادی
	امراض [اِمْرَاض] (اج) = بیماری ها، ناخوشی ها	امتزاج [اِمْتِزَاج] (مص) = آمیختن، آمیخته شدن، آمیختگی، آمیزش، آمیزه، آمیخته شدن غاتی شدن وُشَن، شیب
	امرد [اِمْرَد] (ص) = بی ریش، ساده رنخ، بیموی، ساده روی جوان پسر بدکار (مفعول)	امتلاء [اِمْتِلَاء] (مص) = آکنده شدن، پرشدن، پُریدن، پُری، انباشتگی، آکنگی فرا گرفتن آمودن انبار
	امربه معروف [اِمْرَبِ مَعْرُوف] (ا.مر.) = فرمودن نیکی، سفارش به نیکی	امتناع [اِمْتِنَاع] (مص) = سر باز زدن، تن زدن، سرپیچی کردن خودداری کردن، دوری کردن باز ایستادن دریغ داشتن
	امزجه [اِمْرِجَه] (اج) = آمیزش ها سرشت ها	امتنان [اِمْتِنَان] (مص) = سپاس داشتن، سپاسگزاری، سپاسداری
	امساک [اِمْسَاك] (مص) = پرهیز نگه داشتن باز ایستادن، بازداشتن، خودداری کردن چنگ در زدن کم خوردن، روزه گرفتن	امتیاز [اِمْتِیَاز] (مص) = برتری داشتن، برتری جدا شدن، جدایی تفاوت کردن (ع.ف.)
	امضاء [اِمْرِضَاء] (مص) = جا آوردن، بجا آوردن راندن دستیینه گذرانیدن روان کردن	امثال [اِمْتِثَال] (اج) = همانندان، مانندها، همتایان داستان ها
	امطار [اِمْطَار] (اج) = باران ها	امجد [اِمْجَد] (ص) = بزرگتر، باشکوه تر، بزرگوارتر
	امطار [اِمْطَار] (مص) = بارانیدن	امداد [اِمْدَاد] (مص) = پستی کردن، دستاری کردن، یآوری کردن، یارمندی
	امعاء [اِمْعَاء] (اج) = روده ها اندرونه ها	امر [اِمْر] (مص) = دستور دادن، فرمودن
	امعان [اِمْعَان] (مص) = دور اندیشیدن، دور اندیشی ژرف دیدن، ژرف نگریستن دور راندن	
	امکان [اِمْكَان] (مص) = پابرجا کردن، جای	

امکنه	دادن جای داشتن شایستن، شاییدن	فارسی و در بعضی فرهنگها ترکی یا مغولی دانسته شده)
شدنی، توانش، تواند بود		
✓ امکنه [اَمْ كَنْهَ] (إج) = جاها، جای ها		امیر البحر [اَمْی رُكْ بَخْ ز] (تر. اض.) = دریا
✓ اهل [اَمْ لَ] (مص) = امید داشتن، آرزومندی آرزو، کام، خواهش، امید		سalar
اهلاء [اَمْ لَاءَ] (مص) = نویساندن، نویس، درست نویسی ور دادن فرو گذاشتن آکنیدن، آکنش		اهین [اَمْی نَ] (ص) = راستکار، درست، درستکار استوار، اوستام زنهاردار
املاح [اَمْ لَاحَ] (إج) = نمک ها		انابه [اِنْ اَبَهَ] (مص) = باز گردیدن بسوی خدا بازگشت
املاک [اَمْ لَاحَ] (إج) = فرشتگان، فریشتگان پادشاهان زمین ها دارایی ها		اناث [اَنْ اَثَ] (إج) = دختران مادگان، زنان
امم [اَمْ مَ] (إج) = گروه ها آیین ها		اناس [اَنْ اَسَ] (إ) = مردمان، مردم
امن [اَمْ نَ] (مص) = بی بیم گردیدن، بی ترسی آسودگی، آسایش آرام، آرامش، رامش درغال درپناه بودن		انباء [اَنْ بَاءَ] (إج) = داستان ها آگهی ها
امنیت [اَمْ نِیَ ثَ] (مص) = آرامش بی بیمی درغال		انباء [اِنْ بَاءَ] (مص) = آگاهانیدن، آگهی دادن، آگاه کردن، خبر دادن (ع. ف.)
امنیت «امنیه» [اَمْ نِیَ ثَ] (إ) = امید، آرزو		انيساط [اِنْ بَ سَاطَ] (مص) = پهناور گردانیدن، گسترده شدن، فراخیدن، وا شدن، باز شدن، اوکندن، اوکنیدن، گشاد، گسترده گی شادی، گستاخی، شگفتگی، شادمانی، گشایش دل
اموات [اَمْ وَاثَ] (إج) = مردگان، گذشتگان، رفتگان، درگذشتگان		انباء [اَنْ بَ يَاءَ] (إج) = و خشوران، پیامبران، ورستان پیام آوران
امواج [اَمْ وَاخَ] (إج) = خیزاب ها، آبخیزها، کوهه ها، کوبه ها، آبکوهه ها		انتحار [اِنْ تَ حَارَ] (مص) = خود را کشتن، خود کشی
اموال [اَمْ وَاوَلَ] (إج) = دارایی ها، خواسته ها		انتحال [اِنْ تَ حَاكَ] (مص) = برخود بستن، بخویش در بستن، بخود بستن
امهات [اَمْ مَ هَاثَ] (إج) = مادران		انتخاب [اِنْ تَ خَابَ] (مص) = گلچین کردن، برگزیدن، گزیدن، گزینش، به گزین گماشتن بچشم کردن، انگشت نهادن برچیدن، فرا کردن، پسندیدن
امی [اَمْ می] (إ. م. ن.) = مادری کودکان، گول ناخوانا، نانویسا، نانویسنده		انتزاع [اِنْ تَ زَاعَ] (مص) = واپردن، برکندن، برکنند شدن بیرون کشیدن، وامستن، نوین، نوین (دو واژه اخیر در برهان قدیم
امیال [اَمْ يَالَ] (إج) = خواهش ها، کام ها گرایش ها		
امیر [اَمْی زَ] (إ) = سپهسالار، فرمانروا، فرمانده، سردار کارفرما دادستان خوند نوین، نوین (دو واژه اخیر در برهان قدیم		

- بیرون کردن || بازداشتن || آهیختن،
برآهنجیدن، جدا کردن
- ✓ انتساب [اِنْ تِ سَابْ] (مص) = باز بستن ||
بستگی، وابستگی، پیوستگی || خویشی
- انتشار [اِنْ تِ شَا زْ] (مص) = گسترانیدن،
گستراندن، گسترده، گسترش || پراکندن،
پراکندگی، پخش || اروایی
- انصباب [اِنْ تِ صَابْ] (مص) = گماردن،
گماشتن، گمارش || بپای ایستادن، برپا
خاستن || استیغ (استیغ) کردن، برپاساختن
انصاف [اِنْ تِ صَافْ] (مص) = داد ستدن،
داد گرفتن || به نیمه رسیدن
- انتظار [اِنْ تِ ظَا زْ] (مص) = چشمداشتن،
چشمداشتگی || چشم براه داشتن، چشم
براهی، دیده براه داشتن || آرزو داشتن، امید
داشتن، بیوسیدن || پاییدن، پایستن، درنگ
کردن || پَرَمَر، پَرگَر، گوش
- ✓ انتظام [اِنْ تِ ظَا مْ] (مص) = آراستن،
آرایش، آراستگی || سامان داشتن، سامان ||
پیوسته شدن، پیوستگی || ساختن || بنواشدن ||
راست شدن || دهناد
- انتفاء [اِنْ تِ فَا ءْ] (مص) = نیست شدن، از
میان رفتن، نابودی، نیستی || یکسوشدن، دور
شدن
- ✓ انتفاع [اِنْ تِ فَا عْ] (مص) = سود بردن، سود
گرفتن، طرف بر بستن (ع. ف.) || اندوختن،
اندوزیدن
- انقاد [اِنْ تِ قَا ذْ] (مص) = رسیدگی کردن،
وارسی، بررسی || خرده گرفتن، خرده گیری،
نکته چینی (ع. ف.) || بالودن، سره کردن،
سره گرفتن، به گزین || اوخواست کردن
- انقال [اِنْ تِ قَالْ] (مص) = جابجا شدن،
جابجا کردن، جابجایی || کوچیدن، کوچ
کردن || درگذشتن || رفتن || کوس فرو
کوفتن (کنا.)
- انتقام [اِنْ تِ قَا مْ] (مص) = داد ستدن، داد
ستاندن || کین توختن، کینه وری،
کینه توزی، با کینه شدن || خونخواهی
- انتہاء [اِنْ تِ هَا ءْ] (مص) = بسر آمدن، پایان
آمدن، بکرانه رسیدن، انجامیدن || پایان،
فرجام، فرژام، سرانجام || کران، کرانه || سپری
شدن || پشت دادن || باز ایستادن
- انجاس [اَنْ جَا سْ] (ج) = پلیدی ها،
ناپاکی ها
- انجماد [اِنْ جِ مَادْ] (مص) = ماسیدن،
افسردن، فسرده، بسته شدن، بستن، بستگی،
افسردگی، همبستگی || یخ بستن
- ✓ انحراف [اِنْ جِ رَا فْ] (مص) = کژ شدن،
کژی، بیراهی، کج راهی، کژ روی ||
چسبیدن، برچسبیدن || تاب گرفتن، چپ
شدن، اُریب، اُریف || بگشتن، گردیدن،
پیچیدن، پیچش || کبییدن
- ✓ انحصار [اِنْ حِ صَا زْ] (مص) = کوتاه شدن || در
تنگنا افتادن، در تنگنا، بستگی || در گنجیدن
- ✓ انحطاط [اِنْ حِ طَا طْ] (مص) = پایین آمدن،
فرو شدن، فرو افتادن، فرو آمدن، فرودی ||
پست شدن، پستی گراییدن، پستی || آلودگی،
تباہی
- انحلال [اِنْ حِ لَا لْ] (مص) = برچیدن،
برچیدگی || بهم خوردن، بهم زدن || نابود
شدن || باز شدن، واشدن، وارفتن، گشوده
شدن، گشادگی

انحناء [اِنْ ح نَاء] (مص) = خمیدن، خمیدگی، خمی ناوانیدن، ناویدن دولایی ورتافتن پیچیدن، پیچ داشتن، پیچ تاب چفتگی، چفتن، چفته شدن، چفتیدن چامیدن، چمیدن وُریب، کژی، کوژی، کج گردیدن پشت دوتا کردن، کاسه شدن، شکم دادن	آفرینش، پدید آوردن پروراندن آغاز کردن دبیری کردن، سخن پردازی کردن
انحصار [اِنْ ح صَاء] (مص) = پاره پاره شدن کهنه شدن، کهنگی	انحصار [اِنْ ح صَاء] (اِج) = یاران، یاری دهندگان، یاری کنندگان
انزجار [اِنْ ز جَاء] (مص) = باز ایستادن وازده شدن، رمیدگی، بدآیندی، بیزاری	انصاف [اِنْ صَاف] (اِج) = نیمه ها، میانه ها
انزواء [اِنْ ز وَاء] (مص) = بازنشستن یکسو شدن، طرف گرفتن (ع. ف.) گوشه نشستن، گوشه گیری، کناره گیری	✓ انصاف [اِنْ صَاف] (مص) = داد دادن، داد ورزی، داد آرم راستی حق دادن (ع. ف.)
انس [اِنْ س] (مص) = خو گرفتن، آشنایی، خوگیری، اُخت دلبستن، دلبستگی رام شدن	✓ انصراف [اِنْ صِ رَاف] (مص) = بازگردیدن، بازگشتن، برگشتن، برگشت، واگشت، بازگرد چشم پوشی بازماندن
انس [اِنْ س] (اِ) = مردم، آدمیان (ع. ف.)	✓ انضباط [اِنْ ضِ بَاط] (مص) = بنواشدن، سامان گرفتن، آراستگی، سامان روش درست
انسان [اِنْ سَان] (اِ) = گس، مردم، آدمیزاد (ع. ف.)	✓ انطباق [اِنْ طِ باق] (مص) = یکسان گشتن (با)، راست آمدن، برابری برهم نهادن سنجیدن
انسجام [اِنْ سِ جَام] (مص) = روان بودن، روانی	انطفاء [اِنْ طِ فَاء] (مص) = خاموش شدن (آتش)، فرو نشستن (آتش)، خاموشی، فرونشستگی
انسداد [اِنْ سِ دَاد] (مص) = بسته شدن، بند شدن، بند گردیدن گرفتگی	انظار [اِنْ ظَا ر] (اِج) = دیده ها، چشمها، دیدگان ببینش ها، دیدگاه ها نگاه ها
انسی [اِنْ سِ ی] (ص. من.) = همدم، آشنا، خوگیر، دمساز، خو گرفته	انعام [اِنْ عَام] (اِج) = ستوران، چارپایان
انشاء [اِنْ شَاء] (مص) = ساختن، آفریدن،	✓ انعام [اِنْ عَام] (مص) = دادن، بخشیدن، دهش، بخشش پاداش، داشاد، داشاب، قنایز، داشت، داشن شاگردانگی،

شاگردانه، دستاران نیکی کردن	وا بریدن، گسستگی، جدایی پوسیدن انکار
انعدام [اِنْعَادَام] (مص) = نابود شدن، نیستی، نابودی خامتن	دوری، برکناری بیکار شدن، از کار باز شدن، برکنار شدن پشیم فراخیدن
انعطاف [اِنْعَاطَاف] (مص) = کج شدن، دو تا شدن، پیچیدن، خم کردن، خم گرفتن، خمیدگی برگشتن	انفعال [اِنْفِعَال] (مص) = شرمسار شدن، شرم، شرمندگی، شرمساری، زرد رویی پذیرفتن، پذیرش
انعقاد [اِنْعِقَاد] (مص) = بسته شدن، بستگی آراستگی ساختن برپاداشتن	انقاذ [اِنْقَاذ] (مص) = رهانیدن، رهایش یکسو گردانیدن
انعکاس [اِنْعِکَاس] (مص) = واژگونه شدن، وارون شدن، بازگونگی واژون، وارون، نگون، آگون، بازگون، واکنش، بازتاب پرتو آوازه شدن	انقباض [اِنْقِبَاض] (مص) = گرفته شدن، گرفتگی به خویشتن کشیدن، بسته شدن، ترنجیدن، درهم کشیدن، بهم کشیدن
انعکاس صوت [اِنْعِکَاسِ صَوْت] (تر . اض .) = پژواک	انقراض [اِنْقِرَاض] (مص) = درگذشتن، سرآمدن، از میان رفتن، سپری شدن، نابود شدن، به پایان رسیدن بریدگی
انفاذ [اِنْفَاذ] (مص) = روان کردن، انجام دادن، درگذراندن فرستادن، روانه کردن	انقسام [اِنْقِسَام] (مص) = (بخش) بخش کردن بخش شدن بخش پذیری
انفاس [اِنْفَاس] (اِج) = دم ها	انقضاء [اِنْقِضَاء] (مص) = بر رسیدن، گذشتن، سپری شدن، شدن، پایان، فرجام نابود گردیدن، نابودی
انفاق [اِنْفَاق] (مص) = دادن بخشش کردن، گساردن، دهش روزی دادن درویش گردیدن پراکندن	انقطاع [اِنْقِطَاع] (مص) = بریده شدن، گسلیدن، گسستن، جدایی، بریدگی بند آمدن
انفجار [اِنْفِجَار] (مص) = ترکیدن، شکافته شدن، کفیدن سپیده دم شدن، بردمیدن سر باز کردن، سر بر زدن روان شدن آب، برجوشیدن آب	انقلاب [اِنْقِلَاب] (مص) = برگشتن، برگردیدن، واگردیدن، دیگرگونی زیر و رو شدن، واژگون شدن آشفتن، آشفتگی، آشوب شوریدن، شورش بشویدگی برانگیختن
انفراد [اِنْفِرَاد] (مص) = یگانه شدن، تنها شدن، یگانگی، تنهایی، تک بودن	انقیاد [اِنْقِيَاد] (مص) = رام شدن گردن نهادن، فرمانبرداری فروتنی
انفس [اِنْفُس] (اِج) = دم ها ارواها	انکار [اِنْكَار] (مص) = ندانستن ناشناختن واژدن، نپذیرفتن، نشناختن،
انفس [اِنْفَس] (ص) = گرانمایه تر، بیش بهاتر، باارزش تر	
انفصال [اِنْفِصَال] (مص) = گسلیدن، گسسته شدن، جدا شدن، فراخیدن، واخیدن،	

انکسار	آستین افشاندن، باورنداشتن کیب	مردمان نابکار بیباکان
✓ انکسار [اِنْکِسَار] (مص) = شکستن، شکسته شدن، شکست، شکست نور (ع . ج .)	✓ اوتاد [اَوْتَاد] (اِج) = میخ ها پیشوایان بزرگ	✓ اوتاد [اَوْتَاد] (اِج) = میخ ها پیشوایان بزرگ
انمله [اَنْمُلَه] (!) = سرانگشت	✓ اوثق [اَوْثَق] (ص) = استوارتر، سخت تر	✓ اوثق [اَوْثَق] (ص) = استوارتر، سخت تر
انمودج [اَنْمُوْدَج] (!) = نمونه، نمودار اندک	✓ اوجاع [اَوْجَاع] (اِج) = دردها، دردمندی ها، رنج ها	✓ اوجاع [اَوْجَاع] (اِج) = دردها، دردمندی ها، رنج ها
✓ انوار [اَنْوَار] (اِج) = تابش، روشنی ها، فروغ شکوفه ها	✓ اوحد [اَوْحَد] (ص) = یگانه، یکتا	✓ اوحد [اَوْحَد] (ص) = یگانه، یکتا
✓ انواع [اَنْوَاع] (اِج) = گون ها، گونه ها، جورها	✓ اوراد [اَوْرَاد] (اِج) = نیایش ها خواندنی ها	✓ اوراد [اَوْرَاد] (اِج) = نیایش ها خواندنی ها
✓ انور [اَنْوَر] (ص) = روشن تر، درخشانتر، تابناکتر، فروزانتر، تابان تر	✓ اوراق [اَوْرَاق] (اِج) = برگ ها	✓ اوراق [اَوْرَاق] (اِج) = برگ ها
✓ انهار [اَنْهَار] (اِج) = جوی ها	✓ اوزان [اَوْزَان] (اِج) = سنگینی ها اندازه ها	✓ اوزان [اَوْزَان] (اِج) = سنگینی ها اندازه ها
✓ انهدام [اِنْهِدَام] (مص) = فروریختن، فرو آمدن ویرانی شدن، ویرانی	✓ اوصاف [اَوْصَاف] (!) = چگونگی ها گزارش از باب	✓ اوصاف [اَوْصَاف] (!) = چگونگی ها گزارش از باب
✓ انهمام [اِنْهَمَام] (مص) = شکست خوردن، شکسته شدن، شکست وپراکندگی	✓ اوضاع [اَوْضَاع] (اِج) = چگونگی ها	✓ اوضاع [اَوْضَاع] (اِج) = چگونگی ها
✓ انیس [اَنِیْس] (ص) = همدم، دمساز، خوی گیرنده دلارام	✓ اوقات [اَوْقَات] (اِج) = گاه ها، هنگام ها، دمان، دم ها روزگاراها زمان	✓ اوقات [اَوْقَات] (اِج) = گاه ها، هنگام ها، دمان، دم ها روزگاراها زمان
✓ انیق [اَنِیْق] (ص) = خوش آیند، خوش، خوب، نیکو شگفت آور، شگفت انگیز	✓ اوقاف [اَوْقَاف] (اِج) = واگذاشت ها	✓ اوقاف [اَوْقَاف] (اِج) = واگذاشت ها
✓ اواخر [اَوَاخِر] (اِج) = پایان ها، انجام ها، فرجام ها	✓ اول [اَوَّل] (ص) = نخست، نخستین آغاز، سرآغاز	✓ اول [اَوَّل] (ص) = نخست، نخستین آغاز، سرآغاز
✓ اواسط [اَوَاسِط] (اِج) = میان ها، میانه ها	✓ اولاد [اَوْلَاد] (اِج) = فرزندان، زادگان، پور، پوران	✓ اولاد [اَوْلَاد] (اِج) = فرزندان، زادگان، پور، پوران
✓ اوامر [اَوَامِر] (اِج) = فرمان ها، دستورها، فرمایش ها	✓ اولوالامر [اَوَّلُوْاْلَمَر] (اَل . تَر . اَض .) = فرمانروایان	✓ اولوالامر [اَوَّلُوْاْلَمَر] (اَل . تَر . اَض .) = فرمانروایان
✓ اوان [اَوَان] (!) = هنگام، زمان، گاه	✓ اولیاء [اَوَّلِیَاء] (اِج) = دوستان، یاران نزدیکان سرپرستان، خداوندان	✓ اولیاء [اَوَّلِیَاء] (اِج) = دوستان، یاران نزدیکان سرپرستان، خداوندان
✓ اوایل «اوائل» [اَوَاِیْل] (اِج) = نخست (ها)، پیشینان جلوها	✓ اوهام [اَوْهَام] (اِج) = پندارها، گمان ها	✓ اوهام [اَوْهَام] (اِج) = پندارها، گمان ها
✓ اوباش [اَوْبَاش] (اِج) = پست ها، بی سرو پایان، ولگردان، ناکسان، فرومایگان	✓ اهالی [اِهَالِی] (اِج) = مردمان کسان ساکنان (ع . ف .) خویشان	✓ اهالی [اِهَالِی] (اِج) = مردمان کسان ساکنان (ع . ف .) خویشان
	✓ اهانت [اِهَانَت] (مص) = خوارداشتن، خوار کردن، زبون داشتن، خواری سبک داشتن، کوچک گردانیدن	✓ اهانت [اِهَانَت] (مص) = خوارداشتن، خوار کردن، زبون داشتن، خواری سبک داشتن، کوچک گردانیدن
	✓ اهتزاز [اِهْتِزَاز] (مص) = شیبیدن، شیب لرزیدن، لرزش تکان خوردن، تکان، جنبیدن، جنبش شاد شدن، شادمان	✓ اهتزاز [اِهْتِزَاز] (مص) = شیبیدن، شیب لرزیدن، لرزش تکان خوردن، تکان، جنبیدن، جنبش شاد شدن، شادمان

گردیدن نوانیدن، نواندن	ایجاب [ا ی ج ا ب] (مص) = بایستگی، ایهام
اهتمام [ا ه ت م] (مص) = کوشش کردن، کوشش دلسوزی کردن، تیمار داشتن، نگرانی اندوهگین شدن همت گماشتن (ع. ف.)، عنایت کردن (ع. ف.)	ایجاد [ا ی ج ا د] (مص) = آفریدن، پدید دادن هستی یافتن، پدید آمدن
اهداء [ا ه د اء] (مص) = پیشکش کردن، ارزانی داشتن.	ایجاز [ا ی ج ا ز] (مص) = کوتاه گفتن، سخن کوتاه گفتن، کوتاه گویی
اهداف [ا ه د ا ف] (ا ج) = نشانه ها، آماج ها	ایذاء [ا ی ذ اء] (مص) = آزردن، آزار رساندن، رنج دادن فرسودن
اهل [ا ه ل] (ا) = خاندان، دودمان شایسته، سزاوار دارنده باشنده	ایراد [ا ی ر ا د] (مص) = خرده گرفتن، خرده گیری، بهانه گرفتن کارافزایی کردن درآوردن فرود آوردن
اهم [ا ه م] (ص) = درباری تر، مهم تر (ع. ف.)	ایصال [ا ی ص ا ل] (مص) = پیوستن، پیوند کردن، پیوستگی الفنجیدن دررسانیدن، رسانیدن
اهمال [ا ه م ا ل] (مص) = واگذارن، وا گذاشتن، فرو گذاشتن، دست افشاندن، واسرنگیدن، فرو گذاشتن، گذشت، استادگی، فرویش درنگ سستی، کوتاهی	ایضاح [ا ی ض ا ح] (مص) = روشن گردانیدن، آشکار کردن، هویدا کردن پیدا گشتن
ایاب [ا ی ا ب] (مص) = برگشتن، بازگشتن، باز آمدن، بازگشت	ایماء [ا ی م اء] (مص) = چشم زدن، اشاره کردن (ع. ف.) کوس، نمار
ایاب و ذهاب [ا ی ا ب و ذ ه ا ب] (ا. مر.) = رفت و آمد، رفت و برگشت، آمد و شد	ایمان [ا ی م ا ن] (مص) = باور داشتن گرویدن، گروهش، گرایش خستویی، هستویی
ایادی [ا ی ا د ی] (ا ج) = دست ها، دستان دستیاران نیکویی ها، دهش ها	ایمان [ا ی م ا ن] (ا ج) = سوگندها، سوگندان
ایالت [ا ی ا ل ت] (مص) = فرمانروایی کردن پرگنه، استان	ایمن [ا ی م ن] (ا ج) = رستگار بی بیم، در پناه
ایام [ا ی ی ا م] (ا ج) = روزها روزگار	ایمه «ائمه» [ا ی م ة] (ا ج) = پیشوایان، سران
ایتام [ا ی ت ا م] (ا ج) = بی پدران، پدر مردگان بی مادران بی کسانی بی ماندها	ایهام [ا ی ه ا م] (مص) = بیندار انداختن، بگمان افکندن پندار، گمان، پنداشت فرو گذاشتن
ایثار [ا ی ث ا ر] (مص) = بخشش از خود گذشتگی، برخود برگزیدن	

ب

- باب [بَابُ] (ب) = باره || بخش || گونه ||
 دروازه، در
- بابت [بَابَتُ] (مص) = شایسته بودن، از
 درخور بودن، شایستگی، سزاواری || شایسته،
 سزاوار، درخور، از در
- بارد [بَارِدٌ] (ص) = سرد، خنک ||
 ناخوشایند، بی مزه
- بارز [بَارِزٌ] (ص) = آشکار، هویدا، پیدا،
 پدید، پدیدار || برجسته، غُلْبَه
- بارع [بَارِعٌ] (ص) = افزون، بلند، برتر
 بارقه [بَارِقَةٌ] (ص) = درخشنده || روشنی،
 درخشندگی
- بارک الله [بَارِكْ لَآءِ] (ق) = خجسته باد،
 آفرین، قَریش
- باری [بَارِی] (ب) = آفریننده، خدا
 سرائجام
- باسق [بَاسِقٌ] (ص) = بالیده || بلند، دراز
 باصره [بَاصِرَةٌ] (ص) = بینایی، بینش ||
 دیده، چشم
- باطل [بَاطِلٌ] (ص) = ناجیز، بیهوده، ژاژ،
 پوچ || نهمره، نادرست، ناراست || تباه، هرزه،
 بیکاره || رایگان || چکاری، وادیاب، آژهان،
 اژهن
- باطن [بَاطِنٌ] (ص) = پنهان، نهان || درون،
 باهر [بَاهِرٌ] (ص) = آشکار، هویدا || روشن،
- باندرون، شکم || پشت || آستر
 باعث [بَاعَثَ] (ص) = انگیزه، برانگیزنده ||
 مایه || آفرولنده، کیو
- باغی [بَاغِی] (ص) = سرکش، نافرمان،
 گردنکش || زورگو، ستمگر || جوینده،
 خواهنده
- باقلاء [بَاقِلَاءُ] (ب) = کوسک، بوکلی
 باقی [بَاقِی] (ص) = پایدار، پایا، پایسته،
 پاینده || همیشگی، جاوید، استوار || بجا
 مانده، بازمانده
- باکره [بَاکِرَةٌ] (ص) = دوشیزه || پاک،
 پاکیزه || دست نخورده
- بال [بَالٌ] (ب) = دل || تن آسانی || پروا
 بالاخره [بِأَخْرَةٍ] (شبه جمله، ق) = باری،
 سرانجام
- بالغ [بَالِغٌ] (ص) = رسا، رسیده، رسنده ||
 بالنده، بالیده || برومند || بزرگ
- بالکل [بِأَكْلٍ] (شبه جمله، ق) =
 سراسر، یکسر (ه)، همگی
- بانای [بَانِی] (ص) = بنیادگر، بنیاد
 گذار (نده)، پی افکننده، پایه گذار || سازنده،
 برآورنده
- باهر [بَاهِرٌ] (ص) = آشکار، هویدا || روشن،

✓ بدایت [ب د ا ی ت] (مص) = آغاز کردن،
آغاز

✓ بدر [ب د ز] (ا) = ماه پر، گرماه

✓ بدعت [ب د ع ت] (مص) = نوآوردن، نو

آوری || آیین نو، نوباب (ف.ع.)، رسم
تازه (ع.ف.)

بدل [ب د ل] (ص) = بجای، جانشین ||

تاوان || کیفر || گوهر || آتش

بدن [ب د ن] (ا) = تن، تنه، توش || اندام،

کالپ، کالبد

بدو [ب د و] (ا) = آغاز

بدو [ب د و] (مص) = پدید آمدن، پیدا کردن،

آشکار گردیدن

بدوی [ب د و ی] (ا.من) = دشتی، بیابانی،

بیابان گرد، صحرارو (ع.ف.)

✓ بدیع [ب د ی ع] (ص) = نو، تازه || نوآفریننده،

نوآفرین || زیبا، نغز، إشگرف || نوآیین

بدیل [ب د ی ل] (ص) = جانشین

بدیهه [ب د ی ه ه] (ص) = بی اندیشه،

نااندیش، نیندیشنده || چُست گویی || ناگاه ||

آمده

بدیهی [ب د ی ه ی] (ص.من) = آشکار،

روشن || ناگهانی

بذر [ب د ز] (مص) = کشتن، نشانیدن،

کشت، کشته || تخمه، تخم، دانه

✓ بدل [ب د ل] (مص) = دادن، بخشیدن،

آستین افشاندن (کنا.)، بخشش، دهش

برائت [ب ر ا ع ت] (مص) = رها شدن،

وارهیدن || بیگناهی، پاکی، وارستگی،

دوری || بیزاری

بایر [ب ا ی ز] (ص) = ناکشته

بایع [ب ا ی ع] (ص) = فروشنده

بشور [ب ش و ز] (ا.ج) = جوش ها، دانه های

چرکی

بحار [ب ح ا ز] (ا.ج) = دریاها

بحبوحه [ب ح و ح ه] (ا) = میانه، میان ||

گیرودار، درگرما گرم

بحث [ب ح ث] (ص) = ساده، ویژه، ناب

بحث [ب ح ث] (مص) = کافتن، کاویدن،

کاو، کاوش، کاو || جستن، جستجو کردن، جستار،

جستجو || پژوهش کردن، پژوهیدن ||

کنجکاوی کردن || گفتگو کردن || یوزیدن،

یوش || پالیدن || آلیز

بحر [ب ح ز] (ا) = دریا || ادالای، ژو || آبگیر

بحران [ب ح ر ا ن] (ا) = تنگی، سختی ||

تلواسه، تاسه

بحور [ب ح و ز] (ا.ج) = دریاها

بخار [ب خ ا ز] (ا) = دمه، دم، تف، ماغ، نژم

✓ بخس [ب خ ش] (ص) = اندک، کم ||

پژمرده || اندوه، رنج

✓ بخل [ب خ ل] (مص) = رشک بردن || سختی

دادن || تنگ چشمی داشتن || خدوک

✓ بخور [ب خ و ز] (ا) = تف (خوشبو)

✓ بخیل [ب خ ی ل] (ص) = پست، فرومایه،

ناجوانمرد || بی گذشت، کوتاه نظر (ف.ع.) ||

گرسنه چشم، کم کاسه، کاسه لیس، سیاه

دست، تنگ چشم، کم خرج (ف.ع.)، نان

کور || زگور، زُفت، کنخاله، کینسک

بد [ب د] (ا) = چاره، گزیر، گریز || جدایی

بدایع [ب د ا ی ع] (ا.ج) = تازه ها، نوها،

براعه . براز [ب ر ا ز] (!) = سرگین، گه	جامه فروش
براعت «براعه» [ب ر ا ع ت] (مص) = روشن	بِزاق [ب ز ا ق] (!) = خدو، خيو، آب دهان،
بودن، روشنی برتری داشتن، بالا بودن،	یگلیز
بلندی، برتری	بساط [ب س ا ط] (!) = زمین فراخ، پهنه
برج [ب ر ج] (!) = بارو، دژ، کوشک	خاک گسترده، آنیوب دستگاه ناغول،
بخش گنبد پیوسته، وزده ماه	مندش
برد [ب ر د] (مص) = سرما، خنکی سرد، /	بسط [ب س ط] (مص) = گسترده،
خنک	گسترانیدن، گسترانیدن، پهن کردن فکندن،
برخ [ب ر خ] (!) = میان دو چیز	انداختن هموار کردن، همواری کشیدن،
برق [ب ر ق] (مص) = درخشیدن،	بازکشیدن گشادن، گشادگی
درخشندگی، درخشش، درخش آذرخش،	بسطت [ب س ط ت] (مص) = گشادگی
درخش آذَنَجک، خَرَقک	فزونی، فراخی
برکت [ب ر ک ت] (!) = فزونی، افزایش،	بسمل «بسمله» [ب س م ل ه] (مص) = سر
بسیاری فرخندگی، خجستگی، نیکبختی	بریدن، کشتن
گوالیدن	بسیط [ب س ی ط] (ص) = پهنه گسترده،
برکه [ب ر ک ه] (!) = آبگیر، تالاب، امثل،	گشاده پهن، فراخ بی آمیغ، ناب، یکره،
استخر، آبدان، آبچال بَرَم، تَو	ساده، نیامیخته درویش نهاد کاموس
برودت [ب ر و د ت] (مص) = خنک شدن،	بسیم [ب س ی م] (ص) = خوشروی، شادمان،
سردی سرما، گزک	خندان چهر، گشاده روی، خنده رو
بروز [ب ر و ز] (مص) = آشکار شدن، پیدایی،	بشارت [ب ش ا ر ت] (!) = مژده، خبر
پدید آمدن شکافتن برآمدن، پیش آمدن	خوش (ع. ف.)، نوید مژدگانگی
برهان [ب ر ه ا ن] (!) = دست آویز، آوند	بشارت [ب ش ا ر ت] (!) = زیبایی
رهبر روشنگر نمودار فرزند، نَخْشَه	بشاش [ب ش ا ش] (ص) = خندان، خنده رو،
برهه [ب ر ه ه] (!) = خرده ای از زمان	همیشه خندان، گشاده رو، خوشرو، خوش
روزگار	منش، تازه روی شادمان
بری [ب ر ی] (ص) = بی گناه، پاکدامن	بشاشت [ب ش ا ش ت] (مص) = خرسند
بیزار	بودن، خرم بودن، شاد بودن، خرمی،
برید [ب ر ی د] (!) = چاپار، پیک، نامه بر	خرسندی، شادی، خوش منشی، تازه رویی،
مژده آور نوید آسگدار	ابرو فراخی، گشاده رویی
بز [ب ز ز] (!) = رخت، جامه پارچه	بشر [ب ش ر] (!) = مردم، ایرگ،
بزاز [ب ز ا ز] (ص) = پارچه فروش	آدمیزاد (ع. ف.)

- بشره [ب ش رة] (!) = روی، چهره، رخ || روپوست
- بشری [ب ش ر ا] (!) = مژده، مزدگانی، نوید || خبرخوش (ع. ف.) || انبید
- بشیر [ب ش ی ر] (ص) = نویدگر، مژده رسان، مژده ده، مژده آور || خوبرو، نیکوروی
- بصارت [ب ص ا ر ت] (م ص) = دیدن، بینا گردیدن، بینایی || باریک بینی، روشندلی، بینش، دانایی، بینادلی، زیرکی
- بصر [ب ص ر] (!) = چشم || روشنی دیده
- بصیر [ب ص ی ر] (ص) = بینا، دانا، روشندل، روشن بین، بشولنده || بینندگی، بینش
- بصیرت [ب ص ی ر ت] (!) = کاردانی، بینایی، بینش، دانایی، روشندلی، آگاهی، هوشیاری
- بضاغت [ب ض ا ع ت] (!) = سرمایه، کالا، خواسته
- بضغ [ب ض غ] (!) = اند، چند، پاره، || پاره یی از شب || از سه تاده
- بطالت [ب ط ا ل ت] (م ص) = بیکاری، بیهودگی، هرزگی، تن آسایی، یاوه گوئی
- بطانه [ب ط ا ن ه] (!) = راز، درون || آستر (جامه) || نزدیکان
- بطانه [ب ط ا ن ت] (م ص) = یارویژه شدن
- بطل [ب ط ل] (ص) = دلیر، دلاور، پهلوان، یل
- بطلان [ب ط ل ا ن] (م ص) = هرز شدن، هرزگی || ناچیز شدن || نادرست بودن، نادرستی || بهم خوردن || ازکار افتادن، بیهوده گشتن
- بطن [ب ط ن] (!) = شکم || اندرون، نهان
- بطوء [ب ط و ء] (م ص) = آهسته بودن، درنگ، بخی آهستگی، کندگی
- بطون [ب ط و ن] (م ص) = پیدا نشدن، نهفتگی، نهانی، پنهانی || (ج) = درون ها || شکم ها
- بطنی [ب ط ی غ] (ص) = سست، کند || آهسته کار، درنگ کن || کودن
- بطنی الانتقال [ب ط ی غ ل ا ن ت ق ا ل] (تر. اض.) = دیرباب، کم هوش، کودن، دیرفهم (ف. ع.)، کندفهم (ف. ع.)
- بعث [ب ع ث] (م ص) = برانگیختن، برخیزانیدن، رستخیز، انگیزش || فرستادن || توده، گروه || لشکر
- بعثت [ب ع ث ت] (م ص) = برانگیختن، انگیزش || گسیل داشتن، فرستادن || بیدار شدن || برگزیدن، برگزیدگی
- بعد [ب ع د] (!) = دوری || درازی || جدایی
- بعد [ب ع د] (ص) = پس، سپس، پس از || آنگاه
- بعداً [ب ع د ن] (ق) = سپس
- بعض [ب ع ض] (!) = لختی، پاره ای، برخی، گروهی
- بعید [ب ع ی د] (ص) = دور || دیر || ژرف || بیگانه || گاله، گال
- بعینه [ب ع ی ن ه] (ق) = همان، همچو، درست، مانند، راست
- بغض [ب غ ض] (!) = کینه، دشمنی، کین || آزار || خشم
- بغل [ب غ ل] (!) = استر
- بغل [ب غ ل] (!) = آگوش، آغوش، پهلوی، کنار
- بغی [ب غ ی] (م ص) = ستم کردن، ستم

بقاء / فزونی جستن، افزون جویی || نافرمانی کردن، سرکشی، گردنکشی || گمراه شدن، گمراهی
بقاء [ب ق اء] (مص) = زیستن، زیست، زندگی || پاییدن، پایستن، پابندگی || همیشگی، پیوستگی، جاوید بودن || ماندن، مانیدن، واماندن، بازماندن || پایداری، استادن، پا گرفتن || فروکش کردن، فروکش شدن، فروماندن || عنان باز کشیدن (ع. ف.)
بقاع [ب ق ا ع] (إج) = سراها، خانه ها || جای ها
بقال [ب ق ا ن] (ص) = خواربار فروش، خوردنی فروش
بقایا [ب ق ا ی ا] (إج) = مانده ها || پایستن، پاییدن
بقر [ب ق ر] (إ!) = گاو
بقعه [ب ق ع] (إ!) = خانه، سرای || جای
بقیه [ب ق ی] (ص) = مانده، بازمانده، پس مانده || دنباله
بکاء [ب ک اء] (ص) = گرینده، بسیار گرینده
بکاء [ب ک اء] (مص) = گریستن || گریه
بکارت [ب ک ا ر ت] (إ مص) = دختری، دوشیزگی || تازگی
بکر [ب ک ر] (ص) = دوشیزه || نارسیده، تازه، دست نخورده || نوآیین
بکم [ب ک م] (ص. ج) = گنگ، لال
بل [ب ل] (ح) = که، بلکه (ع. ف.)
بلاء [ب ل اء] (إ!) = آسیب، گزند، پریشانی || آزمایش، آزمون || آشوب، گرفتاری || آک، پتیاره
بلاد [ب ل اء] (إج) = شهرها، شارها

بلاغت [ب ل ا ع ت] (مص) = شیوا سخن گفتن، سخنوری، چیره زبانی، شیوایی در زبان، رسایی، زبان آوری
بلاغت [ب ل ا ه ت] (مص) = نادانی، کم خردی، ساده دلی، احمق بودن (ع. ف.)، کانایی
بلد [ب ل د] (إ!) = شهر، شار
بلع [ب ل ع] (مص) = فروبردن، فروخوردن، بلعیدن (ع. ف.) || اوباشتن، اوباردن
بلور [ب ل و ر] (إ!) = آبگینه، مینا || آب فشرده
بلوغ [ب ل و ع] (مص) = رسیدن، رسایی، رسیدگی || بزرگ شدن، بالیدن، بسر رسیدن || پزایش
بلوی [ب ل و ا] (إ!) = هنگامه، شورش، آشوب || آزمایش || سختی
بلیع [ب ل ی ع] (ص) = رسا || شیوا || سخنور، پخته سخن، چیره زبان، شیوا سخن، گشاده زبان، سخن گستر، خوش گفتار، زبان آور، سخن تراز || ادلباز || پارسی زبان || زبان دان
بلیه [ب ل ی] (إ!) = گرفتاری، سختی، آزار، رنج، بتیاره
بناء [ب ن اء] (مص) = برافراشتن، بنیاد نهادن، برآوردن، ساختن، سازندگی || شار || پای بست، بنیاد || ساختمان || لاد، واده، پَرکوک، کرداد
بناء [ب ن اء] (ص) = سازنده، والادگر، گلیگر، گلغَر، عمارت ساز (ع. ف.)، || بنیادگر
بنات [ب ن ا ت] (إج) = دختران
بنت [ب ن ت] (إ!) = دختر
بنی [ب ن ی] (إ. مصغر) = پسرک، پسر
بوق [ب و ق] (إ!) = شاخ، شیپور، زُرنا، کرنای

بیان [ب ی ا ن] (مص) = سخن گفتن، باز گفتن، فرادادن سخن، سخن داشتن سخن، گفت، گزارش، گفتار گشادن، باز نمودن هویدا کردن، روشن کردن، آشکار شدن	بول [ب و ل] (!) = پیشاب، شاش، پیشیار، شاشه، گمیز، چامین، چمن، میخ
بیضاء [ب ی ض ا ء] (ص) = سپید، روشن سپید پوست دست سفید خورشید، آفتاب	بهاء [ب ه ا ء] (!) = روشنی، درخشندگی زیبایی، نیکویی آرایش، فر، شکوه، فره
بیضه [ب ی ض ه] (!) = خایه، هاگ کلاهخود	بهایم «بهائیم» [ب ه ا ع م] (ا ج) = ستوران، چارپایان، چاروایان
بیطار [ب ی ط ا ر] (!) = دامپزشک	بهت [ب ه ت] (مص) = سرگردان شدن، خیره شدن، درمانده گشتن، خیرگی، درماندگی
بیع [ب ی ع] (مص) = فروختن، فروشیدن	بهتان [ب ه ت ا ن] (مص) = دروغ بستن ترفند، ترفند تراشی، شاخچه بندی پلمس
بیعت [ب ی ع ت] (مص) = سرسپردن، دست دادن، پیمان بستن، فرمانبرداری کردن	بهجت [ب ه ج ت] (!) = زیبایی، خوبی
بین [ب ی ن] (!) = میان	دیدار سرور، شادی، شادمانی تازگی
بین [ب ی ن] (ص) = پدید، آشکار، هویدا	بهی [ب ه ی] (ص) = نیکو، زیبا، خوب روشن، تابان
بینه [ب ی ن ه] (ص) = آشکار، پیدا گواه	بیاض [ب ی ا ض] (!) = سپیدی، سپیده، سفید پاک نویس کاغذ نانوشته
بیوتات [ب ی و ت ا ت] (ا ج) = خانه ها	بیاع [ب ی ا ع] (ص) = سوداگر فروشنده،



ت

آموزانیدن، فرهنگیدن، پرورش گوش مال، گوشمال دادن	تابع [تابِغ] (ص) = پیرو، پس رو، دنباله رو، فرمانبردار، دست نشانده، پس رونده تاراس
تأذیه [ت غِ دِئِة] (مص) = رسانیدن، گذاردن، ادا کردن (ع.ف.)	تابوت [تَابُوت] (ا) = مرده کش، تخته مرده کشی کاهو
تأذی [ت غِ ذِی] (مص) = آزرده، آزار رساندن آزرده شدن، آزرده گی	تأثر [ت غِ ثُتْ] (مص) = اندوهگین شدن، دلتنگی، اندوه، افسوس پس چیزی رفتن پذیرفتن چیزی
تارک [ت ا ر مِک] (ص) = فرو گذارنده، واگذارنده گستاخ پردازنده رها کننده	تأثیر [ت غِ ثِیْ] (مص) = کارگر شدن، کارگر افتادن، کارگری، کاری شدن درایش پی رفتن درگرفتن، دریافت جاگیر کردن، نشان گذاشتن هتایش، هناییدن
تاریخ [ت ا رِیخ] (!) = سال و ماه، ماه روز، روز ماه داستان، سرگذشت حوادث نامه (ع.ف.)	تاجر [ت ا جِ ز] (ص) = بازرگان، سوداگر، بازاریگان
تأسف [ت غِ سِ ف] (مص) = افسوس خوردن، افسوس داشتن، اندوه خوردن، فسوسیدن، اندوه، دُژمان، آواخ یاد	تأخر [ت غِ خُجْ] (مص) = پس ماندن، پس افتادن، واماندن، بازماندگی، پس افتادگی باز پس آمدن، دیر آمدن پُشَلَنگ بودن
تأسوعا [ت ا سِوعا] (!) = نهم، روز نهم	تأخیر [ت غِ خِیْ] (مص) = پس انداختن، واپس گذاشتن، پس افکندن درنگیدن، دیر کردن، دیر آمدن، دیرکرد، درنگ کردن، استادن، پاپا کردن پس افتادن، فروماندگی مولش، مُول، مولیدن فرویش، فرغول
تأسی [ت غِ سِ سی] (مص) = پیروی کردن، پیروی شکیبایی ورزیدن، شکیبایی	تأسیس [ت غِ سِ سی] (مص) = بنیاد نهادن، پی افکندن، پی گذاری، پایه گذاری، شالوده ریزی طرح افکندن (ع.ف.)
تأکید [ت غِ کِیْ] (مص) = پابرجا کردن، استوار کردن، پافشاری، مُکیس	تألف [ت غِ لَکْ ف] (مص) = خو گرفتن،

دمساز شدن، سازگاری یافتن، دمسازی، خوگیری، دوستی	تباعد [ت با ع د] (مص) = دوری جستن، دور نمودن
تألم [ت أ ل م] (مص) = درد یافتن، دردمندی اندوهناک شدن، اندوهناکی آزرده شدن، آزدگی نویدن، نوانیدن تاسیدن، تایدن افغان	تبادل [ت با د ل] (مص) = پایاپای کردن، آلش کردن، دادوستاد
تأله [ت ع ل ه] (مص) = خدا شدن پارسایی، خداپرستی	تبارک [ت با ر ک] (مص) = بلند شدن، خجسته گردیدن، بزرگ و پاینده گردیدن، پاک گشتن
تألیف [ت ع ل ی ف] (مص) = آمیختگی کردن، گرد آوردن، گردآوری، فراهم آوردن، گرد کردن ساختن دفترپرداختن (ع. ف.)	تباشیر [ت با شی ر] (!) = سپیدی مژده ها آغاز بامداد
تام [ت ا م] (ص) = ناکاسته، یکدست، درست، بیکاست، همبود، بی کمی، همه	تباین [ت با ئ ن] (مص) = جدایی، دویی، نیسانی، ناسازگاری
تأمل [ت ع م ل] (مص) = نیک نگریستن، درنگریستن اندیشیدن، اندیشه درنگ، شکیبایی، سستی	تبیجل [ت ب ج ل] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگ شمردن، بزرگداشت
تأمل [ت ع م ل] (مص) = نیک نگریستن، درنگریستن اندیشیدن، اندیشه درنگ، شکیبایی، سستی	تبحر [ت ب ح ر] (مص) = دانش بسیار داشتن، استادی
تأمین [ت ع می ن] (مص) = سپردن آرام دادن راستی کردن پناه	تبیختر [ت ب خ ت ر] (مص) = بخود بالیدن، نازیدن، باناز خرامیدن چم، لنج، لنبجه
تأنی [ت ع ن ی] (مص) = ایست کردن، آهستگی، آرامی، درنگ، مولش، مولیدن	تبدل [ت ب د ل] (مص) = دگر شدن، دیگرگون شدن، دگرگون شدن، آتش شدن یک تهی
تأنیث [ت ع ن ی ث] (مص) = ماده بودن، مادگی نرم کردن، نرمی	تبدیل [ت ب د ی ل] (مص) = دگرگون کردن آتش، گوهریدن
تأنیس [ت ع ن ی س] (مص) = خوگر کردن، دمساز کردن	تبدیر [ت ب د ی ر] (مص) = پراکندن، پراکندگی فراخ روی کردن، دست بباد بودن، فراخ رفتاری گشاده رویی
تأویل [ت ع وی ل] (مص) = بازگردانیدن سخن، بازگشت دادن سخن، گردانیدن سخن	تبرا [ت ب ر ا] (مص) = دوری کردن، دوری گزیدن، بیزاری جستن، بیزاری، دوری پاکی
تأهل [ت ع ه ل] (مص) = زناشویی کردن زن گرفتن، زن کردن، زن خواستن	تبرک [ت ب ر ک] (مص) = خجستگی خواستن، خجسته داشتن، خوشامد گفتن فرخنده، خجسته شاباش، شادباش، آفرینه
تأیید [ت ع ی د] (مص) = استوار کردن، نیرو دادن، یاوری کردن، پشتیبانی	

تتمیم [ت ت می م] (مص) = بسر آوردن، به	فرخندگی، خجستگی	تبریک
پایان رساندن	تبریک [ت ب ری م] (مص) = شادباش	تبریک
تثبیت [ت ت بی ت] (مص) = برپاداشتن، پا	گفتن، فرخنده باد گفتن، شادباش دادن،	گفتن، فرخنده باد گفتن، شادباش دادن،
گرفتن، وانهادن، برجای داشتن، پابرجا	خجستگی خواستن	خجستگی خواستن
کردن، استوار کردن ثابت کردن (ع.ف.)،	تبسم [ت ب س س م] (مص) = لبخند زدن،	تبسم [ت ب س س م] (مص) = لبخند زدن،
اثبات کردن (ع.ف.)	شکر خند زدن، شکفیدن، دزد خنده، لب سفید	شکر خند زدن، شکفیدن، دزد خنده، لب سفید
تثنيه [ت ت نی ی] (مص) = دوتا کردن،	کردن گماریدن	کردن گماریدن
دوتایی	تبشیر [ت ب شی ز] (مص) = مژده آوردن، مژده	تبشیر [ت ب شی ز] (مص) = مژده آوردن، مژده
تجارب [ت ج ا ر ب] (اج) = آزمون ها،	دادن، مژده	دادن، مژده
آزمایش ها، اروین ها	تبصره [ت ب ص ر ه] (مص) = یافتن	تبصره [ت ب ص ر ه] (مص) = یافتن
تجارت [ت ج ا ر ت] (مص) = بازرگانی	نمایاندن، پیدا کردن، بینا کردن نیک	نمایاندن، پیدا کردن، بینا کردن نیک
کردن، سوداگری کردن، دادوستد کردن	نگریستن	نگریستن
تجاسر [ت ج ا س ر] (مص) = دلیری کردن،	تبع [ت ب ع] (مص) = پیروی کردن، پیروی،	تبع [ت ب ع] (مص) = پیروی کردن، پیروی،
گستاخی کردن، خیرگی کردن	پس روی	پس روی
تجانب [ت ج ا ن ب] (مص) = دور شدن، دوری	تبعه [ت ب ع ه] (اج) = پیروان، پس روان	تبعه [ت ب ع ه] (اج) = پیروان، پس روان
گزیدن	تبعه [ت ب ع ه] (ل) = بادافراه، فرجام بد بزه	تبعه [ت ب ع ه] (ل) = بادافراه، فرجام بد بزه
تجاوز [ت ج ا و ز] (مص) = گذشتن،	تبعیت [ت ب ع ی ت] (مص) = پی گرفتن،	تبعیت [ت ب ع ی ت] (مص) = پی گرفتن،
درگذشتن بغی کردن (ع.ف.)، دست اندازی،	پیروی، پسروی فرمانبرداری	پیروی، پسروی فرمانبرداری
درازدستی، دست درازی ستم و آزار، ستم،	تبعید [ت ب ع ی د] (مص) = پرت کردن، دور	تبعید [ت ب ع ی د] (مص) = پرت کردن، دور
زورگویی	کردن بیرون کردن، راندن، رانش آواره	کردن بیرون کردن، راندن، رانش آواره
تجاهل [ت ج ا ه ل] (مص) = نادانی نمودن،	کردن	کردن
ناآگاهی نمودن، خود را به نادانی زدن	تبعیض [ت ب ع ی ض] (مص) = بخش بخش	تبعیض [ت ب ع ی ض] (مص) = بخش بخش
تجدید [ت ج د ی د] (مص) = نو کردن، زنده	کردن، جدا جدا کردن، پاره پاره کردن	کردن، جدا جدا کردن، پاره پاره کردن
کردن از سر گرفتن، از سرگیری تازه داشتن	تبلور [ت ب ل و ز] (مص) = آبگینگی، بلوری	تبلور [ت ب ل و ز] (مص) = آبگینگی، بلوری
نوی، تازگی	شدن (ع.ف.)	شدن (ع.ف.)
تجربه [ت ج ر ب ه] (مص) = آزمایشیدن،	تبلیغ [ت ب ل ی غ] (مص) = رساندن،	تبلیغ [ت ب ل ی غ] (مص) = رساندن،
آزمایش، آزمون، آزمودن، کار آزمایی	رسانیدن خواندن گسترده	رسانیدن خواندن گسترده
تجرد [ت ج ر د] (مص) = زن ناگرفتن، زن	تبیین [ت ب ی ی ن] (مص) = هویدا شدن،	تبیین [ت ب ی ی ن] (مص) = هویدا شدن،
نداشتن، بیزی پیراسته بودن، پیراسته شدن	پیدا گشتن آشکار کردن، روشن کردن	پیدا گشتن آشکار کردن، روشن کردن
برهنه شدن، برهنگی گوشه گیری، تنهایی	تمه [ت ب م ه] (ل) = مانده، بازمانده، بجا	تمه [ت ب م ه] (ل) = مانده، بازمانده، بجا
تجری [ت ج ر ی] (مص) = دلیری کردن،	مانده، باقی مانده (ع.ف.)	مانده، باقی مانده (ع.ف.)

گستاخی نمودن، گستاخی، دلیری، شوخی	پایان اندر شیب، نشیب، فرود بُخِج، پخج
تجرید [تَجْرِیْذُ] (مص) = تنهایی گزیدن	تحت الحمايه [تَحْتَ ثُلُجِ مَائِةٍ] (تر. اض.)
پیراستن، برهنه کردن، پیرایش	= درپناه
تجسس [تَجَسُّسٌ سٌ سٌ] (مص) = پژوهیدن،	تحت الشعاع [تَحْتَ ثُلُثِ شُعَاعٍ] (تر. اض.)
کاویدن، کاften پژوهش، پژوه، کاوش	= در پرتو، زیر پرتو، در سایه
خبر جستن (ع. ف.)، جستجو نویشدن	تحتانی [تَحْتَانِی] (ل. م. ن.) = زیرین،
تجلی [تَجَلِّی] (مص) = درخشیدن،	پایینی، زیری، فرودین
تابش، روشنی آشکار شدن، پدید آوردن،	تجهر [تَجَهَّرُ جُزٌ] (مص) = سخت شدن،
هویداشدن، پیدایی نمودار شدن بتافتن	سخت گردیدن سنگ شدن، سنگ مانند
تجلیل [تَجْلِیلٌ لٌ لٌ] (مص) = بزرگ داشتن،	شدن
بزرگداشت فراز گرفتن، فرا گرفتن	تحدید [تَحْدِیدُ] (مص) = تیز کردن تیز در
تجنب [تَجَنُّبٌ ثٌ] (مص) = دوری جستن،	چیزی نگریستن کنار چیزی پیدا کردن
کرانه گرفتن، دور شدن، یکسو شدن، کنار	تحدیر [تَحْدِیرُ ذِی زٌ] (مص) = پرهیزانیدن
گرفتن	ترسانیدن، ترساندن
تجنیس [تَجْنِیسٌ نِی سٌ] (مص) = همگون	تحرک [تَحَرُّکٌ زُک] (مص) = تکان خوردن،
کردن، همگونگی، مانندگی،	جنبیدن، جنبش لرزش، لرزیدن رفتن
همجنسی (ف. ع.)	رگ کردن
تجوید [تَجْوِیدُ] (مص) = نیکو کردن، سره	تحری [تَحَرِّی زِی] (مص) = جستن، درست
کردن، تغزیدن درست گفتن، نیک گفتن	جستن، به جویی
تجویز [تَجْوِیزُ] (مص) = رواداشتن، روا	تحریر [تَحْرِیرُ رِی زٌ] (مص) = رها کردن،
کردن، صواب دید (ع. ف.)، روا دیدن، سزا	پرهیختن، فرا گذاشتن، وارهانیدن نبشتن،
داشتن دستور دادن	نویشتن، نوشتن، نگاشتن، نگارش پاکیزه
تجهیز [تَجْهِیزٌ هِی زٌ] (مص) = آراستن،	کردن، وارستگی غلت دادنِ آواز، پیچیدگی
ساختن، کار آراستن، آرایش آمادن، آماده	در آواز گسستن رقم زدن (ع. ف.)
کردن، آمودن بسیجیدن، بسیج	تحریص [تَحْرِیصٌ رِی ضٌ] (مص) =
تجهیزات [تَجْهِیزَاتٌ هِی زِ اُ ثٌ] (ج) =	برانگیختن آزمند کردن، باز افکندن، آزمند
ساخت ها، سازها، سازوبرگ ها بسیج	کردن
تحاشی [تَحَاشِی حَاشِی] (مص) = به یک سو	تحریض [تَحْرِیضٌ ضِی ضٌ] (مص) = برآغاییدن،
شدن، دوری جستن، پرهیز کردن نپذیرفتن،	برانگیزش، وادار ساختن، انگیزش
نافرمانی کردن کبییدن	تحریف [تَحْرِیفٌ فِی فٌ] (مص) = دگرگون
تحت [تَحْتُ ثٌ] (ل) = زیر پای، پایین ته،	کردن، کژ کردن، کج کردن گردانیدن

داشتهن پست کردن، خوار کردن	سخن	تحریق [ت ح ر ی ق] (مص) = سوزانیدن، سوختن
تحقیق [ت ح ق ی ق] (مص) = پژوهیدن، بررسییدن، پرسش، پژوهش، پژوه، رسیدگی، بازجویی، بررسی، واریسی درست کردن	تحریک [ت ح ر ی ک] (مص) = جنبانیدن، جنبیدن تکان دادن، تکاندن، تکانیدن برانگیختن، برخیزانیدن، بشولانیدن، شوراندن، انگیزش برآغالیدن، آغالش، آغال اروان شدن، روانه شدن، روان ساختن، روان کردن، روانه کردن، راه بردن وادار ساختن، واداشتن، گرم کردن افژول، افژولیدن بردن فرا کردن درکشیدن	✓
تحکم [ت ح ک م] (مص) = دستور دادن زورگویی، فرمان بیجا اراجیه	تحریم [ت ح ر ی م] (مص) = ناروا شدن ناشایست کردن، ناروا داشتن	✓
تحکیم [ت ح ک ی م] (مص) = استوار کردن داور کردن	تحریر [ت ح ر ی ر] (مص) = آرمان خوردن، افسوس خوردن، اندوه خوردن، پشیمانی، افسوس، فوسوسیدن	✓
تحلی [ت ح ل ی] (مص) = زیور بستن، پیرایه بستن آراسته شدن، آراستگی شیرین یافتن پوشیدن	تحسین [ت ح س ی ن] (مص) = آراستن، زیبا ساختن نیک شمردن ستودن، زهش	✓
تحلیل [ت ح ل ی ل] (مص) = ازهم گشادن، گشودن، گشایش گوارا آمدن، گوارش، گواریدن، هضم کردن (ع. ف.) گذاختن گذراندن گذشتن افانی کردن (ع. ف.)	✓ تحصن [ت ح ص ص ن] (مص) = پناه جستن، پناه گرفتن دژنشینی، دژنشستن، دژنشینی بست نشستن	✓
تحلیل [ت ح ل ی ل] (مص) = روا شمردن، روا داشتن	✓ تحصیل [ت ح ص ی ل] (مص) = گرد آوردن، فراهم آوردن، گرد کردن، گردآوری اندوختن یافتن، دریافتن، بچنگ آوردن طرف بر بستن (ع. ف. کنا)	✓
تحمل [ت ح م ل] (مص) = تاب داشتن، تابیدن، تاب آوردن بردباری کردن، شکیبایی کردن، طاقت داشتن (ع. ف.)، بردباری داشتن فرو خوردن، سازگاری فراق کشیدن (ع. ف.) پذیرفتن جگر خوردن توانایی	✓ تحفه [ت ح ف ه] (!) = تازه، نوآیین، نوباوه کمیاب پیشکش، دستگذار، دست موزه، گلوند گزید	✓
تحمید [ت ح م ی د] (مص) = ستودن، ستایش کردن، ستایش پسندیدن	تحقیق [ت ح ق ی ق] (مص) = درست شدن، درست آمدن بودن، هست شدن راستی	✓
✓ تحمیل [ت ح م ی ل] (مص) = بار نهادن، بار کردن، سربار کردن بگردن گذاشتن	تحقیر [ت ح ق ی ر] (مص) = خُرد شمردن، خوار	✓
✓ تحول [ت ح و ل] (مص) = گشتن، گردیدن دیگرگون شدن، جابجا شدن پشت واره برداشتن گردش، فرگشت		
✓ تحویل [ت ح و ی ل] (مص) = پاپا کردن،		

گردانیدن، برگردانیدن سپردن، واگذاری، واسپردن، کوچیدن جابجا کردن	تخلی [تَخْلِي] (مص) = تهی شدن، تهی کردن تنها نشستن، تنهایی
تحیت [تَحِيَّت] (مص) = درود گفتن، آفرین گفتن، درود، آفرین	تخلیص [تَخْلِيص] (مص) = رهانیدن، رهاندن، رها کردن، فرا گذاشتن ویژه کردن، ویژه گردانیدن پاک کردن وارستگی
تجیر [تَجَرِي] (مص) = سرگشته شدن، سرگردانی، شگفتی، سرگشتگی، آشفتگی	✓ تخلیه [تَخْلِيَة] (مص) = تهی کردن رها کردن، یله کردن، وا گذاشتن خالی کردن (ع. ف.)
تخاصم [تَخَاصُم] (مص) = پیکار کردن، دشمنی جستن، باهم جنگیدن، درهم افتادن داوری جستن	✓ تخمیر [تَخْمِيْر] (مص) = خیسیدن سرشتن، اسرشتن امایه زدن
تخدير [تَخْدِيْر] (مص) = پردگی کردن، پنهان کردن سست کردن، کرخ کردن	✓ تخمین [تَخْمِيْن] (مص) = دید زدن، اندازه کردن، سنجش، برآورد، برانداز، ارزیابی گمان
تخریب [تَخْرِيْب] (مص) = ویران کردن، آوار کردن، تباہ کردن بهم زدن، برهم زدن بنیاد برافکندن، برباد ساختن، از پی کردن، پست کردن گزاف کردن نقش بردن (ع. ف.)	تخیل [تَخَيْل] (مص) = پنداشتن، انگاشتن، خیال بستن (ع. ف.)، پندار، پنداره، پنداشت
تخصّص [تَخْصُص] (مص) = ویژه گردانیدن، ویژگی	تخییل [تَخْيِيْل] (مص) = گمان کردن، پنداشتن به پندار افکندن
تخطی [تَخْطِی] (مص) = پا بیرون نهادن، از اندازه بدر رفتن، درگذشتن، گذشتن آنسوی شدن گام زدن	تداخل [تَدَاخُل] (مص) = بهم درشدن، درهم شدن، در یکدیگر شدن، درهم شدگی، درهم خوری
تخفیف [تَخْفِيْف] (مص) = سبک کردن، سبک بار ساختن کم کردن، کاستن کاهش، کاهش	✓ تدارک [تَدَاوُك] (مص) = فراهم کردن، آمادگی کردن، آماده ساختن، بسیج، بسیج دریافتن، بدست آوردن
تخلص [تَخْلُص] (مص) = رستگاری جستن رستن، رهیدن، رهایش، رهایی	تداعی [تَدَاعِي] (مص) = یکدیگر را خواندن، همخوانی پی بردن
تخلف [تَخْلَف] (مص) = ماندن، واپس ماندن، بازماندن، ماندگی واپس کشیدن، باز ایستادن سرپیچی	تداول [تَدَاوُل] (مص) = دست به دست گرفتن، از هم فرا گرفتن، از هم فراستدن
تخلق [تَخْلُق] (مص) = خوی گرفتن، خوی کردن، خوی ورزیدن خوشخوش شدن	تداوی [تَدَاوِي] (مص) = درمان کردن، درمان دارو کردن
	تدبر [تَدَبُّر] (مص) = اندیشیدن، نیک

کردن، یاد آوری، بیاد دادن، فرا یاد آوردن	اندیشیدن، بیندیشیدن چاره اندیشی
پند دادن، پند دهی مردینه کردن	تدبیر [ت ذبی ز] (مص) = کار ساختن چاره
تذکیر [ت ذ کی یه] (مص) = افروختن، افروزش	چاره، چاره جویی کنکاش کردن
تذلیل [ت ذ لی ل] (مص) = خوار کردن خوار شمردن ارام ساختن	کاردانی کردن، کاردانی، کار روایی، آزمودگی، پند، بیارش پایان دیدن علاج کردن (ع. ف.)
تذهیب [ت ذ هی ب] (مص) = زراندود کردن، زر گرفتن، به زر آزدن، زرکاری، زرنکاری	تدریج [ت ذ ری ج] (مص) = پایه پایه بردن، آهسته آهسته کاری کردن
تراپ [ت راب] (!) = خاک ازمین	تدریجاً [ت ذ ری ج ن] (ق) = کم کم، پله پله، خرده خرده، پایه پایه، اندک اندک
تراجع [ت راجع] (مص) = باز آمدن، بازگشت	تدریس [ت ذ ری س] (مص) = آموختن، یاد دادن درس دادن (ع. ف.)، درس گفتن (ع. ف.)، درس گویی (ع. ف.) سبق دادن (ع. ف.)
ترادف [ت راد ف] (مص) = پشت سر هم شدن، پیاپی شدن، در پی یکدیگر نشستن	تدفین [ت ذ فی ن] (مص) = به خاک سپردن، خاک سپاری دفن کردن
تربت [ت رب ت] (!) = خاک گور	تدویر [ت ذ وی ز] (مص) = گرد کردن، گرد ساختن، گرد گردانیدن، دوردادن (ع. ف.)، گردی
تربیت [ت ربی ی ت] (مص) = پرورندن، پرورش گوشمال	تدوین [ت ذ وی ن] (مص) = دیوان ساختن، دفتر داری (ع. ف.) گرد آوردن، فراهم آوردن، پیوستن
ترب [ت رب ت ت] (مص) = راست و درست شدن، پس یکدیگر درآمدن	تدین [ت ذ ی ن] (مص) = دیندار شدن، دینداری، دین ورزی راستگارشیدن
ترتیب [ت رتی ب] (مص) = آراستن، آراییدن، ترازیدن، پرداختن، سامان دادن، سامان روبراه شدن ساختن، ساخت سامان داشتن پیوند کردن، پیوندی اندام دادن انجام پس یکدیگر روال، دهنداد کواسه، گواس، گواشه	تذکار [ت ذ کا ز] (مص) = یاد کردن، یاد آوری
ترجمان [ت ر ج مان] (!) = گزارنده ترزبان پچواک	تذکر [ت ذ ک ز] (مص) = یاد آوردن، بیاد آوردن، گوشزد، یادار پند گرفتن
ترجمه [ت ر ج م ه] (مص) = برگرداندن، گزاردن، گردانیدن وستی، پچواک، پچوه	تذکره [ت ذ ک ره] (!) = بارنامه، گذرنامه یاد کرد، یادگار
ترجی [ت ر ج جی] (مص) = امید داشتن	تذکیر [ت ذ کی ز] (مص) = یاد دادن، یاد

برتری پسندیدن، گزیدن فزونی دادن، فزونی	ترصد [ت ر ص د] (مص) = چشم داشتن، ترک پاس داشتن، نگاهبانی
ترجیع [ت ر ج ی ع] (مص) = برگردانیدن، برگشت، بازگرد آهنگ گردانیدن برگزیدن	ترعه [ت ر ع ة] (!) = آبشخور راه آب، آبراه، تنگه دهانه استخر
✓ ترحم [ت ر ح م] (مص) = دل سوختن، دلسوزی بخشودن، بخشایش	✓ ترغیب [ت ر غ ی ب] (مص) = گراینده کردن، خواهان کردن، واداشتن، گرم کردن بکاری، گرایندگی
ترحیم [ت ر ح ی م] (مص) = مهربانی نمودن آمرزش خواستن، آمرزش کردن	ترفع [ت ر ف ء] (مص) = بلندی جستن، برتری نمودن
ترخص [ت ر خ ح ص] (مص) = دستوری یافتن آسانی گرفتن، آسان واگرفتن روا بودن	ترفه [ت ر ف ة] (مص) = آسایش داشتن، آسودن، تن آسایی، آسایش
ترخیص [ت ر خ ی ص] (مص) = دستوری دادن گماشتن اروادید	✓ ترفیع [ت ر ف ی ع] (مص) = بالا بردن برآوردن، برکشیدن، پایه دادن دورشدن
تردد [ت ر د د] (مص) = آمد و شد کردن پاپا کردن، دودلی، واماندن، تردید کردن (ع. ف.) قطره زدن (ع. ف.) شکم روش پیدا کردن	ترفیه [ت ر ف ی ة] (مص) = آسایش بخشیدن، آسایش دادن، تن آسان کردن، آسایش آسودگی
تردید [ت ر د ی د] (مص) = بازپس دادن، رد کردن (ع. ف.) دودلی کردن، دودل بودن گمان داشتن	ترقب [ت ر ق ب] (مص) = پاس داشتن، چشم داشتن، دیده بانی کردن
ترس [ت ر س] (!) = سپر، اسپر	ترقص [ت ر ق ص] (مص) = جهیدن، رقصیدن (ع. ف.)، وشتن
ترسل [ت ر س ل] (مص) = نامه نبشتن، نامه نگاری، نامه نویسی دبیری کردن آهستگی گرانباری	✓ ترقی [ت ر ق ی] (مص) = برشدن، بالا رفتن، برتری یافتن، برتری یابی بلندشدن
ترسیم [ت ر س ی م] (مص) = نگاشتن، نیک نوشتن نشانه کردن	ترک [ت ر ک] (مص) = دست برداشتن، واگذاشتن، ول کردن، فرو گذاردن، فرو گذاشتن، فرو نهادن، درسیارندن، پشت نمودن، رها کردن، دل کندن، نهستن، وارهییدن، گذاشتن، بجا گذاردن، گزارش، گذشت، یاز گذاشتن بدرود گفتن، بدرود کردن، بدرود بازگشتن، گذاشتن، هشتن، دامن افشاندن، برشکستن پس کردن، پرداختن، بازنشستن، وادادن، هلیدن، دریاقی
✓ ترشح [ت ر ش ح] (مص) = تراویدن، تراوش افشاندگی پس افتادن	
ترشیح [ت ر ش ی ح] (مص) = دادن شیر دادن پروردن، پرورش آماده ساختن، آمادگی، درخور کردن	

ترکه شدن (ع.ف.)، در باقی کردن (ع.ف.)، خارج شدن (ع.ف.) ترکه [ت ر گ ة] (!) = بازمانده از مرده، مرده ریگ وامانده	تزوج [ت ز و ج] (مص) = همسر گرفتن، زناشویی کردن، جفت گرفتن، زناشویی زن کردن
ترکیب [ت ر ک ی ب] (مص) = بهم پیوستن، پیوند کردن، اسرشتن، بهم سوار کردن، آمیختن، جفت هم کردن، ساختگی، آمیزش ریخت، کالب، اندام برنشانیدن	تزویج [ت ز و ی ج] (مص) = بزناشویی دراوردن، همسر دادن، زن دادن، جفت کردن تزوید [ت ز و ی د] (مص) = توشه دادن افزایدن واساختن
ترمیم [ت ر م ی م] (مص) = آباد کردن رفو کردن خلل برگرفتن (ع.ف.) دستکاری کردن	تزویر [ت ز و ی ر] (مص) = گول زدن، دستان ساختن، دروغ آراستن، ترفند بیاراستن فریب، فرهیب دورویی، دورنگی، ریو تزهّد [ت ز ه ه د] (مص) = پارسا شدن، پرهیزکار شدن، پارسایی بندگی خدا کردن زاهد شدن (ع.ف.)
ترویح [ت ر و ی ح] (مص) = پیشرفت دادن، گسترش روا کردن، رواج دادن (ع.ف.) تروهاّت [ت ر و ه ا ت] (اج) = یاهو ها، سخنان بیهوده، بیهوده ها	تزین [ت ز ی ن] (مص) = آرایش دادن، آراسته شدن، آراستگی خودآرایی تزید [ت ز ی د] (مص) = افزودن، افزون کردن، افزایش، افزون زیاد کردن
ترواحم [ت ر ا ح م] (مص) = انبوه کردن، انبوهی گرد آمدن مردم	تزین «تزئین» [ت ز ی ن] (مص) = آراستن، آراییدن، آرایش، آراستگی، آرایه پیراستن، پیرایش، پیراهیدن، پیرایه پرداختن، پرداخت، ترازیدن سامان دادن، ساز دادن، اندام دادن افزایش، فرازیدن آمودن، انجختن کواسه، گواش
تزاید [ت ز ا ی د] (مص) = افزودن، افزون گشتن، فزونی، افزونی، افزایش	تسابق [ت س ا ب ق] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی جستن
تزدیق [ت ز د ی ق] (مص) = دروغ بستن، دروغ فرو بردن درچکانیدن نیل کردن (ع.ف.)	تسامح [ت س ا م ح] (مص) = کوتاهی کردن آسان گرفتن، فروگذار کردن جوانمردی کردن، مدارا کردن (ع.ف.)
تزکی [ت ز ک ی] (مص) = پاکی گرفتن، گوالیدن	تساوی [ت س ا و ی] (مص) = برابر شدن، برابری
تزکیه [ت ز ک ی ة] (مص) = پاک گردانیدن، بی آلایش کردن پاک شمردن، ستودن	تساهل [ت س ا ه ل] (مص) = آسان گرفتن
تززل [ت ز ز ل] (مص) = لرزیدن، لرزه، لرزش تکان خوردن، جنبیدن سست شدن، نااستوار شدن، ناپایداری	

آسان گفتن	سلام فرستادن (ع.ف.)، سلام	تشخیص
تسبیح [ت س بی خ] (مص) = نیایش کردن	کردن (ع.ف.)	
به پاکی یاد کردن	تسمیه [ت س می یه] (مص) = نامیدن، نام نهادن، نام دادن، به نامی خواندن، نامگذاری	
تسجیل [ت س جی ل] (مص) = نوشتن به	نهادن، نام دادن، به نامی خواندن، نامگذاری	
کرسی نشاندن، استواری دادن، ایستاده	تسویه [ت س وی یه] (مص) = برابر کردن	
کردن پیمان نمودن	همواری	
✓ تسخیر [ت س خی ز] (مص) = جادو کردن	تسهیل [ت س هی ل] (مص) = آسان کردن	
دست یافتن، گرفتن فرمانبردار کردن، رام کردن کار فرمودن بی مزد کار گرفتن، به	ساده کردن	
بیگاری گرفتن	تشابه [ت ش ابه] (مص) = همانند کردن، همانندی، همسانی، همانایی، بهم مانیدن، هم مانستن	
تسطیح [ت س طی خ] (مص) = پهن کردن	تساکیل [ت ش اکی ل] (مص) = مانند هم شدن، بهم مانستن، هم شکل گشتن (ع.ف.)، به هم مانند شدن	
تسعیر [ت س عی ز] (مص) = نرخ نهادن، نرخ گذاشتن تبدیل ارز (ع.ف.)	تشدید [ت ش د ی د] (مص) = چنگ زدن، بند شدن، درآویختن، چسبیدن، دست آویز ساختن، شلیدن، آگیشیدن	
تسکین [ت س کی ن] (مص) = آرام بخشیدن، آرام دادن، آرام کردن، بیارامانیدن فرو نشاندن، فرو نشانیدن دلداری دادن آب زدن آرامش، آسودگی، آسایش	تشیب [ت ش بی ب] (مص) = یاد جوانی کردن	
✓ تسلسل [ت س ل س ل] (مص) = پی در پی بودن، پیایی شدن، پشت سر هم بودن، پیوسته شدن، زنجیری، بهم پیوستگی	تشبیه [ت ش بی یه] (مص) = مانند کردن، همانند کردن مانیدن	
✓ تسلط [ت س ل ط] (مص) = دست داشتن	تشتت [ت ش ت ت ت] (مص) = پراکنده شدن، پراکندگی، پیریشانی	
دست یافتن، قبضه کردن (ع.ف.)، چیره شدن، چیرگی، چیره دستی، پیروزی گماشته شدن	تشجیع [ت ش جی ع] (مص) = دلیر گردانیدن، دل دادن دلیر خواندن	
✓ تسلی [ت س لی] (مص) = دلخوشی دادن، دلداری دادن، اندوه گساری دلخوشی یافتن، خشنودی	تشخص [ت ش خ خ ص] (مص) = بزرگی داشتن، بزرگ منشی برجسته شدن جدا شدن افاده فروختن (ع.ف.)	
تسلیم [ت س لی م] (مص) = گرد نهادن، تن (در) دادن، سپرافکندن، رام شدن سپاردن، فاسپردن، سپردن، واگذاری کردن رساندن	تشخیص [ت ش خی ص] (مص) = باز دانستن، باز شناختن، شناختن پیدا کردن و بچین	

تشدد [ت ش د د] (مص) = سخت شدن، دشوار شدن || راندن || برآشتن، تندی کردن، پرخاش، درشتی

تشدید [ت ش د ی د] (مص) = سخت گرفتن، سخت کردن، استوار کردن

تشرف [ت ش ر ف] (مص) = بزرگی جستن، بزرگی یافتن، بزرگوار شدن، گرامی شدن || بزرگ پنداشتن || پابوس

تشریح [ت ش ر ی ح] (مص) = روشن کردن، باز نمودن || گزارش || وستی

تشریف [ت ش ر ی ف] (مص) = بزرگوار کردن، گرامی کردن || پذیرایی آبرومندانه، بزرگداشت

تشریفات [ت ش ر ی ف ات] (اج) = آیین

تشریک [ت ش ر ی ک] (مص) = انباز کردن، انبازی

تشعب [ت ش ع ب] (مص) = پراکنده شدن، شاخ شاخ گشتن، پراکندگی || گروه در گروه شدن || گریختن

تشفی [ت ش ف ی] (مص) = بهبود جستن || آسودگی یافتن، دل آسایی || درمان شدن، شفا جستن (ع. ف.) || دلخوش شدن

تشکر [ت ش ک ک] (مص) = سپاسگزاری کردن، سپاس داشتن، سپاسداری، سپاس، درود

تشکل [ت ش ک ل] (مص) = ساخته شدن || شکل گرفتن (ع. ف.)، صورت پذیرفتن (ع. ف.)

تشکی [ت ش ک ی] (مص) = گله کردن، گلابه کردن، گله گزاری || آزرده گی || کوفتگی

تشکیل [ت ش ک ی ل] (مص) = پیا کردن || بر پاساختن || ساختگی

تشکیلات [ت ش ک ی ل ات] (اج) = سازمان ها

تشمیر [ت ش م م ر] (مص) = آماده شدن || آستین برزدن || چابکی کردن || دامن درچیدن

تشنج [ت ش ن ج] (مص) = لرزیدن، لرزه، تکان || کشیده شدن، ترنجیدن، ترنجیدگی، آژنگ گرفتن || پره، فراشا

تشنیع [ت ش نی ع] (مص) = زشت گفتن، بد گفتن، بدگویی || زشت شمردن || رسوا ساختن.

تشویر [ت ش و ی ر] (مص) = شرمنده کردن || شرمنده شدن، شرم زدگی، شرمساری || پژمردگی || آشوب

تشویش [ت ش و ی ش] (مص) = شوریده کردن، پریشان کردن، کراشیدن، آشفتن، بشولیدن، شمانیدن، سراسیمه کردن، مضطرب کردن (ع. ف.) || دلهره، دل شوره، آشفتگی، نگرانی، دلواپسی، آسیب وشیب

تشویق [ت ش و ی ق] (مص) = امید دادن، آرزومند کردن

تشیع [ت ش ی ع] (مص) = پیروی کردن، پیروی || شیعه گری (ع. ف.)

تشییید [ت ش ی ی د] (مص) = بر پا کردن، برافراشتن، بلند کردن، استوار کردن، استواری

تشییع [ت ش ی ی ع] (مص) = بدرود کردن || روانه کردن || ازپی رفتن || دنبال مرده رفتن

تصادق [ت ص ا د ق] (مص) = دوستی، دوستی داشتن || باهم راست شدن || راست آمدن

تصویر	رفتن، بر رفتن، بالا روی، بلندی	تصادم [ت ص ا د م] (مص) = برخورد کردن، بهم خوردن، برخوردن، بهم کوفتگی، بهم وا کوفتن، برخورد، کوس
	تصغیر [ت ص غ ی ز] (مص) = کوچک کردن، خوار داشتن، خرد گردانیدن	تصاریف [ت ص ا ر ی ف] (ا ج) = گردانیدن ها، برگشتن ها گردش های زمانه، پیشامدها گذشتن ها
	تصفیه [ت ص ف ی ه] (مص) = پالیدن، پالاییدن، پالش کردن، پالایش پاک کردن، پاک گرداندن، پاکیزه ساختن ویژه کردن سره کردن، ناب کردن	تصاعد [ت ص ا ع د] (مص) = بر شدن، بالا بر آمدن، بر رفتن
	تصلب [ت ص ل ث ب] (مص) = سخت شدن، سفت شدن، سختی کردن، سختی سفتی	تصحیح [ت ص ح ی ح] (مص) = درست کردن
	تصلف [ت ص ل ث ف] (مص) = لاف زدن، لاف گویی، گراف گفتن، بادپرانی چاپلوسی کردن	تصحیف [ت ص ح ی ف] (مص) = نادرست نوشتن، دگرگون نوشتن واژه
	تصمیم [ت ص می م] (مص) = اراده کردن (ع.ف.)، آهنگ استادان، استوار کردن، آستین بر چیدن، آمادگی گذاردن، بسیج گزیر	تصدی [ت ص د ی] (مص) = پیش آمدن داشتن به گردن پذیرفتن (کاری)
	تصنع [ت ص ن ث غ] (مص) = ساختن آراستن، خود آرایی کردن، نیکو وانمودن	تصدیع [ت ص د ی ع] (مص) = درد سردادن پراکنده کردن
	تصنیف [ت ص ن ی ف] (مص) = دسته دسته کردن، جدا ساختن نوشتن گرد آوردن، فراهم ساختن اندوخته شدن سرود	تصدیق [ت ص د ی ق] (مص) = پذیرفتن، راست دانستن باور کردن، هستو، خستو راست گردانیدن
	تصور [ت ص و و ر] (مص) = انگاشتن، انگار اندیشیدن، اندیشه پنداشتن، پندار، در خیال آمدن (ع.ف.)	تصرف [ت ص ر ف] (مص) = در دست داشتن بدست آوردن، به چنگ آوردن، بستدن، گرفتن، فرا گرفتن، فرو گرفتن، قبضه کردن (ع.ف.) دست بردن، دستکاری، دست اندازی، دستبرد زدن
	تصوف [ت ص و ف] (مص) = پشمینه پوشی کردن پاک روشی	تصریح [ت ص ر ی ح] (مص) = آشکار کردن، هویدا کردن روشن گفتن، آشکار گفتن هویدا شدن، پیدایی
	تصویب [ت ص و ی ب] (مص) = پسندیدن، پذیرش، راست و درست دانستن	تصریف [ت ص ر ی ف] (مص) = برگردانیدن، بازگردانیدن روان کردن روشن گردانیدن
	تصویت [ت ص و ی ت] (مص) = آواز کردن، آوا دادن	تصعید [ت ص ع ی د] (مص) = بر آمدن، بالا

تصویر [ت ص و ی ز] (مص) = انگاشتن، نگاشتن، نگارش، نگار صورت کردن (ع.ف.)، صورت برداشتن (ع.ف.)، صورت آفریدن (ع.ف.)، صورت کشیدن (ع.ف.) پاتکار، پیکر	تطبیق [ت ط ب ی ق] (مص) = برهم نهادن باهم سنجیدن راست آمدن، برابری غزیدن تطبیق [ت ط ل ی ق] (مص) = رها کردن، آزاد کردن، هشتن طلاق دادن (ع.ف.) تطمیع [ت ط می ع] (مص) = امیدوار کردن، آزمند گردانیدن، آزمند ساختن، بیوسانیدن
تضاد [ت ض ا د د] (مص) = ناسازگاری (کردن)، ناجوری، ناهمتمایی تضاعف [ت ض ا ع ف] (مص) = دوبرابر شدن، دوچندان کردن، دوچندان شدن تضرر [ت ض ر ر] (مص) = زیان بردن آسیب دیدن، گزند یافتن، گزند دیدن	تطهیر [ت ط ه ی ز] (مص) = پاک گرداندن، پاکیزه ساختن شستن، ستردن پالودن، پالش، پالایش پاکی تطیر [ت ط ی ئ ی ز] (مص) = پیشگویی بد کردن، مُرغوازدن، شگون بد
تضرع [ت ض ر ع] (مص) = زاریدن، زاری، لابه خواهش، نیاز کردن چرزدن تضرب [ت ض ر ی ب] (مص) = دوبهم زنی کردن، سخن چینی کردن برآغلانیدن، آغالش، برانگیختن	تظاهر [ت ظ ا ه ز] (مص) = وانمودن، خودنمایی کردن نمایش دادن آشکار شدن بهم پشتمی دادن، هم پشتمی کردن تظلم [ت ظ ل ل م] (مص) = دادخواهی کردن، داد خواستن فریاد خواستن گله کردن، گَرزش نالش
تضعیف [ت ض ع ی ف] (مص) = ناتوان کردن، ناتوان شمردن، ناتوانی، سستی دو برابر کردن، دوچندان کردن افزون کردن	تعادل [ت ع ا د ل] (مص) = برابری کردن، سربسرشدن پهلوزدن (کنا.) تعادی [ت ع ا د ی] (مص) = دشمنی کردن، باهم دشمنی ورزیدن دور شدن، دوری تباهی
تضمین [ت ض می ن] (مص) = درپناه گرفتن، پذیرانیدن، پذیرفتاری کردن، پایندانی اتاوان گنجاندن تضییع [ت ض ی ی ع] (مص) = تباه کردن، یاهوه کردن، تباه ساختن، ضایع کردن (ع.ف.)	تعارف [ت ع ا ر ف] (مص) = پیشکش دادن، پیشکش شناسایی کردن خوشامد گویی
تطابق [ت ط ا ب ق] (مص) = راست آمدن، برابر آمدن، همانند شدن همداستان گشتن، همداستانی، همدستی، همپشتی تطاؤل [ت ط ا و ل] (مص) = درازدستی کردن، دست درازی کردن، دست اندازی گردنکشی، ستم یازیدن	تعاضد [ت ع ا ض د] (مص) = یاری دادن، یاری نمودن تعاطی [ت ع ا ط ی] (مص) = بکاری پرداختن داد و ستد کردن سپردن بدست گرفتن، فراگیری
	تعاقب [ت ع ا ق ب] (مص) = پی هم آمدن،

تعریف

شمردن، شمارش شماره	دنبال کردن، از پس یکدیگر درآمدن، از پی
تعدد [ت ع د د] (مص) = بسیار کردن،	رفتن، دم گرفتن، دنبال گیری
بیشمار شدن چندی، چند تایی انبوهی،	✓ تعالی [ت ع ا ل ی] (مص) = بلند گردیدن، بر
افزونی، بسیاری	شدن، برتری، بلندی، آفران، آسمان نگری
✓ تعدی [ت ع د ی] (مص) = ستم کردن، ستم	پیشرفت کردن
کاری اشتلم	تعاون [ت ع ا و ن] (مص) = یاری کردن،
✓ تعدیل [ت ع د ی ل] (مص) = راست کردن،	یاری همدستی کردن، همیاری دستگیری
همسنگ کردن پارسا دانستن	کردن
تعدیه [ت ع د ی ه] (مص) = گذرا کردن	تعجب [ت ع ج ب] (مص) = رنجه شدن،
گذرانیدن باز گردانیدن	ستوهیدن درد، رنج، شکنجه، سختی مانده
تعدیب [ت ع د ی ب] (مص) = شکنجه دادن،	گشتن، خستگی، ماندگی، آزرده گی،
باهکیدن پوست پیراستن جان کندن	ناخوشی، پیچ و تاب اشکنجه، آذرنگ،
پیچیدن فرو گذاشتن	آگفت، آگفت، سیج وادارنگ
✓ تعرض [ت ع ر ض] (مص) = روی	تعبد [ت ع ب ب د] (مص) = پرستیدن،
برگردانیدن دست اندازی کردن، آفند،	پرستش کردن، پرستش بندگی ورزیدن
گرفتن درآویختن، پرخاش کردن، پرخاش،	تعبداً [ت ع ب ب د ن] (ق) = بناچاری،
تاخت و تاز سربه سر گذاشتن	بناگزیری، کورکورانه
✓ تعرف [ت ع ر ف] (مص) = شناختن،	✓ تعبیر [ت ع ب ی ر] (مص) = گزارش، گزاره، به
شناخته شدن، شناسایی آشنا شدن	سخن آوردن، به سخن پرداختن خوابگزاری
پژوهیدن	کردن عبارت کردن (ع. ف.)
✓ تعرفه [ت ع ر ف ه] (مص) = شناسایی دادن،	تعبیه [ت ع ب ی ه] (مص) = آماده کردن
شناسا کردن شناسنامه	آراستن ترتیب دادن (ع. ف.)
✓ تعرق [ت ع ر ق] (مص) = خوی کردن، خوی	✓ تعجب [ت ع ج ج ب] (مص) = شگفت
برافشاندن، عرق کردن (ع. ف.)	داشتن، شگفتیدن، اشگفیدن، شگفت،
✓ تعریب [ت ع ر ی ب] (مص) = بتازی	شگفتی، اشگفت افدیدن اندیدن، اند،
گردانیدن معرب کردن (ع. ف.)	اندی
✓ تعریض [ت ع ر ی ض] (مص) = سخن پوشیده	تعجیل [ت ع ج ی ل] (مص) = شتافتن، شتاب
گفتن، گوشه زدن، سربسته گفتن پهن	کردن، شتابیدن، شتاب گرفتن، شتابزدگی،
کردن، پهناور کردن	اشتباب گزاف رنگان، گزاونگان
✓ تعریف [ت ع ر ی ف] (مص) = شناساندن،	أوزولیدن
شناسا کردن (گردانیدن)، آگاهانیدن،	✓ تعداد [ت ع د ا د] (مص) = بشماره آوردن،

تعزيز بياگاهانیدن || شناختن || ستودن، ستایش
تعزيز [ت غ ز ی ز] (مص) = مالش دادن،
مالیدن، گوشمال دادن || نکوهش کردن،
نکوهیدن || حدزدن (ع.ف.)
تعزيز [ت غ ز ی ز] (مص) = ارجمند کردن
(گردانیدن)، گرامی داشتن
تعزيزه [ت غ ز ی ه] (مص) = سوگواری کردن،
شیون کردن || شبه خوانی (ع.ف.)
تعصب [ت غ ص ض ب] (مص) =
خویشاوندی کردن، رگداری کردن || پرخاش
کردن، سخت گیری || یاری دادن، پشتیبانی،
پشتی، برنایشتی، خاشه || غیرت
کشیدن (ع.ف.)
تعطیل [ت غ ط ی] (مص) = آساییدن،
بیکاری، روز بیکاری || تیمار نداشتن،
فرو گذاشتن، فرویش
تعظیم [ت غ ظ ی م] (مص) = بزرگی کردن ||
بزرگ داشتن، بزرگداشت || آزر میدن || خم
شدن، پیشانی سودن، کرنش، بپا خاستن
تعفن [ت غ ف ف ن] (مص) = گندیدن،
گندیده شدن، گندگی || بدبویی، بدبو شدن
تعقل [ت غ ق ق ل] (مص) = وایافتن،
آگاهی، هشیاری || اندیشیدن، اندیشه
کردن || بخردی، خردمندی
تعقيب [ت غ ق ی ب] (مص) = تاختن || پاپی
شدن، پی کردن، پی برداشتن، پی گیری
(کردن)، دنبال گرفتن
تعقید [ت غ ق ی ذ] (مص) = پوشیده سخن
گفتن، سخن پوشیده || پیچیدن، بسته کردن،
گره زدن || پیچیدگی
تعلق [ت غ ل ل ق] (مص) = دل بستن، دوست

داشتن، بستگی، دلبستگی، دل آویزدن ||
آویزان شدن، درآویختن || ارادت
داشتن (ع.ف.) || فروهشتن، تشلیدن
تعلیل [ت غ ل ل ک] (مص) = بهانه آوردن،
بهانه جستن || کارافزایی کردن || درنگ
کردن، سستی || سرخاریدن (کنا.)، گردن
خاریدن (کنا)
تعلم [ت غ ل ل م] (مص) = آموختن، یاد
گرفتن، فرا گرفتن، بیاموختن || شاگردی،
دانش آموزی
تعلیق [ت غ ل ی ق] (مص) = آویزان کردن،
آویختن، آگستن، آگستن، هشدن، فرو
هشتن، درآویختن، آویزش
تعلیم [ت غ ل ی م] (مص) = آموزاندن،
آموزانیدن، درآموختن، آموزش || یاد دادن،
آگاهانیدن || پروردن، فرهیختن، فرهنگیدن،
پرورش دادن
تعمد [ت غ م م ذ] (مص) = دیده و دانسته
کردن || آهنگ کردن || بقصد کردن (ع.ف.)
تعقق [ت غ م م ق] (مص) = ژرف اندیشیدن،
ژرف بینی، باریک بینی || ژرفی || فرو رفتن،
دور رفتن || غور کردن (ع.ف.)
تعمیر [ت غ م ی ز] (مص) = ساختن، برآوردن،
درست کردن، آبادانی || آکندن || زندگانی
دادن
تعمیم [ت غ م ی م] (مص) = فرا گرفتن، بهمه
رسیدن || وا رسیدن، واری || بهمه رساندن،
همگانی کردن
تعنت [ت غ ن ن ث] (مص) = گناه جستن،
خرده گرفتن، خرده گیری || سرزنش کردن،
عیب جوئی (ع.ف.)

تفریق [ت ف اری ق] (إج) = پراکندگی ها جدا نمودن ها کیچ	تعویذ [ت غ وی ذ] (مص) = پناه دادن پناه بردن بازوبند
تفاضل [ت ف ا ض ل] (مص) = افزونی جستن، برتری جستن، افزونی، فزونی، پیشی، برتری	✓ تعویض [ت غ وی ض] (مص) = گوهریدن، آتش
✓ تفأل [ت ف غ ل] (مص) = شگون فال گرفتن (ع. ف.)، فال شناسی (ع. ف.)، فال گویی (ع. ف.)	✓ تعهد [ت غ ه د] (مص) = زنهارد داشتن، پیمان بستن بگردن گرفتن، پذیرفت، کاربرداری تیمار خوردن، نگاه داشتن پشن، زنهار عهد بستن (ع. ف.)، قرار بستن (ع. ف.)
تفاوت [ت ف ا و ت] (مص) = جدایی دادن واگردان	تعین [ت غ ئ ی ن] (مص) = بزرگی کردن ✓ تعیین [ت غ ی ی ن] (مص) = گماشتن، برگماشتن پیدا کردن، باز نمودن
تفتیش [ت ف ت ی ش] (مص) = جستجو کردن، کاوش کردن، پژوهیدن، واپژوهیدن، پرخیدن، بازجویی، واجستن، بازرسی کردن، واکاویدن، کاویدن، کافیدن، سرکشیدن، پی گرد پو، آلیز گشتن، رسیدگی	تغافل [ت غ ا ف ل] (مص) = ناآگاه ماندن چشم پوشی کردن، چشم پوشی ✓ تغذیه [ت غ ذ ی ه] (مص) = خورانیدن، خورش دادن خوردن پروردن، فرورش ساز کردن
✓ تفحص [ت ف خ ح ض] (مص) = کاوش کردن، کاوش، کنجکاوای کردن جستجو، جستن، واجستن، بازجست کردن بررسیدن، بررسی، رسیدگی پژوهش، پژوه یوزیدن، یوش، نیوشیدن ورنانداز کردن، خسکانان، تکاپو کردن	تغلب [ت غ ل ث ب] (مص) = پیروز شدن، دست یافتن، چیره آمدن، چیرگی تغلیظ [ت غ ل ی ظ] (مص) = درشت کردن، سفت کردن، ستبر کردن، درشتی، درشت سازی سخن درشت گفتن
✓ تفرج [ت ف ر ج] (مص) = گردش کردن، گشتن، گشت، گردش گشایش یافتن، گشادگی خوشی جستن	✓ تغییر [ت غ ئ ی ر] (مص) = دگر شدن، دیگرگون شدن برآشتن پرخاش، تندی، درشتی
تفرس [ت ف ر س] (مص) = نشان دادن بو بردن، دریافت	تغییر [ت غ ی ر] (مص) = گشتن، برگشتن، گردیدن، گردش آشتن دگر شدن، دگرگونی، دگرسانی گرداندن، گردانیدن
تفرعن [ت ف ر ع ن] (مص) = خود پرستی کردن، برمنشی کردن درشتخو شدن ستمکار گردیدن	تفاخر [ت ف ا خ ر] (مص) = شکوهیدن، بالیدن، نازیدن بهم نازیدن لاف زدن، سینه گشادن، فخر فروشی (ع. ف.)
تفرق [ت ف ر ق] (مص) = از هم پاشیدن،	

گشتن، گوناگون شدن از کاری بکاری رفتن شاخ در شاخ شدن سرسری گرفتن سرگرمی	پیشانی آوارگی، پراکندگی دل آشفته‌گی، گراشیدن، آغالیدن	تفرقه [ت ف ر ق ة] (مص) = پاشیدن، پراکندگی جدایی، پراش، پشیم
تفوق [ت ف و ق] (مص) = پیش افتادن، برتری جستن، پیشی گرفتن، سرشدن برتری، پیشی، افزونی	تفریح [ت ف ر ی ح] (مص) = شاد کردن، شادمان ساختن، شادی، خوشی، خرمی، خوشگذرانی گردش بازی	تفریح [ت ف ر ی ح] (مص) = شاد کردن، شادمان ساختن، شادی، خوشی، خرمی، خوشگذرانی گردش بازی
تفویض [ت ف و ی ض] (مص) = گماشتن، سپردن، وا گذاشتن، واگذاری	تفريط [ت ف ر ی ط] (مص) = کوتاه آمدن، کوتاهی تباه کردن، بریاد دادن، تباهی	تفريط [ت ف ر ی ط] (مص) = کوتاه آمدن، کوتاهی تباه کردن، بریاد دادن، تباهی
تفهم [ت ف ه ه م] (مص) = دریافتن، اندک اندک دریافتن دانستن	تفریع [ت ف ر ی ع] (مص) = آسوده کردن بریختن، فارغ گردانیدن (ع. ف.)	تفریع [ت ف ر ی ع] (مص) = آسوده کردن بریختن، فارغ گردانیدن (ع. ف.)
تفهیم [ت ف ه ی م] (مص) = شناساندن دان کردن هش داشتن، فهماندن (ع. ف.)	تفریق [ت ف ر ی ق] (مص) = کاستن، کاهش کردن، کاهش پراکنده کردن، تاراندن، پراکندگی جدا کردن، یکسو کردن داغان کردن، شکوفیدن فتاریدن، اوژولیدن، فزولیدن	تفریق [ت ف ر ی ق] (مص) = کاستن، کاهش کردن، کاهش پراکنده کردن، تاراندن، پراکندگی جدا کردن، یکسو کردن داغان کردن، شکوفیدن فتاریدن، اوژولیدن، فزولیدن
تقارب [ت ق ا ر ب] (مص) = نزدیک شدن، نزدیک آمدن همگرایی	تفسیر [ت ف سی ر] (مص) = گزارش دادن هویدا کردن، آشکار ساختن، پدید کردن	تفسیر [ت ف سی ر] (مص) = گزارش دادن هویدا کردن، آشکار ساختن، پدید کردن
تقاص [ت ق ا ص] (مص) = تاوان گرفتن، کیفر گرفتن	تفصیل [ت ف ص ی ل] (مص) = پیدا کردن جدا نمودن، پاره پاره کردن بیان کردن (ع. ف.)	تفصیل [ت ف ص ی ل] (مص) = پیدا کردن جدا نمودن، پاره پاره کردن بیان کردن (ع. ف.)
تقاضا [ت ق ا ض ا] (مص) = درخواست کردن، درخواست افزولیدن، افزول، اوژول	تفضیل [ت ف ض ی ل] (مص) = برتر داشتن، فزون نهادن گزیدن نکویی کردن برتری	تفضیل [ت ف ض ی ل] (مص) = برتر داشتن، فزون نهادن گزیدن نکویی کردن برتری
تقاطع [ت ق ا ط ع] (مص) = برخورد کردن از هم بریدن، از هم گسستن همبرش نشینی	تفقد [ت ف ق ق د] (مص) = باز جستن، جویا شدن پرسیدن، پرسش نوازش، مهربانی، دلجویی	تفقد [ت ف ق ق د] (مص) = باز جستن، جویا شدن پرسیدن، پرسش نوازش، مهربانی، دلجویی
تقابل [ت ق ا ب ل] (مص) = برابری یافتن، برابر شدن رویاروی گردیدن کمر بستن برزدن	تفکر [ت ف ک ک ر] (مص) = اندیشیدن، اندیشه کردن، اندیشه وایافتن	تفکر [ت ف ک ک ر] (مص) = اندیشیدن، اندیشه کردن، اندیشه وایافتن
تقارب [ت ق ا ر ب] (مص) = نزدیک شدن، نزدیک آمدن همگرایی	تفکیر [ت ف ک ی ر] (مص) = اندیشیدن، درآیدن، اندیشه کردن	تفکیر [ت ف ک ی ر] (مص) = اندیشیدن، درآیدن، اندیشه کردن
تقبیل [ت ق ب ی ل] (مص) = بوسه دادن،	تفنن [ت ف ن ن] (مص) = گونه گونه	تفنن [ت ف ن ن] (مص) = گونه گونه

تقویت	تقسیم [ت ق س س م] (مص) = بخش شدن پراکنده کردن، پراکندگی پراکنده شمردن تقسیم [ت ق سی م] (مص) = بخش شدن، بخش کردن، بخشیدن، بخش بریدن، بریدگی پراکنده گشتن، پریشان نمودن تقصیر [ت ق صی ز] (مص) = کوتاه کردن، کوتاهی، نارسایی سستی ورزیدن لغزیدن، لغزش نافرمانی کردن، سربچی، گناهکاری پست کردن پرویش، مانید تقطر [ت ق ط ط ز] (مص) = چکیدن، چکیده پهلوافتادن تقطع [ت ق ط ط غ] (مص) = گسیختن، ازهم بریدن، پاره پاره شدن تقطیر [ت ق طی ز] (مص) = چکیدن، چکاندن، چکانیدن جدا کردن تقلب [ت ق ل ث ب] (مص) = فریب دادن، دغلی، دغایی، نادرستی، ناراستی دیگرگون شدن واژگون شدن، واژگونی، وارونی تقلیب [ت ق لی ب] (مص) = برگردانیدن، بازگونه کردن، باژگونی، دیگرگونی تقلید [ت ق لی ذ] (مص) = ازپی رفتن، پیروی کردن ادا در آوردن (ع.ف.) الوچانیدن تقلیل [ت ق لی ل] (مص) = کاستن، کاهش، کاهانیدن، کاهیدن، کم کردن، انداک کردن، در کردن پایین آمدن، کم شدن تقوی [ت ق و ا] (مص) = پرهیزیدن، پرهیز، پرهیزگاری کردن، پارسایی کردن تقویت [ت ق وی ت] (مص) = نیرومند کردن، پشت گرمی دادن، پا دادن، زورآور کردن، نیرومند گردانیدن، نیرو دادن یارستن	بوسیدن تقتیل [ت ق تی ل] (مص) = بسیار گشتن، میرانیدن تقدس [ت ق د د س] (مص) = پارسا بودن، پرهیزگاری، راستکاری، پارسایی پاکی تقدم [ت ق د د م] (مص) = پیشی جستن، پیش افتادن، پیشی گرفتن، پیشی، پیش دستی، پیشادست پیش رفتن، پیش روی، پای پیش نهادن، پیشرفت فراز آمدن، فرارفتن تقدیر [ت ق دی ز] (مص) = اندازه کردن، اندازه گرفتن، اندازه گیری سرنوشت، سرنبشت، تأخیره، فرمان خدا بزرگداشتن، قدردانی کردن (ع.ف.) دهیش تقدیس [ت ق دی س] (مص) = بپاکی ستودن، پاک شمردن، پاک خوانی آفرین گفتن پاک کردن، ویزش یشتن، پرستیدن تقدیم [ت ق دی م] (مص) = پیش افکندن، پیش نهادن، فراییش کردن، پیش آوردن پیشکشی کردن، دادن، در پیش فرستادن ارزانی داشتن پیش داشتن تقرب [ت ق ر ر ب] (مص) = نزدیک شدن، نزدیکی جستن، نزدیکی خویشاوند بودن، خویشی تقرب [ت ق ری ب] (مص) = نزدیک گردانیدن، نزدیک تقرباً [ت ق ری ب ن] (ق) = نزدیک به، کمابیش، بیش و کم تقریر [ت ق ری ز] (مص) = گفتن، سخن راندن، گفتار پدید کردن، روشن کردن خستو کردن ساخن، قراردادن (ع.ف.) تقریظ [ت ق ری ظ] (مص) = ستودن، ستایش
-------	--	---

کردن، فراخ کردن، بلند کردن پالودن	تقویم [ت ق و ی م] (مص) = برآورد کردن،
تکثیر [ت م ثی ز] (مص) = بسیار کردن،	ارزیابی کردن، نرخ گذاری، سنجش راست
افزودن، افزایشیدن، افزون، افزایش	کردن سالنما، گاهنامه، گاه شماری، زیج
تکدر [ت گ د د ز] (مص) = تیره شدن	فرهنجیدن
رنجیدن، اندوه گرفتن، دلتنگ گردیدن،	تقی [ت ق ی] (ص) = پرهیزگار، خداترس،
آزردگی، دل آزدگی	دُرکام
تکذیب [ت م ذ ی ب] (مص) = نپذیرفتن،	تقید [ت ق ی ئ د] (مص) = دربند کردن،
دروغ پنداشتن، استوار نداشتن برگردانیدن	خویش را بند کردن پایدار کردن بند شدن
تکرار [ت م ر ا ز] (مص) = بازگو کردن، باز	نگاه داشتن
گفتن، دوباره گویی کردن، پس گفتن،	تکائر [ت ک ا ث ز] (مص) = فراوان شدن،
بازگو دوباره کردن	فراوانی افزون گشتن، افزونی به بسیاری
تکریر [ت م ر ی ز] (مص) = چند بار گفتن،	نازیدن
بازگو کردن بار بار گردانیدن، بار بار باز	تکاف [ت ک ا ث ف] (مص) = برهم نشستن،
آمدن دوباره کردن	ستبر شدن، هنگفتی، غلیظ شدن (ع. ف.)
تکریم [ت م ر ی م] (مص) = بزرگ داشتن،	تکاسل [ت ک ا س ل] (مص) = تنبل شدن
بزرگوار شمردن، گرامی شمردن، گرامیدن،	تکافو [ت ک ا ف و] (مص) = بس شدن،
گرامی کردن آزر میدن، سپاسداری کردن	بستدگی، بس بودن، بسنده بودن برابر شدن،
تکسر [ت گ س س ز] (مص) = شکسته شدن،	برابری
خرد شدن، شکستگی، شکستن	تکامل [ت ک ا م ل] (مص) = رسایی، کامل
تکفل [ت م گ ف ث ل] (مص) = به گردن	شدن (ع. ف.)
گرفتن، برعهده گرفتن (ع. ف.) پذیرفتاری،	تکاهل [ت ک ا ه ل] (مص) = خود را سست
پایندانی (کردن)	وانمودن
تکفین [ت م ف ی ن] (مص) = کفن	تکیر [ت م ب ب ز] (مص) = سر بلند داشتن،
کردن (ع. ف.)، کفن پوشانی (ع. ف.)	گردن فرازی کردن، بزرگی نمودن، خویشتن
تکلف [ت م گ ل ث] (مص) = رنج بردن،	برداشتن، فیس، خودبینی، خودخواهی،
رنج بر خود نهادن، به گردن گرفتن، بر خود	بادسری، گردن فرازی، پرافادگی (ع. ف.)
گرفتن خودنمایی کردن	بزرگ داشتن لافیدن، لاف چالش،
تکلم [ت م گ ل ث م] (مص) = سخن	فیزیدن، کلج، نیونور غرور داشتن (ع. ف.)
گفتن (ع. ف.)، سخنگویی، گویایی	بَنُج
حرف زدن، گپ زدن	تکبیر [ت م ب ی ز] (مص) = بزرگ داشتن،
تکلیف [ت م ل ی ف] (مص) = بگردن	بزرگی یاد کردن، بزرگ شمردن بزرگی

گذاشتن، بار کردن کار، بایست، بایسته	تلطیف [ت ل ط ی ف] (مص) = نازک و نرم تمام
درخواستن	کردن تئیک کردن زیبا ساختن
تکمله [ت ح م ل ة] (مص) = بهم گردانیدن	تلف [ت ل ف] (مص) = برباد رفتن، نابود کردن، نیستی، تباهی فرسودن، فرساییدن
نیکو کردن	تلفیق [ت ل ف ی ق] (مص) = بهم پیوستن، بهم بستن فراهم آوردن، جور کردن
تکمیل [ت ح م ی ل] (مص) = پخته کردن، درست کردن، پرداختن رسا کردن، رسانیدن، رسایی، رسیدگی نیکو کردن انجام دادن	تلقیح [ت ل ق ی ح] (مص) = آبتن کردن، گشن دادن آبله کوبی کردن کوبیدن پیوند کردن
تکوین [ت ح و ی ن] (مص) = آفریدن، ساختن، هست کردن، هستی بخشیدن	تلقین [ت ل ق ی ن] (مص) = یاد دادن، آموختن، فهماندن (ع.ف.) فراز بان دادن دمیدن
تکیه [ت ی ک ی ة] (مص) = پشت دادن پناهگاه، لنگر، بالش	تمائیل [ت م ا ی ل] (ع.ف.) = پیکرها، تندیس ها، نگارها، تصویرها (ع.ف.) بت ها فرمان ها
تل [ت ل] (ع.ف.) = تپه، تپه بلند، پشته خرمن، پُژ	تعارض [ت م ا ر ض] (مص) = بیماری نمودن، خود را به بیماری زدن، خود را بیمار نمودن
تلاشی [ت ل ا ش ی] (مص) = هیچ شدن، نیست شدن، نابود گشتن پراکندگی پوسیدن	تماس [ت م ا س] (مص) = بهم سوده شدن، سایش پسودن، پساویدن برخوردن نزدیکی پیوند، پیوستگی
تلاطم [ت ل ا ط م] (مص) = بهم خوردن، بهم خوردگی، بهم برآمدن شوراندن، شورانیدن، آشوب، شورش جنبش	تماسک [ت م ا س ک] (مص) = چنگ در زدن، آویختن، آویزش خویش داری کردن، شکیبایی کردن، خویش را نگه داشتن، بردباری
تلافی [ت ل ا ف ی] (مص) = پاداش دادن، کیفر دادن، سزا دریافتن، دریافت ادشاد	تماشا [ت م ا ش ا] (مص) = گردش کردن، سرگرمی نگاه کردن هنگامه
تلاقی [ت ل ا ق ی] (مص) = دیدار کردن، هم را دیدن بیکدیگر رسیدن	تمام [ت م ا م] (مص) = بسرآمدن، درگذشتن همه پایان پاک، درست پرداخته، رسا سراپا، پُر سراسر، هموگان در باقی شدن (ع.ف.) بس، آژگار
تلاؤء [ت ل ا ع ل ا ع] (مص) = درخشیدن، درخشش، درخشندگی، تابش	
تلاوت [ت ل ا و ت] (مص) = خواندن، قرائت کردن (ع.ف.)	
تلذذ [ت ل ذ ذ ذ] (مص) = مزه گرفتن، مزه خوش یافتن	
تلطف [ت ل ط ط ف] (مص) = مهربانی کردن نرمی چابکی، چربدستی	

تماماً [ت م ا م ن] (ق) = همگی، سدا ندرسد،	کار
پاک، کوه تا کوه، یکسر	تمزیق [ت م ز ی ق] (مص) = پاره کردن،
نمایز [ت م ا ی ز] (مص) = جدا کردن جدا	دریدن گزار لپاچه
بودن	✓ تمساح [ت م س ا ح] (!) = نهنگ سوسمار
تماایل [ت م ا ی ل] (مص) = گراییدن،	✓ تمسخر [ت م س خ ر] (مص) = دست
گرایش چسبیدن، بر چسبیدن چم، تاسه	انداختن، دست گرفتن، فوسیدن، ریشخند
✓ تمنع [ت م ت ع] (مص) = برخوردار شدن،	زدن، ریشخند لودگی گوازه، تماخره،
برخورداری، بهره مندی	زمترا، گنگل
✓ تمثال [ت م ث ا ل] (!) = تندیس، تن سان،	تمسک [ت م س س م ک] (مص) = دست در
پیکره، نگار	زدن، چنگ در زدن، چنگ زنی، دستاویز
تمثل [ت م ث ل] (مص) = داستان زدن	سازی
همانندی کردن مثال زدن (ع. ف.)	تمشیت [ت م ش ی ت] (مص) = سامان
✓ تمثیل [ت م ث ی ل] (مص) = نگاشتن پیکر	دادن، سرو سامان دادن روان کردن، براه
نگاری کردن، نمایش دادن داستان آوردن	انداختن، راندن کار گزاردن
✓ تمجید [ت م ج ی د] (مص) = ستودن،	تمکن [ت م م ک ن] (مص) = دست یافتن
استودن، ستایش کردن، آفرین گفتن،	جاگیر شدن، پادار شدن دارایی، توانایی
بزرگداشتن تحسین کردن (ع. ف.)، تعریف	✓ تمکین [ت م ک ی ن] (مص) = جای دادن،
کردن (ع. ف.) آفیدن	پذیرفتن فرمان برداری کردن، فرمان بردن
تمدد [ت م د د] (مص) = تن آسایی کردن	دست دادن
کشیدگی یافتن، کشیدگی پهلونهادن	✓ تملق [ت م ل ق] (مص) = چرب زبانی
✓ تمدن [ت م د ن] (مص) = شهرنشین شدن،	کردن، چاپلوسی کردن، چاپلوسی لابه
شهرنشینی بالیدن پرورش	کردن، لابه، دم لابه سالوسی کردن،
✓ تمدید [ت م د ی د] (مص) = دراز کردن	سالوس فروختن پلواس، گزش، آشمالی
کشیدن، کشش	تملک [ت م ل ک] (مص) = دارا شدن،
تمر [ت م ز] (!) = خرما انبله، املی	مالک شدن (ع. ف.)، خداوند چیزی شدن،
تمرّد [ت م ز ر د] (مص) = سرپیچیدن، سر	دارایی یافتن بچنگ آوردن پادشاه شدن
تابیدن، سر تافتن، سرپیچی گردنکشی،	تمنا «تمنی» [ت م ن ا] (مص) = آرزو کردن،
سرکشی، نافرمانی ستیزیدن	آرزومندی، آرزو داشتن، آرزو بردن خواهش
✓ تمرین [ت م ر ی ن] (مص) = خوگر ساختن،	کردن، درخواست (!) آرزو، خواهش
خوگری نرم کردن ورزی، ورزش،	✓ تمنع [ت م ن ع] (مص) = باز ایستادن،
ورزیدگی، ورزیدن آزمایش، کار آزمایی	خودداری استوار شدن

✓	تموج [ت م وُج] (مص) = خیزاب برآوردن، موج زدن (ع. ف.)	پیراستن تنزل [ت ن زُل] (مص) = کاهش یافتن، کم شدن پایین آمدن، فرود آمدن، فرودی آویختن	تنور
✓	تمول [ت م وُل] (مص) = داراشدن، دارایی، دارندگی، توانگری	تمویه [ت م و ی ه] (مص) = زراندود کردن، آرایش نمودن نیرنگ ساختن، دروغ آراستن	
✓	تمیز «تمیز» [ت م ی ز] (مص) = باز شناختن پیدا کردن، پدید آوردن پاک، پاکیزه، پاک آراسته جدایی، فرق کردن (ع. ف.)	تنزیل [ت ن ز ی ل] (مص) = فرو فرستادن فرو آوردن کاستن	
✓	تناسب [ت ن ا س ب] (مص) = جور بودن برآزیدن، سازوار آمدن خویش بودن، خویشاوندی بساوند، پساوند	تنسیق [ت ن س ی ق] (مص) = آراستن، آراستگی رسته رسته کردن، بهم پیوستن	
✓	تناسل [ت ن ا س ل] (مص) = زادوزه کردن، از یکدیگر زادن	تنصیف [ت ن ص ی ف] (مص) = دو نیم کردن	
✓	تناقض [ت ن ا ق ض] (مص) = ناسازگار بودن، ناسازگاری، ناسازی همستار	تنظیف [ت ن ظ ی ف] (مص) = پاک کردن، پاکیزگی روفتن، جاروب کردن، رفت و روب زدودن، زداییدن، تراشیدن	
✓	تناوب [ت ن ا و ب] (مص) = گمار بگمار، نوبت گذاشتن (ع. ف.)	تنظیم [ت ن ظ ی م] (مص) = سامان دادن، سر و سامان دادن پیوند دادن، پیوندی اندام دادن به رشته کشیدن ترازیدن، آراستن	
✓	تناول [ت ن ا و ل] (مص) = فرا گرفتن، گرفتن، فا گرفتن، بگرفتن برداشتن، دست رساندن خوردن	تنعم [ت ن ع م] (مص) = کامرانی، نیک زیستن، تن آسایی کردن، خوشگذرانی، شاد خواری فیریدن، فیریده، لنجه	
✓	تنبه [ت ن ب ه] (مص) = آگاه شدن بیدار شدن	تنفر [ت ن ف ر] (مص) = رمیدن، بیزاری کردن شمیدن	
✓	تنبيه [ت ن ب ی ه] (مص) = آگاه کردن، بیدار کردن، هوشیار کردن ادب کردن (ع. ف.) گوشمال دادن، سرکوب کردن، سرکوبی	تنفس [ت ن ف س] (مص) = بردمیدن، دم زدن، دمش، دم آهیدن	
✓		تنقیه [ت ن ق ی ه] (مص) = پاک گرداندن (گردانیدن)، پاکیزه ساختن پالاییدن، پالودن، پالیدن فرو شستن، واخیدن، صفا دادن (ع. ف.)	
✓		تنکر [ت ن ک ر] (مص) = دگرگون گشتن بدحال شدن (ع. ف.)	
✓		تنور [ت ن و ر] (ع. ف.) = آتشیخانه، داش	
✓		تنور [ت ن و ر] (مص) = روشن شدن،	

پشیمانی از گناه، بازگشت از گناه پوهر، مول (کنا).	برافروختن، روشنی، روشنایی تنوع [تَنْ وَوُغْ] (مص) = گوناگون بودن، جور بجوری
توبیخ [تَوْبِيخْ] (مص) = نکوهیدن، سرزنش، نکوهش گوازه	تنوق [تَنْ وَوُوقْ] (مص) = نیکو کردن، آراستگی چربدستی کردن
توجع [تَوَجُّعْ] (مص) = دردمند شدن، دردمندی	تواب [تَوَابْ] (ص) = بازآینده بخشاینده گناه، توبه پذیرنده (ع.ف.)
توجه [تَوَجُّهْ] (مص) = پرداختن، رسیدگی، پرداخت روی آوردن، روی کردن نگاه، نگاه کردن، نگرستن تیمار کردن گوش داشتن، دل دادن نمیدن، پروا، برگ	توابع [تَوَابِعْ] (اج) = پس روها اتاراس تواتر [تَوَاتُرْ] (مص) = دمام رسیدن، پیاپی بودن، پی درپی بودن، پشت سرهم بودن
توجیه [تَوْجِيهْ] (مص) = روی کردن، روی آوردن، روی نهادن نیک بیان کردن (ع.ف.) جهت دادن (ع.ف.)	توارث [تَوَارِثْ] (مص) = مرده ریگ بردن، ارث بردن (ع.ف.)
توحش [تَوَحُّشْ] (مص) = رمیده شدن دژم شدن	تواری [تَوَارِي] (مص) = پنهان شدن، پوشیدگی دربدر شدن، آشفته گشتن، دربدری
توحید [تَوْحِيْدْ] (مص) = یگانه کردن، یکی شمردن یکتا پرستی کردن پشت به پشت دادن	توازن [تَوَازُنْ] (مص) = هم سنگ شدن، برابر شدن، هم وزن شدن (ع.ف.) سنجیدن
تودد [تَوَدُّدْ] (مص) = بسیار دوست شدن، دوستی نمودن	توازی [تَوَازِي] (مص) = همسوس شدن برابر شدن
تودیع [تَوْدِيْعْ] (مص) = بدرود گفتن، بدرود	تواضع [تَوَاضُعْ] (مص) = افتادگی کردن، کم زنی کردن، فروتنی کردن، سرافکندن نرمی کردن
تورم [تَوَرُّمْ] (مص) = باد کردن، آماسیدن، پراماهیدن، آماس، ورم	توافر [تَوَافُرْ] (مص) = فراوان شدن، بسیار شدن، فراوانی، بسیاری
توریه [تَوْرِيهْ] (مص) = پوشانیدن، پنهان کردن، نهفتن	توافق [تَوَافُقْ] (مص) = همداستانی کردن ساز کردن، سازش، سازگاری، دمسازی
توزیع [تَوْزِيْعْ] (مص) = پخش کردن، پراکندن، پراکنده ساختن، واپخشیدن، چیزی بر مردم پخش کردن، قسمت کردن (ع.ف.)، پخش	توالی [تَوَالِي] (مص) = پیاپی رسیدن، پی درپی بودن، دمام شدن
	توأم [تَوَآم] (!) = همراه، همزاد، جفت
	توبه [تَوْبَهْ] (مص) = بازگشتن از گناه،

توسط [ت و س س ط] (مص) = بمیان افتادن //	توقع [ت و ق ق ع] (مص) = چشمداشتن، توهم
میانه روی کردن // میانجیگری کردن //	چشمداشت // بیوسیدن، بیوس، آرزو //
دستیاری	پیش آمدن // آنجخت
توسع [ت و س س ع] (مص) = فراخی کردن، فراخ دستی، فراخی // فراخ نشستن // گشاد شدن	توقف [ت و ق ق ف] (مص) = ایستادن، استادن، فرو ایستادن // درنگیدن، درنگ، مول // بازماندن، فروماندن، بازمان، درماندگی // آساییدن، دم گرفتن // پاییدن // استانیدن // بس کردن، فروکش شدن
توسعه [ت و س ع] (مص) = فراخ کردن، گشاد کردن، گسترش، فراخی، گشادی	توقیر [ت و ق ی ر] (مص) = بزرگ داشتن، بزرگ داشت // شکوهمند کردن // آزموده کردن
توسل [ت و س س ل] (مص) = دست آویز گرفتن، دست بدامن شدن، پناه بردن // چاره جویی خواستن // نزدیکی جستن	توقیع [ت و ق ی ع] (مص) = نشان کردن، نشان گذاشتن // امضاء کردن (ع.ف.)
توشیح [ت و ش ی خ] (مص) = آرایش دادن، آراستن، زینت دادن (ع.ف.) // میان بند نهادن // دسینه، فرمان پادشاه	توقیف [ت و ق ی ف] (مص) = نگاهداشتن، بازداشت، بازداشت کردن، فرو گرفتن، نگاهداری // ایستادن، استانیدن //
توصیف [ت و ص ی ف] (مص) = گزارش کردن // ستودن، ستایش کردن	بازداشتن // ماندن
توصیه [ت و ص ی ی] (مص) = سپاردن، سپردن، اسپردن، سفارش، پیام // اندرز گفتن، اندرز کردن	توکل [ت و ک ل ک ن] (مص) = واگذار کردن، واگذاری، سپردگی // پشت گرمی // به خدا سپردن
توضیح [ت و ض ی ح] (مص) = آشکار کردن، روشن ساختن، وعتسن // نمایاندن، نمایش // شرح دادن (ع.ف.)، گزارش	تولا [ت و ل ل ا] (مص) = دوست داشتن، مهربانی کردن // فرمانروایی کردن
توطیه «توطئه» [ت و ط ی ع] (مص) = زمینه سازی کردن // ساخت و پاخت کردن، باهم ساختن // سپردن // آماده کردن // پست و هموار ساختن	تولد [ت و ل ل د] (مص) = زادن، زایش، زاده شدن // بجهان آوردن // پدید آمدن // انبوسیدن
توفیر [ت و ف ی ز] (مص) = بسیار کردن، بسیار شدن، افزودن	تولیت [ت و ل ی ت] (مص) = خداوندی کردن // والی گردانیدن (ع.ف.)، سرپرستی
توفیق [ت و ف ی ق] (مص) = سازش افکندن، سازواری دادن، سازگار گردانیدن //	تولید [ت و ل ی د] (مص) = پدید آوردن // بچه آوردن، زهیدن، زایش، زادن، زیانندن
کامیابی، کامروایی، پیروزی // یاوری	توهم [ت و ه ه م] (مص) = گمان بردن، پنداشتن، انگاشتن، خیال بستن (ع.ف.)، پندار، گمان // هراسیدن، شکوهیدن،

توهين	پرواسیدن، نه‌از گزیدن	آفرینه شادی یاد کردن
توهين [ت و ه ي ن] (مص) = خوار شمردن، سبک داشتن، خوار داشتن، خواری مست کردن	تهور [ت ه و و ر] (مص) = گستاخی کردن، بیباکی کردن، گستاخی، بی پروایی، دلیری	تهوع [ت ه و و ع] (مص) = شکوفه کردن، بالا آوردن، قی کردن (ع. ف.) هراش، دل بهم خوردگی
تهديد [ت ه د ي د] (مص) = ترسانیدن، بیم کردن (کنا.) شاخشانه کشیدن، دندان نمودن، گاوتازی زلیفن	تهيج [ت ه ي ج] (مص) = شوراندن، برانگیختن، فاشورانیدن، انگیزش رگ کردن برانگیخته شدن	تهيه [ت ه ي ي] (مص) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن
تهذيب [ت ه ذ ي ب] (مص) = پیراستن، پاک کردن، پاکیزه کردن، پیرایش	تهيه [ت ه ي ي] (مص) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن	تهيه [ت ه ي ي] (مص) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن
تهمت [ت ه م ت] (مص) = گمان بد پلتمس، پلمه چفته، شاخچه	تهيه [ت ه ي ي] (مص) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن	تهيه [ت ه ي ي] (مص) = آماده ساختن، پخته کردن، بسیجیدن
تهنيت [ت ه ن ي ت] (مص) = شادباش گفتن، درود گفتن، فرخنده باد گفتن،	تيمن [ت ي م ن] (مص) = همایون داشتن، فرخ شمردن، فرخندگی، خجستگی	تيمن [ت ي م ن] (مص) = همایون داشتن، فرخ شمردن، فرخندگی، خجستگی



ث

- ✓ ثابت [ثَابِتْ] (ص) = پایدار، پایا، پابرجا،
 پای برجان || ایستاده || پاینده، دیرپا (ی)،
 دیرند || استوار، استوان، سخت پا
 ثاقب [ثَاقِبْ] (ص) = رخشان، فروزان،
 روشن، درخشان، تابان || روشن کننده
 ✓ ثالث [ثَالِثْ] (ص) = سوم، سیم
 ثانی [ثَانِي] (ص) = دوم، دویم
 ثانیة [ثَانِيَّة] (ص) = دومه شمار || واگردان
 ✓ ثبات [ثَبَات] (مض) = پایدار ماندن،
 پایداری، ایستادن، مانیدن، باقی
 ماندن (ع.ف.)، برجای ماندن، پابرجایی ||
 پافشاری کردن، استواری کردن، استادگی
 کردن || پاییدن، پایستن، پایدگی || آرام
 بودن، آسا || درست کردن || گفتور
 ثبات [ثَبَات] (ل) = سوارکار دلیر || درد
 ✓ ثبت [ثَبْت] (مض) = نوشتن || برجای
 بودن، استواری، پایداری
 ✓ ثبوت [ثُبُوت] (مض) = ایستادن، پایدار
 ماندن، استوارشدن، برجای ماندن، استواری
 ✓ ثروت [ثَرَوْتُ] (ل) = سرمایه، هستی،
 خواسته، دارایی || توانگری، ریمندی ||
 دستگاه || هستک، رنگ
 ثری [ثَرَا] (ل) = خاک || زمین || زیرزمین ||
 خاک نمناک، خاک نمگن
 ثریا [ثَرَيَا] (ل) = پروین، پَرَوَه ||
 چلچراغ || خوشه
 ثعبان [ثُعْبَان] (ل) = مار بزرگ، اژدها
 ✓ ثغور [ثَغُور] (ل) = مرزها، دربندها،
 سرحدات (ف.ع.) || دندانه‌ها
 ثقافت [ثَقَافَت] (مض) = استوارشدن ||
 استادشدن || فرهنگ || زیرکی، چالاکی
 ثقل [ثِقْل] (ل) = بار گران || گرانی،
 سنگینی || گناه
 ثقہ [ثِقَّة] (مض) = استوار بودن، درست
 بودن
 ثقیل [ثَقِيل] (ل) = سنگین، گران ||
 گرامی || فربه || دشخوار || مہست
 ثلاث [ثَلَاث] (ل) = سه
 ثلاث [ثَلَاث] (ق) = سه سه، سه گان
 ثلاث [ثَلَاث] (ل) = یک سوم، سوم بخش
 ثلج [ثَلَج] (ل) = برف
 ثمر [ثَمَر] (ل) = بر، میوه، بار || بهره، سود ||
 شایه
 ثمرہ [ثَمَرَة] (ل) = میوه، بر || یک بر، یکی
 میوه || فرزند
 ثمن [ثَمَن] (ل) = ارز، ارزش، بها || آخش

ثمن	ثمن [ثُ مَن] (!) = یک هشتم، هشت یک	ثوابت [ثَّ وَا بْ ث] (إِج) = ستارگان آرمیده
ثمین	ثمین [ثَّ مِ ن] (ص) = گرانبها، پربها،	ثواقب [ثَّ وَا قُ وِبْ] (إِج) = روشنی ها،
بهادار، پرمایه، بیش بها، بهاگیر		روشنی دهنده ها ستاره های روشنی دهنده
ثناء [ثَّ نَاء] (مَص) = ستایش کردن، ستودن،	ثوب [ثَّ وُ بْ] (!) = جامه پوشش	
استودن، ستایش آفرین کردن، آفرین	ثور [ثَّ وُ ز] (!) = گاوانر گاو گردون	
درودن، درود نیایش، سپاس	ثياب [ثَّ يَا بْ] (إِج) = جامه ها،	ثياب
ثواب [ثَّ وَا بْ] (!) = نیکوکاری مزد کار	لباس ها (ع.ف.)	
نیک، پاداش کَرَفه، داشتن		



ج

- ✓ جابر [جَابِرٌ] (ص) = بیدادگر، ستمکار || جافی [جَافِي] (ص) = ستمگر، بیدادگر، گردنکش || شکسته بند جفاکار (ع. ف.)
- جاده [جَادَّةٌ] (!) = راه || راه راست ✓ جالب [جَالِبٌ] (ص) = گیرنده، رباینده، جاذب [جَاذِبٌ] (ص) = گیرا، گیرنده || کشنده || دلکش
- رباینده، ربا (ی) || بخود کشنده، اندر ✓ جامد [جَامِدٌ] (ص) = بیجان، بی روان || کشنده || دلبنده، دلکش، دلنواز || آهنگنده افسرده، فسرده، بسته، بر بسته، دج || آتخته
- ✓ جاذبه [جَاذِبَةٌ] (ص) = رُبایش، کشش || ✓ جامع [جَامِعٌ] (ص) = گردآور، گردآورنده || رُباینده دربرگیرنده
- ✓ جاذبیت [جَاذِبِيَّةٌ] (م. ص. ج.) = جان [جَانٌ] (ص) = پریان || پوشاننده کشندگی، ربایندهگی، ربودگی || دلکشی، ✓ جانب [جَانِبٌ] (ص) = پهلو، بر، کنار، دلربایی
- کناره، لبه || سوی، سو، اسو، سوک || نزد، رخ، جار [جَارٌ] (!) = نزدیک || همسایه، پیش، زی || آغوش
- همجوار || همسوگند || نگهبان || روان، روا || جانی [جَانِي] (ص) = تبهکار || ستمکار، یاری دهنده ستمگر
- ✓ جارحه [جَارِحَةٌ] (ص) = اندام ✓ جاه [جَاهٌ] (!) = بزرگی، دستگاه، شکوه، فر || آبرو || پایگاه، پایه
- ✓ جاری [جَارِيٌّ] (ص) = روان، رونده || دوان جازم [جَازِمٌ] (ص) = استوار || یکدل، جاهل [جَاهِلٌ] (ص) = نادان، ناخردمند، بی گمان || بُرنده ناخوانده، ناآگاه، کانا، کالوس || ساده، ساده
- ✓ جاسوس [جَاسُوسٌ] (!) = کارآگاه، دل، گول، کُند || فرومایه || برناس، فرناس || خیرچین (ع. ف.)، خیر پژوه (ع. ف.) || نفاق، غرچک، غدنگ، غراچه || کالیوه، پژوهنده || زبان گیر || ایشه، آبشته، آبشت، آیشنه || تَرَک
- جاهلیت «جاهلیه» [جَاهِلِيَّةٌ] (م. ص) جاعل [جَاعِلٌ] (ص) = سازنده، آفریننده، پیداکنده || گرداننده

ه جاه معرب است.

جائز = نادانی	تنه، لاشه
جایز «جائز» [جای (ع) ز] (ص) = ستمکار، ستمگر	جحد [ج ح ذ] (مص) = انکار کردن (ع. ف.)
جایز «جائز» [جای (ع) ز] (ص) = روا، روان، شایسته، سزا، شایان	جد [ج د] (!) = نیا، پدرِ مادر، پدرِ پدر
جایزه «جائزه» [جای (ع) زه] (ص) = پاداش، دهش، بادان	جد [ج د] (!) = روزی، بهره بخت، نیکبختی بزرگی، بی نیازی، توانگری
جبار [ج ب با] (ص) = پیدادگر، ستمکار سرکش ساستا، کی	جد [ج د] (مص) = کوشیدن، پافشاری کردن، کوشش کردن راستی کردن، درستی شتاب کردن
جبال [ج با ن] (اج) = کوهها، کوهسار، کوهستان	جدأ [ج د ن] (ق) = براستی و درستی، براستی، بدون شوخی
جبان [ج با ن] (ص) = ترسو، بزدل، کم دل، مرغ دل، بددل، سیما ب دل، ضعیف دل (ع. ف.)	جدار [ج د ا] (!) = دیوار زهوار لاد، والاد نرا
جبر [ج ب ز] (مص) = زور گفتن، زور ناچار بودن شکسته بندی کردن ستم کردن	جدال [ج د ا ن] (مص) = پیکار جستن، جنگ کردن، ستیزیدن، ستیز، پیکار، نبرد، رزم، داروگیر دشمنی کردن، پرخاش کردن، چالش ستیدن، سته
جبراً [ج ب ز ن] (ق) = بزور، ناگزیر، بناچار، به ستم، قهرانه (ع. ف.)	جدل [ج د ن] (مص) = ستیزه کردن، پیکار کردن پرخاش کردن داوری کردن
جبروت [ج ب ر و ت] (!) = مینویی، ایزدی شکوه، فر، بزرگی کیاباد	جدول [ج د و ن] (!) = ناو جوی آب، جویک، جویچه آرغا
جبل [ج ب ن] (!) = کوه پیشانی	جدیت [ج د ی ت] (مص) = کوشش کردن، تلاش کردن
جبلت [ج ب ل ت] (!) = آفرینش، نهاد، خوی، سرشت	جده [ج د ده] (!) = مادر بزرگ مادرِ مادر مادرِ پدر
جبن [ج ب ن] (مص) = بددل گردیدن، ترسیدن، ترس، بیم داشتن، کم دلی، بددلی	جدید [ج د ی د] (ص) = تازه، نو، نوین، نوپیدا سربمهر، نابود
جبه [ج ب ه] (!) = جامه گشاد، بالا پوش، شاد گونه زره	جدید الاحداث [ج د ی د ا ن ا ح د ا ت] (ص. مر.) = نو بنیاد، تازه بنیاد
جبهه [ج ب هه] (!) = پیشانی، میان دوا برو گروه مردم	جدید البناء [ج د ی د ن ا ب ن ا] (ص. مر.) = تازه ساز، نوساز، نوساخت
جبین [ج ب ی ن] (!) = پیشانی، چکاد	جدید الورد [ج د ی د ل و ر و د] (ص. مر.) = نو
جئه [ج ث ثه] (!) = پیکر، تن، بدن، کالبد،	

رسیده، تازه رسیده، نوآمد، تازه وارد (ف.ع.)	جریزه [جُزْبَ زَه] (ا) = فریبندگی زیرکی جنع
جدید التأسيس [جَ دِی دُت ت غ سی سَن]	گژبزی
(ص.مر.) = نوبنیاد	جرثومه [جُ ژُومَه] (ا) = ریشه، بن
✓ جذاب [جَ ذُأب] (ص) = گیرنده، گیرا،	جرح [جُ زُح] (ا) = آسیب، زخم،
رباینده، به خود کشنده دلکش، دلربا، خاطر	ریش، خراش، خستگی
پسند (ع.ف.)	✓ جرح [جَ زُح] (مص) = زخم کردن، خستن،
جذام [جُ زَام] (ا) = خوره	خسته کردن بازداشتن، وازدن
✓ جذب [جَ ذُب] (مص) = کشیدن، درکشیدن،	جرس [جَ رَس] (ا) = زنگ، درا (ی)
اندر کشیدن، کشش ربودن، ربایش قبضه	ژنگدان، مولو
کردن (ع.ف.)، گرفتن آشام، آهنجیدن،	✓ جرع [جُ زَعَه] (ا) = ریزه، چکه، دم اندک
آهیختن	اندک آشام، نوش
جذبه [جَ ذَبَه] (ا) = کشش، ربایش	✓ جرم [جُ زَم] (ا) = تاوان بزه، گنه، گناه،
جذور [جَ ذُور] (ا) = ریشه، پایه، بنیاد، بن	پالغز
مایه، واده	جرم [جَ زَم] (ا) = ته نشین آلودگی توده
جر [جَ ز] (مص) = کشیدن دامن کشیدن	مانید
دراز کردن کشمکش دامن کوه	✓ جری [جَ رِی] (ص) = دلیر، ناترس، قوی
✓ جرأت [جَ زَعَت] (مص) = زهره داشتن، دلیر	بال (ع.ف.)، گستاخ، بی باک، دلاور
بودن، دل داشتن، پردلی، نیواد، اوستاخ رو	✓ جریان [جَ رِیَان] (مص) = روان شدن،
داشتن، رودادن آرستن، یاره	روانی، روانیدن، روان کردن گزارش
جراح [جَ زِراخ] (ص) = دستکار اوستاد	گردش ارواداشتن
زخم کننده خسته بند	جریب [جَ رِیْب] (ا) = گری پیمانه
جراح [جَ رِاخ] (اج) = ریش ها، خستگی ها،	جریده [جَ رِیْدَه] (ا) = روزنامه تنها
زخم ها	✓ جریمه [جَ رِیْمَه] (ا) = تاوان گناه، بزه
✓ جراحات [جَ رِاحَت] (ا) = زخم، ریش،	✓ جزء [جُ زَع] (ا) = لخت، پاره، برخه، بخش،
خستگی، خیم، چرک، ریم، آماس، والانه،	لت ورشیم
ریش، موزگ	✓ جزاء [جَ زَاءَه] (ا) = کیفر، بادآفره سزا،
جراذ [جَ رِاذ] (ا) = ملخ	پاداش، داشن، آفره دستمزد
جرايد «جرايد» [جَ رِای (ع) د] (اج) =	جزایر [جَ زای ز] (اج) = آبخوست ها، آبخواها،
روزنامه ها دفترها (ع.ف.)	آبخست ها
جرب [جَ رَب] (مص) = گرشدن، گرگین	✓ جنع [جَ زَع] (مص) = زاری کردن، زاری
شدن، گری	ناشکیبایی کردن، بیتابی

جَزَع [ج ز ع] (!) = مورِشِ یمنی، مهره یمانی	شکن موی، شکنج، وژگال تاب
جَزَم [ج ز م] (مص) = راست کردن استوار کردن، استواری بریدن	جَمَل [ج ع ل] (مص) = ساختن، کردن، آفریدن، نهادن نام نهادن
جَزیره [ج ز ی رَ] (!) = آبخست، آبخو، آبخوست، آداک	جَمَل [ج ع ل] (!) = پایمزد، مزدکار
جَزیل [ج ز ی ل] (ص) = بسیار، فراوان بزرگ استوار پُر	جَمَل [ج ع ل] (!) = سرگین گردان، گوگال، گشتگ
جَزیه [ج ز ی ه] (!) = باج سرگزیت، گزیت، گزید	جَفَاء [ج ف ا] (مص) = ستم کردن، ستم، بیداد آزردن، دل آزرده، دلخستن آزار رساندن
جَسَارَت [ج س ا ر ت] (مص) = دل داشتن، دلیر بودن، دلاوری کردن، دلیری ورزیدن، دلیری گستاخی، اوستاخی، نترسی، بی پروایی، بی باکی شوخی، پرویی روادادن	جَفَن [ج ف ن] (!) = پلک چشم، نیام چشم
جَسَد [ج س د] (!) = پیکر، لاشه، کالبد، تن تندیس	جَل [ج ل] (!) = پالان چار پابان، پوشش ستوران
جَسَر [ج س ر] (!) = پُل	جَلَاء [ج ل ا] (مص) = آواره شدن، آوارگی
جَسَم [ج س م] (!) = پیکر، تن، کالبد، تنه، توش، اندام قَرَوَر، یال و کوپال (کنا.)	جَلَاء [ج ل ا] (مص) = فروختن، روشن کردن درخشندگی، تابش زدودن، پرداختن، پرداخت، پرنگ دادن، زندیدن
جَسور [ج س و ر] (ص) = بستاخ، استاخ، گستاخ، ناپروا شیرک، دلاور، پردل، نترس، دلیر، بی باک شوخ، پرمنش، شوخ رو، پرده در نستور	جَلاب [ج ل اب] (!) = گلاب
جَسیم [ج س ی م] (ص) = تناور، مستبر، تنومند، بزرگ تن خوش اندام	جَلابِل [ج ل اب ل] (ج) = زنگوله ها، زنگ ها، زنگدان ها
جَعال [ج ع ا ل] (ص) = دروغ پرداز، دروغ ساز جعل کننده (ع. ف.)، سازنده ترفند باف	جَلاد [ج ل اد] (ص) = درخیم، گردن زن، سربرنده، روزبان
جَعبه [ج ع ب ه] (!) = سبد کوچک تیردان، ترکش، کیش تیر، شگاه	جَلادَت [ج ل اد ت] (مص) = نیرومند بودن چابک بودن پهلوانی، دلیری چابک سواری
جَعَد [ج ع د] (ص) = (گیسوی) پیچیده	جَلافت [ج ل اف ت] (مص) = میان تهی بودن سبکی نادانی
	جَلال [ج ل ال] (مص) = باشکوه بودن، شکوه مندی، بزرگی، بزرگواری دم و دستگاه فر، فره، فرهی، ورج، زیب آفرنگ، آورند، خوره، پَرذاخ، سپاوه
	جَلالت [ج ل ال ت] (مص) = بزرگ شدن،

جمع المال

شکوه مند شدن، بزرگی، بزرگواری	ارجمند، بزرگوار، بلندپایه آسیم
✓ جَلَب [ج ل ب] (مص) = کشیدن، //	جماد [ج م ا د] (ا) = بیجان افسرده
کشانیدن آوردن ربودن	خشک زمین بی آب
✓ جَلَباب [ج ل ب ا ب] (!) = پیراهن گشاد، جامه //	جمادات [ج م ا د ا ت] (ا ج) = سنگ ها،
فراخ پیراهن، چادر، روپوش	بیجان ها
✓ جَلَد [ج ل د] (ص) = چست، چالاک،	جماز [ج م ا ز] (ص) = شتر تندرو، شتر تیز
چابک، زرنگ پهلوان تردست،	رفتار تندرو
سپید آسا هس	جماش [ج م ا ش] (ص) = بازیگر، شوخ،
✓ جَلد [ج ل د] (!) = پوست چرم پاره	دلیر فسونگار، فسون ساز فریبنده
✓ جَرَد، چرده	✓ جماع [ج م ا ع] (مص) = نزدیکی کردن،
جلسات [ج ل س ا ت] (ا ج) = نشست ها	آمیختن، آمیزش کردن چالش، گان،
انجمن ها	نیوتش، مرزه
✓ جلسه [ج ل س ه] (!) = انجمن نشست	جماعت [ج م ا ع ا ت] (!) = گله گروه،
✓ جَلَف [ج ل ف] (ص) = سبک، پاسبک،	دسته، بلوک
نرم چشم، سبک سر، سبکسار فرومایه،	✓ جمال [ج م ا ل] (مص) = زیبا بودن، زیبایی،
جفنگ گول بی باک	زیبایی، قشنگی، دلفریبی خوبی، نیکی،
جلود [ج ل و د] (ا ج) = پوست ها	بهی، فر، خوشی فازکی، شگرفی، اولیغ،
✓ جلوس [ج ل و س] (مص) = نشستن، واپس	بُز
نشستن، وانشستن، فرونشستن، برنشستن،	جمال [ج م ا ل] (ص) = شتر بان، اشتردار،
فرانشستن، نشست ورتسیدن	اشتران
✓ جلوه [ج ل و ه] (مص) = نمودن، آشکار شدن،	✓ جمجمه [ج م ج م ه] (!) = کاسه سر، کله
نمودار شدن آشکار کردن، نشان دادن	کدُفت، آهیانه
نمود، نمایش	✓ جمره [ج م ر ه] (!) = اخگر، تکه آتش
✓ جلی [ج ل ی] (ص) = روشن، آشکار،	سنگریزه
هویدا	✓ جمع [ج م ع] (مص) = افزودن، افزایش گرد
جلیس [ج ل ی س] (ص) = همنشین	آوردن، اندوختن، اندوزیدن، فراهم آوردن،
✓ جلیل [ج ل ی ل] (ص) = پرمایه باشکوه،	الفنجیدن، الفنج واجیدن، برچیدن دسته
بزرگ، بزرگوار کلانسال	کردن آگندن، پر کردن (!) گروه مردم،
✓ جلیل [ج ل ی ل] (!) = پوشش اسب، پوشاک	همه گوالیدن، گوال
ستوران، کجاوه پوش، پوشش	✓ جمع المال [ج م ع ل م ا ل] (ص. مر.) =
✓ جلیل القدر [ج ل ی ل ق د ر] (تر. اض.) =	هم کیسه، هم سرمایه

همانندی، همگونگی	✓ جمعه [جُمُعَة] (۱) = آدینه
✓ جنایت [ج نَائِث] (مص) = گناه کردن، بزه کردن، تباہکاری آدم‌کشی کردن (ع.ف)	✓ جمعیت [جَمْعِیَّت] (۱) = دسته، گروه، همگروهی، هنگ انجمن انبوه مردم
✓ جنب [جُنُب] (۱) = بر، کنار نزد پهلוגاه	✓ چپیره
✓ جنب [جُنُب] (ص) = دور ناپاک	✓ جمل [جَمَل] (۱) = شترنر
بیگانه	✓ جمل [جَمَل] (۱) = فرازاها،
✓ جنبه [جَنْبَة] (۱) = پهلوه، کرانه سوا	✓ جمله‌ها (ع.ف.) سخنان
بیگانگی	✓ جمله [جُمْلَة] (۱) = گروه همگی، همه،
✓ جنت [جَنَّت] (۱) = بهشت، فردوس	سراسر، سربسر، سرتاپای سخن، فراز
بوستان، بستان، درختستان	✓ جمود [جُمُود] (مص) = فسرده بودن،
✓ جند [جُنْد] (۱) = لشکر، سپاه	فسردگی خستگی بستگی ناپذیرا بودن،
✓ جنس [جَنَس] (۱) = گونه، جور دسته	ناپذیرایی
کالا	✓ جمهور [جُمُور] (۱) = توده، گروه
✓ جنوب [جَنُوب] (۱) = نیمروز	✓ جمیع [جَمِیْع] (ص) = همگی، همه،
✓ جنوب [جَنُوب] (۱) = پهلوها، کنارها	همگان، همداد
✓ جنود [جُنُود] (۱) = لشکرها، سپاه‌ها	✓ جمعاً [جَمِیْعًا] (ق) = سرتاسر، سربسر،
✓ جنون [جُنُون] (مص) = دیوانه شدن،	همگان، همگی، سرتاپا (ی)
✓ دیوانگی شیفگی، شیدایی، دلشدگی	✓ جمیل [جَمِیل] (ص) = قشنگ، زیبا،
بی‌خردی شورانیدن، شوراندن	خوشگل، دلارا، فریبا، خوشرو مهرور،
✓ جنیت [جَنِیْبَت] (۱) = اسب‌یدک،	ماهرخ، مهباره برازنده، اندر خور مهین،
بالاد، بالاده	مهینه اشگرف، شگرف، شنگل سُخ،
✓ جنین [جَنِیْن] (۱) = پوشیده رویان،	پدرام، پاخ، هُزیر، وُشت، نیک، نیکو، نکو
اپگانه، بچه اندر شکم	✓ جن [جَن] (۱) = پری، بوی پرست، از ما
✓ جواب [جَوَاب] (۱) = پاسخ، پدواز، پتواز	بهران
✓ جواد [جَوَاد] (ص) = جوانمرد، بسیار	✓ جناب [جَنَاب] (۱) = سرور درگاه، آستان،
بخشنده، بخشنده، راد	آستانه
✓ جواد [جَوَاد] (ص) = اسب راهوار، اسب	✓ جنابت [جَنَابَت] (مص) = دوری، دور
نیک، یکران که کوب	شدن دور شدن از پاکی
✓ جوار [جَوَار] (مص) = همسایه بودن،	✓ جناح [جَنَاح] (۱) = سوی پهلوا بال بر
هم دیواری، همسایگی نزدیکی پناه	✓ جناح [جَنَاح] (۱) = گناه، بزه
✓ جوار [جَوَار] (۱) = همسایگان	✓ جناس [جَنَاس] (مص) = همانند بودن،

جوارح [ج و ا ر ح] (ا ج) = اندام ها	جهات [ج ه ا ت] (ا ج) = روی ها، سوی ها	جیش
جواز [ج و ا ز] (م ص) = رواداشتن، روادیدن	جهاد [ج ه ا د] (م ص) = کوشیدن، کوشش	کارزار کردن
جوانه، فته، گذرنامه	جهار [ج ه ا ر] (م ص) = آشکار کردن، پیدا، آشکار	به آواز خواندن
جوال [ج و ا ل] (ص) = گردنده، هرزه گرد، گرد برآینده، گیرد گرد	جهاز [ج ه ا ز] (ا) = ساز و برگ، ساز، رخت، وردک	کشتی بزرگ
جوالق [ج و ا ل ق] (ا) = جوال، گوال، آلد	جهالت [ج ه ا ل ت] (م ص) = نادانستن، نادانی	ناشناسایی
جوانب [ج و ا ن ب] (ا ج) = کناره ها، پهلوها	جواهر [ج و ا ه ر] (ا ج) = گوهرها، گوهران	جوانیز «جوانثر» [ج و ا ی (ع) ز] (ا ج) = بخشش ها، پاداش ها
جود [ج و د] (ا) = بخشندگی، دهش	جهت [ج ه ت] (ا) = سو، سوی، سون	راستا، راسته
بخشش، بخشاینده	جهد [ج ه د] (م ص) = کوشیدن، ورزیدن	کوشش، تلاش، رنج
جودت «جوده» [ج و د ت] (م ص) = نیک شدن، نیکوگشتن، نیک، خوبی، نیکویی	جهر [ج ه ر] (م ص) = آشکار کردن	آواز بلند کردن
جور [ج و ر] (م ص) = ستم کردن، ستم، ستم کردن، ستمکاری	جهل [ج ه ل] (م ص) = نادانستن، نادانی، کاناپی	تاریکی
جوراب [ج و ر ا ب] (ا) = گورب، موزه	جهنم [ج ه ن م] (ا) = دوزخ، دمندان	آتش
جوزا [ج و ز ا] (ا) = دوپیکر	جهول [ج ه و ل] (ص) = بسیار نادان، نادان	خودپسند
جوسق [ج و س ق] (ا) = کوشک، کاخ	جهیز [ج ه ی ز] (ا) = وردک	اسب چابک
جوشن [ج و ش ن] (ا) = زره	جیب [ج ی ب] (ا) = گریبان	کیسه
جوع [ج و ع] (ا) = گرسنگی، گریش، گشن	جوف [ج و ف] (م ص) = فراخ شدن، فراخی	سینه، دل
جوق [ج و ق] (ا) = گروه، دسته، هنگ	جید [ج ی د] (ا) = گردن	جیران [ج ی ر ا ن] (ا ج) = نزدیکان
جولان [ج و ل ا ن] (م ص) = جنبیدن، جنبش	جوش [ج و ش] (ا) = زره	جوشن [ج و ش ن] (ا) = زره
جوهر [ج و ه ر] (ا) = گوهر، گهر	جیش [ج ی ش] (ا) = لشکر، سپاه	یکدانه

جیفه [ج ی ف ه] (= مردار، مردار بوگرفته، / جیود [ج یو د] (= گردن ها
لاشه جیوش [ج یوش] (= سپاه ها، لشکریان



کتابخانه

ح

حاجات [حَا جَات] (ا ج) = نیازها، خواهش‌ها، دربايست‌ها	✓
حاجب [حَا جِب] (ص) = دربان پرده‌دار ابرو پروانک	✓
حاجت [حَا جَتْ] (ا) = نیاز، نیازمندی، خواهش، خواست، آيقت، تُلنگ دربايست، دروا، وایست، وایا	✓
حاد [حَا دٌ] (ص) = تند، تیز، چست، گردمند، (سخت) برنده، گرم	✓
حادث [حَا دِ ث] (ص) = آمده، پدید آمده نو، تازه	✓
حادثه [حَا دِ ثَه] (ص) = سرگذشت، رویداد، کالیوه، پیش آمد، پیشامد نورسیده، پدیده	✓
حادی [حَا دِ ی] (ص) = شتردار، شتربان، شتران سرودگویی، راننده شتر به آواز	✓
حاذق [حَا ذِ ق] (ص) = استاد، چیردست، زیرک، کارآزموده، تردست، چابک آموخته، آموخته	✓
حار «حاره» [حَا رٌ] (ص) = سوزنده، گرم کننده گرم، سوزان	✓
حارث [حَا رِ ث] (ص) = کشاورز، برزگر، کشت‌کار	✓
حارس [حَا رِ س] (ص) = نگهبان، نگهبان، پاسبان، گوشه‌ار، نگاهدار، نگهبان، بپا دروازه‌بان رهگذار پاسدار، پرستار پشتوان	✓
حازم [حَا زِم] (ص) = هوشیار، دوراندیش	✓
حاسب [حَا سِب] (ص) = شمارگر، شمارنده، شمارگر	✓
حاسد [حَا سِ دٌ] (ص) = بدخواه، بداندیش رشک برنده، رشکین	✓
حاشا [حَا شَا] (ق) = هرگز، پرگست، پرگس مبادا، آرتدان جز	✓
حاشیه [حَا شِ یَه] (ص) = کنار، گوشه، بر، لب، زهوار دامنه، پایان، کرانه پَرُوژ	✓
حاصد [حَا صِ دٌ] (ص) = دروکننده، دروگر، درونده	✓
حاصل [حَا صِ لٌ] (ص) = بهره، درآمد دسترنج بار، فرا آورده	✓
حاضر [حَا ضِ یٌ] (ص) = آماده، پرداخته، پایه	✓
رکاب (ف.ع.) درپیش، دسترس آگاه، اثریر	✓
حافظ [حَا فِ ظٌ] (ص) = نگهبان، نگهبان، پاسبان پشتوان، پشتیبان، پناه از بردارنده	✓

حافظه	بایگان	✓ حب [حَبُّ بْ] (ا) = دانه، تخم
✓ حافظه [حَافِظَة] (ص-ا) = یاد کیسه	✓ حباب [حُبَاب] (ا) = گنبد آب، گنبد	
ویر	گوی گویله، فراسیاب	
✓ حاق [حَاقِق] (ص) = میان چیزی مردی	✓ حباله [حَبَالَة] (ا) = دام، بند، پابند	ریسمان
✓ حاکم [حَاكِمْ] (ص) = پادشاه، شاه	✓ حبابیل «حِبَابِل» [حَبَائِل] (ا-ج) = دام ها، پابندها، بندها ریسمان ها	
فرمانفرما، سالار دادرش، داور، فرمانده	✓ حبر [حَبْر] (ا) = سیاهی سیاهی	
کدخدا کاردار، کارکیا استاندار رای	✓ دوات (ف.ع.) دوده، زغالاب نیکوکار	
صدرنشین (ع.ف.)	✓ حبس [حَبْس] (مص) = بند کردن، زندان	
✓ حاکی [حَاكِي] (ص) = بازگو کننده	✓ کردن، بازداشت کردن، نگاهداشتن، بازداشت، بگیر و ببند، زندانی بستن	بازماندگی
داستان گو، داستانرا	✓ حبیل [حَبِيل] (ا) = ریسمان، رشته، پالهنک، بند رگ درخت انگور، شاخه	انگور
✓ حال [حَال] (ا) = اکنون چگونگی، گونه	✓ حبیل المتین [حَبِيلٌ مُتَن] (ص.م.) =	ریسمان استوار
خوشی	✓ حالت [حَالَة] (ا) = چگونگی خوشی	
✓ حالا [حَالًا] (ق) = دردم، اکنون، ایدر،	✓ حامد [حَامِد] (ص) = ستایگر، ستاینده	سپاسدار، سپاسگزار
ایدون، نون	✓ حامل [حَامِل] (ص) = زن باردار بردبار	برنده آورنده پیک باربردار
✓ حالات [حَالَات] (ا-ج) = چگونگی ها	✓ حامی [حَامِي] (ص) = یاور، پشتیبان، یار	تخت دار پاسبان، نگهدارنده، پناهنک
خوشی ها	✓ حاوی [حَاوِي] (ص) = دربردارنده دارا	✓ حایز «حَائِز» [حَايِز] (ص) = دارا دارنده
✓ حالت [حَالَة] (ا) = چگونگی خوشی	✓ حایل «حَائِل» [حَائِل] (ص) = پرده، میانگیر، جلوگیر، پوشنده پیش بند	بازدارنده جدا کننده
✓ حامد [حَامِد] (ص) = ستایگر، ستاینده	✓ حتی [حَتَّى] (ح) = تا، تا به آنجا که، تا	آنکه
سپاسدار، سپاسگزار	✓ حب [حَب] (مص) = دوست داشتن، دوستی، مهر، دلبستگی	✓ حتی الامکان [حَتَّى كَمَا] (ق) = تا

بتوان	حد [ح د د] (مص) = مرز داشتن، کرانه	حدافت
✓ حج [ح ج ج] (مص) = آهنگ کردن زیارت خانه خدا کردن (ع. ف.)	داشتن، پایان داشتن کران، مرز، پایان اندازه، شماره سامان داشتن، سامان سینور انج، سومه	
حجاب [ج ج ا ب] (مص) = پوشاندن، پوشش، روگیری (!) = پوش، روپوشه، روبند، پرده زنگ دل پیچه	حد ا [ح د ا] (مص) = راندن شتر با آواز	
حجابت [ج ج ا ب ت] (مص) = پرده داری کردن، دریانی بازداشتن	حد ا ث [ح د ا ث] (مص) = نوشدن، تازه گردیدن، تازگی، نوی، نوحاستگی خردسالی، جوانی	
✓ حجار [ح ج ج ا] (ص) = سنگ تراش	حد ا د [ح د ا د] (ص) = آهنگر، نهامین	
✓ حجار [ج ج ا] (اج) = سنگ ها	حد ب [ح د ب] (!) = کوژی، کوژپشتی تپه	
حجام [ح ج ج ا م] (ص) = رگزن، خونگیر، خونستان گزّا	حد ت [ح د ت] (مص) = تیزی، تندی، برندگی، هنگار	
✓ حجامت [ج ج ا م ت] (مص) = خون گیری کردن، رگزدن انجیدن، کوبه زدن، باخسه زدن	حد ث [ح د ث] (!) = کار تازه، نو برنا، نوجوان نوزاد، نوحاسته	
حجب [ح ج ب] (مص) = پنهان کردن، پوشانیدن، پوشیدن بازداشتن	حد س [ح د س] (مص) = پندار بردن، انگار کردن، گمان بردن، گمانه دریافتن	
حجب [ح ج ب] (!) = شرم، آرم، کم رویی	حد ق [ح د ق] (!) = مردمک چشم کاسه چشم، چشم خانه	
حجب [ح ج ب] (اج) = پرده ها، شادروان ها	حد و ث [ح د و ث] (مص) = پدید آمدن، پیش آمدن، نوپیدا شدن، نوشدگی، تازگی	
حجت [ح ج ج ت] (!) = پیشوا درستی فرنود، آوند ترده، بیجک	حد و د [ح د و د] (اج) = پیرامون ها، کرانه ها، مرزها اندازه ها روش ها، آیین ها	
✓ حجر [ح ج ز] (!) = سنگ	حد ی ث [ح د ی ث] (!) = گفتار، سخن، گفت، داستان، سروا نوین، نو، تازه سخن نو، چیز نو	
✓ حجر [ج ج ز] (!) = کنار، دامن، پناه	حد ی د [ح د ی د] (!) = آهن	
✓ حجر الاسود [ح ج ز ل ا س و د] (اج) = سنگ سیاه	حد ی د [ح د ی د] (ص) = تیز شده	
✓ حجره [ح ج ر ه] (!) = کلبه، خانه، دکان، پرواره، یاخت	حد ی ق [ح د ی ق] (!) = باغ، باغچه، بوستان	
✓ حجله [ج ج ل ه] (!) = پرده اتاق آراسته گردک	حد ا ق ت [ح د ا ق ت] (مص) = استاد بودن، چیره دستی، استادی، تردستی، کاردانی	
حجم [ح ج م] (مص) = ستبری، تناوری گنج		

حذر	زیرکی	کشتکاری
✓ حذر [حَ ذَر] (مص) = پرهیز کردن، پرهیزیدن، دوری کردن بیم داشتن، ترسیدن پرهیز، ترس، بیم	✓ حرج [حَ رَج] (مص) = تنگ شدن، تنگی، فشار	✓ حرز [حَ رَز] (!) = پناهگاه، جای استوار بازوبند، چشم آویز بهره
✓ حذف [حَ ذُف] (مص) = دور انداختن، دور کردن برداشتن انداختن، زدن، ستردن	✓ حرص [حَ رُص] (مص) = آزیدن، آزه، آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرف [حَ رُف] (!) = گفت، سخن، گفتار واژه وات، واچ، گپ کرانه تیزی
✓ حر [حَ رُز] (مص) = گرم بودن، گرما، گرمی	✓ حرف [حَ رُف] (اج) = پیشه ها، کارها	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حر [حَ رُز] (ص) = آزاد، آزاده، جوانمرد، وارسته	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرارت [حَ رَا رَتْ] (مص) = گرم بودن، گرما داشتن، تاب، تابش، سوز، تفتگی، گرمی تند بودن، جوش داشتن جوشاندن تفت، تندی، تاو	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرّاس [حَ رَا س] (اج) = پاسبانان، نگهبانان	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حراست [حَ رَا سَتْ] (مص) = نگاهبانی، نگهبانی، نگهداری، پاس داری، پاسبانی	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حراف [حَ رَا ف] (ص) = سخنگو(ی)، واتگر پرگو(ی)، پرچانه	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرام [حَ رَا م] (مص) = ناشایست بودن، ناروا بودن، نابایست بودن	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرب [حَ رُب] (مص) = جنگ کردن، جنگیدن، نبرد کردن، پیکار کردن، رزم کردن، کارزار کردن ناورد، آورد، کشش، استیزه، آویزش، آفند، تگاب، آردب	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرباء [حَ رِبَاء] (!) = مارمولک، آفتاب پرست	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حربه [حَ رُبَه] (!) = افزار جنگ، جنگ افزار، گذر، گذرک، آذرم کارد	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار
✓ حرث [حَ رُث] (مص) = کاشتن، کشت کردن، کاشت کردن، کشت ورزی	✓ حرص [حَ رُص] (ص) = آرمندی، نیاز نیوسوم	✓ حرفه [حَ رُفَه] (!) = پیشه، کار

حره [حُرَّة] (ص) = زن آزاده، آزاده زن
 حریت [حُرِّیَّت] (مص) = آزاد بودن، //
 آزادگی، آزادمنشی، آزادی
 حریز [حَرِّیْز] (!) = ابریشم، جامه
 ابریشمی || پرنیان، پرند، پروند || لاد،
 استبرک، وشی
 حریص [حَرِّیْص] (ص) = آزمند، آزناک،
 آروز || آرغده، رُژد، کادمند || آرزومند ||
 بشکول || طمع کار (ع.ف.)، دندان
 گرد (کنا.)
 حریف [حَرِّیْف] (ص) = همورد ||
 هم پیاله || انباز، همباز || هم پیشه || هم چشم
 حریق [حَرِّیْق] (ص) = آتش سوزی، آتش
 سوزان || سوزش || زبانه آتش
 حریم [حَرِّیْم] (ص) = پیرامون، گرداگرد،
 دوروبر || سامان || بارگاه
 حزام [حَزَام] (!) = کمر || تنگ اسب، تنگ
 ستور
 حزب [حَزْب] (!) = دسته، گروه، توده،
 هنگ
 حزم [حَزْم] (مص) = دوراندیش بودن، دور
 اندیشی، پایان نگری || فراهم آوردن || بند
 بستن || بیداری، هوشیاری، استواری
 حزن [حُزْن] (مص) = افسرده بودن،
 اندوهناک بودن، دلتنگ بودن، افسردگی،
 دلتنگی، افسرده دلی || غراشیدن، کساردن،
 تاسیدن || راح، تلواسه، خدوک، گرم
 حزین [حَزِیْن] (ص) = افسرده، اندوهناک،
 تنگدل، پژمان، دلگیر، دلخون، دلسوخته،
 اندوهگین، رنجور، ناخشنود، ناشاد، نژند،
 دِرم، خونین جگر، سوزناک، آلفته،
 غمگین (ع.ف.)، خدوک، شخولیده
 حس [حَس] (ج س ن) (مص) = دریافتن، آگاهی
 یافتن || هُش
 حساب [حَسَاب] (مص) = شمردن،
 شماردن، شمار، شماره || آماردن، آمار، همار،
 آماریدن، ماره || اندازه گرفتن || آیار ||
 خُشکامار
 حساد [حُسْأْد] (!) = بدخواهان،
 بداندیشان || رشک برها، رشکینان،
 رشکین ها
 حسادت [حَسَادَت] (مص) = رشک بردن ||
 بدخواستن، بدخواهی
 حساس [حَسَّاس] (ص) = زود یاب،
 دریابنده || هشدار || تنگ دل، نازک دل، زود
 رنج || صاحب دل (ع.ف.)
 حسام [حُسَام] (!) = شمشیر، تیغ
 حسب [حَسَب] (ج س ن) (مص) = شمار کردن،
 شمردن || بس || بسنده بودن، بسندگی، کافی
 بودن (ع.ف.)
 حسب [حَسَب] (ج س ن) (مص) = نیک شدن،
 گوهری گشتن || گوهرنیک || اندازه
 حسب الامر [حَسَبُ الْأَمْرِ] (تر.اض.) =
 بفرمان، بفرمایش، بفرموده، بدستور
 حسد [حَسَد] (مص) = رشک بردن، رشک،
 ارشک، رشکینی || بدخواهی کردن،
 بدسگالی || غرض کردن (ع.ف.) || خدوک ||
 سنگاش
 حسرت [حَسْرَت] (مص) = فسوسیدن، دریغ
 خوردن || آرز، آراوند، دژمان، دژوان، آرمان،
 فیر، اندوه، افسوس
 حسن [حُسْن] (مص) = نیکو بودن،

حسن	نیکویی، نیکی، خوبی، بهی، فرا قشنگی، دلفریبی، زیبایی خوشرفتاری، نیکخویی، خوبرویی، رنگ خوشی	درویدن هنگام درو
حسن [ح س ن] (ص)	= نیکو، نغز، خوب، نلم، بهین خوش، پسند، خجسته، آذخ بُرنا اشگرف ماهرخ، ماهرو، ملوس	حصار [ح ص ا ز] (ا) = دژ، باره، فروند، تَبَرگ دیوار، بارو، دربندان شهرستان
حسنات [ح س ن ا ت] (ا ج)	= نیکی ها، نیکویی ها کارهای نیک	حصار [ح ص ا ز] (م ص) = گرد گرفتن، فرا گرفتن، تنگ گرفتن بازداشتن
حسن ظن [ح س ن ظ ن] (تر. اض.)	= خوش گمانی	حصن [ح ص ن] (ا) = دژ، بارو جای استوار، پناهگاه، پناه
حسود [ح س و د] (ص)	= ارشکین، رشکور، رشکور، رشکناک، رشکن، رشک بر بدگمان، بداندیش، بدسگال (کنا.) گران چشم، چشم تنگ، شورچشم، شتردل، گرسنه دل	حصول [ح ص و ل] (م ص) = بدست آوردن، گرفتن، دریافت رسیدن بدست آمدن، دست دادن پیدا آمدن، پیدا شدن، روی نمودن، پیدایش فرا آوردن بهم رسانیدن
حسیب [ح س ی ب] (ص)	= نژاده، والا گهر، گهری بزرگوار	حصون [ح ص و ن] (ا ج) = دژها، باروها جاهای استوار، پناهگاهها
حشر [ح ش ر] (م ص)	= گرد آمدن آمیختن، آمیزش کردن، آمیزش برانگیختن، رستاخیز	حصیر [ح ص ی ز] (ا) = بوریا پهلوا زندان
حشر [ح ش ر] (ا)	= گروه، چریک، دسته	حصین [ح ص ی ن] (ص) = استوار
حشره [ح ش ر ه] (ا)	= خزنده	حضار [ح ض ا ر] (ا ج) = باشندگان
حشم [ح ش م] (ا)	= گله، رمه خویشان ویژگیان	حضارت [ح ض ا ر ت] (م ص) = شهرنشینی کردن شهروندی
حشمت [ح ش م ت] (ا)	= بزرگی، شکوه آفرنگ، افر، افرنگ، افرند	حضر [ح ض ر] (م ص) = به شهر آمدن در خانه بودن
حشو [ح ش و] (م ص)	= آکندن، پر کردن فزون کردن، فزونی آنبارش آگین، آکنه، آکیش	حضرات [ح ض ر ا ت] (ا ج) = بزرگان، گرامیان
حشیش [ح ش ی ش] (ا)	= سیاه دانه گیاه خشک	نهر حضرت [ح ض ر ت] (ا) = پیشگاه، درگاه نزدیکی پایتخت
حصاد [ح ص ا د] (م ص)	= درو کردن،	حضور [ح ض و ز] (م ص) = پیدا شدن آمدن بودن پیش، نزد، پیشگاه، روبرو
		حضيض [ح ض ی ض] (ص) = فرودین، جای پست، پستی بن کوه فراز، بالا، أوج
		حطب [ح ط ب] (ا) = هیزم، هیمة
		حظ [ح ظ] (م ص) = برخوردار شدن، برخورداری، بهره بردن، کامیابی آساییدن،

آسودن، کامرانی، خوشی روزی	حق العمل [ح ق ق ل ن ع م ل] (تر. اض.) = حكاك
سرنوشت فرخنج، رستی	کارمزد، دستمزد
✓ حفظ [ح ظ و ظ] (اج) = بهره ها،	✓ حق القدم [ح ق ق ل ن ق د م] (تر. اض.) =
برخورداري ها، كام ها خوشي ها	پایمزد
حفاظ [ح فا ظ] (مص) = نگاه داشتن پرده،	حقایق [ح ق ا ي ق] (اج) = راستی ها،
نگاهداری، پوشش پیمان داری کردن پرهیز	درستی ها دادها سزاواری ها
کردن	✓ حق [ح ق د] (مص) = کینه ورزیدن، کینه
حفاظ [ح ف فا ظ] (اج) = نگهبانان،	ورزی، کینه کشمکش، استیزه
نگاهداران	✓ حقود [ح ق و د] (اج) = کینه ها، کین ها
✓/ حفاظت [ح فا ظ ت] (مص) = نگاهداری	✓ حقود [ح ق و د] (ص) = کینه ور، پرکین
کردن، نگاه داشتن	بدخواه
✓/ حفر [ح ف ت ز] (مص) = فرو کردن، کندن، گود	✓ حقوق [ح ق و ق] (اج) = بهره ها درستی ها،
کردن، فرا کردن کاوش کردن، کاویدن	راستی ها پاداش ها
فنا لیدن، فتابیدن	✓/ حقه [ح ق ق ق] (!) = نیرنگ، فریب، کلک،
حفره [ح ف ت ز] (!) = کال، گودال، چاله	نارو سبد کوچک
گور سوراخ گوجاه	✓/ حقیر [ح ق ی ز] (ص) = فرودست، پست،
✓/ حفظ [ح ف ظ] (مص) = نگهداشتن،	ناکس، زبون، خوار، بی سرو پا، فرومایه
نگهداری کردن، پرهیزیدن پناه گوش فرا	کوچک، کمینه نامزوار، نابهر هماش،
داشتن نگاهبانی کردن، پاییدن، باییدن	چکاری، پنخ، پنخ، گلته
انباردن بیاد سپردن، بیاد گرفتن، از بر	✓/ حقیقت [ح ق ق ق] (!) = راستی، درستی،
کردن، بر کیرو	فروودی آشکاری
✓/ حفظ [ح ف ی ظ] (ص) = نگهبان، نگهدار،	✓ حقیقتاً «حقیقه» [ح ق ق ق ت ن] (ق) =
نگاهداری	براستی و درستی، راستی راستی، بدرستی،
✓/ حق [ح ق ق] (مص) = راستی، درستی	براستی، راستی را
داد شایستگی، سزاواری باره، هده، هوده	✓/ حک [ح م م] (مص) = خراشیدن،
حقاً [ح ق ق ن] (ق) = راستی، راستی را	تراشیدن، گراشیدن، غراشیدن، کراشیدن
✓/ حقارت [ح ق ا ر ت] (مص) = کوچک بودن،	خراش، گراش، تراش، غرش ساییدن،
کوچکی فرومایگی، زبونی، خواری،	سودن، ساییدگی، سایش اندر نوشتن
پستی زاری	خاریدن کندن، کندگی
✓/ حق الزحمه [ح ق ق ز ز خ م] (تر. اض.) =	✓/ حكاك [ح م م ك ا م] (ص) = کند کار
دستمزد	مهرگن رقمکار (ع. ف.)

حکام / حکام [حُ مِ کَام] (إ ج) = استانداران //	پاک کنی
فرمانروایان	حلاق [ح ل لاق] (إ) = استره، مو تراش،
✓ حکایت [ج کائِ ت] (مص) = سرگذشت	سرتراش // رگزن
گفتن // داستان، افسانه، فسانه، سروا، انداز،	✓ حلال [ح ل لاق] (ص) = روا، شایست
انگاره	حلال [ح ل لاق] (ص) = گشاینده //
✓ حکم [ج گ م] (إ ج) = پندها، اندرزها،	مشکل گشا (ع. ف.)، گره گشا
سخن های درست	✓ حلاوت [ح ل و ت] (مص) = شیرین شدن //
✓ حکم [حُ مِ م] (مص) = فرمودن، درخواستن،	شیرین بودن، شیرینی // زیبایی، قشنگی //
فرمان دادن، فرمان، فرمایش، پرمان // فرمان	شگرفی
راندن // گشاد نامه، دستور // داوری	حلزون [ح ل زون] (إ) = پلخ
✓ حکم [ح گ م] (إ) = داور، سرداور	حلف [ج ل ف ت] (مص) = سوگند خوردن،
حکماً [حُ مِ م] (ق) = بیگفت، بیگفتگو،	سوگند // پیمان
باید	✓ حلق [ح ل ق] (إ) = گلو، نای
✓ حکماء [حُ مَاء] (إ ج) = فرزنانگان،	حلق [ح ل ق] (مص) = تراشیدن مو،
دانایان، دانشمندان	سرتراشی، مو تراشی
✓ حکمت [ج مِ ت] (إ) = دانایی، فرزانگی،	✓ حلقوم [ح ل قوم] (إ) = نای، خشکنای،
دانش // بزرگواری // پند، اندرز // راستی،	گلوگاه، خرخره، گلو
درستی // داد	✓ حلقه [ح ل قة] (إ) = گرد، گرده // جرگه //
✓ حکمت [ح گ می ت] (مص) = رسیدگی	گوشواره // پرگار // چنبر، چنبره // زُرفین،
کردن، داوری کردن // اهودادی	زُرفین
✓ حکومت [ح کوم ت] (مص) = فرمانروایی	✓ حلم [ج ل م] (مص) = بردباری کردن،
کردن، کارداری، والیگری (ع. ف.)،	شکیبایی // آهستگی نمودن
شاهی // داوری کردن // فرمان دادن	✓ حلو [ح ل و] (ص) = شیرین، نوشنجه //
✓ حکیم [ح کی م] (ص) = بزرگوار، راد //	قشنگ
دانشمند، دانشور، دانشی، دانا // فرزانه،	✓ حلواء [ح ل واء] (إ) = شیرینی // فروشه
فرزان // پزشک، بچشک // گُندآور، گُندا،	✓ حلول [ح ل ول] (مص) = دمیده شدن // فرود
کنداگر	آمدن، درآمدن // درون شدن، خلیدن
✓ حل [ح ل ل] (مص) = وا شدن // باز کردن،	✓ حلی [ح لی ی] (إ) = زیور، پیرایه
گشادن، گشودن // خیسیدن // له شدن	✓ حلیم [ح لی م] (ص) = بردبار، نرمسار،
✓ حلاج [ح ل لاج] (ص) = پنبه زن، الباد	نرمخو // آهسته
✓ حلاجت [ج لاج ت] (إ مص) = پنبه زنی، پنبه	✓ حلیه [ح لیة] (إ) = پیرایه، زیور

پشتواره آبستنی	حمار [ح م ا ز] (!) = خر، دراز گوش
حمل [ح م ن] (!) = کجاوه بار	خرخاکی
حمله [ح م ل ه] (مص) = تک کردن، تاختن،	حماسه [ح م ا س ه] (!) = چامه پهلوانی،
تاخت آوردن، آوزیدن، دستبرد زدن لگام	چکامه رزمی دلاوری، دلیری درشتی
دادن، عنان رها کردن (ع . ف .)	حماقت [ح م ا ق ت] (مص) = نادانی کردن،
حمید (ه) [ح م ی ذ ه] (ص) = ستوده،	نادانی، بی خردی، کودنی، کانایی، سرتسری،
پسندیده	کمبودگی
حمیم [ح م ی م] (ص) = آب گرم گرما	حمال [ح م ا ل] (ص) = باربر، بارکش،
خویشاوند، نزدیک، دوست	باربردار گران پشت
حنجره [ح ن ج ر ه] (!) = نای، گلو، نی	حمام [ح م ا م] (!) = گرمابه، گرمابه،
حنظل [ح ن ظ ل] (!) = تلخک، شرنگ	تابخانه غسلخانه (ع . ف .) کدوخ
گبست، گوست، پهنور	حمام «حمامه» [ح م ا م ه] (!) = کبوتر، کوتر،
حنک [ح ن ک] (!) = زیر چانه، زیر گلو،	سپاروک، کالوچ
کام، کام دهان، زیرزنج	حمایت [ح م ا ی ت] (مص) = پشتیبانی
حوادث [ح و ا د ث] (ا ج) = پیش آمدها،	کردن بهره، بهره، پاس داشتن،
پدیده ها سختی ها	پاییدن، نگاهبانی نگاهداشتن، داشت،
حواس [ح و ا س] (ا ج) = اندیشه ها	نگهداری پناه دادن، پناه، آندخسیدن، سایه
دریابنده ها	گرفتن پروردن پرهیزیدن
حواشی [ح و ا ش ی] (ا ج) = کنارها،	قیمومت (ع . ف .) .
کناره ها خدمتگزاران	حمایل «حمائل» [ح م ا ی] (ع) [ل] (!) = دوال
حواله [ح و ا ل ه] (مص) = واگذااردن،	شمشیر، برآویز
واگذاری، سپردن چک	حمد [ح م د] (مص) = ستودن، ستایش
حوالی [ح و ا ل ی] (ا ج) = دوروبر، گرد،	کردن سپاس داشتن، سپاس، سپاس داری،
گرداگرد، پیرامون، پیرامن، گوشه و کنار	سپاسه، درود، ثنا کردن (ع . ف .) افسستا
دمدما	حمر [ح م ز] (ا ج) = سرخ ها، سرخی ها،
حوایج «حوائج» [ح و ا ی] (ع) [ج] (ا ج) =	سرخرویان
خواهش ها، نیازمندی ها، نیازها	حمر [ح م ز] (ا ج) = خرها، خران، دراز گوشان
حور [ح و ر] (ا ج) = سیاه چشمان، سیه چشمی	حقوق [ح م ق] (مص) = کم خرد بودن، نادان
حورالعین [ح و ر ل ع ی ن] (تر . اض .) = زن	بودن، کم خردی، بی خردی، گولی
سیاه چشم	حمل [ح م ل] (مص) = بارداشتن، باربردن،
حوش [ح و ش] (!) = گرداگرد، چهار	بار برداشتن بردن بردباری کردن

حوصله	دیواری، پیرامون	حیران [حَیْرَان] (ص) = سرگشته، سرگردان، گیجیده، ناخن‌بندان (کنا.)، گیج، شولیده، کالیوه، پریشان، پَکَر، مات، خیره، مانده اندروا، فرومانده، آسمند، هازه، هاز، آهوار
✓ حوصله [حَوْصَلَه] (ا) = چینه‌دان، ژاغر، کُزار، کُزار تاب، بردباری، شکیبایی، توان، پروا ژاله	✓ حوض [حَوْض] (ا) = آبدان، استخر، آبگیر، انبار آب، غفج، آبگون، تالاب، مستخر، پایاب، آبن	آسیون، هامی
✓ حول [حَوْْل] (ا) = پیرامون، گرداگرد بر جای باب نزد توانایی	✓ حوی [حَوِی] (ص) = زنده، زنده گویا کوی، برزن	حیرت [حَیْرَت] (مصر) = شیفتن، شگفتیدن، شولیدن، هازیدن، اُفتد، افدیدن، سرگشتگی، سرگردانی، آوارگی، خیرگی
✓ حول [حَوْْل] (ص) = کوچی، کج چشمی، دویینی، کج بینی، کاژی	✓ حیاء [حِیَاء] (ا) = شرم، آبرو، آرم، آبکار	حیص و بیص [حَیْصُ وَ بَیْصُ] (حَیْصُ بَیْصُ) (تر. عطف) = تنگی، سختی، گیرودار، کشاکش
✓ حی [حَی] (ص) = زنده، زنده گویا کوی، برزن	✓ حیاء [حِیَاء] (ا) = باران فراخی سال	✓ حیض [حَیْض] (مصر) = دشتان شدن، دشتانی بی نماز شدن عذر شدن (ع. ف.)
✓ حیات [حَیَات] (مصر) = جان داشتن زندگی کردن، زیست کردن، زندگانی هش زی	✓ حیاط [حِیَاط] (اج) = خانه بستان ها دیوارها	✓ حیطة [حِیْطَة] (مصر) = دیوار شدن، دیوار، دیوار بست درپناه گرفتن، نگاهبانی کردن
✓ حیث [حَیْث] (ا) = جا، هرکجا، سو هر چند	✓ حیثیت [حَیْثِیَّت] (ا) = آبرو، ارجمندی، فر، شکوه، پایه، پایگاه	✓ حیف [حَیْف] (مصر) = افسوس خوردن، دریغ خوردن، افسوس ستمگری کردن، بیداد کردن
✓ حیدر [حَیْدَر] (ا) = شیردرنده		✓ حیل [حَیْل] (اج) = نیرنگ ها، دستان ها چاره چاره گری ها
		// حیلَت «حیلة» [حَیْلَة] (ا) = نیرنگ، دستان، افسون، کلک، فریب، ترفند، نارو، سالوس، رنگ، ساز، ربو، گول، تیتال، گریس، ستاوه، ربوه، اروند اولنج چاره
		حین [حَیْن] (ا) = هنگام، انگام، گاه، پسا، زمان روزگار
		حیوان [حَیْوَان] (ا) = جانور زنده
		حیه [حَیْیَة] (ص) = زنده مار (ا)



- ✓ خاتم [خ ا ت م] (!) = انگشتر، انگشتری، آویزه || برگزیده || پاکیزه || پشت و پناه، نگین
خاوندی
- ✓ خاتم [خ ا ت م] (ص) = پایان، واپسین، // خاصره [خاص رة] (!) = آبگاه، تپهگاه، پهلوی
باز پسین || پایان دهنده
- ✓ خاتمه [خ ا ت مة] (ص) = پایان، انجام، ✓ خاصیت [خاص ی ت] (!) = نهاد، خوی، سرانجام، فرجام
سرشت || ویژگی || خواسته
- ✓ خادم [خ ا د م] (ص) = کارمند || ✓ خاضع [خ ا ض ع] (ص) = فروتن، افتاده
خدمتکار (ع.ف.)، خدمتگزار (ع.ف.)، // خاطر [خ ا ط ر] (ص) = دل || یاد || اندیشه
- نوکر، پرستار، پرستنده || زوار، زاور || // خاطرات [خ ا ط ر ا ت] (ا ج) = یادبودها
غاشیه دار (ع.ف.) || یگتاش || فرمانبر || // خاطره [خ ا ط رة] (ص) = یادبود || یاد || سرگذشت
نانخور || پیشکار
- ✓ خادمه [خ ا د مة] (ص) = پرستار، پرسته، // خال [خ ا ل] (!) = نشان || انگ || خنک، پرستنده
تیل
- ✓ خارج [خ ا ر ج] (ص) = بیرون، برون، // خال [خ ا ل] (!) = برادرِ مادر، دایی، کاکو، کاکویه
خارق [خ ا ر ق] (ص) = پاره کننده، از هم
- درنده
- ✓ خازن [خ ا ز ن] (ص) = گنجینه دار، نگهبان، جلودانی، ماندگار
خالد [خ ا ل د] (ص) = پاینده، جاوید،
- گنج، گنجور
- ✓ خاسر [خ ا س ر] (ص) = زیانکار، زیان دیده، پالوده، بی آمیغ، زاو، باز، سره، بیژره || پاک، خسران دیده (ع.ف.)
پاکیزه
- ✓ خاشع [خ ا ش ع] (ص) = فروتن || ترسکار || // خالص [خ ا ل ص] (ص) = ناب، بی آرایش، خالصه [خ ا ل صة] (ص) = ویژه || نیامیخته، بی آمیغ
شکسته دل
- ✓ خاص [خ ا ص ص] (ص) = ویژه، بیژره، // خالق [خ ا ل ق] (ص) = هستور، آفرین، پدید

آورنده، آفریننده، آفریدگار پروردگار، یزدان، کردگار، دادار، خدا، ایزد ناشیتار	خاله
خاله [خَالَة] (ت) = خواهرمادر	
خالی [خَالِي] (ص) = تهی، خوله، رت آزاد، رها	
خامل [خَامِل] (ص) = گمنام، بی نام و نشان فرومایه، بی ارج	
خانقاه [خَانِقَاه] (ل) = خانگاه، صوفی خانه (ع. ف.)	
خایب «خائب» [خَاع (ي) ب] (ص) = نامید، نومید بی بهره	
خایف «خائف» [خَاع (ي) ف] (ص) = ترسنده، ترسان، ترسو، ترسکار، ترسا هراسان، هراسا، هراسنده بددل، بزدل رمنده سهم زده نهازیده شمان، شمنده	
خاین «خائن» [خَاع ن] (ص) = نادرست، نااستوار، نمک نشناس، پیمان شکن، گرگ منش، زنهارخوار	
خبائث [خَبَائِث ت] (مص) = پلید شدن، ناپاکی، پلیدی هرنوت	
خباز [خَبَّاز] (ص) = نانوا، نان پز	
خبازی [خُبَّازِي] (ل) = پنیرک، آفتاب پرست (گیا.)	
خبایا [خَبَايَا] (ل ج) = پوشیدگی ها، پنهان ها خیم ها	
خبابت «خبائث» [خَبَاع ث] (ل ج) = پلیدی ها، ناپاکی ها، نهانی ها	
خبث [خُبْث ت] (مص) = پلید شدن، پلیدی، زشتی، ناپاکی بدسرشتی، بدگهری، بدنهادی کینه ورزی، دشمنی، بدخواهی	
✓ خبر [خَبَر] (ل) = آگاهی، آگهی	
✓ خبرت «خبرة» [خُبْرَت] (مص) = آگاهی داشتن، آزموده بودن، آگاهی، دانش، دانستگی، دانایی، بینایی آزمون، آزمایش ✓ خبرز [خُبْرَز] (ل) = نان نانوایی نان دادن ✓ خبرط [خَبْط] (مص) = کثرفتن، بیراه رفتن، نادرستی، کج روی شوریلگی، پریشانی، آشفستگی ✓ خبیث [خَبِيْث ت] (ص) = پلید، ناپاک ناخوش ✓ خبر [خَبَر] (ل) = آگاه، دانا کاردان، کاربین، کرده کاره، آزموده، مرد آزما وند، وَشْگَرده وقوف دار (ع. ف.) مصلحت بین (ع. ف.) ✓ ختام [خَتَام] (مص) = پایان رساندن، انجام، پایان، سپری، سرانجام، فرجام کار ✓ ختم [خَتْم ت] (مص) = پایان بردن، بسر آوردن، پایان، سرانجام سوگواری ✓ خجالت [خَجَالَت] (ل) = شرم، شرمندگی، سرافکندگی ✓ خجل [خَجَل ن] (مص) = شرمسار شدن، سرافکند شدن (کنا.) سرخ شدن، سر خاریدن خیط شدن (ع. ف.) توریدن، اشکستن ✓ خجالت [خَجَلَت ت] (ل) = شرم، شرمندگی، سرافکندگی، شرمساری، خدوک ✓ خجول [خَجُول] (ص) = کم رو، فکنده سر شرمسار، شرمگین، شرمنده، شرمناک، شرم آلود، شرمزده حیا دار (ع. ف.)، آرمجوه، آزرمگین با آبرو پرده نشین	

خداع [خ داغ] (مص) = فریفتن، فریب دادن، فریب	سخن پریشان نزدیک افسانه	خشب
خداشه [خ دشه] (مص) = خراش برداشتن آسیب دیدن، زیان دیدن بدگمانی	خرج [خ زج] (!) = توبره، باردان، خرجینه، خرجین	
خداعه [خ دعه] (!) = شيله پيله، کلک، فریب، فرهیب، دستان، اولنج، گنبوره، گرتش، کریش	خرج [خ زج] (!) = هزینہ، در رفت باج خرق [خ زق] (مص) = درانیدن، شکافتن، از هم دریدن، چاک کردن، پاره کردن (=) درز، رخنه، شکاف، چاک	
خدم [خ دم] (اج) = وابستگان پرستاران، پرستندگان	خرقه [خ زقه] (!) = شولا، خستوانه جامه پنبه دار جامه کهنه، جامه درویشان	
خدمات [خ دما ت] (اج) = پرستاری ها، بندگی ها	خروج [خ روج] (مص) = بیرون آمدن، در رفتن، بیرون شدگی سرکشی	
خدمت [خ دم ت] (مص) = بندگی کردن پرستاری کردن، پرستش سرپرستی کردن زمین بوس کردن کوچ کردن زاوری	خزانه [خ زانه] (!) = گنج، گنجدان، گنجینه آبدان پوته	
خود [خ دود] (اج) = رخسارگان، گونه ها، روی ها، رخ ها	خزن [خ زن] (مص) = اندوختن، انباشتگی گنج نهادن	
خدیعت «خدیعه» [خ دی عه] (!) = فریب، دستان	خزنه [خ زنه] (اج) = گنجوران، گنجینه داران	
خراب [خ راب] (مص) = ویران، تباه، برباد رفته (ا. مص) ویرانی، تباهی یاوگی، پالغزه	خسارت [خ سارت] (مص) = گزند یافتن، زیان یافتن، زیانکاری در باختن تاوان	
خرابه [خ رابه] (مص) = ویرانه، ویرانه زار، جای ویران	خساست [خ ساست] (مص) = زبون بودن، پستی، ناکسی، فرومایگی	
خراج [خ زراج] (ص) = دست بباد، ولخرج (ف. ع.) کارگر، کارگشا	خست [خ س س ت] (مص) = فرومایه بودن، تنگ چشم بودن، پستی، فرومایگی	
خراط [خ زراط] (مص) = چوب تراش	خسران [خ س ران] (مص) = زیان یافتن، کاستی یافتن، زیانکاری، زیانمندی	
خراطت [خ راط ت] (مص) = چوب تراشی کردن	خسوف [خ سوف] (مص) = ناپدید شدن، فرو رفتن ماه گرفتگی	
خرافات [خ رافات] (اج) = پوچ ها، چرندها افسانه ها، پندارها	خسپس [خ سی س] (ص) = پست، فرومایه، ناکس، نابهر ناجوان مرد، نان کور، تنگ چشم ماخ، ژکور، ژفت	
خرافت [خ رافت] (!) = سخن بیهوده،	خشب [خ ش ب] (اج) = چوب، چوب	

خضاب [خ ض اب] (ا) = رنگ گلگونه	خشن خشک
خضرء [خ ض راء] (ص) = سبز سبزی ها سبزه آسمان	خشن [خ ش ن] (ص) = گنده، درشت، ستبر ناهموار، ناهنجار، ناتراشیده، پَرغونه سخت خو(ی)، تندخو، سخت زُفت، زمخت، زبر، ونج
خضوع [خ ض و ع] (م ص) = فروتنی کردن، افتادگی کردن واگذار کردن لایه کردن	خشوع [خ ش و ع] (م ص) = فروتنی کردن، فرمانبرداری کردن، افتادگی دلشکستگی
خط [خ ط ط] (ا) = نشانه نوشته، نبشته کشه	خشونت [خ ش و ن ت] (م ص) = سختی کردن، درشتی کردن درشت شدن، درشتی، زبری گستی، اُشتَلَم درشت خویی، تندخویی
خطاء [خ ط اء] (ا) = لغزش، پالغز گناه ناراست، نادرست ناروایی، نادرستی	خصال [خ ص ا ل] (ا ج) = خوی ها، منش ها
خطاب [خ ط اب] (م ص) = رویارو سخن گفتن روی سخن	خصام [خ ص ام] (م ص) = جنگیدن، دشمنی کردن
خطابه [خ ط اب ة] (م ص) = سخن رانی کردن، سخن گوئی کردن گفتار سخنورانه	خصائل «خصائل» [خ ص ا ع ل] (ا ج) = منش ها، خوی ها
خطایا [خ ط ا ی ا] (ا ج) = کزروی ها گناهان لغزش ها	خصب [خ ص ب] (ا) = بسیاری، فراوانی فراخی سال، فراخسالی فراخ گذرانی
خطبه [خ ط ب ة] (ا) = سخنرانی، سخنوری سخن، گفتار نیایش	خصلت [خ ص ل ت] (ا) = خوی، منش، قُزُور، کواسه
خطر [خ ط ر] (ا) = ترس، بیم آسیب کار بزرگ بزرگی دشخواری	خضم [خ ص م] (ا) = دشمن جنگ کش، ستیزنده کینه خواه
خطور [خ ط و ر] (م ص) = به یاد آمدن بردل گذاشتن	خصوص [خ ص و ص] (م ص) = ویژگی (یافتن)، ویژه بودن نزدیکی جستن، دوستی یافتن، دلبستگی یافتن، آشنا شدن، خودمانی بودن
خطوط [خ ط و ط] (ا ج) = نوشته ها، نبشته ها رشته ها راهها کشه ها	خصوصیت [خ ص و ص ی ت] (م ص) = نزدیکی جستن، یگانگی، دلبستگی، دوستی ویژگی آشنایی، خودمانی بودن
خطوه [خ ط و ة] (ا) = گام	خصومت [خ ص و م ت] (ا) = دشمنی کین ستیزه، فرخاش، استیزه نورد، لنگر آفند، آفندیدن چخ، لُخت، تکاب
خطه [خ ط ط ه] (ا) = شهر بزرگ، کشور	
خطیب [خ ط ی ب] (م ص) = واتگر، سخنگو، سخنران، سخنور، سخن راننده، گوینده	
خطیر [خ ط ی ر] (م ص) = گران هنگفت، بسیار بزرگ، بلند پایه، ارجمند، کرامند	
خطیه [خ ط ی ة] (ا) = گناه لغزش	
خفاء [خ ف اء] (م ص) = پوشیده شدن،	

کردن وارون بودن نیشان	پوشیدگی، نهفتگی پنهان، پنهان
خلافت [خ ل ا ف ت] (مص) = جانشین بودن،	خفایش [خ ف ا ش] (!) = شبکور، شبپرک،
جانشینی کردن جانشینی پیامبر پادشاهی	شب پره، شب یازه، شیر مرغ، مرغ عیسی،
✓ خلاق [خ ل ا ق] (ص) = ایزد، خدا، یزدان،	شبینه، بیواز، پیواز
کرد کار آفریننده، آفریدگار، پدید آورنده	✓ خفایا [خ ف ا ی ا] (ج) = پنهانی ها،
✓ خلال [خ ل ا ن] (!) = میان، در میان سوراخ	پوشیدگی ها، نهفته ها، پنهان ها
کننده سرکه ها نیاز	✓ خفت [خ ف ت] (مص) = سبک بودن،
خلال [خ ل ل] (ص) = سرکه فروش	سبکی، سبک مایگی، بادسازی
✓ خلایف «خلافت» [خ ل ا ی ف] (ج) =	فرومایگی، خواری
جانشینان پیشوایان	✓ خفض [خ ف ض] (مص) = پست کردن،
✓ خلاق [خ ل ا ی ق] (ج) = سرشت ها	فرو آوردن، فرو داشتن خوشگذرانی، تن
آفریدگان مردمان	آسایی
✓ خلعت [خ ل ع ت] (!) = دوستی، یاری	✓ خفقان [خ ف ق ا ن] (مص) = تپیدن، تپش
مهربانی	یافتن سینه تنگ شدن، سینه تنگی، گلوگیر
✓ خلخال [خ ل خ ا ن] (!) = پاهنگ، پاهنگه، پا	شدن زبان (همه را) بستن
آورنجن	✓ خفی [خ ف ی] (ص) = پنهان، پوشیده،
✓ خلد [خ ل د] (!) = جاوید، همیشگی،	پنهان گوشه گیر
جاودان بهشت، بهشت جاوید	✓ خفیف [خ ف ی ف] (ص) = نازک سبک
✓ خلصه [خ ل ص ه] (!) = ربودگی	خوار
✓ خلص [خ ل ص] (ج) = پاک ها،	✓/ خفیه «خفیه» [خ ف ی ه] (ص) = پنهان،
بی آرایش ها، ناب ها، بی آمیغ ها	پوشیده، نهفته، پنهان شده
✓ خلط [خ ل ط] (مص) = آمیختن، درهم	✓ خل [خ ل ن] (!) = سرکه
آمیختن، آمیخته کردن، بهم آمیختن، آمیزش،	✓ خلأ [خ ل ع] (مص) = تهی بودن، خالی
آمیزه برهم زدن، زیرورو کردن، شورانیدن	بودن (ع.ف.) پنهان و نا آشکار بودن
سرشتن، سرشت آمیغ آکدش	✓/ خلاص [خ ل ا ص] (مص) = رها شدن، رستن،
✓ خلغ [خ ل ع] (مص) = کندن گرفتن	رهايش، رهایی، آزاد شدن، وارheidن،
برداشتن، برآهنجیدن، دور ساختن، جدا	رستگاری، پرواس (ص) = ناب، نا آمیخته
کردن برکنار کردن	✓/ خلاصه [خ ل ا ص ه] (!) = چکیده، جوهر،
✓ خلعت [خ ل ع ت] (!) = ساز تن پوش،	شیره بی آمیغ، پالیده ژاو سرجوش،
جامه، جامه دوخته که بزرگی بکسی بخشد	برگزیده
✓ خلف [خ ل ف] (!) = واپس، پس آیند، پی،	✓/ خلاف [خ ل ا ف] (مص) = ناسازگاری

خلیل [خ ل ی ل] (ص) = دوست، دوست	خلف پشت
مهربان	خلف [خ ل ف] (ص) = نیک، نیکوکار، شایسته فرزند، بازمانده، جانشین
خمار [خ م م ا ر] (ص) = می فروش، باده فروش	خلف [خ ل ف] (!) = پیمان شکنی دروغ گوئی
خمار [خ م م ا ر] (!) = سرپوش، سرانداز، روپاک	خلفا [خ ل ف ا] (إج) = جانشینان
خمر [خ م ز] (!) = آب زز، باده، می تاهو	خلق [خ ل ق] (مص) = ساختن آفریدن، صورت آفریدن (ع. ف. ع)، آفرینش سرشتن، پدید آوردن، پروراندن انبودن مردم، آفریدگان
خمر [خ م ز] (إج) = پاشامه ها، سرپوش ها	خلق [خ ل ق] (!) = خوی، خیم، منش، سرشت
خمس [خ م س] (!) = پنج	خلقت [خ ل ق ت] (!) = نهاد، سرشت آفرینش پیدایش پیکر
خمس [خ م س] (!) = پنج یک	خلل [خ ل ل] (!) = پراکندگی شکاف، گشادگی، اشکاف سستی
خمس [خ م س] (!) = پنج	خلو [خ ل و] (مص) = تهی شدن تنهایی بیزاری
خمود [خ م و] (مص) = سرد شدن، خاموش شدن، آرام گرفتن بیهوش شدن	خلوت [خ ل و ت] (مص) = تنهایی گزیدن، تنها نشستن، تنهایی شبستان، خوابگاه پنهانی
خمول [خ م و ل] (مص) = گمنام بودن، گمنامی، بی نشانی، بی نامی	خلوص [خ ل و ص] (مص) = بی آلاشی، پاکی سادگی یکرنگی
خمیر [خ م ی ر] (ص) = سرشته ترشه	خلیج [خ ل ی ج] (!) = شاخابه، خور
خمیس [خ م ی س] (!) = پنجشنبه	خلیج [خ ل ی ج] (ص) = برکنده، برآهیخته، درآورده، رانده، دور شده پریشان، نابسامان نابفرمان، خود کام، خویشتن کام
خنایز [خ ن ا ی ز] (إج) = آماس گلو خوک ها دژپه، دژپه	خلیفه [خ ل ی ف ه] (ص) = جانشین پیشوا، گچیر پیره
خناس [خ ن ا س] (ص) = دیو سرکش، اهریمن بدکار	خلیق [خ ل ی ق] (ص) = خوشخو خوگیر شایسته، سزاوار، برازنده، زیبای، درخور
خناق [خ ن ا ق] (مص) = تاسانیدن، گلو گرفتن، خبه کردن خناک	
خندق [خ ن د ق] (!) = گودال، کنده، آلتنگ	
خنجر [خ ن ج ر] (!) = دشنه، کارد بزرگ، آب فسرده، سبز	
خوارج [خ و ا ر ج] (إج) = بیرون رونده ها	
خواص [خ و ا ص] (إج) = ویژگان، واژیان، آویژگان سودها بزرگان، برگزیدگان نزدیکان ویژگیری	
خواطر [خ و ا ط ر] (إج) = بادها یادبودها	

خیانت [خ ی ا ن ت] (مص) = گناه کردن خیول	سرگذشت ها اندیشه ها
نارو زدن، ناراستی کردن، نادرستی کردن،	✓ خوف [خ و ف] (مص) = ترسیدن، سپیدن،
فریبیدن، رنگ کردن، بیوند، عذر	بیم، ترس، بزدلی، هراک، هراس، سپستن،
ساختن (ع.ف.) تاوان	شکوهیدن رمیدن، رمش باک داشتن،
✓ خیر [خ ی ز] (!) = خوبی، نیکویی، نیکی	باک، پرهیز، پرواسیدن، پرواس، پروا
نیکوتر مزد ارزانش	اندیشه داشتن نیازیدن، نیاز
✓ خیر [خ ی ز] (ص) = بسیار نیکوکار،	خیار [خ ی ا ر] (!) = برگزیده، گزین شده
نیکوکار، بزرگوار، خیرخواه (ع.ف.)	✓ خیاط [خ ی ا ط] (ص) = دوزنده، درزی،
✓ خیط [خ ی ط] (مص) = در رشته کشیدن	جامه دوز، سوزن کار
رج تار، نخ، رشته، ریسمان، ورس،	✓ خیاطت [خ ی ا ط ت] (مص) = جامه دوزی،
وریس، راک	دوزندگی، درزی گری
✓ خیل [خ ی ل] (!) = سواران اسبان لشکر،	خیال [خ ی ا ل] (ص) = سوارکار، اسب سوار
گروه پیرو اردوگاه	✓ خیال [خ ی ا ل] (!) = گمان اندیشه،
✓ خیمه [خ ی م ه] (!) = چادر، شامیانه،	اسگالش
شادروان، پرده سرای، شادربان، سرای پرده،	✓ خیام [خ ی ا م] (اج) = سراپرده ها، چادرها،
کوهیچه، خرگاه، تاز، فازه	خیمه ها
✓ خیول [خ ی و ل] (اج) = سواران، اسبان	✓ خیام [خ ی ا م] (ص) = چادر دوز، سراپرده
لشگرها، گروه ها، سپاه ها	دوز خیمه فروش (ع.ف.)





داعی [داعی] (ص) = خواهان، خواهنده، خواننده	داع [داع] (مص) = دردمند شدن، رنجوری، درد، بیماری
داعیه [داعیة] (ص) = خواهش، خواست انگیزه	دابه [دابة] (ص) = چارپا جنبنده
دافع [دافع] (ص) = راننده، پس زننده، پس نشاننده، بازدارنده، دورکننده	داخل [داخل] (ص) = اندر، اندرون، در، درآورده، درون، تو خلانیده میان فرود درآینده
دال [دال] (ص) = راهنما نشان دهنده	دار [دار] (ا) = سرا، خانه، سرای
داهی [داهی] (ص) = زیرک، دانا، باهوش، گزبر	دارالحکومه [دارلحکومة] (تر. اض.) = دیوانخانه استانداری
داهیه [داهیه] (ص) = کاربزرگ، سختی زمانه بسیارزیرک، باهوش، زیرک	دارالآخره [دارالآخره] (تر. اض.) = آن جهان
دایره «دایره» [دایرة] (ص) = پیرامون، پیرامن گردنده، دورزننده (ع. ف.) گرد پرهون	دارالخلافة [دارالخلافة] (تر. اض.) = پایتخت سرای شاه
دایره «دایره» [دایرة] (ا) = دف	دارالشفاء [دارالشفاء] (تر. اض.) = درمانگاه، بیمارستان داروخانه
دایم «دایم» [دایم] (ص) = جاوید، جاویدان، پاینده، پایا، پایسته، هموار، هامواره، دیرپا (ی) کارکن، همیشه، پدram، پابرجا، پایدار، پیوسته، تَراک، تَوَاش	دارالسلام [دارالسلام] (تر. اض.) = بهشت خانه تندرستی
دایم التزاید «دایم» [دایم التزاید] (تر. اض.) = روزافزون	دارالمجانین [دارالمجانین] (تر. اض.) = تیمارستان، دیوانه خانه، دیوانه ستان
دایم الخمر «دایم» [دایم الخمر] (تر. اض.) = همیشه مست، میخواره	دارالعلوم [دارالعلوم] (تر. اض.) = دانشگاه، دانش سرا
	دارالملک [دارالملک] (تر. اض.) = پایتخت

دعوات	در [دُرُر] (!) = مروارید	دایماً «دائماً» [دَاعَمَ نْ] (ق) = همیشه، همواره، هرچند، همارا، سال و ماه، همار، همی
	درایت [دِرَايَتْ] (مص) = دانش داشتن، باخرد بودن، آگاهی داشتن، دانایی داشتن، دانستن دریافتن، هوش	دب [دُبُّ بْ] (!) = خرس
	درب [دَرْبْ] (!) = دروازه، در بزرگ	دباغ [دِبَاغْ] (مص) = پیراستن پوست، پیراندن پوست، پیرایش پوست
	درج [دَرْجْ] (مص) = تَوریدن نوشتن در چیزی، گنجاندن	دباغ [دُبُّ بَاغْ] (ص) = پوست پیرا، پیرایشگر پوست، پوستگر
	درج [دَرْجْ] (إج) = پایه ها نردبان ها	دباغت «دباغة» [دِبَاغَتْ] (مص) = پوست پیرایی کردن، پاک کردن پوست، پوست پیراستن
	درجات [دَرَجَاتْ] (إج) = پایه ها، پایگاهها پله ها	دب اکبر [دُبُّ بِ اكْبَرْ] (إخ) = هفت اورنگ مبین
	درجه [دَرْجَة] (!) = پله پایه، پایگاه، جاه نردبان	دب اصغر [دُبُّ بِ اصْغَرْ] (إخ) = هفت اورنگ کیهن
	درر [دُرُر] (إج) = مرواریدها	دبدبه [دَبُّ دَبَّه] (مص) = شکوه، بزرگی آوازه، سرافرازی آوازدهل
	درس [دَرْسْ] (مص) = آموختن، آموزش دادن خواندن گویستن	دبر [دُبُّ رْ] (!) = پشت سپس کون
	درع [دَرْعْ] (!) = زره آهنی	دبه [دَبُّ بَه] (!) = روغن دان بهانه کدوی میان تهی
	درق «درقه» [دَرْقْ] (إج) = سپرها، گاوسرها	دجال [دَجَّالْ] (ص) = دروغگو فریبنده، گول زننده
	درک [دَرْكْ] (مص) = دریافتن، پی بردن، دریافتگی، اندریافت رسیدن، در رسیدن هوش داشتن، هش، ویر	✓ دخالت [دَخَالَتْ] (إمص) = پایی شدن سر نهادن بکاری درآمدن
	✓ درک [دَرْكْ] (!) = دوزخ، ته دوزخ پایه زیرین	✓ دخل [دَخْلْ] (مص) = درآمدن خرده گیری درآمد (!)
	✓ دروس [دُرُوسْ] (إج) = آموزش ها آموختنی ها، آموخته ها	✓ دخول [دُخُولْ] (مص) = درون رفتن، فرو رفتن، تورفتن، فروشدگی فراز رسیدن، فراز آمدن در رفتن، درآمدن، در شدن
	دعاء [دُعَاءْ] (مص) = خواستن، نیاز خواستن، نیاز داشتن درود، نیایش، سپاس داشتن، داشاد (ذ) نماج	✓ دخیل [دَخِيْلْ] (ص) = پناهنده، دست بدامن فرود آمده پایی
	دعوات [دَعَوَاتْ] (إج) = درودها، نیایش ها خواهش ها خواندن ها	

دعوت ✓ دعوت [دَعَوْتُ] (مص) = خواندن، خواستن، پیش خواستن رهبری کردن	سرزنش کردن
دعوی [دَعَا] (مص) = خواستن، خواستار بودن، خواهش کردن خواسته بخود بستن، لاف و گزاف	دق الباب [دَقُّوا بَابًا] (تر. اض.) = در کوفتن، درزدن
دغدغه [دَغْغَةٌ] (مص) = نگرانی داشتن، دلواپس بودن، ترس داشتن فسوس، خارخار پخلوچه، پخپخو، غلغلک	دقایق [دَقَائِقٌ] (ج) = خرده ها، باریکی ها، خرده ریز
دغل [دَغْلٌ] (ص) = تباهی نادرستی حيله گر (ع. ف.)، نادرست درخت انبوه، گیاه بسیار کینه پوشیده سیم ناسره کودن	دقت [دِقَاتٌ] (ا) = باریکی ژرف نگری، باریک بینی نازکی، نازک اندیشی
دفتر [دَفْتَرٌ] (ا) = جُنگ، دستیینه	دقیق [دَقِيقٌ] (ص) = باریک بین، نازک بین، باریک نگر، خرده شناس، ژرف نگر، بنیادسنج باریک
دفتر حساب [دَفْتَرُ حِسَابٍ] (تر. اض.) = انگاره، آوارچه	دقیقه [دَقِيقَةٌ] (ص) = زمانی کوتاه بسیار باریک
دفع [دَفْعٌ] (مص) = راندن، رانش بردن، دور کردن، دور زدن، پیشگیری کردن پس زدن، تپا گسیختن، گُسی خم دادن	دکان [دُكَّانٌ] (ا) = فروشگاه کارگاه کلبه سکو
دفعاً [دَفْعَتَانِ] (ق) = ناگهان، بیکباره، ناگاه، یکجا	دکه [دُكَّةٌ] (ا) = کارگاه تختگاه، سکو فروشگاه
دفعه «دفعت = دفعه» [دَفْعَةٌ] (ا) = بار، وار، یکراه	دلاک [دَلَاكٌ] (ص) = آبگیر، کیسه بکش، تن مالنده موی تراش، سلمانی
دفع [دَفْعٌ] (مص) = بگور کردن، چال کردن، بخاک سپردن، زیر خاک کردن آگندن، آگنیدن	دلال [دَلَالٌ] (مص) = ناز کردن، نواز کردن، کرشمه کردن، نازش، غنچ، سپسار، لَنج، لَنجه
دفعیه [دَفِئَةٌ] (ص) = گنج، گنجینه اندوخته پنهان شده	دلال [دَلَالٌ] (ص) = رهنما داسار، داستار، میانجی
دق [دِقٌّ] (ص) = اندک، کم، ریزه، شکسته، باریک، نزار	دلالت [دَلَالَةٌ] (مص) = رهبری کردن، راهبری، راهنمایی کردن، پیشوا کردن
دق [دِقٌّ] (مص) = کوفتن، کوبیدن، کویستن، کویستن، کفتن، کُفت ریزه کردن، نرم کردن خرده گیری کردن،	دل [دَلٌّ] (ا) = پشیمینه، جامه پشیمینه
	دلو [دَلْوٌ] (ا) = آبریز، آوند آبکشی
	دلیل [دَلِيلٌ] (ص) = رهبر، پیشوا راهنما، پیشرو، رهنمون نمودار کرکوز پروانک، فُرانیق (معر.)
	دم [دَمٌّ] (ا) = خون

دماء [دِماء] (إج) = خون‌ها	دواوین [دَوَاوِیْن] (إج) = دیوان‌ها، دیات
دماز [دَمَاز] (مص) = نابود کردن، ویران کردن، نابودی، تباهی، نیستی مرگ ادرتنگ	دواهی [دَوَاهِی] (إج) = کارهای سخت، سختی‌ها، رویدادهای سخت
دمع [دَمْع] (إ) = سرشک، اشک، ژابیز	دوایر [دَوَاِیْر] (إج) = گرده‌ها پیرامون‌ها پرهون‌ها
دمغ [دَمْغ] (مص) = سرشکستن، سرشکسته شدن	دور [دَوُر] (مص) = چرخیدن، گردش، چرخش، گردانی پیرامون
دمغ [دَمْغ] (ص) = سرخورده، بور دن [دَنْ] (إ) = خُم بزرگ	دوران [دَوْرَان] (مص) = چرخیدن، گشتن، گردیدن، دور گردیدن (ع. ف.)، چرخ خوردن، گردش، گرد وشتن ناورد
دنایت «دنایت» [دَنَایَتْ] (مص) = پستی کردن، ناکس بودن، فرومایه بودن، زبونی فرونژاد بودن	دوره [دَوْرَة] (إ) = گرداگرد، گرد، پیرامون گردنده باردیگر روزگار
دنی [دَنِی] (ص) = بی سروپای، پست، ناکس، بی ارج، بی بها، خس	دولت [دَوْلَتْ] (مص) = پادشاهی شهر، کشور، شار نیکبختی، بخت، گردش زمانه به نیکی، بهروزی، کامکاری توانگری
دنی الطبع [دَنِیُّ طَبْع] (تر. اض.) = پست، فرومایه، ناجوانمرد	دون [دَوْن] (إ) = پایین، فرود کم نابهر، نبیره، پست، فرومایه، ناکس، ماخ، سبیلشت
دنیا [دُنْیا] (إ) = کیهان، جهان، گیتی، کیهان روزگار، سرای سپنج، کارخانه دوسرا	دهاء [دَهَاء] (مص) = با زیرکی بدست آوردن (إمص) = زیرکی، هوشمندی، هوشیاری
دواء [دَوَاء] (إ) = درمان دارو	دهاقین [دَهَاقِیْن] (إ) = دهگانان، کشاورزان، برزیگران
دواب [دَوَابْ] (إج) = چهارپایان، جانوران، جنبندگان	دهر [دَهْر] (إ) = دیرند روزگار، زمانه گیتی باستان
دوار [دَوَار] (مص) = گردش کردن، گرد گشتن سرگیجه، سرگردا، سرگردش، کاتوره	دهقان [دَهْقَان] (إ) = کشاورز، خویشکار، دهگان، برزیگر، کُنبُد
دوار [دَوَوَاز] (ص) = گردنده، بسیار گرد، بسیار گردش کننده، چرخنده	دهن [دُهْن] (إ) = مالش، روغن مالی چربی، پیه
دواعی [دَوَاعِی] (إج) = انگیزه‌ها خواست‌ها، خواهش‌ها	دهور [دَهْوَر] (إج) = روزگاران، زمانه‌ها
دوام [دَوَام] (مص) = پایداری، پایداری، پایداری، همیشگی، همیشه، پایداری، پایاب، پابندگی، استواری، باقی ماندن (ع. ف.)	دیات [دِیَات] (إج) = خون‌بهاها، تاوان‌ها

دیار	دیار [دِ یَا رُ] (ا ج) = خانه ها شهرها،	دیک [دِ یِ ک] (ا) = خروس
سرزمین ها		دین [دِ یِ نُ] (ا) = وام داشتن وام، نسیه،
دیانت	دیانت [دِ یَا نَ تْ] (م ص) = کیش داشتن،	بدهکاری، آبام، پام، آوام، آقام، فام ساقه
دین داشتن	دین داشتن راستی نمودن، پارسایی کردن،	دیوث [دِ یِ یو ثْ] (ص) = نامرد، بیرشک، زن
دینداری آیین خداپرستی		بمزد، دنگل، غراچه، زن بر، کلتبان، غرزن،
دیجور	دیجور [دِ یِ جُورْ] (ص) = تاریک، سیاه	غلتبان، قلتبان، کُشخان گردنگ،
شب تاریک		گردنگل پژوند
دیر	دیر [دِ یِ رْ] (ا) = کنشت، کلیسا، کلیسیا	دیه [دِ یِ هْ] (ا) = خون بها، تاوان



ذ

ذات [ذات] (ا) = خویشتن، خود، خیم کس گوهر، وجود، سرشت، هستی خداوند، دارنده	ذره [ذَرَّة] (ا) = ریزه، ریز، خردک، یک جو (کنا.)
ذاکر [ذاکر] (ص) = یادآورنده، یادکننده	ذره ذره [ذَرَّة ذَرَّة] (ا. مر.) = خرده، ریزه جویجو، ریگری
ذاهب [ذاهب] (ص) = رونده، گذرنده، شونده کوشنده	ذریه [ذُرّیَّة] (ا) = فرزند، فرزندزاده
ذابقه «ذائقه» [ذای (ع) قة] (ص) = چشایی مزه	ذقن [ذَقْن] (ا) = زنج، چانه، زنجدان
ذبح [ذبح] (مص) = کشتن، سربریدن، سر زدن، گلو پاره کردن، گلو بریدن، بسمل کردن (ع. ف.)	ذکاء [ذکاء] (مص) = زیرک بودن، زود دریافتن، زیرکی، هشیاری، باهوشی، بخردی، تیزدلی، هوشمندی
ذبح [ذبح] (ا) = گزیدشتی «گیاهی» شیرین	ذکاء [ذکاء] (ا) = آفتاب، خورشید، مهر گرمی، شدت گرمی (ع. ف.)
ذبیح [ذبیح] (ص) = سربریده، گلوبریده	ذکر [ذکر] (ا) = یاد کردن، یاد، یادآوری نام بردن آوازه ستایش
ذخایر [ذخایر] (اج) = پس افکنده ها، اندوخته ها، گنج ها، پستاها	ذکر [ذکر] (ا) = نر، مرد نری، نره، چوک، ایر، شنگه شرم مرد
ذخیره [ذخیره] (ص) = پس انداز، اندوخته، پس افکنده، گنج آمرغ، گوال پستایی	ذکور [ذُکُور] (اج) = نران، نرینگان، مردان
ذراری [ذراری] (اج) = زنان فرزندان، فرزندزادگان	ذکی [ذکی] (ص) = هوشیار، زیرک، باهوش، تیزهوش، بیدار مغز، بینا، بخرد، بیدار دل
ذراع [ذراع] (ا) = بازو، آرش، رش، گز	ذل [ذل] (ا) = خوار شدن، خواری، خاکساری نرمی
ذرع [ذرع] (مص) = گز کردن، اندازه گرفتن کنار گذاشتن	ذلت [ذِلَّة] (مص) = خوار بودن، پست بودن، پستی، خواری، زبونی، خاکساری،

ذوبان [ذَوْبَان] (مص) = گداختن گداخته شدن، آب شدن	ذلیل فرومایگی
ذوحیاتین [ذُوْحِیَاتِیْن] (تر. اض.) = دوزیست	ذلیل [ذَلِیْل] (ص) = فرومایه، خوار، سبک سر، سبکسار، زبون، زیردست، زاره، خوارتن، خوارسار، خوارمایه، پست، خاکسار
ذوذنب [ذُوذَنْب] (تر. اض.) = دنباله دار	ذمائم «ذمائم» [ذَمَائِم] (إج) = بدی ها، زشتی ها، نکوهیده ها
ذوق [ذَوْق] (مص) = چشیدن، چشایی، چشش گراییدن، گرایش خوشی، شادی	ذمه [ذِمْمَه] (إ) = پیمان، زینهار پذیرفتاری
ذهاب [ذَهَاب] (مص) = گذاشتن، شدن، رفتن، گذر، گذشت، رفت و آمد	ذمیمه [ذَمِیْمَه] (ص) = نکوهیده، زشت، ناستوده، بد
ذهب [ذَهَب] (إ) = زر	ذنب [ذَنْب] (إ) = گناه، ناروا، ناشایست
ذهن [ذَهْن] (إ) = هوش، خرد، دریافت، ویر، یاد، یاده، هوشمندی، زیرکی	ذنب [ذَنْب] (إ) = ذم، دنباله، ذنب
ذیحساب [ذِیْحَسَاب] (تر. اض.) = آمرگر، آمارگر	ذنوب [ذُنُوب] (إج) = گناه ها، گناهان
ذیل [ذَیْل] (إ) = پایین، پای دامان، دامن زیر	ذو [ذُو] (إ) = دارنده، خداوند، دارا
ذیلاً [ذَیْلَان] (ق) = درزیر، درپایین پس از این، سپس	ذوات [ذَوَات] (إج) = گوهرها، سرشت ها، هستی ها دارندگان، خداوندان کس ها
	ذوب [ذَوْب] (مص) = گداختن، گداخته شدن، گداز آب شدن آب کردن ساییدن





دهنده، رستی ده	رابع [رابخ] (ص) = سودبخش، سودآور
راس [رغس] (ص) = سر برسر سرور	رابط [رابط] (ص) = پیوند دهنده، بستگی
سرجمله (ف.ع.)	دهنده، پیوستگی دهنده، چسبنده، چسباننده
رأس المال [رغس ل مال] (تر. اض. ص) =	رابطه [رابطه] (ص) = بستگی، پیوند ✓
سرمایه، مایه	راجع [راجع] (ص) = بازآینده، بازگردنده، برگشت کننده درباره ✓
راشد [راشذ] (ص) = دیندار ره شناس، راه دان، راه راست رونده بالنده	راجل [راجل] (ص) = پیاده
راشی [راشئ] (ص) = پاره دهنده، پاره ستان	راجی [راجئ] (ص) = امیدوار، امید دارنده
راضی [راضئ] (ص) = خرسند، خوشدل، خشنود دادستان	راح [راخ] (مص) = شاد شدن، شادی کردن، شادمانی منی، باده ✓
راعی [راعئ] (ص) = نگهبان چوپان، چراننده، شبان فرمانروا	راحت [راحت] (مص) = آساییدن، آرامش ✓
راغب [راغب] (ص) = خواستار، خواهان، خواهنده گراینده، گرونده پسند کار دل داده، امیدوار	یافتن، آسودگی پیدا کردن، آسایش، آسودگی آرام، آسوده، آسوده دل
رافع [رافع] (ص) = فرازنده، بردارنده، بلند کننده، بالا برنده دادخواه	راحة الحلقوم [راحت ل ح ل قوم] (تر. اض. ص) = لرزانک، فزنی
راقم [راقوم] (ص) = نویسنده	راجل [راجل] (ص) = کوچ فرما، کوچنده
راکب [راکب] (ص) = سوار	راحله [راحله] (ص) = ستور بارکش، شتر سواری
راکد [راکد] (ص) = ایستاده، برجای، بی جنب و جوش	راحم [راحم] (ص) = بخشاینده، بخشایشگر، دلسوز، مهربان
راووق [راووق] (ص) = پالونه، پالونه شراب	رادیع [رادیع] (ص) = جلوگیری کننده، بازدارنده، بازایستاندن
	رازی [رازی] (ص) = روزی ده، روزی

راوی [راوِئ] (ص) = گوینده آورنده بازگو	ربوبیت [رُبُوبِی ت] (مص) = پروردگار بودن، پروردگاری، خدایی، خداوندی
راویه [راوِیَہ] (ص) = بازگوینده مشک آب چار پاییی که مشک آب رامی برد	ربیع [رَبِیْع] (!) = بهار، بهارگاه رتبه [رُتَبَہ] (!) = پایه، پایگاه جاه
راهب [راہِ ب] (ص) = ترسا، ترسکار کشیش ترسای پارسا و گوشه نشین عبادتکار (ع. ف.)	رتق [رَتَق] (مص) = بستن، دوختن بست و گشاد، دوختن و شکافتن، بستن و گشودن رثاء [رَثَاء] (مص) = گریستن، مویه گری یاد کردن مرده، مرده ستایی
رای [رَی] (مص) = کنکاش اندیشه، رای جگاره، جدکاره	رجاء [رَجَاء] (مص) = امید داشتن، آرزو داشتن، امیدواری، چشمداشت رجال [رِجَال] (ج) = بزرگان، نامداران مردان
رایت [رَاِیَت] (!) = پرچم، درفش اختر	رجاله [رَجَالَه] (!) = پیادگان فرومایگان، بی هنران
رایج [رَاِیَج] (ص) = روا، روان، سره پول جاری (ف. ع.)	رجحان [رُجْحَان] (مص) = افزون آمدن، فزونی داشتن، چربیدن، برتری بلندپایگی
رایحه «رائحه» [رَاِیَح] (ع) ح ه = بو بوی خوش	رجس [رِجْس] (!) = پلیدی، گندگی گناه زشت
رباء [رَبَاء] (مص) = افزون گرفتن کوالیدن، بیشی یافتن	رجعت [رَجْعَت] (مص) = بازگشتن، برگشتن، بازآمدن، برگشت رستاخیز
رباط [رَبَاط] (!) = بند، رشته، پیوند گروه سواران کاروانسرا	رجل [رَجْل] (!) = کاک مرد رجل [رِجْل] (!) = پای، پا
رباع [رَبَاع] (ق) = چهارچهار، چهارگان چهارخال	رجم [رَجْم] (مص) = سنگسار کردن، کشتن باسنگ دشنام گفتن راندن، دور کردن
رب النوع [رَبُّ ثُنُوع] (تر. اض.) = پروردگار، ایزد فرشته نگهبان	رجوع [رُجُوع] (مص) = بازآمدن، بازگشت، برگشتن، وا آمدن، برگشت، واگشت
ربیع [رَبِیْع] (مص) = بهره بردن، سود یافتن بهره، سود	رحل [رَحْل] (!) = آسایشگاه بار، گیرخ، رخت
ربط [رَبْط] (مص) = بر بستن، بستگی، وابستگی، پیوند	رحلت [رَحْلَت] (مص) = کوچ کردن رحلت [رَحْلَت] (مص) = درگذشتن، از جهان رفتن بار بستن، کوچیدن، کوچ
ربیع [رَبِیْع] (!) = چار یک، یک چهارم ربیع [رَبِیْع] (!) = سرا، خانه، فرود آمدنگاه	
ربقه [رَبْقَه] (!) = بند، رشته، رشته گره دار بند گردن گردن بند جانوران	
ربوب [رُبُوب] (ج) = خدایان آفرینندگان	

✓	رحم [رَحْمٌ] (!) = بچه دان، زهدان پوگان، بویگان، آبسته، پوسدان خویشی، خویشاوندی، پیوستگی	ناکسی ها، فرومایگی ها	رسم
✓	رحم [رَحْمٌ] (مص) = بخشودن، دل سوختن، مهربانی، دلسوزی، بخشاینده گی	رذیل [رَذِیْلٌ] (ص) = ناکس، فرومایه، پست، لوالو، لُتره	
✓	رحمان [رَحْمَانٌ] (ص) = بخشاینده، مهربان	رذیله [رَذِیْلَةٌ] (ص) = پستی، ناکسی، فرومایگی	
✓	رحمت [رَحْمَتٌ] (مص) = بخشودن، بخشایش دلسوزی درود، آمرزش	رزاز [رَزَزَاؤُ] (ص) = برنج کوب برنج فروش	
	رحیق [رَحِیقٌ] (!) = باده، باده ناب، می بی آمیغ	رزاق [رَزْزَاقٌ] (ص) = روزی دهنده	
	رحیل [رَحِیْلٌ] (مص) = کوچیدن، کوچ کردن، رفتن، کوچ، بار بستن، بُنه بستن	رزانت [رَزَانَتٌ] (مص) = سنگین بودن، سنگینی، گرانباری آهستگی، بردباری	
✓	رحیم [رَحِیْمٌ] (ص) = بخشایشگر، بخشاینده، آمرزگار مهربان، دلسوز	رزق [رِزْقٌ] (!) = روزی، آبخور، داخیم	
	رخاء [رَخَاءٌ] (مص) = سست کردن، سستی، نرمی فراخ بودن زندگی، فراخی	رزین [رَزِیْنٌ] (ص) = استوار گرانمایه سنگین	
✓	رخصت [رُخَصَتْ] (مص) = آزاد کردن، رها کردن پدرو دستوری، دستور، پروانه آسانی	رسالت [رَسَالَتٌ] (مص) = پیام بردن، پیام آوردن، پیامبری نوشته، پیام	
✓	رخوت [رُخْوَتٌ] (مص) = نرم شدن، نرمی، سستی	رساله [رِسَالَةٌ] (!) = نامه، نوشته، دفترچه (ع.ف.)	
✓	رد [رَدٌّ] (مص) = باز دادن، باز گردانیدن، وا زدن، نپذیرفتن بازگشتن باز آفریدن	رسم [رَسْمٌ] (ص) = پیکر نگار، چهره نگار، نگارگر، صورت بند (ع.ف.)، طرح کش (ع.ف.)، نقش بند (ع.ف.)	
✓	رداء [رَدَاءٌ] (!) = بالاپوش، دوش انداز طاق (تاق) آسمان	رسایل «رسائل» [رَسَائِلٌ] (ج) = نوشته ها، نامه ها	
	رده [رَدَّةٌ] (!) = برگشتگی، از دین برگشتگی	رستاق [رُسْتَقٌ] (!) = روستا	
✓	ردیف [رَدِیْفٌ] (ص) = رج، رسته، رده، راسته برابر	رسم [رَسْمٌ] (مص) = دستور، دستور دادن صورت کشیدن (ع.ف.)، نقش کردن (ع.ف.)، نگاره، کشیده نگار، رقمزنی (ع.ف.)	
✓	رذالت [رَذَالَتٌ] (مص) = پستی کردن، ناکسی نمودن، فرومایگی کردن	رسم [رَسْمٌ] (مص) = راه کسی رفتن، آیین کسی پیش گرفتن، آیین، روش، خوی، شیوه، سان، راه یاسه (یاسا)	
✓	رذایل «رذائل» [رَذَائِلٌ] (ج) = پستی ها،		

رسن [رَسَنَ] (ا) = بند، ریسمان، رشته افسار	خشنودی بهشت پسندیدن ستایش، آفرین
✓ رسوب [رُسُوبَ] (مص) = ته نشین شدن، ته نشست کردن، دُرده، واماندن	رضی [رَضِیَ] (ص) = مرد خشنود، دلخوش، خرسند
✓ رسوخ [رُسُوخَ] (مص) = فرو رفتن استواری کردن، پایداری، پابرجایی	رطب [رَطَبَ] (ص) = تر، تروتازه رطب [رَطَبَ] (ا) = خرما، تازه
رسول [رَسُولَ] (ص) = وخشور، پیامبر، پیامبر، پیغامبر پیک، فرستاده، آسکدار، پیام آور پاخ، وچرگر، وچرگر	رطب و یابس [رَطَبٌ وَیَابِسٌ] (تر. عط.) = تر و خشک با هم (درست و نادرست باهم) (کنا.)
رسوم [رُسُومَ] (ا. ج) = آیین ها، روش ها، راه ها، دستورها	رطل [رَطْلَ] (ا) = پیمان، پیاله
رشاد [رَشَادَ] (مص) = براه بودن، بسامان بودن، رستگاری، راستی پیروزی	✓ رطوبت [رُطُوبَتَ] (مص) = نم، نا (ی) نمناکی، نمج، نمج خیسیدن، تر شدن تری، تازگی خوتیه
✓ رشادت [رَشَادَتَ] (مص) = پر دل بودن، دلیر بودن، دلیری، بی پروایی، پر دلی، دلاوری	✓ رعایت [رِعَايَتَ] (مص) = تیمار خوردن، پاییدن، نگهداشتن، نگاهداشت، پاس، نگهبانی نوازش، دستگیری چرانیدن بزرگی کردن
✓ رشد [رُشْدَ] (مص) = بالیدن، بزرگ شدن، بالش کاردانی رسیدن براه شدن	✓ رعب [رُعْبَ] (مص) = ترسیدن، سهمیدن، نهیب، ترس، پرواس، هراک، هاس رمش
✓ رشوه [رُشْوَهَ] (ا) = گزید، لاج، پاره، بلکفد	✓ رعد [رَعْدَ] (ا) = تندر، آسمان غرش، بُختو، گُور
✓ رشید [رَشِیْدَ] (ص) = دلیر، دلاور بزرگ رستگار کاردان، راه دان، راهنمای	✓ رعشه [رَعْشَهَ] (ا) = لرزه، لرزش، جنبش
✓ رشیق [رَشِیقَ] (ص) = نیکو، زیبا بلند بالا، خوش اندام، کشیده بالا	✓ رعنا [رَعْنَا] (ص) = زیبا، خوشگل، خوشنما، آراسته خودخواه، خودپسند، خودآرا، شنگ، زین گول
✓ رضا [رِضَا] (ا) = تن درد ادگی خوشدلی، خوشنودی، خرسندی	✓ رعونت [رُعُونَتَ] (مص) = خودخواهی
✓ رضاع [رِضَاعَ] (مص) = شیر خوردن، شیر خوارگی	✓ رعیت [رَعِیَّتَ] (ا) = مردم، توده مردم
✓ رضایت [رِضَايَتَ] (ا. مص) = خشنودی، خرسندی، دلخوشی	✓ رغبت [رَغْبَتَ] (ص) = گراییدن، گرایش، گراه، رو نمودن، خواستن، خواهانی، خواهش آرزو دندان نهادن
✓ رضوان [رِضْوَانُ] (مص) = خشنود شدن،	

میل نمودن (ع.ف.)	هم چشمی کردن، چشم همچشمی رکود
✓ رفاقت [رِفَاقَت] (مص) = دوستی کردن،	چشمداشت، نگهبانی
دوستی، همراهی، همدمی، دمسازی، یاری	✓ رفاص [رَقْصًا ص] (ص) = پای گر، پای
رفاه [رِفَاه] (مص) = آسایش داشتن، آسودگی	کوبنده، پای کوب، دست انداز یافرا
داشتن، بفراخی زیستن، تن آسانی کردن، تن آسایی	بازیگر
✓ رفاهیت [رِفَاهِيَّة] (مص) = باآسانی	رقبت «رقبة» [رَقَبَة] (!) = گردن، پس
زندگی کردن، آسودگی، آسایش، تناسانی،	گردن، بن گردن، کزوغ بنده
آسایش، آسانی، فراخی زندگی	✓ رقت [رِقَّة] (مص) = نرم شدن
✓ رفع [رَفْع] (مص) = برداشتن، بلند کردن،	نازکدلی، دلسوزی، نرمی، نازکی
برپا کردن، برآوردن، افراختن، برگشیدن،	✓ رقص [رَقْص] (مص) = جنبیدن، پای
فرازیدن، اوراشتن آهیختن، برانداختن،	کوفتن، پایکوبی، پای بازی بازیگری
پرداختن	وشتن، وشت
✓ رفعت [رِفْعَة] (!) = بلندی بلندپایگی،	✓ رقعہ «رقعة» [رُقْعَة] (!) = نوشته، نامه
بزرگواری، والایی	پاره، تکه پینه
✓ رفق [رِفْق] (مص) = نرمی کردن، نرمی،	✓ رقم [رَقْم] (مص) = نبشتن، نگاشتن،
نیکویی، مهربانی، دوستی، همراهی آرم	نگارش نوشته، نگاشته پیکر، شمار
داشتن	نشان
✓ رفقاء [رُفَقَاء] (ج) = دوستان، یاران،	✓ رقیب [رَقِيب] (ص) = هم چشم، همآورد
همراهان، همدمان	پاسبان، نگاهبان همال
✓ رفوء [رُفُوء] (مص) = پیراستن پیوندد جامه	✓ رقیبت [رِقِيقِيَّة] (مص) = بندگی کردن،
کردن	بردگی
✓ رفیع [رَفِيع] (ص) = فرازنده، بالا برنده بلند	✓ رفیق [رَفِيق] (ص) = نرم، هموار، آبکی،
پایگاه، والا، مهین، مهینه، بلندپایه	آبناک، سست، شل، نازک، تنک، هاموار،
✓ رفیق [رَفِيق] (ص) = یار، همدست،	تسود
دوست، همدم، دمساز، دوستکام، همراه،	✓ رفیق القلب [رَفِيقُ الْقَلْب] (تر. اخه.) =
هامراه همپاز، انباز هومیترا پشت وپناه،	نازکدل، نرم دل
هم پهلوی بازو	✓ رقیقه [رَقِيقَة] (ص) = نوشته، نبشته
✓ رقاب [رِقَاب] (ج) = گردن ها، بن	✓ رکن [رُكْن] (!) = گوشه دیوار، گنچ دیوار
گردن ها، پس گردن ها بندگان	کرانه پایه، ستون، بنیاد بزرگ، سرور
✓ رقابت [رِقَابَة] (مص) = برابری کردن،	✓ رگود [رُكُود] (مص) = ایستادن، آسودن،
	آرامیدن، آرام شدن، آرام گرفتن، برجای بودن

روایت [رَوَايَت] (مص) = از زبان کسی گفتن، بازگویی کردن، حکایت کردن، (ع.ف.)، آگهی	کسادى بازار (ع.ف.) رکوع [رُكُوع] (مص) = خم گشتن، دوتا شدن، پشت خمانیدن
روح [رُوح] (!) = روان، جان، نهان، هوش، دل، هوش فروهر، فرور	رکون [رُكُون] (مص) = آسودن، آسایش یافتن، آرام گرفتن یازیدن، گراییدن
رؤساء [رُءِساء] (إج) = سران، سروران، بزرگان	رکیک [رَکِک] (ص) = سست، باریک ناکس، پست، فرومایه زشت، یاوه
روضات [رُوضَات] (إج) = گلزارها، باغ ها	رماد [رَمَاد] (!) = خاکستر
روضه [رُوضَة] (!) = گلزار، گلستان، باغ بزرگ، گلشن بهشت (کنا.) چمن	رمال [رِمَال] (إج) = ریگ ها، شن ها، ریگستان ها
روفق [رُوفُق] (!) = رنگ، خوبی، نوا، نمود، سامان، روایی، شیرینی، پیشرفت، آب کار، روشنائی، نیکویی	رمال [رَمَال] (ص) = ریگ فروش فالگیر (ع.ف.)
رؤیا [رُءِیَا] (مص) = خواب دیدن، گزر، بوشپاس	رمع [رَمُع] (!) = نیزه
رؤیت [رُءِیَت] (مص) = دیدن، نگریستن، نگاه کردن، دیدار، دید	رهم [رَم] (مص) = پوشیده گفتن راز، پرخیده، نهانی
رهبان [رُهبَان] (ص) = دیرنشین، ترسا، گوشه گیر	رهمق [رَمَق] (!) = تاب، توان، توش، مانده
رهبانیت [رُهبَانِیَت] (مص) = دیرنشینی، ترسایی، گوشه نشینی	رهمق [رَمَق] (!) = نگریستن، نگاه کردن
رهن [رَهْن] (!) = گرو دادن، گروگان گذاردن پایندان شالهنک، بند	رهل [رَمَل] (!) = ریگ، شن، سنگ ریزه
ریاء [رِیَاء] (مص) = دورویی، خودنمایی، لاف، ريو	رهمی [رَمِی] (مص) = افکندن، انداختن تیراندازی کردن
ریاح [رِیَاح] (إج) = باده ها	رهمیم [رَمِیْم] (ص) = پوسیده، کهنه
ریاحین [رِیَاحِیْن] (إج) = گلها، اسپرم ها	رواء [رُوءَاء] (!) = دیدار، دیدار نیکو
سبزه ها	روابط [رُوءَابِط] (إج) = پیوندها، پیوستگی ها آمیزش
ریاست [رِیَاسَت] (ع.ا) = بزرگی	روایت [رُوءَايَت] (إج) = گویندگان بازگو کنندگان آوردندگان
کردن، سروری کردن، فرمانروایی کردن سرداری رهبری	رواج [رُوءَاج] (مص) = روان بودن، روانیدن، روا، روایی سامان
	رواق [رُوءَاق] (!) = پیشگاه، ایوان، پیشخانه، پایگاه، پیش طاق، ستاوند، خجیری

ریاض [ریاض] (اج) = باغ ها، گلشن ها
 ریاضت [ریاضت] (مص) = رنج کشیدن،
 رنج بردن || ورزش کردن، کوشش کردن،
 تمرین کردن (ع. ف.) || فرهیختن، فرنودی
 ریب [ریب] (مص) = دودل شدن، دودلی ||
 نیاز || گمان، گمان مندی
 ریت [ریب] (ل) = گمان || بدگمانی ||
 دودلی
 ریحان [ریحان] (ل) = اسپرم، شاسپرم،
 ریه [ریه] (ل) = شش، جگر سپید
 ریح [ریح] (ل) = آب دهان
 ریع [ریع] (مص) = بالا آمدن، برآمدن ||
 افزون شدن || گوالیدن
 ریت [ریه] (ل) = آب دهان
 ریه [ریه] (ل) = شش، جگر سپید





خاشاک سرگین چیز اندک آب کم	زاجر [زاج ز] (ص) = بازدارنده برانگیزنده،
زبانیه [زَبَانِيَّة] (!) = سرکشان، مردم سخت	بانگ زننده اندر زدهنده
ودرشت دوزخ بانان، فرشتگان شکنجه	زایع [زَايِع] (ص) = برزگر، کشاورز،
زید [زَبَد] (!) = کف، یکفک	خویشکار، برزیگر
زیده [زُبْدَة] (!) = گزیده، برگزیده،	زاویه [زَاوِيَّة] (ص) = گوشه، کنج
پسندیده، سبکیار سرشیر، تاشک	زاویه حاده [زَاوِيَّة حَادَّة] (تر. وصف.) =
زیرجد [زَبْرَجْد] (!) = بُسراق، سنگی	گوشه تند
گرانبها	زاویه قائمه [زَاوِيَّة مُقَامَّة] (تر. وصف.) =
زبور [زَبُور] (!) = نوشته، نبشته	گوشه راست
زجاج [زُجْجَا] (!) = آبگینه، پیاله بلور، شیشه	زاویه منفرجه [زَاوِيَّة مُنْفَرِجَة] (تر. وصف.) = گوشه باز
زجر [زَجْر] (مض) = تاراندن، راندن	زاهد [زَاهِد] (ص) = پاکدامن، پارسا،
بازداشتن بانگ زدن آزار، شکنج،	درویش، مرد خدا، گوشه گیر، پاکرو، پاکباز،
شکنجه، باهکیدن، باهک، پوشودن	دژپسند، گهبید، ابرو، دژکام، دژآکام
زحمت [زَحْمَت] (!) = رنج، دشواری، آزار،	زاهر [زَاهِر] (ص) = روشن سرخ پررنگ
سختی، دردسر، آزرده گی هنگامه، گیر و	گیاه خرم
دار انبوهی	زاید «زائِد» [زَايٍ (ع) د] (ص) = افزون،
زخرف [زُخْرُف] (!) = آراسته زر خوبی،	بیش، وَغیش افزون شونده، زیاد
آبدار	شونده (ع. ف.) پیرایه بیهوده
زراعت [زِرَاعَت] (مض) = کشتکاری	زایر «زائر» [زَايٍ (ع) ز] (ص) = دیدارکننده
کردن، کشاورزی، کشتکاری، کشت وکار	زایل «زائل» [زَاعِل] (ص) = ناپایدار،
تخم افکندن، برز افشاندن ورزه، ورز،	ناپاینده کم ناپدید
شیار کاویدن، ژومیدن	زباله [زُبَالَة] (!) = خاکروبه، آشغال، خارو
زرافه [زُرْرَافَة] (!) = گاوپلنگ، اشتراگو،	

شترگاوپلنگ	زَنَاء [زَنَاء] (مص) = بدکاری کردن، گرد	زیادت
زَع [زَع] (مص) = کاشتن، کاشت	آمدن به ناروایی	
کشتکاری، کشت، برزگری تخم افشاندن	زَنَار [زُنَاو] (!) = کمر بند، گُستی، گُشتی	
زَرَق [زَرَق] (مص) = کبود شدن دورنگی، دروغ، دورویی	زَنَبَق [زُنَبَق] (!) = پیلغوش	
زَعَامَت [زَعَامَت] (مص) = سروری کردن، پیشوایی، سروری، بزرگی، مهتری	زَنَبُور [زُنَبُور] (!) = کُتَب، گِلِیز، مُنگ	
زَعْفَرَان [زَعْفَرَان] (!) = جِساد	زَنَبُور عِسل [زُنَبُور عِسل] (تر. اض.) = پَرَمَر	
زَعَم [زَعَم] (مص) = گمان بردن، گمان مهتری کردن، سروری کردن، پیشوایی، بزرگی پایندانی، پذیرفتاری	زَوَاج [زَوَاج] (!) = زن کردن زناشویی	
زَفَاف [زَفَاف] (مص) = دست بدست دادن، هم بستر کردن، دامادی کردن	زَوَال [زَوَال] (مص) = ناپدید شدن، نیستی، نابودی پشت دادن ناپایداری خامتن آفتاب زردی	
زَكَاَم [زَكَاَم] (!) = آبریزش بینی، گرفتگی بینی	زَوَاهِر [زَوَاهِر] (اج) = روشن ها بلندها	
زَل [زَل] (مص) = لغزیدن، لغزش	زَوَايَا [زَوَايَا] (اج) = گوشه ها، کنج ها	
زَلَال [زَلَال] (ص) = ناب، پالیده، آب گوارا، آب پاک	زَوَايِد «زَوَايِد» [زَوَايِد] (اج) = افزونی ها بیپوده ها پیرایه ها	
زَلْزَلَه [زَلْزَلَه] (مص) = لرزیدن، لرزش زمین لرزه ترسانیدن	زَوْج [زَوْج] (!) = شوی، شوهر همسر جفت لنگه	
زَلَل [زَلَل] (مص) = لغزیدن، لغزش افتادن گناه	زَوْجَه [زَوْجَه] (!) = همسر، زن، همخوابه مایه	
زَهَام [زَهَام] (!) = لگام، دهنه، افسار، مهار، پالهنک، پلاهنک	زَوْر [زَوْر] (!) = دروغ، نادرستی، گول زدن	
زَهْمَان * [زَهْمَان] (!) = شکوفه گیاه	زَوْرَق [زَوْرَق] (!) = کشتی، کُرو، کرجی ماه یکشنبه	
زَهْمَر [زَهْمَر] (!) = مینو	زَهَاد [زَهَاد] (اج) = پارسایان، پرهیزکاران	
زَهْمَرَه [زَهْمَرَه] (!) = دسته، گروه	زَهْد [زَهْد] (مص) = پرهیزگاری کردن، پارسایی کردن، گوشه گیری، پرهیزگاری	
زَهْمَرَه [زَهْمَرَه] (مص) = سرود خواندن، سر آوازه کردن	زَهْر [زَهْر] (!) = شکوفه گیاه	
	زَهْرَاء [زَهْرَاء] (ص) = درخشنده، سپید روی، درخشنده روی	
	زِيَاد [زِيَاد] (!) = بسیار، فراوان، افزون، فزون، بیش، بیشمار، بیشی، چشک، نهمار	
	زِيَادَت [زِيَادَت] (مص) = فزودن، بسیار شدن، افزونی یافتن، بسیاری، بیشی، بیش	

• زمان در فارسی و عربی مشترک است.

زیارت زیارت [زِیَارَتْ] (مص) = سرزدن، دیدن، آراستگی، آذین، آرایش، زیور، پیرایه، سیج،
 دیدن کردن، دیدار پائون، آسا، ماهور، ماهو، ایواز، افرند
 // زینت [زِیْنَتْ] (ل) = زیب، آیین،



س

ساباط [سَابَاط] (ا) = سایبان، سایه گاه کوچه سرپوشیده دالان، دهلیز پوشش	ساطع [سَاطِع] (ص) = تابان، درخشان، درخشنده پراکنده آشکاره، هویدا افراشته، بلند، افراخته
سابق [سَابِق] (ص) = پیش، پیشینه، پیشین باستان پیش رس پیشرو، پیشتاز، پیش دست، پیش گیرنده	ساطور [سَاطُور] (ا) = کارد بزرگ ساعت [سَاعَت] (ا) = گهنگما، گاهنما، هنگام نما زمان دم هاسر
سابقاً [سَابِقَان] (ق) = پیشتر، در زمان گذشته، پیش از این	ساعد [سَاعِد] (ص) = آرش، رش، بال، بازو، باهو
سابقه [سَابِقَة] (ص) = پیشین پیشی گیرنده پیشینه	ساعی [سَاعِي] (ص) = کوشا، کوشنده، خوشکار، تخشا دونده، شتابنده
ساتر [سَاتِر] (ص) = پوشنده، پوشاننده پرده پوش، روپوش، پوشش پنهان کننده	سافل [سَافِل] (ص) = پایین، فرود، فرو بی سروپا، پست
ساحت [سَاحَت] (ا) = درگاه، پیشگاه، آستانه	ساق [سَاق] (ا) = پوزه پا، پیماننده
ساحر [سَاحِز] (ص) = جادو، جادوگر، افسونگر، فسونگر فریبنده، جادو خیز دوال باز پری افسا خاک انداز گندا	ساقط [سَاقِط] (ص) = افتاده، فرود افتاده، فتاده ناکس، فرومایه لُخشان
ساحل [سَاحِل] (ص) = پیش، کنار، کرانه، لب	ساقه [سَاقَة] (ا) = باز پسینیان سپاه جلودار پایه تنه درخت
سارق [سَارِق] (ص) = دزد، شبگر، شبگرد، شبرو راهزن غارتگر (ع.ف.) زکور، شنگل، شنگول، گهر، منگل، منگل	ساقی [سَاقِي] (ص) = می دهنده، می گسار نوشاننده آب دهنده، آبیار چمانی، سریده، می بد، نوشانک
ساری [سَارِي] (ص) = واگیردار روان، رونده، در رونده	ساکت [سَاكِت] (ص) = خاموش، خموش، آرام، زبان بسته، بی سر و صدا (ع.ف.)

ساکن [سَاکِنُ] (ص) = آرامیده، آسوده، آرام نشیننده زیستور، باشنده ایستاده، بی جنبش	سباع [سِ بَاعُ] (إِج) = درندگان، ددان، جانوران درنده
سالب [سَالِبٌ] (ص) = رباینده، گیرنده زبان رساننده	سبب [سَبَبٌ] (إِ) = دست آویز، انگیزه، افزار، بند، مایه، گیو، لاد، رؤن
سالف [سَالِفٌ] (ص) = گذشته، پیش رفته، پیشین	سبحان [سُبْحَانُ] (مص) = پاک بودن پاکیزه کردن پیاکی یاد خدا کردن
سالک [سَالِکٌ] (ص) = رونده، راهرو، راه رونده، رهسپار	سبط [سَبْطٌ] (إِ) = پسر پسر، فرزندزاده
سالم [سَالِمٌ] (ص) = تن درست، درست، راست، بی گزند، تن آسان، دژواخ	سبع [سَبْعٌ] (إِ) = هفت
سامع [سَامِعٌ] (ص) = شنونده	سبق [سَبَقٌ] (مص) = پیش افتادگی، پیشی جستن، پیش افتادن
سامعه [سَامِعَةٌ] (ص) = شنوا شنوایی، نیروی شنوایی گوش	سبقت [سَبَقَتْ] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی، فراجه
سامی [سَامِی] (ص) = بلند، فراز، بالا	سبک [سَبْکٌ] (مص) = گداختن روش، شیوه
سانحه [سَانِحَةٌ] (ص) = پیش آمد، روی داد، رخداد	سبوح [سَبْحٌ] (ص) = ستاینده
ساهر [سَاهِرٌ] (ص) = بیدار، شب بیدار، شب زنده دار	سبوح [سُبْحٌ] (ص) = بسیار پاک
سایر «سائر» [سَاعِزٌ] (ص) = رونده، روان دیگر همه	سبیل [سَبِيلٌ] (إِ) = راه، راه روشن، راه راست روش
سایرین [سَائِرِیْنُ] (إِ) = دیگران روندگان	ستار [سَتَارٌ] (ص) = دیواره، پوشش بسیار پوشنده
سایل «سائل» [سَاعِلٌ] (ص) = پرسنده، پرسش کننده، خواهنده گدا	ستر [سَتَرٌ] (مص) = بازداشتن پوشیدن، پوشش پرده
سیابه [سَبَابَةٌ] (إِ) = دومین انگشت دست	سجاده [سَجَادَةٌ] (إِ) = جانماز سفره دستار خوان نهالین، نهالین
سباح [سَبَّاحٌ] (ص) = آشناکن، شناور، شناگر	سجایا [سَجَايَا] (إِج) = خوی ها، خواها
سباحیت [سَبَّاحَتٌ] (مص) = شنا کردن، شناوری	سجده [سَجْدَةٌ] (إِ) = کرنش، زمین بوسی، فر بوس، بخاک افتادگی
	سجل [سَجْلٌ] (إِ) = شناسنامه، نام و نشان چک بامهر پیمان
	سجن [سَجْنٌ] (مص) = بند کردن، زندانی

کردن، بازداشت	سخی الطبع [سَخِیْ طَبْعُ] (تر. اض. .) سرود
سجن [سَجْنُ] (ل) = زندان	= راد، جوانمرد گشاده دست
✓ سجود [سُجُودُ] (مص) = بخاک افتادن،	سَخِیف [سَخِیْفُ] (ص) = سبک بیخرد،
سجده گزارى کردن (ع. ف.)، پیشانی	کم خرد پست، دون
سودن نماز، بندگی، پرستش	سد [سَدُّ] (مص) = فرو بستن، پیش بستن،
سحاب [سَحَابُ] (ل) = ابر، میخ	جلوگیری بند، بست بند آمدن
✓ سحار [سَخْ حَا زُ] (ص) = افسونگر،	سداد [سَدَادُ] (مص) = بر راه راست بودن،
جادوگر فریبنده	راستی، درستی
سحب [سُحْبُ] (اج) = ابرها	سده [سُدَّةُ] (ل) = پیشگاه، درگاه، درخانه،
✓ سحر [سَحْرُ] (مص) = جادو کردن، جادویی	آستانه
کردن بستن افسونگری کردن، فسایدن،	سراج [سَرَاجُ] (ل) = چراغ آفتاب
افسایدن فریفتن، نیرنگ اروند	✓ سراج [سَرَاجُ] (ص) = زین ساز، زینگر
سحر [سَحْرُ] (ل) = بامداد، پگاه، سپیده دم،	زین فروش
سپیده، شبگیر وارنگاه	سرادق [سُرَادِقُ] (ل) = سرپرده
✓ سخاء [سَخَاءُ] (مص) = بخشش داشتن،	✓ سرایت [سَرَايَتْ] (مص) = کارگر شدن
دهش، بخشندگی، بخشش رادی،	واگیر شدن، واگیری
جوانمردی (کنا.)	سربال [سَرْبَالُ] (ل) = پوشاک، پوشیدنی
سخافت [سَخَافَتْ] (مص) = کم خرد	پیراهن شلوار
بودن، بی خردی، گولی	سرج [سَرَجُ] (ل) = زین
✓ سخاوت [سَخَاوَتُ] (مص) = بخشش	سرطان [سَرَطَانُ] (ل) = چنگار، جنگال،
داشتن، گشاده دست بودن جوانمردی	جنگار، خرچنگ، پنچیا، گلچنگ
کردن، رادی	✓ سرعت [سُرْعَتُ] (ل) = شتاب، تندی،
سخره [سُخْرَةُ] (ل) = فرمانبردار، زیر دست	هنگار چالاکی، تیزی، فرفره زودی
بیگاری	گذار
✓ سخره [سُخْرَةُ] (مص) = لابه کردن،	✓ سرقت [سَرَقَتُ] (مص) = دزدیدن، ربودن،
افسوس، ریشخند	دستبرد زدن، دزدی کردن، راهزنی کردن،
سخط [سَخَطُ] (مص) = خشم گرفتن	شبگردی کردن طریدن
ناخشنودی	✓ سرمد [سَرْمَدُ] (ل) = همیشه، جاوید، پیوسته
✓ سخی [سَخِیْ] (ص) = فراخ دست،	✓ سرور [سُرُورُ] (مص) = شاد شدن، شادی
گشاده دست ارجمند، گشاده دل، فراخ	کردن، خوشی کردن، دلخوش بودن،
دیده، دریادل (کنا.) جوانمرد، رادمنش	خشنودی، خشنود بودن شوخی کردن، سینه

سریر گشاد دادن، خرّمی کردن || فرخندگی || دُشتیاد || غمز کردن (ع. ف.)
فرخنج، گُروژ، گُروز، اُولنج، گشی، رنگ / سعد [سَعْدُ] (مص) = فرخنده بودن، خجسته
سریر [سَری ز] (!) = تخت، اورنگ، پاد || بودن || هما، خوب، نیک، ارمگان
زیرگاه، سرین گاه || نیم دست / سعی [سَعْيُ] (مص) = کوشیدن، کار
سریر سلطنت [سَری رَسَلْ طَنْتْ] (تر.) / کردن، چخیدن || رنج، کوشه، تلاش،
اض.) = تخت پادشاهی / کوشش || نبرد
سریر [سَری غ] (ص) = تند، فرزند، تیز، / سعید [سَعِيدُ] (ص) = خوشبخت،
چست، چالاک، ارونند، شتابنده || زود، خجسته، فرخنده، نیکبخت، نیک روز،
زودگذر || آغالیده || تکاور، سپند آسا، سبک کامروا، دلخوش، دولتیار (ع. ف.) ||
خیز / طالع مند (ع. ف.) || ائوشه، پدرام، آدخ،
سریر الانتقال [سَری غ لَ اِنْ تَقَالَ] (تر.) / بختور، فرخ
اض.) = تند هوش، زودیاب، تیزهوش، / سفاک [سَفَاکُ] (ص) = خونریز
زود فهم (ف. ع.)، تند فهم (ف. ع.) / سفاین [سَفَايِنُ] (اج) = کشتی ها
سریر السیر [سَری غ سَیْ ز] (تر. اض.) = / سفر [سَفَرُ] (مص) = جایی رفتن، بنه
تندرو، بادپا / بستن، راهی کردن، رهسپاری || نوردیدن ||
سریر العمل [سَری غ لَ عَمَلْ] (تر. اض.) = / دامن افشاندن
تند کار، چالاک، آتشین آهنگ / سفراء [سُفَرَاءُ] (اج) = فرستادگان
سطح [سَطْحُ] (!) = رو، روی، رویه || / سفله [سُفْلَةُ] (!) = پست، فرومایه،
آشکوب || بام، بان / ناکس || ژکور || بدنهاد، بدسرشت
سطر [سَطْرُ] (مص) = نوشتن || رده، رج || / سفلی [سُفْلَى] (ص) = پست تر، پایین تر
یک رده نبشته / سفیر [سَفِیْرُ] (ص) = فرستاده، نماینده،
سطل [سَطْلُ] (!) = پیمانه، آوند آبکشی / پیک، پیام آور || کار آگاه || فرشته، پاخ
سطوت [سَطْوَتُ] (مص) = تاخت و تاز، / سفینه [سُفْنَةُ] (!) = ناو، کشتی، ناوه،
تاختن || باخشم گرفتن || فرداشتن، فروشکوه / جُنگ
داشتن / سقاء [سَقَاءُ] (ص) = آبکش، آبکاره، آب
سعادت [سَعَادَتُ] (مص) = خوشبخت / دهنده
بودن، خوشبختی، کامرانی، نیکبختی، / سقایت [سَقَايَتُ] (!) = جای آب دادن ||
خجستگی، پیروزی، بهروزی، کاغک، / آبکشی، دادن آب
شاده، ارمگان، پدرام / سقر [سَقْرُ] (!) = دوزخ
سعایت [سَعَايَتُ] (مص) = بدگوی / سقط [سَقَطُ] (!) = ناکس، فرومایه،
کردن، سخن چینی کردن، زشت یاد، / بیکاره || رسوایی || آخال، کالای نبیره ||

لغزش	فرونشستن
سقط [س ق ط] (ا) = افگانه برف، شبنم	سکونت [س ک و ن ت] (مص) = جای گزینی، خانه گزینی
برفی	سکین [س ک ی ن] (ا) = کارد، چاقو، چاکو
سقط [س ق ط] (ا) = پایه، گوشه بال	سکینه [س ک ی ن] (ا) = آرام، آرامش، آسایش آهستگی
شتر مرغ	سلف [س ل ف] (ا) = پام، بان، آسمانخانه، آسمانه اشکوب تاره، تارم، والاد، ناغول
سقط جنین [س ق ط ج ن ی ن] (تر. اض.) = بچه انداختن، فگانه کردن، اپگانه کردن	سلف [س ل ف] (مص) = نادرست بودن، نادرستی بیماری بودن، بیماری، ناخوشی
سقف [س ق ف] (ا) = بام، بان، آسمانخانه، آسمانه اشکوب تاره، تارم، والاد، ناغول	سقوط [س ق و ط] (مص) = (فرو) افتادن، پرت شدن، زمین خوردن، بسر درآمدن لغزیدن، لیز خوردن، لخشیدن، شُخش
✓ سقم [س ق م] (مص) = نادرست بودن، نادرستی بیماری بودن، بیماری، ناخوشی	سکان [س ک ا ن] (ا ج) = باشندگان دنباله کشتی
سقوط [س ق و ط] (مص) = (فرو) افتادن، پرت شدن، زمین خوردن، بسر درآمدن لغزیدن، لیز خوردن، لخشیدن، شُخش	سکته [س ک ت ه] (ا) = ایست، درنگ، ایستاد
سکان [س ک ا ن] (ا ج) = باشندگان دنباله کشتی	سکر [س ک ر] (ا) = شکر
سکته [س ک ت ه] (ا) = ایست، درنگ، ایستاد	سکر [س ک ر] (مص) = بیخود شدن، بیهوش شدن مست شدن، مستی
سکر [س ک ر] (ا) = شکر	سکر [س ک ر] (ا) = بستن بند آب
سکر [س ک ر] (مص) = بیخود شدن، بیهوش شدن مست شدن، مستی	سکران [س ک ر ا ن] (ص) = لولی، مست، سرمست
سکر [س ک ر] (ا) = بستن بند آب	✓ سکنه [س ک ن ه] (ا ج) = باشندگان
سکران [س ک ر ا ن] (ص) = لولی، مست، سرمست	سکوت [س ک و ت] (مص) = خاموش بودن، دم فرو بستن، سر بر نهادن، تن زدن، دم در کشیدن، زبان بستن (کنا)، مهر دهان، دم گرفتن آرامش، آرام
✓ سکون [س ک و ن] (مص) = آرامیدن، آرامش، آرام آساییدن درنگ کردن، پروا کردن	سلام علیکم [س ل ا م ع ل ی ک م] (تر. جملی.) = درود بر شما
	سلب [س ل ب] (مص) = ربودن، گرفتن، برداشتن، کندن، جدا کردن (ص) = کنده، ربوده، جدا شده
	سلخ [س ل خ] (مص) = پوست کندن از

سلس	میان بردن، از بین بردن، نابودی روز پایان ماه (!)	نیک سرشت، پاک نهاد، نیک نهاد بی آزار سم [سَمَم] (!) = زهر، شرنگ
سلس	[سَلَس] (ص) = رام روان نرم و آسان، آسان	سماء [سَمَاء] (!) = سپهر، آسمان، گردون، گرزمان (کنا،) گنبد کوز، گنبد کوژ، گنبد لاجوردی
سلسله	[سَلْسَلَة] (!) = رشته، زنجیر پیوستگی خاندان، دودمان گروه	سماط [سَمَاط] (!) = رشته، رده سفره، دستارخوان
سلطان	[سُلْطَان] (!) = پادشاه، شاه، کشور خدا، شهریار	سماع [سَمَاع] (مص) = شنودن آواز، شنیدن، اشتودن، شفتن، شنوایی گوش داشتن
سلطنت	[سَلْطَنَت] (مص) = پادشاه بودن، پادشاهی، شاهی، فرمانروایی، شهریاری چیرگی، دست داشتن	سماوی [سَمَآوِی] (!. من.) = آسمانی
سلطه	[سُلْطَة] (!) = افزونی چیرگی منش توانایی پادشاهی	سمت [سَمَت] (!) = نشانه پُست سمت [سَمَت] (مص) = راه، سو، راسته رخ، چهره آهنگ، یازش روش نیکو
سلف	[سَلَف] (ص) = پیشینه، گذشته، درگذشته پیشینیان	سمع [سَمْع] (ص) = ناپسند، زشت، بی شرم
سلف	[سَلَف] (!) = پوست	سمسار [سَمْسَار] (!) = داسار، داستار، کارران، نرخی، گهبد
سلک	[سَلَك] (!) = تار، رشته رده	سمط [سَمِط] (!) = رشته گردن بند
سلک	[سَلَك] (!) = آبراه، ناودان، ناودان کوچک	سمع [سَمْع] (مص) = شنیدن، نیوشیدن گوش
سلم	[سَلَم] (!) = آشتی تندرستی	سمک [سَمَك] (!) = ماهی
سلم	[سَلَم] (!) = نردبان پلکان	سمک [سَمَك] (مص) = بلند گردانیدن بلند شدن
سلوک	[سُلُوك] (مص) = رفتار کردن، رفتار، رفتن راهی، روش	سمین [سَمِیْن] (ص) = فربه، چاق، لنبر، گوشت بر، ستبر، پروار، تپل، آکنده گوشت، بخته، تنومند، تناور
سلیس	[سَلِیْس] (ص) = روان، هموار	سن [سِن] (!) = دندان سال زاد
سلیطه	[سَلِیْطَة] (ص) = پتیاره، زن هرزه، زن بدزبان، زبان دراز، چغاز	سنا [سَنَاء] (مص) = روشنایی، فروغ بلندی
سلیقه	[سَلِیْقَة] (!) = سرشت، نهاد	سنان [سِنَان] (!) = نیزه تیزی (هر چیز)
سلیم	[سَلِیْم] (ص) = درست، رهیده از گزند ساده، رام، ساده دل، نرم دل مار گزیده	سلیم النفس [سَلِیْمُ النَّفْس] (تر. اض.) =

سهولت

دستینه، دستبند، دست برنجن، آبارَه
 سوانح [سَ و ا نِ خ] (إِ ج) = رویدادها،
 رخدادها
 سوداء [سَ و د اء] (ص) = دلگیری (إِ) || سیاه
 سور [سوز] (إِ) = باره، بارو، باروی شهر
 سوره [سُورَة] (إِ) = رده || نشان || نمود
 سوره [سَ و رَة] (إِ) = تیزی، تندى
 سوق [سَ و ق] (مِص) = راندن، راندن
 چار پایان، رانش
 سوق [سُوق] (إِ) = بازار
 سها [سَ ه ا] (إِ) = ستاره || نام یک ستاره
 سهام [سِ ه ا م] (إِ ج) = تیرها || بخش ها،
 پاره ها
 سهر [سَ ه ر] (مِص) = بیدار بودن، بیداری،
 بیداری شب || نیمه شب (إِ)
 سهل [سَ ه ل] (ص) = آسان، نرم، ساده،
 خوار || گواسته، گواسته || پدرام
 سهل العبور [سَ ه ل ل ع ب و ر] (تر. اض. .) =
 آسان، آسانرو
 سهل العلاج [سَ ه ل ل ع ل ا ج] (تر. اض. .) =
 آسان چاره
 سهل القبول [سَ ه ل ل ق ب و ل] (تر. اض. .) =
 زودباور || زودپذیر
 سهل الوصول [سَ ه ل ل و ص و ل] (تر. اض. .) =
 آسان یاب، آسان رس
 سهيم [سَ ه م] (إِ) = بخش، بهره || خدنگ،
 ناوک، تیر
 سهو [سَ ه و] (مِص) = لغزیدن، لغزش،
 پرتی || فراموشیدن، فراموشی
 سهولت [سَ ه و ل ت] (مِص) = آسان بودن،
 آسانی || نرمی، سادگی، همواری ||

سنبل [سَ ن ب ل] (إِ) = خوشه
 سنت [سَ ن ت] (إِ) = راه، روش، شیوه ||
 نهاد
 سنخ [سَ ن خ] (إِ) = بن دندان || بن، بنیاد
 سنن [سَ ن ن] (إِ ج) = روش ها، شیوه ها،
 راه ها
 سنه [سَ نَة] (إِ) = سال
 سنه [سَ نَة] (مِص) = چرت زدن، پیتکی،
 اول خواب (ع. ف.) || گران خوابی
 سنی [سَ ن ی] (ص) = بلند || روشن، تابان
 سنین [سَ ن ی ن] (إِ ج) = سال ها ||
 عمرها (ع. ف.)
 سوء [سُوع] (إِ) = بدی، زشتی
 سوابق [سَ و ا ب ق] (إِ ج) = پیشینه ها،
 گذشته ها || سرگذشت ها
 سوء خلق [سُوع لُ خ] (تر. اض. .) = زشت
 خوی، بدخوی، بد رفتاری، خوی بد، کج
 خلقی (ع. ف.)
 سوء ظن [سُوع ظ ن] (تر. اض. .) = بدگمانی،
 فییدن
 سوء قصد [سُوع ق ص د] (تر. اض. .) = آهنگ
 بد || آهنگ کشتن کسی
 سوء هاضمه [سُوع ه ا ض مَة] (تر. اض. .) =
 بدگواری
 سواء [سَ و اء] (إِ) = میانه || برابر، یکسان،
 راستاراست || (ق) مگر
 سواحل [سَ و ا ح ل] (إِ ج) = کناره ها، کرانه ها
 سواد [سَ و ا د] (إِ) = نوشته، رونوشت ||
 تاریکی، سیاهه، تم، تیره || خواند و نوشت ||
 روستاها
 سوار [سَ و ا ر] (إِ) = آنگو، دستیاره، دستواره،

سزادادن، سرکوب کردن، سرکوبی، گوش مال	سجم	کواسیمه کشه
دادن داوری پیراستن فرمان راندن،	✓ سپیم [سَ هِ م] (ص) = انبازه، امباز،	هم بهره
کشورداری کردن دوراندیشی	✓ سیاح [سَ یِ یَا ح] (ص) = جهانگرد، گیتی	نورد
سیاف [سَ یِ یَا ف] (ص) = دژخیم		
شمشیرزن		
✓ سیاق [سَ یِ یَا ق] (مص) = راندن نوشتن	سیاحت [سَ یِ یَا ح ت] (مص) = گردش	
روش	کردن، گشتن، جهان گردی کردن دامن	افشاندن
سیاقت [سَ یِ یَا ق ت] (مص) = راندن، روان		
کردن روش	سیادت [سَ یِ یَا د ت] (مص) = برتری کردن،	
سیال [سَ یِ یَا ل] (ص) = روان آب روان	بزرگی کردن، سروری کردن، سرداری،	مهتری، خواجگی
✓ سید [سَ یِ یَا د] (ص) = بزرگ، خواجه،		
سرور، سالار، سردار	✓ سیار [سَ یِ یَا ر] (ص) = رونده، روان	گردنده کاروان (!)
✓ سیر [سَ یِ یَا ر] (مص) = گشتن، گردش کردن،	سیاره [سَ یِ یَا رَه] (ص) = ستاره گردنده	رونده
کنجکاوای کردن، روان شدن		
✓ سیرت [سَ یِ رَ ت] (!) = روشن سرشت، خوی	✓ سیاست [سَ یِ یَا س ت] (مص) = کیفر دادن،	
سیما [سَ یِ مَا] (!) = رخ، چهره، روی نشان		



ش

شاب [شَاب] (۱) = مرد جوان، جوان، بُرنا ✓
 شاذ [شَاذ] (ص) = کمیاب، دیر یاب ✓
 شارب [شَارِب] (ص) = نوشا، نوشنده،
 آشامنده || برو، بروت (موی روی لب مرد)
 شارح [شَارِح] (ص) = پردازنده، گزارنده ✓
 شارع [شَارِع] (ص) = راه، راه راست،
 شاهراه، جاده || آیین گزار ✓
 شارق [شَارِق] (ص) = تابان، درخشان،
 تابنده، روشن
 شاطر [شَاطِر] (ص) = باهوش، هشیار،
 هوشوار، هوشمند، زیرک || چابک، زرنج،
 چالاک || شوخ || دلاور، بی باک || و شگرده،
 و اشکرده
 شاعر [شَاعِر] (ص) = چامه سرا، چگامه
 سرا || داندنه، دریابنده، آگاه || واتگر،
 سروادی، سروادگو
 شاعِل [شَاغِل] (ص) = جاگیر || بازدارنده ||
 بکار وادارنده
 شافع [شَاغِف] (ص) = خواهشگر || پایمرد ✓
 شاق [شَاقِق] (ص) = سخت، دشوار، توان ✓
 فرسا
 شاکر [شَاکِر] (ص) = سپاسگزارنده، ✓
 نمک شناس، سپاسگزار
 شاکِی [شَاکِی] (ص) = دادخواه || گله مند،
 گله کننده
 شامخ [شَامِخ] (ص) = بلند، والا ✓
 شامل [شَامِل] (ص) = دربردار، فراگیر،
 دارا، فراگیرنده
 شامه [شَامَمَه] (ص) = بویایی ✓
 شأن [شَعْن] (۱) = فر، شکوه، بزرگی، جاه،
 ورج || پایه || کار || آوند
 شاهد [شَاهِد] (ص) = گواه || بیننده || زیبا،
 خوشنما
 شایبه «شائبه» [شَاعِبَه] (ص) = گمان ✓
 آلودگی || آمیزش
 شایع [شَايِع] (ص) = آشکاره، آشکارا ||
 پراکنده، گسترده
 شباب [شَبَاب] (مص) = جوان بودن،
 جوانی، برنایی
 شباهت [شَبَاهَت] (مص) = مانستن،
 هم گونه، همانندی، مانند گی، گرایش
 شبح [شَبْح] (۱) = کالبد، پیکر ✓
 شبکه [شَبَكَه] (۱) = سوراخ سوراخ ||
 پنجره || تور ماهیگیری
 شبه [شَبَه] (۱) = مانند، همانند،
 وان (بـ)

شبهه [شَبَهَة] (!) = گمان، بدگمانی، دودلی ناروا پوشیدگی	شراب [شَرَاب] (!) = می، باده نوشابه، نوشیدنی، آشامیدنی (کنا.) آب آتش زا
شبيه [شَبِيه] (ص) = مانند، همانند، هماور، همال، همتا، نمونه، دیس	شرار [شَرَار] (!) = اخگر، جرقه، آتشیاره، سرشک آتش، ایترک، آبیتر
شتاء [شَتَاء] (!) = زمستان سرما	شرار [شَرَار] (!) = بدی ها
شتم [شَتَم] (مص) = دژنام دادن، دشنام دادن، دشنام سرزنش کردن	شراوت [شَرَاوَت] (مص) = بدی کردن، بدخواهی کردن آشوب برپا ساختن
شجاع [شَجَاع] (ص) = دلور، دلیر، بیباک، پهلوان، یکه تاز، تهمتن، هژیر، ناترس، یل، ناباک، نخچیرزن، پیل افکن، نستوه، نریمان، نیو، نامجو، تَبَرده، پردل (کنا.)	شراره [شَرَارَة] (!) = اخگر، جرقه، آتشیاره، ژابیتر
شجاعت [شَجَاعَت] (مص) = دلیری کردن، پردلی کردن، یارگی کردن، یارایی نیواد گُندا	شراع [شَرَاع] (!) = شامیانه، سایبان، سراپرده زه کمان بادبان کشتی
شجر [شَجَر] (!) = درخت	شرافت [شَرَاَفَت] (مص) = بزرگی کردن، والایی نمودن، وارستگی، آزادگی، ارجمندی، بزرگواری
شجره [شَجَرَة] (!) = بن زاد درخت	شراکت [شَرَاكَت] (مص) = انباز گشتن، انبازی
شجعان [شَجْعَان] (!) = دلاوران، پردلان، دلیران، پهلوانان	شرایط «شرائط» [شَرَايِط] (!) = پیمانها
شجن [شَجْن] (مص) = اندوه، دلتنگی	شراین [شَرَايِن] (!) = رگ ها سرخ رگ ها
شحنه [شَحْنَة] (!) = نگاهبان، پاسبان، گمارده	شرب [شَرَب] (مص) = آشامیدن، نوشیدن
شخص [شَخْص] (!) = کس، آدمی، تن، دپسه	شربت [شَرَبَت] (!) = نوشینه، آشامیدنی
شخیص [شَخِص] (ص) = بزرگ، تناور، ارجمند	شرح [شَرَح] (مص) = آشکار کردن، پیدا کردن گزارش دادن گشایش دادن، ازهم باز کردن وستی چم
شدید [شَدِيد] (ص) = سخت نیرومند، توانا بسیار، فراوان تند	شرحه [شَرَحَة] (!) = پاره، یک پرده
شدید اللحن [شَدِيدُ اللَّحْن] (تر. اض.) = زننده، تند، درستگو	شرو [شَرَو] (!) = اخگر، جرقه، آتشیاره، سرشک آتش
شر [شَر] (مص) = بدکرداری، گزند	شرط [شَرَط] (مص) = پیمان، گرو
	شرع [شَرَع] (مص) = دین، کیش، آیین روش، راه
	شرف [شَرَف] (مص) = آبرو، بزرگی،

بزرگواری	شعبده [شُعْبَة دَه] (!) = تردستی، چشم شفق
شرق [شَرْق] (مص) = برآمدن آفتاب	بندی
خاور باختر سپیدی روشنی آفتاب	شعبه [شُعْبَة] (!) = شاخه دسته
وارتگاه	شعر [شِعْر] (مص) = دانستن، دریافتن
شرک [شِرْک] (ص) = انباز، انبازی	چامه، سرود، سرواده، سرود میوه‌دل (کنا .)
شرکت [شِرْکَة] (مص) = انبازگشتن	شعراء [شُعْرَاء] (اِج) = سرایندگان، چکامه
شروط [شُرُوط] (اِج) = پیمان‌ها گروه‌ها	سرایان، گویندگان شعر (ف . ع .)، سرود
شروع [شُرُوع] (مص) = آغازیدن آغاز، فَلَخ	گویان
شره [شِرَة] (مص) = آزادداشتن، آزمندی	شعف [شِعْف] (مص) = خوشدل گشتن،
شریان [شِرْیَان] (!) = رگ، رگ جنبنده	شادی کردن دلدادگی
✓ شریر [شِرِیْر] (ص) = پلید، بدکار، بد،	شعله [شُعْلَة] (!) = تابش، روشنی، فروغ
مردم آزار پورچ، ناک	زبان آتش، آفرازه
✓ شریعت [شِرِیْعَة] (!) = کیش، روش	شعوب [شُعُوب] (اِج) = تیره‌ها
وخشور پند راه راست	شکاف‌ها، درزها
✓ شریف [شِرِیْف] (ص) = آزاد، بزرگوار	✓ شعور [شُعُور] (مص) = آگاهی یافتن
گهری، پاک‌نژاد	هوش، هش، خرد دانش، آگاهی، دریافت
✓ شریک [شِرِیْک] (ص) = انباز، امباز،	شعیر [شِعِیْر] (!) = جو
همدست، همیار همتا، همال	شغب [شُعْب] (مص) = آشوب کردن، فتنه
شریک المال [شِرِیْکُ الْمَال] (تر . اض .)	انگیزی کردن (ع . ف .) فریادزدن
= همباز، انباز	✓ شغل [شُعْل] (!) = کار، پیشه، هنر، ورز،
شط [شُطْط] (!) = جوی رود، رود بزرگ	فیار
کناره	شفاء [شِفَاء] (مص) = تندرستی یافتن،
شعاب [شِعَاب] (اِج) = درزها،	بهبودی یافتن، درمان شدن
شکاف‌ها شکاف‌های کوه، دره‌ها	✓ شفاف [شَفَاف] (ص) = روشن،
✓ شعار [شِعَار] (!) = نشان، راه و روش	درخشان، تابان آبیگینه
زیر پوش، جامه زیر	✓ شفاعت [شِفَاعَة] (مص) = خواهش
✓ شعاع [شِعَاع] (!) = پرتو، فروغ، رخس، فره،	کردن، خواستاری، خواهشگری میانجی
تاب، شیده	شدن، میانداری کردن، پا در میانی نمودن،
✓ شعائر «شعائر» [شِعَائِر] (اِج) = نشانه‌ها	پایمردی
راه و روش‌ها	شفاه [شِفَاه] (اِج) = لبان، لب‌ها
شعب [شُعْب] (اِج) = شاخه‌ها دسته‌ها	شفق [شَفَق] (!) = شامگاه، سرخی

شکفت	شامگاه	شکیل [شَن کی لَن] (ص) = زیبا، خوشگل،
شفقت	شفقت [شَف قَت ث] (امص) = مهربانی،	دلپسند، خوش اندام
✓	دلسوزی، نرم دلی	شم [شَم م] (مص) = بوییدن، بوی، بو اندر یافتن
✓	شفیع [شَف ی غ] (ص) = میانجی، پایمرد خواهشگر پوزشگر ورفان، ورفشان	شماقت [شَم اَت ث] (مص) = سرزنش کردن شاد شدن به رنج کسی
✓	شفیق [شَف ی ق] (ص) = دلسوز، مهربان پند آموز	شمال [شَم ا ل] (ا) = باد
✓	شق [شَق ق] (مص) = ترکاندن چاک دادن، شکافتن، شکفتگی	شمال [شَم ا ل] (ا) = سرشت، خو، خوی چهر
✓	شق [شَق ق] (ا) = پاره، شاخه، نیمه کرانه، سو، راه	✓ شمایل «شمائل» [شَم ا ع ل] (ا ج) = خوی ها چهره ها، پیکره ها
✓	شقاقل [شَق ا ق ل] (ا) = گزربری (ف.ع.)، زردک بیابانی	شمایم [شَم م ا ی م] (ا ج) = بوی ها
✓	شقاوت [شَق ا و ت] (مص) = سنگدلی کردن، سخت دلی نمودن بدبختی	شمس [شَم س] (ا) = خورشید، مهر، میترا، خور، آفتاب، آف، شید یک اسب، هزارتابه
✓	شقه [شَق قَه] (ا) = پاره، نیمه	✓ شمع [شَم ع] (ا) = موم اسپندار چراغ
✓	شقی [شَق ی] (ص) = سنگدل بدبخت، بداختر	✓ شمن [شَم ن] (ص) = بت پرست
✓	شک [شَن ک] (مص) = دودلی کردن گمان بردن	✓ شمول [شَم و ل] (مص) = فرا گرفتن، دربرگرفتن
✓	شکاک [شَن ک ا ک] (ص) = دودل بدگمان، بسیار بدگمان	✓ شموم [شَم و م] (ا ج) = بوهای خوش، بوییدنی ها، بوی ها
✓	شکایت [شَن ک ا ی ت] (مص) = گله کردن، گله گذاری، گله مندی دادخواهی کردن نالیش، گرزش	✓ شمیم [شَم می م] (ص) = بوی خوش، باد خوشبو بلند
✓	شکر [شَن ک ز] (مص) = سپاس داشتن، سپاسگزاری درود فرستادن هن	✓ شناعث [شَن ن ا ع ث] (مص) = زشت شدن، زشتی سرزنش کردن
✓	شکل [شَن ک ل] (مص) = چهره، روی، رخ پیکر، اندام، کالبد نگاره مانند	✓ شنیع [شَن ی غ] (ص) = ناپسند، ناشایست، زشت، ناسزا، ناهنجار
✓	شکوه [شَن ک وَه] (ا) = گله، گله مندی دادخواهی	شوارق [شَن و ا ر ق] (ا ج) = روشنی ها
		شواهد [شَن و ا ه د] (ا ج) = گواهان، گواه ها
		شواحق [شَو ا ح ق] (ا ج) = بلندی ها
		✓ شور [شَن وُر] (مص) = رای زدن، رایزنی کردن، سگالیدن با یکدیگر، کنکاش کردن

- ✓ شوق [شَوْق] (مص) = دلبستگی داشتن || شہوت [شَهْوَت] (مص) = آز داشتن،
 خرسندی || خواهش کردن || آرزو داشتن،
 آرزومندی
 ✓ شوکت [شَوْكَت] (!) = فر، شکوه، فرو
 شکوه، بزرگواری
 ✓ شوم «شوم» [شَوْم] (ص) = بدشگون،
 ناخجسته، نافرخته
 ✓ شہاب [شَهَاب] (!) = ستاره || زبانہ آتش
 ✓ شہادت [شَهَادَت] (مص) = گواہی دادن،
 گواہی || نامہ || کشته شدن در راه خدا
 شہامت [شَهَامَت] (مص) = بزرگی
 داشتن، توانایی داشتن || دلاوری کردن،
 دلیری نمودن، بی باکی کردن || چستی
 نمودن، چالاکی || زیرکی کردن
 ✓ شہد [شَهْد] (!) = انگبین، شربنی
 ✓ شہرت [شَهْرَت] (مص) = نامداری، نام،
 نامبرداری، آوازه، خنیدگی || آشکار شدن
 ✓ شہرہ [شَهْرَہ] (ص) = نامدار، نامور، نامی،
 بنام
 شہریہ [شَهْرِيہ] (!. من.) = ماهیانہ،
 ماہانہ
 شہم [شَهْم] (ص) = چالاک، تند، تیز،
- شہوت [شَهْوَت] (مص) = آز داشتن،
 خواهش نفس (ف.ع.) || ورون
 شہود [شَهْوَد] (مص) = گواہ شدن، دیدن،
 گواہ بودن || گواہان (اج)
 شہید [شَہِيد] (ص) = کشته (شده) || گواہ
 شہیر [شَہِير] (ص) = نامور، نامدار
 شیب [شَيْب] (مص) = سپید شدن مو ||
 پیری
 شیخ [شَيْخ] (ص) = پیرمرد || مرد بزرگ ||
 دانشمند || پیشوا || پیرمرد (ف.ع.)
 شیطان [شَيْطَان] (!) = دیو، اهریمن،
 اهرمن، انگرہ مینو، ساستا، ہرماس || نافرمان
 شیطنت [شَيْطَانَت] (مص) = سرکشی
 کردن، نافرمانی کردن || گریزی کردن ||
 دورویی کردن
 شیعہ [شِيعَہ] (!) = پیروان، یاران، دوستان ||
 گروه، گروہ ہمدل || روش
 شیوخ [شُيُوخ] (اج) = پیران || رہبران،
 خواجگان، پیشوایان || دانشمندان
 شیوع [شُيُوع] (مص) = آشکار گردیدن،
 آشکاری || پراکنده شدن، پراکندگی





صابر [ص ا ب ز] (ص) = بردبار، شکیبا، خوشتن دار، شکبیده	صالحات [ص ا ل ح ا ت] (ا ج) = کارهای نیک
صاحب [ص ا ح ب] (ص) = خداوندگار، خداوند، خواجه، خواند همراه، یار،	صامت [ص ا م ت] (ص) = خاموش، خمش، گلو بسته، لب بسته، زبان بریده
صاحبین، دوست دارا، دارنده کیا، ورساز	صانع [ص ا ن ع] (ص) = آفریننده، سازنده کارگر، پیشه کار، پیشه ور، دستکار آماینده، گروگر، کروگر
صادر [ص ا د ر] (ص) = فرستاده، بیرون داده بازگردنده	صایب «صائب» [ص ا ی ب] (ص) = راست، درستکار، درست و راست رسا، رسنده
صادرات [ص ا د ر ا ت] (ا ج) = فرستاده ها، اسایگان اسبران	صایم «صائم» [ص ا ی م] (ص) = روزه گیر، روزه دار
صادق [ص ا د ق] (ص) = راستگو، راستیگر پیدا، آشکار درویش نهاد	صبا [ص ب ا] (!) = باد، باد بهاری، باد برین، باد پیش
صارم [ص ا ر م] (ص) = دلاور، مرد دلیر تیغ برنده	صباح [ص ب ا ح] (!) = بامداد، پگاه، سپیده دم
صاعد [ص ا ع د] (ص) = بالا رو، بالا رونده	صباحه [ص ب ا ح ه] (ص) = رخس، درخش، آذرخش ابرنجک
صاعقه [ص ا ع ق ه] (ص) = رخس، درخش، آذرخش ابرنجک	صافی «صافی» [ص ا ف ی] (ص) = ناب، پرداخته، پاک، بی آلایش، ساده دل، پاکیزه،
بی آمیغ روشن بیغش (ف.ع.)، رک و بی پرده پالیده، ساد، نشو، نشو بی دُرد	صباغ [ص ب ا غ] (ص) = رنگرز، رنگ ساز دروغگو
صالح [ص ا ل ح] (ص) = پرهیزکار، پرهیزگار، پارسا، نیکوکار شایسته، نیک، شاهده ارزانی	صبح [ص ب ح] (!) = پگاه، بامداد، آغاز روز، بام، سپیده دم، شبگیر پنگ
	صبر [ص ب ر] (م ص) = بردباری کردن،

صراف [ص ر ا ف] (ص) = کار آگاه،	شاما کچه لبچه	صدف
کهد، درم گزین، گوهرشناس، سره گر	صدف [ص ذ ف] (!) = گهر گوشماهی	✓
صرافت [ص ر ا ف ت] (مص) = سره کردن،	صدق [ص ذ ق] (مص) = راستی کردن	✓
ناب گردانیدن	درستی کردن راست گفتن هرتوز	✓
صرامت [ص ر ا م ت] (مص) = بریدن	صدقات [ص ذ ق ا ت] (! ج) = داشتن ها،	✓
دلیری، دلاوری، چالاکی، مردانگی، بزرگی	بخشیده ها	✓
صرصر [ص ر ص ر] (!) = باد سخت، باد بلند	صدقه [ص ذ ق ه] (!) = داشتن رایگان	✓
آواز	صدم [ص ذ م] (مص) = کوفتن، بهم کوفتن	✓
صرع [ص ر ع] (مص) = افتادن، از پا درآمدن	صدمه [ص ذ م ه] (!) = کوفت، کوفتگی،	✓
افکندن	کوست آسیب، آزار زیان، آگفت،	✓
✓ صرف [ص ر ف] (مص) = گردانیدن،	آگفت گزایش آزرده گی، رنج	✓
بگردانیدن، واژگون کردن بکار بردن، بکار	✓ صدور [ص ذ و ر] (مص) = درآمدن صادر	✓
داشتن گردش کردن، گردش روزگار	شدن (ع. ف.)	✓
✓ صرف [ص ر ف] (ص) = بی آمیزش،	✓ صدور [ص ذ و ر] (! ج) = سینه ها بزرگان،	✓
بی آمیغ، ویژه، ناب، سره	سران، مهتران، بالانشین ها	✓
✓ صرفه [ص ر ف ه] (!) = سود، بهره،	✓ صدوق [ص ذ و ق] (ص) = راستگو، همیشه	✓
بهره مندی افزونی	راستگو دوست، وفاخواه (ع. ف.)،	✓
✓ صریح [ص ر ی خ] (ص) = آشکارا، هویدا،	نمک شناس (کنا.)	✓
پدید بی آلیش، پوست کنده	✓ صدیق [ص ذ ی ق] (ص) = دوست، یار،	✓
رک گو(ی) (ع. ف.)، بی پرده	آشنا، غمگسار (ع. ف.)، هواخواه (ع. ف.)،	✓
✓ صعب [ص ع ب] (ص) = سخت، دشوار،	یاور راستین، راستینه، درست، راستگو	✓
دشخوار گران، انبوه، نهمار	هماس، همیاز دادار، والا	✓
✓ صعب الحصول [ص ع ب ح و ل] (ص) =	✓ صراح [ص ر ا خ] (ص) = ناب، بی آمیغ،	✓
دشوار یاب	پاک	✓
✓ صعب الوصول [ص ع ب و ل] (تر. اض.)	✓ صراحت [ص ر ا ح ت] (مص) = آشکار بودن،	✓
= دیریاب، دشوار رس، دشوار یاب	آشکار شدن، روشنی بی آمیختگی،	✓
✓ صق [ص ع ق] (مص) = بیپوش گردیدن،	بی آمیغی، ویژه شدن بی پردگی، رک	✓
بیپوشی	گوی (ع. ف.)	✓
✓ صعوبت [ص ع و ب ت] (مص) = دشوار بودن،	✓ صراحی [ص ر ا ح ی] (!) = پیمانه، آوند	✓
دشواری، سختی، دشوار گذاری درماندگی	شراب تکرک	✓
✓ صعود [ص ع و د] (مص) = برآمدن، بر شدن،	✓ صراط [ص ر ا ط] (!) = راه راه راست	✓

بالا رفتن، فراز آمدن، اوگ	شناوند نشستگاه سوار	صله رحم
صغار [ص غ ا ز] (اج) = خردان، کوچک ها،	صفی [ص فی ی] (ص) = برگزیده، گزیده	
کهران کودکان	بی آمیغ دوست پاک	
✓ صغر [ص غ ز] (مص) = خرد بودن، خردی	✓ صغیر [ص فی ز] (مص) = بانگ زدن، فریاد	
خرد سالی	شیلیدن، سپیل، اسپیر، شیل، سوت	
✓ صغر [ص غ ز] (مص) = خوار شدن خرده	✓ صقل [ص ق ل] (مص) = پرداختن،	
گردیدن، ریز، کوچک، خرد، کهر، کیچ،	پرداخت، زدودن، ساییدن، پرنک دادن،	
مچول	روشنگری	
✓ صغیر [ص غ ی ز] (ص) = خُرد، کوچک،	✓ صقل [ص ق ل] (ا) = پهلوا تهیگاه	
خُردک، کوچک خردسال	✓ صقیل [ص ق ی ل] (ص) = زدوده روشن	
✓ صَف [ص ف ث] (مص) = رده، رسته، رج،	کرده، روشن زده	
دخ، رست، رژه	✓ صلابت [ص ل ا ب ث] (مص) = درشت بودن،	
✓ صفاء [ص ف ا] (مص) = یک رنگ بودن،	درشتی، ستبری دشواری استوار گشتن،	
یکرنگی سادگی بی آلاشی، پاکیزگی،	استواری سختی، سختگی پیشانی	
پاکی، بی غشی (ف.ع.) خرمی آشتی	✓ صلاح [ص ل ا ح] (مص) = نیک شدن نیکی	
روشنی	کردن آشتی کردن نیکویی، خوبی	
✓ صفار [ص ف ا ز] (ص) = رویگر، مسگر،	بهره سزاواری، شایستگی	
مس فروش، سفیدگر	✓ صلاحیت [ص ل ا ح ی ت] (ص) =	
✓ صفت [ص ف ث] (مص) = ستودن	شایستگی، سزاواری، درخوری	
چگونگی، چونی، گواشه، کواسه، کواس	✓ صلب [ص ل ث] (ص) = سخت، درشت،	
گونواژه خوی گونه پیشه	استوار استخوان پشت	
✓ صفحه [ص ف ح ه] (ا) = چهره، رویه	✓ صلب [ص ل ث] (مص) = بردار کشیدن، دار	
کناره هر چیز برگ	زدن	
✓ صفر [ص ف ز] (ص) = خالی، تهی بوچ	✓ صلح [ص ل ح] (ا) = سازش، آشتی پیوند	
✓ صفراء [ص ف ر ا] (ص) = زرداب، زرده،	✓ صلحاء [ص ل ح ا] (اج) = نیکوکاران،	
گش زرد، لو، ویش زرد رنگ	نیکان	
✓ صفوت [ص ف و ث] (مص) = پاک شدن،	✓ صلوات [ص ل و ا ت] (اج) = درودها	
بی آمیغ بودن برگزیدگی، برگزیده ویژگی	نمازها	
✓ صفوف [ص ف و ف] (اج) = رده ها، رسته ها،	✓ صله [ص ل ه] (مص) = پیوند دادن،	
دسته ها	پیوستگی پاداش، بخشش	
✓ صفه [ص ف ه] (ا) = ایوان، سکو،	✓ صله رحم [ص ل ه ر ح م] (تر.اض.) = نیکی	

صلیب	به خویشان و بستگان	فیاض، شوال، کار، کردار
صلیب [ص ل ی ث] (ص) = چلیپا، چلیپ، ✓	صنف [ص ن ف] (!) = گونه، رسته، دسته، گروه دسته بندی، پایه بندی	خاج دار
صم [ص م م] (اج) = کران، ناسرایان	صم [ص ن م] (!) = بت، شمن، بُد، شمس (ع. ف.) نگار، دلبر	صمخ [ص م خ] (!) = پرده گوش درون
صماخ [ص م ا خ] (!) = پرده گوش	صنوبر [ص ن و ب ر] (!) = کاج، تراز، نازو، له	صم بکم [ص م ب ک م] (ص. مر.) = کران
صم بکم [ص م ب ک م] (ص. مر.) = کران	صنیع [ص ن ی ع] (ص) = آفرینش، آفریده، ساخته کار نیکی پیشه جامعه پاکیزه چرب دست	صمت [ص م ت] (مص) = خاموش بودن، خاموشی
صمد [ص م د] (ص) = بی نیاز پاینده	صواب [ص و ا ب] (!) = راست، درست سزاوار هوده	صمصام [ص م ص ا م] (!) = شمشیر
صمصام [ص م ص ا م] (!) = شمشیر	صوامع [ص و ا م ع] (اج) = دیرها، نیایشگاهها	صمغ [ص م غ] (!) = انگم، انگزد، انگزه، ژد، زد، کهربا
صمغ [ص م غ] (!) = انگم، انگزد، انگزه، ژد، زد، کهربا	صوب [ص و ب] (مص) = باران باریدن راست، درست راستا، سوی، آهنگ	صمیم [ص م ی م] (ص) = پاک، بی آرایش، بی آمیغ برگزیده
صمیم [ص م ی م] (ص) = پاک، بی آرایش، بی آمیغ برگزیده	صوت [ص و ت] (!) = آواز، آوا، بانگ، آهنگ	صنادید [ص ن ا د ی د] (اج) = مهتران، بزرگان سختی ها
صنادید [ص ن ا د ی د] (اج) = مهتران، بزرگان سختی ها	صور [ص و ر] (اج) = پیکرها، روی ها، چهره ها	صنادیق [ص ن ا د ی ق] (اج) = گنجه ها، بنگاه ها
صنادیق [ص ن ا د ی ق] (اج) = گنجه ها، بنگاه ها	صورت [ص و ر ت] (!) = چهره، چهر، رخ، رخسار، روی، رو، دیم، دیمه پیکر چگونگی گونه، گون	صناع [ص ن ا ع] (اج) = سازندگان پیشه وران
صناع [ص ن ا ع] (اج) = سازندگان پیشه وران	صولت [ص و ل ت] (مص) = تاختن خشم زبردستی، شکوه	صناعت [ص ن ا ع ت] (!) = پیشه هنر کار
صناعت [ص ن ا ع ت] (!) = پیشه هنر کار	صوم [ص و م] (مص) = روزه، روزه گرفتن	صنج [ص ن ج] (!) = چنگ
صنج [ص ن ج] (!) = چنگ	صومعه [ص و م ع] (!) = کازه، دیر (مع.)، نیایشگاه (ترسایان)	صندل [ص ن د ل] (!) = چندل، سندل، چندن
صندل [ص ن د ل] (!) = چندل، سندل، چندن	صها [ص ه ا] (!) = باده، می افشره انگور	صندوق [ص ن د و ق] (!) = گنجه بنگاه خاشاکدان
صندوق [ص ن د و ق] (!) = گنجه بنگاه خاشاکدان	صهر [ص ه ر] (!) = خویشاوندی داماد	صنع [ص ن ع] (مص) = آفریدن، آفرینش، ساختن نیکویی کردن، نیکویی
صنع [ص ن ع] (مص) = آفریدن، آفرینش، ساختن نیکویی کردن، نیکویی	صیاد [ص ی ا د] (ص) = شکارچی،	صنعت [ص ن ع ت] (مص) = پیشه، هنر،

شکارگر، نخچیروان، نخچیروال، شکره دار،	صید [ص ی ئ د] (مص) = نخیر کردن، شکار	صیقل
شکرنده، بازیار، دامیار	کردن، شکار، اشکردن، شکریدن، بشگرد،	
✓ صیام [ص ی ا م] (مص) = روزه داشتن روزه	دامیاری	
✓ صیانت [ص ی ا ن ت] (مص) = نگاه داشتن،	صیغه [ص ی غ ه] (ل) = ریخت آفرینش	
نگاهداری، نگهبانی، پاساد پیش گیری	✓ صیغه [ص ی غ ه] (ل) = همسر زناشویی	
صیانت نفس [ص ی ا ن ت ن ف س] (تر .	کوتاه	
اض .) = نگاه داشتن خویشتن	صیف [ص ی ف] (ل) = تابستان گرما	
✓ صیت [ص ی ت] (ل) = آواز، آوازه نام خوب	صیقل [ص ی ق ل] (ص) = پرداخت، پرداز،	
✓ صیحه [ص ی ح ه] (ل) = ناله، فریاد، فغان	زدودن، مالیش زداینده	
بانگ شیهه		



ض

- ضابط [ض ا ب ط] (ص) = نگهدارنده ||
 بایگان || یاور || دهخدا، دهدار || کاردار ||
 نیرومند || هشیار
- ضابطه [ض ا ب ط ه] (ص) = دستور ||
 نگهدارنده
- ضاحک [ض ا ح ک] (ص) = خندان، خندنده
 ضار [ض ا ر] (ص) = زیانکار || زیان رسان
 ضارب [ض ا ر ب] (ص) = زننده
- ضال [ض ا ل ل] (ص) = گمراه، بیره، آواره،
 بیراه
- ضاله [ض ا ل ل ه] (ص) = گم گشته || گمراه ||
 کننده، گمراه
- ضامن [ض ا م ن] (ص) = پذیرفتار، پایندان
 ضایع [ض ا ی ع] (ص) = فرو گذاشته، تباه،
 تبست || گنبدیده، لاش || فرومایه، زبون،
 بیکار || گم
- ضایعه [ض ا ی ع ه] (ص) = ازدست رفته، از
 میان رفته || تباه شده || زبونی || فرو
 گذاشتگی || رویداد بد
- ضباط [ض ب ط] (ص) = بایگان ||
 نوشتار || نگهدارنده
- ضبط [ض ب ط] (ص) = نگاهداشتن،
 نگهداری || بایگانی کردن || داشتن || فرو
- بستن || گرفتن، گردآوری کردن || بیاد سپردن
 ضجر [ض ج ز] (مص) = نالیدن، تپیدن دل،
 دلتنگی کردن، بی آرامی
- ضجر [ض ج ز] (ص) = تنگدل || خشمگین ||
 بی آرام
- ضحک [ض ح ک] (مص) = خندیدن || خنده
 ضخامت [ض خ ا م ت] (مص) = ستبر
 گشتن، کلان شدن، تنومندی، ستبر، درشتی
- ضخم [ض خ م] (ص) = تناور، درشت، ستبر،
 کلان، فربه || هنگفت
- ضد [ض د] (ص) = بازگونه، باشگون،
 پاشگونه || ناساز، ناسازگار || پاد، پت ||
 آخشیج، خشبیج، آخشیگ
- ضد سم [ض د س م] (تر. اض.) = پازهر،
 پادزهر
- ضر [ض ز] (مص) = زیان رساندن، زیان ||
 گزند شدن، گزند || سختی، تنگی
- ضراء [ض ز ر ا ء] (!) = گزند، آسیب ||
 سختی، بدبختی، دشخواری || تنگدستی،
 رنجوری
- ضرب [ض ر ب] (مص) = زدن، کوفتن،
 کفتن، زخم، کوستن || آمیختن || آسیب زدن،
 آزار، زخم زدن || نواختن || (!) = ماند، همتا،

گونه تنبک	بستار بیکس، کوتاه دست بَرخِج، پامس، ضیاء
✓ ضرب المثل [ضَرَبَ لَمْ تَلْ] (تر. اض.) =	بامس، غراچه، فرویش، سپوک
مانند زدن، بسان زدن، داستان زدن	ضعیف الجئه [ضَرَعَ لَمْ تُجْ تَلْ] (تر. اض.) = کوچک اندام
ضربان [ضَرَبَانُ] (مص) = تپیدن، تپیدن	ضعیف النفس [ضَرَعَ لَمْ تَلْ فَنَسْ] (تر. اض.) = بی‌دل، کم‌دل سست بنیاد (کنا.)، سست نهاد سست اراده (ف.ع.)
دل، تپش دل زدن	✓ ضلالت [ضَلَّ لَمْ تَلْ] (مص) = گمراه گشتن، گمراهی بیرهی
ضربت [ضَرَبَتْ] (!) = کوفت، نواخت، کوپ	✓ ضلع [ضَلَّعْ] (!) = پهلوی، کنار، ور، بر دنده گوشه
✓ ضرر [ضَرَر] (!) = زیان، گزند، آسیب	✓ ضم [ضَمَّ] (مص) = گرد آوردن، فراهم آوردن پیوستن، پیوست کردن افزودن
ضرع [ضَرَّعْ] (!) = پستان	✓ ضمان [ضَمَّانُ] (مص) = پذیرفتن، پذیرفتاری پابندانی زنهار
✓ ضرع [ضَرَّعْ] (مص) = زاریدن، خوار گردیدن، رام شدن، خواری، زاری	✓ ضمانت [ضَمَّانَتْ] (مص) = برگردن گرفتن، پذیرفتاری زنهار پابندانی بلایزانی
✓ ضرغام [ضَرَّغَامُ] (!) = شیر دلاور نیرومند	✓ ضمائر «ضمائر» [ضَمَّاعُ زُ] (اج) = درون‌ها اندیشه‌ها
✓ ضروب [ضُرُوب] (اج) = گونه‌ها، دسته‌ها	✓ ضمن [ضَمَّنْ] (!) = درون، توی، لا، در میان، اندرون، پیچیده، پیمایش
✓ ضرورت [ضَرُورَتُ] (!) = ناگزیری، بایستگی، وایست، در بایست، ناچاری نیاز، وایا، وایه، تلنگ	✓ ضمیر [ضَمِّیْ زُ] (ص) = اندرون، اندرون دل، نهاد، درون، نهان اندیشه فرمانم
✓ ضروری [ضَرُورِی] (! . مند) = در بایست، بایست، وایسته، وایست، وایا، ونکول، دروای، ناچار	✓ ضمیمه [ضَمِّمَةُ] (ص) = پیوسته، پیوست، آویزه
✓ ضریب [ضَرِیْب] (ص) = مانند زننده	✓ ضمنین [ضَمِّیْنُ] (ص) = پابندان، پذیرفتار، باییزان
✓ ضریح [ضَرِیْح] (ص) = گور، دخمه، آرامگاه، میانه گور، گورابه شکاف	✓ ضوء [ضَوُّعْ] (مص) = روشن شدن، روشنائی پرتوافکندن
✓ ضریر [ضَرِیْرُ] (ص) = کور، نابینا بیمار	✓ ضیاء [ضِیَّاعْ] (مص) = پرتوافکندن، پرتو، ضعیف [ضَعِیْف] (ص) = بینوا، درمانده، ناتوان رنجور، بیمار، زار، نزار، شکسته حال (ف.ع.) خوارکار شل، سست، کس،
✓ ضعف [ضَعْفُ] (مص) = درمانده شدن، ناتوان گشتن، درماندگی، زاری، مستی، ناتوانی ستوهیدن، ستوهی شل شدن فرو هشتن، فرونشستن کاهیدن	

صباع روشنی، فروغ، تابش، تاو، تاب، افروختگی کردن، مهمانی، جشن، سور، بزم
 صباع [ضِیَاع] (مص) = تباہ شدن، هلاک // ضیق [ضِیْق] (مص) = تنگ شدن ||
 شدن (ع.ف.)، ازین رفتن، نابود شدن به سختی افتادن، تنگی || بخیل
 صیافت [ضِیَافَت] (مص) = میزبانی گشتن (ع.ف.)



ط

طابق النعل بالنعل [طَابَ قَنْعٌ ثَبَّ نَعْلٌ لِي]	رنگ
(ق) = پا جای پا، راستا راست، درست، برابر، یکسان	طایر «طائر» [طَايَ (ع) زُ] (ص) = پرنده، بران، پریده فرشته (کنا.)
طاعت [طَاعَ ث] (مص) = فرمانبرداری	طایفه «طائفه» [طَايَ (ع) فَهْ] (!) = گروه، تیره، دسته خویشان، خویشاوندان
کردن، بندگی کردن پرستش کردن نیوش	طاعن [طَاعَن] (ص) = سرزنش کننده نیزه
طاعن [طَاعَن] (ص) = سرزنش کننده نیزه	طرب [طَرِبَ ث] (مص) = درمان کردن پزشکی پیشگیری بیماری
طاعون [طَاغُون] (!) = مرگامرگ	طربابت [طَرِبَ ابْت] (مص) = درمان پزشکی
طاغوت [طَاغُوت] (!) = جادوگر سرکش بیدادگر، ستم گر بت، نام بومی	طباخ [طَبَّ بَاخ] (ص) = آشپز، پزنده، خورده
طاغی [طَاغَى] (ص) = نافرمان، سرکش ستمکار	پز، خوالیگر، خورشگر سالار، خوانسالار
طاقت [طَاقَتْ] (!) = توانایی داشتن، تاب آوردن، یارایی، یاره، پایاب، تبو، توش بردباری کردن	طباخ [طَبَّ بَاخ] (!) = استواری، توانایی فربهی
طالب [طَالِب] (ص) = خواستار، خواهان، خواستگار جوینده، پوینده پژوهنده، یوزنده افزولنده ادب آموز (ع. ف.)، میلاو	طباقي [طَبَّاق] (مص) = برابر شدن، برابر بودن، برابری
طالع [طَالَع] (ص) = سرنوشت، اختر، بخت، هور دمیده، دمنده، تافته برآینده	طبال [طَبَّ بَال] (ص) = تبیره زن، طبل نواز (ع. ف.)، دهل زن
طامع [طَامِع] (ص) = آزمند امیدوار	طبايع «طبايع» [طَبَّايَ (ع) غ] (ج) = سرشت ها، نهادها، خوی ها
ظاهر [طَاهِر] (ص) = پاکیزه، پاک، بی آلاش ویژه پاک نهاد، آشو ساده	طبيخ [طَبَّخ] (مص) = پزاندن، پختن، پزیدن، پخت، پخت و پز، پزاندن، پختگی

طبع	ساختن برشتن	شادمانی کردن، رامش کردن، شادمان گردیدن، گروز، گروز، کاچه
✓ طبع [ظ ب غ] (مص) = چاپ کردن	سرشت، نهاد، منش، شیوه	طرح [ظ ز ح] (مص) = انداختن، افکندن
طبق [ظ ب ق] (مص) = لنگه، لت پوشش	گروه سینی، تبنگه مهره پشت پشت شرم زن کشتی، وند	گسترده، پهن کردن نگار، گره دور گردانیدن، دور کردن
✓ طبق [ظ ب ق] (!) = برابر	✓ طبق [ظ ب ق] (!) = برابر	✓ طرد [ظ ر ذ] (مص) = راندن، تاراندن، دور کردن
✓ طبقات [ظ ب ق ا ت] (اج) = پایه ها	✓ طبقات [ظ ب ق ا ت] (اج) = پایه ها	طرد [ظ ر ذ] (اج) = موهای پیشانی کرانه ها
✓ طبقه [ظ ب ق ه] (!) = پایه آشکوب، آشکوب رسته، گروهای از مردمان باب پوشش	✓ طبقه [ظ ب ق ه] (!) = پایه آشکوب، آشکوب رسته، گروهای از مردمان باب پوشش	طرز [ظ ر ز] (!) = روش، شیوه، شگرد رسته سان، گون، کواشه آهنگ کنش، کردار
✓ طبل [ظ ب ن] (!) = پوست، کوس، دهل، تیره، تورا، ک، شندف بزرگ شکم	✓ طبل [ظ ب ن] (!) = پوست، کوس، دهل، تیره، تورا، ک، شندف بزرگ شکم	✓ طرف [ظ ر ف] (!) = کران، کرانه، کنار، لبه پیش پهلگاه، پهل، بغل، بر، ور، زهوار سوک، سون، سو
✓ طبل کبیر [ظ ب ل ک ب ی ز] (تر. وصف) =	✓ طبل کبیر [ظ ب ل ک ب ی ز] (تر. وصف) =	✓ طرفه [ظ ر ف ه] (!) = زیبا کمیاب، نوباوه، تازه شگفت آور بازیگر
✓ طبله [ظ ب ل ه] (مص) = پر خوردن، شکم بارگی کردن بویدان (!)	✓ طبله [ظ ب ل ه] (مص) = پر خوردن، شکم بارگی کردن بویدان (!)	✓ طرفه العین [ظ ر ف ه ل ع ی ن] (تر. اض.) = بیکدم، چشم بهم زدن، بیک چشم زدن
✓ طبیب [ظ ب ی ب] (ص) = پزشک، پزشک زیرک، دانا پیله ور	✓ طبیب [ظ ب ی ب] (ص) = پزشک، پزشک زیرک، دانا پیله ور	✓ طرق [ظ ر ق] (اج) = راه ها روش ها
✓ طبیعت [ظ ب ی ع ت] (!) = سرشت، خوی، منش، نهاد، خیم آخشیج بوم چگونگی	✓ طبیعت [ظ ب ی ع ت] (!) = سرشت، خوی، منش، نهاد، خیم آخشیج بوم چگونگی	طرق [ظ ر ق] (مص) = کوفتن آواز رباب برکندن موی
✓ طحال [ظ ح ا ل] (!) = سپرز، اسپرز، هفت خزینه (کنا.)	✓ طحال [ظ ح ا ل] (!) = سپرز، اسپرز، هفت خزینه (کنا.)	✓ طره [ظ ر ه] (!) = زلف، موی پیشانی گوشه، کناره، کرانه
✓ طراح [ظ ر ا ح] (ص) = شالوده ریز نگارگر	✓ طراح [ظ ر ا ح] (ص) = شالوده ریز نگارگر	طرد [ظ ر ذ] (ص) = رانده، دور کرده
طرار [ظ ر ا ر] (ص) = کیسه بر، جیب بر گزبر، تیز زبان	طرار [ظ ر ا ر] (ص) = کیسه بر، جیب بر گزبر، تیز زبان	طریف [ظ ر ی ف] (ص) = نو، تازه، نوباوه زیبا شگفت
✓ طراوت [ظ ر ا و ت] (مص) = تازگی داشتن، نم داشتن، شادابی، تری، سبزی شکوه، زیبایی	✓ طراوت [ظ ر ا و ت] (مص) = تازگی داشتن، نم داشتن، شادابی، تری، سبزی شکوه، زیبایی	✓ طریق [ظ ر ی ق] (!) = روش راه کیش خو پیشه آمستین شبگرد روی رای ساز، گذشت کارگون، ریستک
✓ طرب [ظ ر ب] (مص) = خوشی کردن،	✓ طرب [ظ ر ب] (مص) = خوشی کردن،	طریقت [ظ ر ی ق ت] (!) = روش کیش، آیین راه رنگ

طریقہ [ط ر ی قَہ] (!) = رفتار، روش، آیین، شیوہ راه خوی شگرد کواس	طلاق [ط ل ا قَ ت] (مص) = خندان گشتن، گشاده رویی گشادگی یافتن زبان، روانی
طعام [ط ع ا م] (مص) = خوراک، شیلان، خورش اشام، آشامیدنی، لب چرا چاشت	طلب [ط ل ب] (مص) = خواستن، خواهش، درخواست، جستہ جوی، تقاضا کردن (ع. ف.) بیوسیدن لایہ کردن یوزیدن، افزولیدن، افزول آنجخت
طعم [ط ع م] (مص) = چشیدن، چشش، چشته، مزہ، مزہ، چاشنی	طلبہ * [ط ل بَہ] (ا ج) = پژوهندہ ہا، خواہندگان، دانش پژوه ہا، دانشجو ہا
طعن [ط ع ن] (مص) = بد یاد کردن، سرزنش گرفتہ زدن، سرکوفت، سرکوب نیزہ زدن گواژ، نیش زدن، زخم زبان زدن	طعن [ط ل بَہ] (ا ج) = نیرنگ، فریب افسون جادوگری
طعنہ [ط ع نَہ] (!) = سرزنش، سرآکوفت، بد گوئی گواژ، گواژہ	طلعت [ط ل ع ت] (!) = روی، رخسار، چہرہ دیدار
طغیان [ط غ ی ا ن] (مص) = از اندازہ درگذشتن سرکشی، نافرمانی، سرپیچی، گستاخی، شورش، بادسری	طلق [ط ل ق] (ص) = روا، بی آمیغ
طفرہ [ط ف رَہ] (!) = گریز، جستن، برجستن	طلق [ط ل ق] (ص) = خندان، تازہ روی، گشادہ روی بی بند، رها، گشادہ دست زبان تیز
طفل [ط ف ل] (!) = کوچک، خرد نوباوہ، نوزاد خردسال، بچہ، کودک نواہ ناز پرورہ	طلوع [ط ل و ع] (مص) = سربرزدن، دمیدن، بردمیدن، برآمدن، برخاستن، خاستن، بلند شدن پدید آوردن شکوفہ کردن خرما طالع شدن (ع. ف.)، تابش، تافتن
طفولیت [ط ف و ل ی ت] (مص) = بچگی، کودکی، خردسالی گہوارگی	طلیعہ [ط ل ی عَہ] (ص) = پیشرو تابش سپیدہ
طفیلی [ط ف ی ل ی] (! . م ن) = ناخواندہ، انگل، ہشام ایرمان الذنگ (کنا.)	طریق [ط ل ی ق] (ص) = خوشروی، خوش منش، خندہ روی، گشادہ رو از بند رستہ، رها تیز زبان
طلا [ط ل ا] (!) = زر، زرناب اندودہ	طماع [ط م ا ع] (ص) = آزمند، آرزو، آزر
طلاب [ط ل ا ب] (ا ج) = خواہندگان، جویندگان دانشجویان	
طلاب [ط ل ا ب] (مص) = بازجست کردن، درخواست	
طلاق [ط ل ا ق] (مص) = بیزاری کردن رهایی یافتن، آزادی جدایی یافتن ہیلش	

• این واژہ در عربی جمع است ولی در فارسی مفرد بکار می رود.

طمانینه	دراز دست، دندان گرد آغده، آرغده	چنبر پرگار پرهون یاره
طمانینه «طمانینه» [ط م غ نی نَه] (مص) =	طول [طو ل] (مص) = بلند بودن، درازا،	
آرامیدن، بیارامیدن، آرامش دادن، آسایش	درازنا، بلندی برآمدن فراخی توانگری	
داشتن، آهستگی کردن	یازش، یازدن، داشتن	
طمطراق [ط م ط ر ا ق] (إ) = فر، شکوه	طومار [طو م ا ر] (إ) = پیچیده، لوله نوشته	
خودنمایی	دراز، نامه نَوَرده	
طمع [ط م ع] (مص) = آزمند گردیدن، آز،	طویل [ط و ی ل] (ص) = دراز، بلند،	
بند دندان نهادن، امیدواری، پیوس،	درازناک درگ	
بیوسیدن بند بستن الجخت، انجختن،	طویل القامه [ط و ی ل ک ق ا مَه] (تر. اض.) =	
انجخت	بلندقد (ف.ع.)، بلندبالا	
طَناب [ط ن ا ب] (إ) = ریسمان، رجه، بند،	طویله [ط و ی لَه] (ص) = رسن دراز، رشته	
رده	آخور، جایگاه ستوران	
طناز [ط ن ن ا ز] (ص) = شوخ، پُرناز، خرامان،	طهارت [ط ه ا ر ت] (مص) = پاک گردیدن،	
کش خرام فسوس کننده، ریشخند کننده	پاکی، پاکیزگی نزاکت آبریز	
طنز [ط ن ز] (مص) = سرزنش کردن،	طی [ط ی] (مص) = پیمودن، سپردن،	
سرزنش، نیش زدن، افسوس کردن	رهسپاری پیچیدن، نوردیدن اندر نوشتن،	
طنین [ط ن ن ی ن] (مص) = آواز کردن، زنگ	تابانیدن، نوشتن	
زدن، بانگ برداشتن، وزوز کردن	طیار [ط ی ا ر] (ص) = پرنده، پرواز	
طواف [ط و ا ف] (ص) = دوره گرد،	کننده اسب چست چست وچالاک	
هرجا گرد	طیاره [ط ی ا رَه] (ص) = پرآور کشتی	
طواف [ط و ا ف] (مص) = گرد گشتن، گرد	تیزرو هواپیما هوانورد	
گردی، گردش، دور گشتن (ع.ف.)، دور	طیب [ط ی ی ب] (ص) = پاکیزه، پاک،	
زدن (ع.ف.)	پاکی روا، نیکو، بسامان، خوب	
طور [ط و ر] (مص) = گونه، جور، روش،	خوشبوی آشو	
چگونگی، اندازه، سان	طیر [ط ی ر] (مص) = پریدن، پرواز کردن	
طوف [ط و ف] (مص) = دور گشتن	پرنده، کالوج، کالوج	
(ع.ف.)، گرداگرد گردیدن، گرد برآمدن،	طیران [ط ی ر ا ن] (مص) = پریدن، پرواز	
گشت	کردن، پرزدن، پرکشیدن	
طوفان [ط و ف ا ن] (إ) = توفان، بوران،	طیره [ط ی رَه] (إ) = خشم سبکی	
کولاک، آب سیاه، آب سیه	طینت [ط ی ن ت] (إ) = نهاد، سرشت، خوی،	
طوق [ط و ق] (إ) = گردن گردن بند	گل	

طیور [طیور] (اج) = پرندگان || فرشتگان

طیور



ظ

ظافر [ظَافِرٌ] (ص) = پیروز پیروزی یابنده	ظفر [ظَفَرٌ] (مض) = دست یافتن، کارزار
ظالم [ظَالِمٌ] (ص) = بیدادگر، استمگر، سخت دل، سنگدل، ستمگر، بازو دست، خیره کش، دلازار، استم آمیز، ستم پرور، ستمکار (ه)، سیاهکار، سیه سر، بیداد، مردم آزار، مردم گز (ی)، جان آزار، دست دراز، بیرحم (ف.ع.)، گرداس، ساستا	شکستن، پیروز کردن، پیروزی، چیرگی، کامیابی در جنگ، گشاد در نبرد سود بردن ویل
ظاهر [ظَاهِرٌ] (ص) = آشکارا، نمایان، پیدا، پدید، هویدا برآورده، شکفته یکرویه نمای، نموده، نمار، نمودار، نااندیش، برده نموده، روی پروهان	ظل [ظِلٌّ] (ل) = سایه پناه آسودگی تاریکی، شب
ظلال [ظِلَالٌ] (إج) = سایه ها	ظلام [ظُلَامٌ] (إج) = ستمکاران
ظالم [ظَالِمٌ] (ص) = آشکارا، نمایان، پیدا، پدید، هویدا برآورده، شکفته یکرویه نمای، نموده، نمار، نمودار، نااندیش، برده نموده، روی پروهان	ظلام [ظُلَامٌ] (ل) = تاریکی
ظالم [ظَالِمٌ] (ص) = آشکارا، نمایان، پیدا، پدید، هویدا برآورده، شکفته یکرویه نمای، نموده، نمار، نمودار، نااندیش، برده نموده، روی پروهان	ظلم [ظُلْمٌ] (مض) = ستم کردن، جور کردن، بیداد کردن، مُسته، بیداد، ستمگری، ستمکاری، ستم، استم، ابیداد درشتی کردن، زور آوردن، شالهنک، اشلتم بخی کردن، خون آشامیدن (کنا.)
ظلم [ظُلْمٌ] (مض) = ستم کردن، جور کردن، بیداد کردن، مُسته، بیداد، ستمگری، ستمکاری، ستم، استم، ابیداد درشتی کردن، زور آوردن، شالهنک، اشلتم بخی کردن، خون آشامیدن (کنا.)	ظلمات [ظُلُمَاتٌ] (إج) = تاریکی ها، تیرگی ها
ظلمات [ظُلُمَاتٌ] (إج) = تاریکی ها، تیرگی ها	ظلمت [ظُلُمَةٌ] (ل) = خیرگی تاریکی، تاری، تیرگی، سیاهی، تَم
ظرف [ظَرْفٌ] (ل) = آوند، خنور، باهار، کاسه	ظن [ظَنٌّ] (مض) = گمان کردن، گمان بردن، گمانه پنداشتن، پنداره، پندار انگاره، انگارش، انگاردن، انگاریدن
ظریف [ظَرِيفٌ] (ص) = نازک، زیرک، شوخ، زیبا، خوشگل، برنا، لولی، سیمین، شنگ، شنگل، زیچ	ظنون [ظُنُونٌ] (ص) = بدگمان، بددل
ظواهر [ظَوَاهِرٌ] (إج) = نماها، پیدها، روها	

ظہیر	پدید آمدن، آشکار شدن، هویدا شدن، پیدا شدن، در آمدن، پرده برافکندن، آفتابی شدن، بیرون آمدن دمیدن، برخاستن پیش آمدن شکافتن، شگفتن، گل کردن زادن	ظہیر [ظہی ز] (ص) = یار، یاور، پشتیبان
ظہیر	ظہیر [ظہی ز] (ص) = بدگمان بددل، سیه دل، بدسگال اندیشنده، انگارنده	ظہیر [ظہی ز] (!) = دنیال، پس، پشت، واپس، فُراک
✓	ظہیر [ظہی ز] (!) = نیمروز، میانه روز	✓
✓	ظہور [ظہو ز] (مص) = برآمدن، نمودار شدن،	





- عابد [عَابِد] (ص) = خداپرست || پرستنده،
 پرستار، پرستشگر، کاتوزی || گنبد
 عابر [عَابِر] (ص) = رونده، رهگذر،
 راهگذار، گذران، گذرنده
 عاجز [عَاجِز] (ص) = ناتوان، درمانده، بینوا،
 زیون، افتاده، کم زور، زار، فتاده، نزار، ناچار،
 سست، ناتاب، خسته، فرومانده، بیدرمان،
 استوه، فرسوده، بتنگ آمده، پاتال، شل،
 غامی، پیخست، پیخسته، هاژ || بی سرو پا
 عاجل [عَاجِل] (ص) = شتابنده || چالاک ||
 زود
 عادت [عَادَت] (!) = خو گرفتن، خو || شیوه،
 نهاد، منش، کنش || پیشه || مُرو سیدن ||
 سان، واره
 عادل [عَادِل] (ص) = پُر داد، دادور،
 داد گستر، دادگر، داد دهنده، دادار، راست،
 درست، ستم شکن
 عادی [عَادِي] (إ. من.) = ساده || خو
 گرفته || روشنی
 عاذل [عَاذِل] (ص) = سرزنش کننده،
 نکوهش کننده
 عار [عَار] (ص) = ننگ، رسوایی، ننگین،
 آک
 عارض [عَارِض] (ص) = رخ، رخساره،
 چهره || دادخواه || پدیدار شونده || سالار سپاه،
 فرمانده، لشکر || تاوریده
 عارضه [عَارِضَة] (ص) = آسیب، بیماری ||
 نیاز || کرانه || پدیدار شونده، پیش آمد
 عارف [عَارِف] (ص) = شناسنده، شناسا،
 دانا، آگاه، داننده || خداشناس، پارسا (ی) ||
 نادره دان (ع. ف.)، وقوف دار (ع. ف.) ||
 زنده
 عاری [عَارِي] (ص) = برهنه، لخت، لاج ||
 نادان، بی خرد
 عاریت [عَارِيَت] (مص) = وام دادن ||
 ایرمان، سپنج
 عازم [عَازِم] (ص) = آهنگ کننده || کوشش
 کننده || بسیجیده
 عاشق [عَاشِق] (ص) = شیفته، پابند،
 دلباخته، دلسوخته، دلشده، شیدا، بیدل، سینه
 چاک، دلبسته، شوریده، باخته دل، غاش،
 کشته، خاطرخواه (ع. ف.)، شوریده
 خاطر (ف. ع.)
 عاصی [عَاصِي] (ص) = گناهکار، بزه کار ||
 سرکش، نافرمان
 عاطر [عَاطِر] (ص) = خوشبوی

عاطفه [عاطفَه] (ص) = مهر، مهربانی	بزرگ، بلند، پهروم	عبث
✓ عاقل [عاطِل] (ص) = بیکاره، بیپوده بی پیرایه بد گوهر، نابکار	عام [عامَم] (ص) = همگان، همه، فراگیرنده نادان	
✓ عافیت [عافِیَت] (ا) = تندرستی، تن آسانی، بدرد پارسایی، پرهیزگاری رستگاری	✓ عامل [عامِل] (ص) = مزدور کننده سازه کارمند، کاردار رنجبر، گلکار کارگر، کارکن ورزگر، کروکر، گروگر پیشه کار	
عاق [عاقِق] (ص) = پرمخیده، نافرمان، خودسر، بیزار کننده آزار دهنده پدر و مادر	عاملاً [عامِلًا] (ق) = دستی دستی	
✓ عاقبت [عاقِبَت] (ا) = انجام، پس، فرجام، پایان، انجامش، سرانجام، آفدم	عامه [عامَمَه] (ص) = توده، همه مردم یکبارگی	
عاقبت الامر [عاقِبَتُ لَآمَر] (تر. اضه.) = سرانجام، پایان کار، در پایان	عامی [عامِی] (ا. من.) = نادان، بی سواد، ناموخته، ساده، ناخوانده، پیاده از دانش رشتنیق	
عاقد [عاقِد] (ص) = پیوندگر، گره زننده، پیوند کننده، استوار کننده عقد کننده (ع. ف.)	✓ عاید «عائِد» [عایِ (ع) د] (ص) = بازگردنده درآمد	
✓ عاقل [عاقِل] (ص) = هشیوار، هوشیار، دریابنده، پژوهنده، خردمند، فرزانه، فرزانه، دانا، گزبر، زیرک، پخته، آریش، آزریر، کیاجور، فروهیده	✓ عایدات «عائدات» [عایِ (ع) دات] (ا. ج) = درآمدها	
✓ عالم [عالِم] (ص) = دانا، داننده، دانشمند، پژوهنده، دانشور، دانشگر، فرهیخته، فهمیده (ع. ف.)، آگاه، استاد، دانشی، فروهیده، روشندل، فرهمند، بشولنده، آزریر، گندا ارجمند، بزرگوار	عایق «عائِق» [عایِ ق] (ا) = بازدارنده، نارسانا	
✓ عالم [عالَم] (ا) = جهان، گیتی، کیهان، گهان، گیهان آفرینش جهان کهن	عایل «عائِل» [عایِ ل] (ص) = نیازمند، درویش	
عالم الغیب [عالِمُ لَغَیْب] (تر. اضه.) = دانای نهان	عبا [عَبَا] (ا) = بالا پوش	
عالم روحانی [عالِمِ رُوحانی] (تر. وصه.) = آخوند	عباد [عَبَاد] (ا. ج) = بندگان بردگان	
عالی [عالِی] (ص) = برتر، والا، سرافراز خیره رایگان گزاف	عباد [عَبَادَت] (مص) = بندگی کردن، بندگی، نیایش کردن، پرستش کردن پرورش	
	عبارت [عَبَارَت] (مص) = گزاره، گزارش	
	عبث [عَبَث] (مص) = بیپوده، یاوه، هرزه	

عبد ✓ [ع ب د] (!) = نوکر، بنده، رهی پرستار، پرستشگر، پرستنده لالا، گُرا حلقه بگوش (ع. ف.) (کنا.)	عبد، باستان، دیرین برگزیده آزاد شده ژند، فرسوده
عبر [ع ب ز] (مص) = گذشتن درگذشتن اندوهگین شدن	عتیقه [ع ت ی ق ه] (ص) = کهنه، کهن باستانی
عبرت [ع ب ر ت] (!) = پند، اندرز شگفت سنجیدن پند گرفتن	عجاب [ع ج ا ب] (ص) = شگفت، بسیار شگفت آور
عبری [ع ب ق ر ی] (ص) = توانا مهتر گرانبها، نیکو جامه نیکو	✓ عجالتاً «عجالة» [ع ج ا ل ت ن] (ق) = اکنون، اینک، این دم، هم اکنون، بی درنگ
✓ عبودیت [ع ب و د ی ت] (مص) = بندگی کردن، بردگی، بندگی، نماز گزاری پایکاری، پایین پرسی	عجایب «عجائب» [ع ج ا ع ب] (ج) = شگفتی ها، شگفت ها
✓ عبور [ع ب و ر] (مص) = گذشتن، گذشت، بریدن، پی سپردن گذاردن گذر کردن، رد شدن (ع. ف.)	عجب [ع ج ب] (مص) = بخوشتن نازیدن، خودپسندی کردن، خودخواهی، بادسری، ناز، خوستایی، خودبینی
✓ عبور و مرور [ع ب و ر م ر و ز] (تر. عط.) = آمد و شد، شد آمد	✓ عجب [ع ج ب] (مص) = شگفتیدن، شگفت، شگفتی، اشگفت آفد
✓ عبوس [ع ب و س] (ص) = اخمو، ترش رو، دژبرو، گره پیشانی، تیموک	✓ عجز [ع ج ز] (مص) = فروماندن، ناتوان شدن، از پا افتادن، درماندن، درماندگی، ماندگی، ناتوانی، سستی، بیچارگی، فتادگی فرسودن سپر افکندن، ستوهی، بستوه آمدن شل شدن زاری فَرَحَجی لاوه، لابه
✓ عبهر [ع ب ه ر] (!) = نرگس پرگوش	✓ عجله [ع ج ل ه] (!) = شتاب، تندی، تیزی، شتابزدگی، اوشتاب هنگار
✓ عبید [ع ب ی ذ] (ج) = بندگان	✓ عجم [ع ج م] (!) = فارس، پارسی، پارسا (ی)، ایرانی فارسی زبان
✓ عبیر [ع ب ی ز] (!) = بو، گلاب مشک، گرد	✓ عجم [ع ج م] (ج) = گنگان گنگی (!)
✓ عتاب [ع ت ا ب] (مص) = نکوهیدن، سرزنش کردن، گله کردن، نکوهش، سرزنش ناز کردن خشم گرفتن، خشم، فرخاش، پرخاش	✓ عجم [ع ج م] (ج) = گنگان گنگی (!)
✓ عتبات [ع ت ب ا ت] (ج) = درگاه ها، آستان ها	✓ عجب [ع ج ب] (ص) = شگفت آور، شگفت
✓ عتبه [ع ت ب ه] (!) = آستان، درگاه، فرگاه تیمار	✓ عجز [ع ج و ز] (ص) = پیر، پیره، سالخورده، کهن سال، سالمند، سالنیده، فوتوت، گران جان، سال گشت، سالدار، گنده پیر، کمپیر، پاراو، زرفان
عتیق [ع ت ی ق] (ص) = دیرینه، کهنه، سال	

عرض	عدول [ع د و ل] (!) = داد دهندگان،	✓ عجزوه [ع ج و زه] (ص) = پیره زن، زن پیر، زن	کلانسال، پاراو
	داد گران، داد گستران گواه ها	عجول [ع ج و ل] (ص) = پرشتاب،	بی شکیب، شتابنده، شتابان، دست پاچه،
	عده [ع ذه] (!) = شمار، شماره گروه	شتابزده، آتشبان	
	دوران جدایی زن	✓ عجیب [ع ج ب] (ص) = شگفت،	اشگفت، شگفت آور، شگرف جادویی
	عدید [ع د ی] (ص) = شماره، شمار	ناشناخته آفتد، اوفتد ورسنگ، نهمار	
	همدست، همتا	عجیب الخلقه [ع ج ب ل خ ل ق ه] (تر .	اض .) = شگفت آفرینش
	عذاب [ع ذ اب] (!) = شکنجه، شکنجه،	عد [ع ذ] (مص) = شمردن، شماردن، شمار	مُحَدَث [ع د ا ت] (اج) = دشمنان، بدخواهان
	رنج، آزار، بتیاره، پتیاره، پاژخ، باهک،	عداد [ع د ا د] (!) = شمارنده، شمار، شمارش	✓ عدالت [ع د ا ل ت] (مص) = داد گربودن،
	باهکیدن، باهکیدن انگفت	داد گری، داد راستکاری، راستی برابری	عداوت [ع د ا و ت] (مص) = دشمنی کردن،
	عذاب [ع ذ اب] (اج) = گواراها، خوشگوارها	کینه وری کردن، دشمنی، کینه، کین، کین	ورزی آفندیدن، آفتد پتیاره
	عذب [ع ذ ب] (ص) = خوشگوار، گوارا،	✓ عدد [ع ذ] (!) = شمار، شمار شماره،	شماره تای، تک همار، آمار
	خوش، شیرین	عَدَس [ع د س] (!) = مَچَک، نَشَک، وَاَنج،	آنزه، بُلُسُن، استرار، دانچه، دانزه، مَرُجُمَک
	✓ عذر [ع ذ ر] (!) = پوزش بهانه	عدل [ع ذ ل] (!) = (یک) لنگه (بار)، نیم	لنگه، تنگ برابر، تای
	عذرا [ع ذ را] (ص) = دوشیزه، دختر	✓ عدل [ع ذ ل] (مص) = داد دادن، داد، دات،	داد گری ترازو راست
	عرابه [ع ر اب ه] (!) = گردونه، گاری،	✓ عدم [ع د م] (ص) = نیستی، نابودی، نبود	ناتوانایی، بینوایی، نابسی
	گردونه اسبی	✓ عدو [ع د و] (!) = دشمن، بدخواه	
	عرایس [ع رای س] (اج) = بیوگ ها	✓ عدول [ع د و ل] (مص) = بازگشتن، برگشت	درگذشتن
	عرب [ع ر ب] (!) = تازی بدوی (ع. ف.)		
	شهرنشین		
	✓ عربده [ع ر ب ده] (!) = فریاد، داد، فغان		
	بدخویی، بدمستی		
	عرش [ع ر ش] (!) = تخت، اورنگ، پات،		
	پاد سپهر سایبان، چادر گُرزمان،		
	کرزمان آسمان		
	عرشه [ع ر شه] (!) = فراز، بالا، روی		
	✓ العرصه [ع ر ص ه] (!) = فراخنا، پهنا، پهنه		
	میدان، اسفرسب، اسفرسب		
	عرض [ع ر ض] (!) = کالا بیماری		
	✓ عرض [ع ر ض] (مص) = آشکار کردن، نشان		
	دادن، نمایش پدید آوردن سان دادن		
	✓ عرض [ع ر ض] (!) = پهنا، پهنه، پهنی،		

گرامی شدن، ارزش داشتن، ارج، آبرو، سرافرازی	فراخنا(ی) عرض ✓
عزل [ع ز ل] (مص) = فرو نهادن، بیکار کردن، از کار برداشتن، برکنار کردن، بازداشت از کار	عرض [ع ز ض] (!) = آبرو ✓
عزلت [ع ز ل ت] (مص) = تنهایی گوشه گیری، گوشه نشینی	عرضه [ع ز ض ه] (!) = پیشنهاد نمایش، آشکارا ✓
عزم [ع ز م] (مص) = آهنگیدن، کمر بستن، بسیج، آهنگ، هنگ، آهنج یازش، دریازیدن ساز کردن روان ساختن، راهی کردن استادان	عرضه [ع ز ض ه] (!) = توانایی زیرکی شایستگی ✓
عزوبت [ع ز و ب ت] (مص) = بی همسری، بی زنی	عرفا [ع ز فا] (اج) = دانایان درویشان ✓
عزیز [ع ز ی ز] (ص) = ارجمند، گرامی، نیکو داشت بزرگوار نایاب پرمایه، گران آپرویز	عرفان [ع ز ف ا ن] (مص) = شناختن، باز شناختن، شناسایی درویشی ✓
عزیمت [ع ز ی م ت] (مص) = رفتن آهنگیدن، آهنگ نمودن آهنگ سفر کردن	عرق [ع ز ق] (!) = ریشه، بیخ نژاد رگ ✓
عسرت [ع س ر ت] (مص) = سخت بودن، سختی، دشواری تنگی داشتن، تنگ دستی	عروج [ع ز و ج] (مص) = برآمدن، بالا رفتن، ببلندی رفتن، بالا رفتن ✓
عسس [ع س س] (ص) = شبگرد، پاسبان، گزمه کوتوال	عروس [ع ز و س] (!) = بانو گل نوبرآمده بیوک، بیو، ویو هرچیز زیبا و آراسته ✓
عسل [ع س ل] (!) = انگبین نوش	عروسی [ع ز و سی] (!، من) = بیوگانی ✓
عشاء [ع ش آ] (!) = تاریکی آغاز شب	عروض [ع ز و ض] (!) = آهنگ چامه، آهنگ سرواد آگاهی ✓
عشاق [ع ش ش اق] (اج) = دوستانان نیازیان، خواستاران شیفتگان، دلدادگان	عروق [ع ز و ق] (اج) = رگ ها، سپیدرگ ها ریشه ها ✓
عشرات [ع ش ر ا ت] (اج) = دهگان	عربان [ع ز ب ا ن] (ص) = برهنه، لوت، لخت، لاج برهنگی ✓
عشرت [ع ش ر ت] (مص) = خوشی کردن، کامرانی، خوشگذرانی سازگاری، آمیزش	عریض [ع ز ی ض] (ص) = پهناور، پهن، گشاد، گشاده، پت و پهن فراخ شایگان پخج، پخج، پُر پر، فخت ✓
عشق [ع ش ق] (مص) = دل دادن، دل بستن، دل باختن، دل دادگی، شیدایی، دلشدگی	عزاء [ع ز آ] (مص) = شکیبایی کردن سوگواری کردن، سوگ، ماتم پرسى (ع. ف.) ✓
	عزایم «عزائم» [ع ز ا ع م] (اج) = افسون ها آهنگ ها ✓
	عزب [ع ز ب] (ص) = یکه مردبی زن ✓
	عزت [ع ز ت] (مص) = ارجمند گشتن،

گراییدن، گرانیدن، سوز مهر دیوانگی	عطر [ع ظ ز] (!) = بوی خوش خوشبو، عبیر	عفاریت
دوستی دوشارم	افشان (ع. ف.)	
✓ عشوہ [ع ش و] (!) = ناز، کرشمه	عطسه [ع ظ س] (!) = شنبوسه، اشنوسه	
✓ عشیرہ [ع ش ر] (!) = خویش، تبار	عطش [ع ظ ش] (مص) = تشنه شدن، تشنگی	
نزدیکان، خویشاوندان	عطشان [ع ظ ش] (ص) = تشنه آرزومند	
عصا [ع ص] (!) = چوب، دستواره، هراده،	✓ عطف [ع ظ ف] (مص) = گردانیدن، گشتن،	
دست چوب، چوبدست، چوبدستی، تخته	برگشتگی، برگشت پیچیدگی	
عصابہ [ع ص ب] (!) = سربند، دستار	✓ عطلت [ع ظ ل ت] (مص) = بی پیرایه بودن،	
✓ عصار [ع ص ص] (ص) = افشره چی	بی پیرایگی بیکار بودن، بیکاری	
شیرکش چلاننده، فشارنده، افشارنده	✓ عطوف [ع ظ و ف] (ص) = دلجو، مهربان،	
عرق گیر (ع. ف.)	عاطفه گستر (ع. ف.)	
✓ عصارہ [ع ص ر] (!) = افشره، افشرده،	✓ عطوفت [ع ظ و ف ت] (ص) = دوستی	
چکیده شیر، چلانده برگزیده	کردن مهربانی کردن، دلجویی کردن،	
✓ عصب [ع ص ب] (!) = پی	مهربانی	
✓ عصر [ع ص ر] (مص) = چلانندن، چلانیدن،	✓ عطیہ [ع ظ ی] (!) = بخشش، دهش	
افشردن، فشردن، فشار، فشارش آب گرفتن	عظام [ع ظ ا م] (ج) = بزرگان، کلانان	
✓ عصر [ع ص ر] (!) = روزگار، زمانه، زمان	استخوان ها	
پسین، چاشت، ایوار، ایواره	عظم [ع ظ م] (!) = استخوان	
✓ عصمت [ع ص م ت] (ص) = بازداشتن	عظم [ع ظ م] (مص) = بزرگی، کلانی	
پرهیزگاری، پارسایی، پاکدامنی	✓ عظمت [ع ظ م ت] (!) = فر، شکوه، اشکوه،	
✓ عصبر [ع ص ر] (ص) = افشره، چکیده	بزرگی، بزرگواری، کلانی بلندی شگرفی	
✓ عضد [ع ص د] (!) = بازو، آرنج یار، یاور	آروند، آفرند، آفرنگ، اورنگ، پرداخ	
عضله [ع ص ل] (!) = مایچه، ماهیچه	فرهت	
✓ عضو [ع ص و] (!) = اندام، هندام هموند	✓ عظیم [ع ظ م] (ص) = درشت، سترگ،	
پاودست	کلان، گران، بزرگ سرپرست، تاج سر،	
✓ عطاء [ع ط ا] (!) = دهش، بخشش، داد و	تاجدار پهلوان بزرگوار، سرفراز لژیرو،	
دهش، بخشندگی، درهشته داشن، پاداش،	اشگرف، گت، نهمار، نابهر، گنده، ژنده، ژنده	
دشاد، داشاب، پتیاز، بغیاز	عظیم العتہ [ع ظ ی م ل ج ث ث] (تر. اض.) =	
✓ عطار [ع ط ا ر] (ص) = مشک فروش، بو	کلان، تنومند، گنده، ستر، درشت اندام	
فروش، خوشبو فروش پبله ور	عفاریت [ع ف ا ر ی ت] (ج) = دیوان،	
✓ عطایا [ع ط ا ی ا] (ج) = بخشش ها، دهش ها	اهریمنان	

عقاب [ع ق اب] (ص) = پاکدامن بودن، پاکدامنی، پرهیزگاری، پارسایی بازایستادن	عقب [ع ق ب] (!) = پشت، پس، دنباله، دنبال، -پستر، پی، باز پس پی آورد اپاچ پاشنه، پایشنه
عفت [ع ف ت] (مس) = پارسایی پاکدامنی، پرهیزگاری هیوند	عقبه [ع ق ب ه] (!) = گردنه، راه دشوار، گریوه
عفريت [ع ف ر ی ت] (!) = دیو، اهریمن، استنبه، گنج زنده	عقد [ع ق د] (مص) = کابین بستن پیوستن، بستن، بستگی، بند، پیوند گره بستن، گره بذرفتاری، پیمان بستن
عفن [ع ف ن] (ص) = بدبو، بویناک گندیده پوسیده	عقد [ع ق د] (!) = گردن بند، گلوبند
عفو [ع ف و] (مص) = آمرزیدن، بخشودن، درگذشتن، آمرزش، بخشش (گناه)، گذشت (از گناه)، فرو گذاشت (گناه)، بخشایش، آمرزگاری، بخشندگی (گناه) دریه درسته	عقد [ع ق د] (!) = گره پیمان
عفو [ع ف و] (ص) = گناه بخش، درگذرنده	عقرب [ع ق ر ب] (!) = گزدم
عفونت [ع ف و ن ت] (مص) = بدبویی گندیدگی پلشت، پلشتی	عقل [ع ق ل] (!) = هوش، خرد، دانش فرهنگ دریافت اولنج، نس
عقیف [ع ق ی ف] (ص) = پاکدامن، پارسا، پاک، پرهیزگار آبرومند	عقوبت [ع ق و ب ت] (مص) = کیفر، سزا، باد آفره، باد آفره شکنجه، آزار
عقیفه [ع ق ی ف ه] (ص) = زن پارسا، زن پاکدامن، زن پرهیزگار	عقول [ع ق و ل] (إج) = خردمندان، دانایان، هوشمندان، دانشمندان
عقاب [ع ق اب] (!) = شاهین، آله، آلیخ، دال	عقیدت «عقیده» [ع ق ی د ت] (!) = باور پنداره انیورنه، نیمشته، ورنه
عقاب [ع ق اب] (مص) = شکنجه کردن پاداش بدی دادن، کیفر	عقیق [ع ق ی ق] (!) = سنگ سرخ، گوهر سرخ
عقار [ع ق ا ر] (!) = می، باده نوشیدنی، آشامیدنی	عقیم [ع ق ی م] (ص) = نازاینده، نازا، نازاد، استرون، سترون اجاق کور (کنا)، فسرده پستان (کنا)
عقار [ع ق ا ر] (!) = ده، آبادی، آب وزمین، دارایی	عکاس [ع ک اس] (ص) = پرتونگار، توگر، تابگار
عقاقیر [ع ق ا ق ی ر] (إج) = داروهای گیاهی، گیاهان دارویی	عکس [ع ک س] (مص) = وارونه کردن، برگرداندن، وارون کردن، باشگون کردن، باشگونه، باشگونه تافتن موکده
عقاید [ع ق ا ی د] (إج) = باورها	عکس العمل [ع ک س ل ع م ل] (تر. اض.) = واکنش
	علاء [ع ل ا] (مص) = بلندی گرفتن، بزرگی یافتن، برتری یافتن، بزرگواری

بزرگ منشی، بزرگ نهادی	✓ علاج [ع لا ح] (مص) = درمان کردن چاره
علوفه [ع لوفه] (ا) = خوراک ستور	سازی، چاره، چار ویدیدن، وید گزیرش،
✓ علوم [ع لوم] (ا ح) = دانش ها، شناخت ها	گزیردن، گزیر، گزیر بیارش
علی [ع لی ی] (ص) = بلند، بلند برآمده، بلند	علاف [ع لا ف] (ص) = کاه فروش برنج
پایه، بزرگ، کلان، توانا	فروش هیمة فروش
✓ علی البدل [ع لا ب ذل] (ق) = جانشین	✓ علاقه [ع لا قة] (ا مص) = پیوند، بستگی،
✓ علی التدریج [ع لا ت ذری ج] (ق) = رفته	آویزش، وابستگی دوستی، دلبستگی،
رفته، کم، کم، اندک اندک	خاطرخواهی (ع. ف.)
✓ علی الخصوص [ع لا ح خصوص] (ق) = بویژه	علامت [ع لا م ت] (ا) = نمودار، نشانه،
✓ علی الطلوع [ع لا ط لوع] (ق) = بامداد،	نشانی، نمود، انگ، نماینده، خجک، داغ
پگاه، سپیده دم	سراغ شمار شمار
✓ علی الفور [ع لا ف و ر] (ق) = بی درنگ،	✓ علامه [ع لا مة] (ص) = نیک دانا، بسیار
دردم، هماندم، در زمان	دانشمند، بسیار دان، همه دان
✓ علی قدر الامکان [ع لا ق ذ ر ا م ک ا ن] (ق) =	علام «علام» [ع لا ع م] (ا ح) = درفش ها،
چندانکه بتوان، چندانکه بشود	نشان ها، نمودها
✓ علی رغم [ع لا ر ع م] (ق) = بناخواست،	✓ علت [ع لا ت ت] (ا) = انگیزه، مایه آسیب
بناخواه، ناسازگار	ناتوانی
✓ علی السویه [ع لا س و ی یة] (ق) =	✓ علف [ع لا ف] (ا) = گیاه، سبزه، چرامین،
یکسان	خرامین لب چرا واش
✓ علیحده [ع لا ح ذة] (ق) = جدا، جدا گانه	✓ علم [ع لا م] (مص) = آگاهیدن، دانستن،
پرک	دانش، دانایی، دانندگی، آگاهی
✓ علیل [ع لی ل] (ص) = بیمار، ناخوش،	شناختن، شناخت پیدایی فرهنگ
دردمند، مستمند، دردزده، رنجور، آنگشتال	اولنج، اورند
✓ علیه [ع لی یة] (ص) = ارجمند، بلند پایه	✓ علم [ع لا م] (ا) = نشان درفش، پرچم
✓ علیهذا [ع لا ه ا ذ ا] (ق) = ازاینرو، بنابراین	اختر
✓ عم [ع م م] (ا) = برادر پدر	✓ علن [ع لا ن] (مص) = آشکار بودن، هویدا
✓ عماد [ع ما ذ] (ا) = ستون،	بودن، پنهان نبودن پدید آمدن
تکیه گاه (ع. ف.)	✓ علو [ع لا و] (مص) = بلند گردانیدن،
✓ عمار [ع م ا ر] (ص) = استوار	فرازیدن، فراختن بلندی، والایی بزرگی،
✓ عمارت [ع م ا ر ت] (مص) = آباد گردانیدن	ورج
خانه، ساختمان، آبادانی، آبادی	✓ علو طبع [ع لا و و ط ب ع] (تر. اض.) =

عماری	پای بست پَرکوک، لاد، شار	عماد [ع ن ا د] (مص) = ستهیدن، ستیز کردن،
عماری [ع م ا ر ی] (!) = کجاوه، کژاوه، تخت	استیزه کردن خیرگی، خیره سری،	گردنکشی
روان	عمال [ع م ا ل] (ص) = کارکنان،	عناصر [ع ن ا ص ر] (ج) = آخشیگان،
	کارگزاران	آخشیجان
عمامه [ع م ا م ه] (!) = سربند، دستار،	عنان [ع ن ا ن] (!) = دهنه، لگام، افسار،	پالاهنگ رشته جلو
سر، کلاه، دولبند، شکوب	عمداً [ع م د ن] (ق) = دانسته، دستی	عنایت [ع ن ا ی ت] (مص) = آهنگ کردن
عمده [ع م د ه] (!) = بسیار، بزرگ، برجسته،	سترگ یکجا فروشی تکیه گاه (ع. ف.)	نواختن، بخشش، بزرگی پرداختن پیش
آورده	عمر [ع م ر] (!) = زاد، زندگی، زندگانی	عنبر [ع ن ب ر] (!) = شاهو
سال و ماه	عمق [ع م ق] (!) = گود بودن، گودی، ژرفا،	عند الامکان [ع ن د ل ا م ک ا ن] (ق) = هرگاه
غنجی	غنجی	بشود، تا آنجا که، اگر بشود، هر زمان بشود
عمل [ع م ل] (مص) = ساختن کردن،	کنش کار کردن، کردار فرمودن	عند الحاجة [ع ن د ل ح ا ج ت] (ق) = هنگام
نمودن انجام دادن کاشتن، کشت کردن،	کاریدن رفتار کردن کار بستن، برز، ورز	نیاز
فیوار، فیار، بیاوار	عمله [ع م ل ه] (ج) = جاشوان کارگران	عند الضروره [ع ن د ض ر و ر ه] (ق) = اگر
کارکنان	عمود [ع م و د] (!) = ستون، ستونه، اُستن	بایستی
گرز، دَبوس، سرپاش، کویال پایه	چکیده پشتیبان	عند اللزوم [ع ن د ل ز و م] (ق) = هرگاه باید
عموم [ع م و م] (مص) = همگان، همگی،	عمه [ع م ه] (!) = خواهر پدر	عندلیب [ع ن د ل ی ب] (!) = مرغ باغ، هزار،
همه، یکجا مردم	عمید [ع م ی د] (ص) = مهتر، پیشوا، سرور	هزارستان، واف
عمه [ع م ه] (!) = خواهر پدر	عمیق [ع م ی ق] (ص) = ژرف، گود،	عنصر [ع ن ص ر] (!) = بیخ، بن آخشیج
بهمین زودی، بهمین نزدیکی	بی پایاب، مغ ژرف بین فراوان	کیانا
عمیق [ع م ی ق] (ص) = ژرف، گود،	گریسنگ انغول	عنف [ع ن ف] (!) = ستم، درشتی، زور،
تارتنه، تارتن، تارتنده، جوله، جولا، غنده،	کار با فک، مگس گیر، کلاش، شیرمگس	سخت دلی

عنن [عَنْ نَ] (!) = سستی کمر، ناتوانی	یاربودن، دستگیری کردن، پشتیبان بودن	عیون
جنسی (ف.ع.)	عهد [عَهْد] (مص) = پیمان پند، اندرز روزگار سوگند	
عنوان [عُنْ وَأُنْ] (!) = سرنامه، آغازنامه،	عهد [عَهْدَة] (!) = بگردن پذیری پیمان تاوان	
دبیاچه مهرخوان نشانی	عنود [عَنُود] (ص) = ستیزه کار، ستیزگر	
عوار [عُ وَاَزْ] (!) = دریدگی، کهنگی جامه،	عیادت [عِ یا ذَتْ] (مص) = دیدن بیمار، پریش، پرسه، بیمارپرشی	
پارگی پارچه	عیار [عِ یا زْ] (ص) = زیرک، چالاک، جوانمرد، تندرو، تردست ولگرد، شبرو شنگل، شنگول، شنگ داغول حقه باز (ع.ف.)	
عوارض [عَ وَاَرْضْ] (!) = پیش آمدها،	عیار [عِ یا زْ] (مص) = اندازه کردن، سنجش آزمایش کردن	
روی دادها بیماری ها باج آسیب ها	عیاش [عِ یا شْ] (ص) = کامران، خوشگذران	
عواقب [عَ وَاَقُوبْ] (!) = پی آمدها پس آیندگان	عیال [عِ یا لْ] (!) = همسر، نان خور، زن و فرزند	
عواطف [عَ وَاِطْفْ] (!) = مهربانی ها	عیان [عِ یا نْ] (مص) = آشکارا دیدن، دیدار	
عوام [عَ وَاَمَمْ] (!) = توده، مردم، مردمان، مردمان ساده	بچشم کردن	
عوامل [عَ وَاَمَلْ] (!) = کارکنان کارگران	عیب [عِ یا ثْ] (مص) = نکوهیدن، بدی، آهو، آهوک، رسوایی، گناه، بدنامی، رنگ،	
عواید «عوائد» [عَ وَاِیْ (عَ دْ)] (!) =	بتیاره رخنه، آسیب اک	
سودها درآمدها	عید [عِ یا دْ] (!) = جشن	
عود [عُودْ] (!) = چوب تار (آلت موسیقی)	عیش [عِ یا شْ] (مص) = زندگانی کردن،	
سندهان، انجوج چوب خوشبوی	زندگی، گذران شادی کردن، خوشی، خوش گذرانی نتاسیدن	
عود [عُودْ] (مص) = بازگشتن، بازگردیدن،	عین [عِ یا نْ] (!) = دیده، چشم برگزیده برجستگی چشمه	
بازگشت	عیون [عُ یُونْ] (!) = چشم ها، دیده ها چشمه ها برجستگان برگزیدگان	
عودت [عَ وُودَتْ] (مص) = برگشتن، برگردیدن،		
بازگشتن، بازگشت، بازگرد واپس آمدن، آمدن، واپس، و آمدن مولیدن، مول		
عور [عُورْ] (!) = برهنه ها، لخت ها، لاج ها یک چشم ها		
عورت [عَ وُورَتْ] (!) = شرمگاه کارزشت		
عوض [عَ وُضْ] (!) = بجای، جانشین پاداش، تاوان کيفر برابر آیش		
عون [عَ وُنْ] (مص) = یاری کردن، یاوربودن،		



غار [غَاړ] (۱) = گور، زمین گود، گودال	غالباً [غَالِبٌ] (ق) = بیشتر، بسا، چه بسا، بسی گبو
زاغه إشکفت، شکفت، شکاف دهار، دها آهون مفاک	غامض [غَامِضٌ] (ص) = سربسته، پوشیده دشوار، سخت، پیچیده
غارث [غَاړْث] (مص) = تاراج کردن، دستبرد زدن، تاختن تارات، لاش، فریش چپو، چپاول (تر.)	غانی [غَانِی] (ص) = توانگر، بی نیاز
غازی [غَاړِی] (ص) = جنگجو، جنگ کننده کشنده	غایب «غائب» [غَايِ] (ع) [ب] (ص) = پنهان، ناپدید پوشیده
غاسق [غَاْسِقٌ] (ص) = تاریک، شب تاریک	غایت [غَايِثٌ] (۱) = پایان، انجام، فرجام، سرانجام
غاشبه [غَاشِبَی] (ص) = زین پوش، پوشش زین رستاخیز	غایط [غَايِطٌ] (۱) = زمین پست سرگین، چمین سرگین آدمی، پلیدی انسان (ف.ع.)
غاصب [غَاْصِبٌ] (ص) = ستمگر ستاننده بستم	غایله «غائله» [غَايِ] (ع) [لَه] (ص) = پوشیده بدی، زشتی کینه گزند آشوب، جنجال
غاضب [غَاْضِبٌ] (ص) = نژند خشمگین آرغده	غایی «غائی» [غَايِی] (ص) = پایان، سرانجام، پایانی
غافر [غَاْفِرٌ] (ص) = پوشنده گناه، آمرزنده گناه، درگذرنده	غبار [غُبارٌ] (۱) = گرد، سوده، آوار، نرم اندوه، آردگی ماغ، لاد
غافل [غَاْفِلٌ] (ص) = ناآگاه، نادان، بیخبر (ف.ع.)، پنه در گوش (کنا.) فرویش، برناس فراموشکار	غبطه [غُبْطَه] (۱) = آرزومندی پُرهان، بڑهان
غالب [غَاْلِبٌ] (ص) = پیروز، چیره، شکرنده پیش دست، توانا، زبردست	غبن [غَبْنٌ] (مص) = فریفتن، زیان کردن افسوس
	غدار [غَدَّارٌ] (ص) = فریبنده، فریبکار، کج

خواه پیمان شکن گُربُر	آب فرو رفتن شیفته گشتن
✓ غدر [عُذْر] (مص) = گول زدن، فریب دادن،	غرم [عُزْم] (مص) = تاوان دادن وام دادن
دورنگی کردن، بیوند	✓ غروب [عُروْب] (مص) = فرو آمدن، فرو
غده [عُذَّة] (!) = گره دُزیه، دُشپیل،	شدن کوچ کردن نشستن آفتاب، فرو رفتن
دُشپیل آئخ	آفتاب، خورنشست، پسین
✓ غدیر [عُدی] (!) = گودال، آبگیر، تالاب،	✓ غرور [عُروْر] (مص) = فریفتن بالیدن، باد
ابگون، ابگونه، موژ	پنداشتن، باده سری، باد، باد و دم، پندار، فیس،
✓ غذاء [عُذَاء] (!) = خوراک، آشام،	خودبینی، فریفتگی بخود، برمنشی،
خوردنی، خورش	پرافادگی (ف.ع.) غنودن
✓ غرامت [عُرامَت] (مص) = تاوان دادن	✓ غریب [عُریْب] (ص) = ناآشنا، ناشناس،
زیان دادن پشیمانی	بیگانه کمیاب دور پراکنده
غراب «غرائب» [عُرای] (ع) [ب] (ج) =	شگفت آور، شگفت انگیز بیواره، بیکس
تازه ها شگفت آورها کمیاب ها	✓ غریزه [عُریْزَة] (!) = نهاد، سرشت، خلیده
غرابز [عُرایْز] (ج) = سرشت ها، نهادها	✓ غریق [عُریْق] (ص) = فرو رفته، فرو شده در
غرب [عُرْب] (!) = بید مجنون (ف.ع.)،	آب کشتی شکسته
ترنگوت	غزات [عُزَات] (!) = کشتن دشمن، جنگ با
غرب [عُرْب] (مص) = پنهان شدن، ناپدید	دشمنان، پیکار، رزم
گشتن دور شدن باختن، جای فرو شدن	غزات [عُزَات] (ج) = جنگجویان
آفتاب	غزال [عُزَال] (!) = آهو، بره، آهو بره
غربال [عُزْبَال] (!) = پرویزن، بریزن،	غزال [عُزَال] (ص) = جولا، جولاده،
پروژن، گربال آلک	ابریشم تاب
غربت [عُزْبَت] (مص) = دور گشتن از	غزل [عُزْل] (مص) = تابیدن، تافتن، رشتن
میهن، دور افتادگی دوری	ریسمان، رشته
غور [عُزْر] (ج) = برگزیده ها، گزیده ها	✓ غزل [عُزْل] (!) = ترانه، چامه، سرود دوستی
سپیدی های پیشانی	عشقبازی (ع.ف.)
✓ غرض [عُزْض] (مص) = آرمان، آرزومندی	✓ غزوات [عُزَوَات] (ج) = جنگ ها
آهنگ نشانه تیر، آماج خواست کینه،	جنگ های دینی
دشمنی	✓ غزوه [عُزْوَة] (!) = جنگ، جنگ دینی
✓ غرغه [عُزْغَة] (!) = بر بار، بالا خانه، پکوک،	✓ غسال [عُسَال] (ص) = مرده شوی
پرواره پنجره، دریچه	شوینده رخت شوی، جامه شوی
غرق [عُزْق] (مص) = آب از سر گذشتن، در	✓ غساله [عُسَالَة] (ص) = شوینده

غسل	رخت شوی زن شوینده مرده شوی	آمرزنده، آمرزشکار
غسل [غُسلَ] (مص) = شستن، شویدن، فرو	غسل [غُسلَ] (ل) = زنجیر، بند، گردن بند	پاوند
شستن، شوی، پاویدن، ورشستن پاک	غسل [غُسلَ] (مص) = کینه داشتن، پرکینه کردن	گر دیدن، رشک، کین
غش [غُشَّ شَ] (مص) = گول زدن، شيله	غش [غُشَّ شَ] (ل) = نیام پوست پوشش	تاموره
پيله نابهره کینه تیرگی شار	غش [غُشَّ شَ] (ص) = بیپوشی	غلام [غُلَامَ] (ل) = پسر برده، رهی، راهی، بنده، نوکر امرد پرستار، لالا گرفتار،
غش [غُشَّ شَ] (ص) = بیپوشی	غشاء [غُشَاءَ] (ل) = پرده پوست پوشش	لاچین
غصب [غُضِبَ] (مص) = بزور گرفتن، بستم	غصب [غُضِبَ] (ل) = بستم بستن	غلبه [غُلِبَ] (ل) = پیروز شدن، چیره شدن، پیروزی، چیرگی اشتلم اشکردن
گرفتن، بستم بستن	غصه [غُصَّ صَه] (ل) = اندوه، افسوس، دردمندی، دریغ اندوه گلوگیر، گلوگیر	فرخادی
غضب [غُضِبَ] (مص) = خشم گرفتن، برآشتفتن، ستیزه کردن، خشم آزرده گی	غضب [غُضِبَ] (ل) = خشم گرفتن، برآشتفتن، ستیزه کردن، خشم آزرده گی	غلط [غُلِطَ] (ل) = نادرست بودن، پرت بودن بزه، واهر
انگرا، غرشیدن، غریدن، غراش	غضروف [غُضْرُوفَ] (ل) = کرکری، گرگرانک، استخوان نرم	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غضنفر [غُضْنَفَرُ] (ل) = شیر درنده، شیر	غضنفر [غُضْنَفَرُ] (ل) = شیر درنده، شیر	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
بیشه درشت خو	غضوب [غُضُوبَ] (ص) = بسیار خشمگین، خشمناک	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غضا [غُظَاءَ] (ل) = پرده پوشش	غضا [غُظَاءَ] (ل) = پرده پوشش	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غفار [غُفَارَ] (ص) = آمرزگار، آمرزشکار، آمرزنده	غفار [غُفَارَ] (ص) = آمرزگار، آمرزشکار، آمرزنده	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غفران [غُفْرَانَ] (مص) = آمرزیدن، پوشیدن	غفران [غُفْرَانَ] (مص) = آمرزیدن، پوشیدن	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
گناه، آمرزش	غفلت [غُفْلَتَ] (مص) = فراموش کردن، فراموشی نادانی کردن، ناآگاهی	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
غفلت [غُفْلَتَ] (ل) = فراموش کردن، فراموشی نادانی کردن، ناآگاهی	غفلت [غُفْلَتَ] (ل) = فراموش کردن، فراموشی نادانی کردن، ناآگاهی	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ
فرو گذاشتن سستی کردن، فرویش	غفور [غُفُورَ] (ص) = بخشاینده، آمرزگار، غفور [غُفُورَ] (ص) = بخشاینده، آمرزگار	غلظت [غُلِظَتْ] (ل) = درشت بودن، سفت بودن، گندگی، درشتی، سفتی، ستبری، دژواخ

سنگین مَشَت، خشن، دَفرک	رفتن در آب
غلیل [غ ل ل] (ص) = سوزش درون	✓ غوطه [غ و ط ه] (مص) = فرو رفتن در آب
سوزش دوستی گرمی اندوه تشنگی	پاغوش
غم [غ م م] (مص) = اندوه داشتن، اندوهناک	✓ غوغاء [غ و غ اء] (!) = هنگامه، هیاهو،
بودن، دل گرفته بودن، افسرده بودن، اندوه،	جنجال، آشوب، ستیزه فریاد و فغان
رنج، راح، دلخوری تاسیدن، تالواسه، تاسه	انجمن شر انگیزی (ع. ف.) وُرول،
آذرنگ	ویلَه اخروش، خروش
✓ غماز [غ م م ا ز] (ص) = سخن چین	✓ غول [غ و ل] (!) = دیو، بغامه
کرشمه گر نیکویکر جنباننده	غوی [غ و ی] (ص) = گمراه، بیراه، گمره
غمام [غ م ا م] (!) = ابر ابر سفید اسفنج	غیاب [غ ی ا ب] (مص) = ناپدید گشتن، نهان
غمز [غ م ز] (مص) = سخن چینی (کردن)	بودن، نبودن فروشدن آفتاب
✓ غمزَه [غ م ز ه] (!) = ناز، کرشمه خوش	غیاث [غ ی ا ث] (!) = پناه، پناه خواهی
منشی	فریاد رسی فریاد خواهی
غناء [غ ن اء] (!) = توانگری، بی نیازی	غیار [غ ی ا ز] (!) = پاره زرد، زرد پاره یهودان
✓ غنج [غ ن ج] (مص) = کرشمه (کردن)، ناز	✓ غیب [غ ی ب] (مص) = ناپدید شدن، ناپدید،
(کردن)	پنهان راز پشت سر پنهان شدگی
✓ غنی [غ ن ی] (ص) = بی نیاز ارجمند	غیبت [غ ی ب ت] (مص) = ناپدید شدن،
توانگر، گنجور، دارا، مایه دار، پرخواسته،	نهان بودن دشتیاد، اندا، بدگویی
دارنده، دولتمند (ع. ف.)، مالدار (ع. ف.)،	غیر [غ ی] (ح) = جز بی، نا مگر
دولتیار (ع. ف.)	✓ غیر [غ ی] (!) = دیگرگونی، دگرگونی دیگر،
✓ غنیمت [غ ن ی م ت] (!) = بازیافته، تاراج،	بیگانه
لاش، از دشمن گرفته	✓ غیرت [غ ی ر ت] (مص) = مردانگی داشتن،
غواشی [غ و ا ش ی] (ا ج) = پرده ها چادرها	مردی داشتن، رگداری رشک بردن، رشک
زین پوش ها	وری ناموس پرستی (ع. ف.)
✓ غواص [غ و ا ص] (ص) = آب باز، آشناگر،	غیر ثابت [غ ی ر ث ا ب ت] (تر. اض.) = ناپناهده
شناگر، آبورز	غیر خالص [غ ی ر خ ا ل ی ص] (تر. اض.) =
غوث [غ و ث] (مص) = یاری کردن،	ناسره
فریاد رسی کردن، پناه دادن فریاد	غیر دایم [غ ی ر د ا ی م] (تر. اض.) = ناپایدار
✓ غور [غ و ر] (مص) = فروشدن، فرو رفتن، فرو	سست
رفتگی بن، ته، تک	غیر صالح [غ ی ر ص ا ل ی ح] (تر. اض.) =
غوص [غ و ص] (مص) = بآب فروشدن، فرو	ناویژه، ناشایست

غیر صبور

غیر صبور [عَنْ رِصْ يُؤْ] (تر. اض.) = ناشکیبا

غیر صحیح [عَنْ رِصْ حَى خ] (تر. اض.) =

ناراست، نادرست، بیجا

غیر ظاهر [عَنْ رِظَاهٍ] (تر. اض.) = ناپیدا

غیر قابل اجراء [عَنْ رِقَابٍ لِإِجْرَاءٍ] (تر. اض.) = انجام ناپذیر، پیش نرفتنی

غیر قابل علاج [عَنْ رِقَابٍ لِإِعْلَاجٍ] (تر. اض.) = بی درمان، درمان ناپذیر

غیر قابل قبول [عَنْ رِقَابٍ لِقَبُولٍ] (تر. اض.) = باور نکردنی، ناپذیرفتنی

غیر قابل قسمت [عَنْ رِقَابٍ لِقِسْمٍ] (تر. اض.) = بخش ناپذیر

غیر قادر [عَنْ رِقَادٍ] (تر. اض.) = نتوان

غیر کامل [عَنْ رِكَامٍ] (تر. اض.) = نافرجام

غیر لازم [عَنْ رِلَازِمٍ] (تر. اض.) = ناخواست ||

نابایست

غیر لایق [عَنْ رِلَایِقٍ] (تر. اض.) = نابایسته،

ناسزاوار

غیر ماهر [عَنْ رِمَاهِرٍ] (تر. اض.) = ناشی

غیر متحمل [عَنْ رِمْتَحَمٍ] (تر. اض.) =

ناشکیبا

غیر مجرب [عَنْ رِمُجَّ زَرْبٍ] (تر. اض.) =

ناشی

غیر محدود [عَنْ رِمَحَ دُودٍ] (تر. اض.) =

بیکران

غیر محکم [عَنْ رِمُخْ كَمٍ] (تر. اض.) =

بستار، ناستوار

غیر مرتب [عَنْ رِمَزَتْ ثَبٍ] (تر. اض.) =

نابسامان، ناسامان

غیر هری «هرئی» [عَنْ رِمَزْنِی] (تر. اض.) = نادیده، نادیدنی

غیر مسرور [عَنْ رِمْسُ زُورٍ] (تر. اض.) =

ناخشنود

غیر مطبوع [عَنْ رِمَ طَبُوحٍ] (تر. اض.) = نپخته

غیر مطلوب [عَنْ رِمَ طَلُوبٍ] (تر. اض.) =

ناخواست

غیر مطیع [عَنْ رِمَ طِیْعٍ] (تر. اض.) = نافرمان

غیر معروف [عَنْ رِمَ عَرُوفٍ] (تر. اض.) =

ناآشنا، ناشناس، ناشناخت || گمنام، بی نام

غیر معلوم [عَنْ رِمَ عُلُومٍ] (تر. اض.) = نایاب

غیر مفید [عَنْ رِمَ فِیْذٍ] (تر. اض.) = ناکاره

غیر مقبول [عَنْ رِمَ قَبُولٍ] (تر. اض.) =

ناپسند، ناگوار

غیر ملموس [عَنْ رِمَ لَمُوسٍ] (تر. اض.) =

ناسفته

غیر ممکن [عَنْ رِمَ مِکْنٍ] (تر. اض.) = ناشو،

ناشدنی

غیر مناسب [عَنْ رِمَ نَاسِبٍ] (تر. اض.) =

ناجور، ناسزا || ناسره، فرخیج

غیر منظور [عَنْ رِمَ نُظُورٍ] (تر. اض.) = نادیده

غیر موافق [عَنْ رِمَ وَاِفَقٍ] (تر. اض.) = ناتو،

ناسازگار || ناهمراه

غیر ناقص [عَنْ رِمَ نَاقِصٍ] (تر. اض.) =

ناکاسته

غیر واجب [عَنْ رِمَ وَاجِبٍ] (تر. اض.) =

نابایست

غیر واضح [عَنْ رِمَ وَاِضٍ] (تر. اض.) = ناپیدا

✓ غیظ [عَنْ غِظٍ] (مص) = خشم گرفتن، خشم،

خشم پنهان || بخشم آوردن

غیم [عَنْ غِیمٍ] (!) = ابر، ابرریزنده || تشنگی،

گرمی درون

✓ غیور [عَنْ غُیُورٍ] (ص) = مردانه، مرد || لودی ||

رشگن، رشگ گن، رشکین، ارشکین،
رشگ بر، غیر تمند (ع.ف.)



ف

- فاتح [ف ا ت ح] (ص) = پیروز، پیروزمند، ظفرمند (ع.ف.)، فیروز، چیره || فرازنده || گشاینده، گشا، گشایا || یگانه || جهانجوی، ابروچ
- فاتحه [ف ا ت ح ه] (ص) = سوک || دیباچه، سرسخن || آغاز || آغازاندیشه || گشاینده، گشایا
- فاتر [ف ا ت ر] (ص) = سست، زبون، ناتوان || آب نیمگرم
- فاجر [ف ا ج ر] (ص) = آلوده، تردامن، بی سیرت (ف.ع.) || گناهکار، بی اندازه بد، تباهکار، جهمرز || روسپی || زنباره
- فاحش [ف ا ح ش] (ص) = زشت || گستاخ || بسیار
- فاحشه [ف ا ح ش ه] (ص) = جنده، روسپی، شباره، گلنده، اکاره، زنجیک، غر، شلف، خُشنی
- فاخته [ف ا خ ت ه] (ا) = کوکو، کالنج
- فاخر [ف ا خ ر] (ص) = نازنده، بالنده || گرانها، پرارزش، گرانمایه
- فارس [ف ا ر س] (ص) = بهلوان || سوار، شاهسوار، سواره، سوارکار || جنگاور
- فارغ [ف ا ر غ] (ص) = آسوده، از کاری، پرداخته، بیکار || آزاد || بی نیاز || خوله
- فارغ البال [ف ا ر ع ل ب ا ل] (تر. اض.) = آرامیده || آسوده دل، آزاده دل، آسوده خاطر (ف.ع.)
- فارغ التحصیل [ف ا ر ع ل ت ث خ ص ل] (تر. اض.) = فرهیخته، پایان دریافته، آسوده از دانشجویی، دانش آموخته
- فاسد [ف ا س د] (ص) = پلید، تباه || گمراه || گندیده، پلاسیده || ستک، فرغنده
- فاسد الاخلاق [ف ا س د ل ا خ ل ا ق] (تر. اض.) = بدخو، بدخوی، زشتخو
- فاسق [ف ا س ق] (ص) = تباهکار، گنهکار، بدکار، سیاهکار، تبه کار || آلاینده، ناپاک، تردامن || هرزه، جنده باز، جهیک || ناراست کردار
- فاصله [ف ا ص ل ه] (ص) = دوری || جدایی
- فاضل [ف ا ض ل] (ص) = فرزانه، دانا، دانشگر، دانشمند، دانشمند، کیاجور، فرجاد || پسندیده، نیکو || برتر، افزون
- فاطر [ف ا ط ر] (ص) = آفریننده، آفریدگار، نوآفریننده
- فاعل [ف ا ع ل] (ص) = کننده، انجام دهنده
- فاقه [ف ا ق ه] (ا) = نیازمندی، تنگدستی، ناداری

فَال [فَا ل] (!) = شگون، مروا، آغال، اغور	مردانگی، بخشندهگی
پیش بینی کُپِه	✓ فتوح [فُ تُو خ] (! ج) = گشایش ها،
فَالِج [فَا لِج] (ص) = سستی فروهشتگی،	گشاد کارها پیروزی ها
زمین گیری، کجی پا	✓ فتور [فُ تُو ر] (مص) = آرام شدن پس از تندی،
فالودق [فَا لُو د ق] (!) = پالوده	آرامی سست شدن، سستی کندی
فَانِی [فَا نِی] (ص) = ناپایدار، ناپاینده	فتوی «فتوا» [فُ تِ وَا] (!) = دادستان، وچر،
گذرنده میرا، نابود شونده، نیست شونده	وچر
فایده «فائده» [فَا یِ (ع) ذَه] (ص) = سود،	✓ فتبله [فُ تِ لَه] (ص) = تافه، تابیده
بهره فرجام آمرغ	رشته، ریسمان تافه
✓ فایز «فائز» [فَا عِ ز] (ص) = پیروز، کامیاب،	✓ فجر [فُ جِ ز] (!) = پگاه، سفیده دم، بامداد،
فیروز رستگار، رهایی یافته رسنده، یابنده،	روشنی پگاه گناه، بد کاری وارتگاه
دست یابنده	✓ فجور [فُ جُو ر] (مص) = آلودگی، بد کاری،
✓ فایض «فائض» [فَا عِ ض] (ص) = فرو	زشت کاری، بی سیرتی (ف.ع.)، تبه کاری
ریزنده سرشار	برانگیخته گردیدن برگناه
✓ فایق [فَا یِ ق] (ص) = برگزیده، بهترین چیره،	✓ فجیع [فُ جِ ی ع] (ص) = دردناک،
برتری یابنده، فزونی یابنده شکافنده	جانگداز پیش آمدنا گوار، درد بزرگ
✓ فیها [فِ هَا] (ق) = چه بهتر، بسیار خوب	✓ فحاش [فُ حَا ش] (ص) = دشنام گوی،
فناء [فُ تَا ع] (!) = جوانی جوانمردی	دشنام دهنده، زشتگوی
فناح [فُ تِ تَا ح] (ص) = داور گشایند، باز	✓ فحش [فُ حِ ش] (مص) = دشنام، دژنام،
کننده	ناسزا، یاوه، یافه خواری
✓ فتح [فُ تِ ح] (مص) = پیروزی، پیروزی	✓ فحشاء [فُ حِ شَا ع] (!) = ناهنجاری،
گشادن، گشودن، باز کردن، وانمودن،	زشتی، کار ناشایست، بد کاری، ناسزایی
واکردن، گشایش، گشاد ترکانیدن	روسی گری
فرازیدن، فراز گردیدن، فراز شدن	✓ فحصص [فُ حِ صِ ص] (مص) = کاویدن، کاوش
✓ فتق [فُ تِ ق] (مص) = شکافتن گشودن،	جستجو کردن، جستجو، واپژوهیدن
گشادگی باد گند	✓ فغار [فُ حَا ز] (ص) = آجر پز، کوره پز،
✓ فتنه [فِ تِ نَه] (!) = آشوب، هنگامه، شور،	کوزه گر، سفال پز، کُلال
شورش، شرانگیزی (ع.ف.)، برهم خوردگی	✓ فغار [فِ حَا ز] (مص) = نازیدن
آزمون ستیز گناه آگفت، اگفت اغاک،	
خرخشه، جنجال	✓ فخر [فُ حِ ز] (مص) = نازیدن، ناز، نازش
✓ فتوت [فُ تِ وُ ت] (!) = جوانی جوانمردی،	بالیدن، بزرگی نمودن، سرافرازی افزون

خوشی کردن، شادی، شاده جشن	شدن چیره شدن	فخیم
فرد [ف ر د] (ص) = یگانه، تا، لنگه، تک، تنها	فخیم [ف خ ی م] (ص) = گرامی، ارجمند، بزرگوار استوار بزرگ	فخیم
فرد [ف ر د] (ص) = یگانه، تا، لنگه، تک، تنها	فداء [ف د آ] (مص) = جان سپاردن سربها گریان، گرویان برخی	فداء
فرس [ف ر س] (ل) = اسب، باره، بارگی، کوه روند (کنا) مادیان، نریان	فدیه [ف د ی ه] (ل) = سربها نیاز	فدیه
فرسان [ف ر س ا ن] (اج) = سواران	فرار [ف ر ا ر] (مص) = گریختن، در رفتن، گریز، پشت، رم، جستن، شبیم	فرار
فرش [ف ر ش] (ص) = گستراندن، گسترانیدن، گستردن، گستر دنی افکندن، اوکندن، اوکنیدن زیرانداز، زیرافکن انبوب، بوب	فراست [ف ر ا س ت] (مص) = زیرک بودن، زیرکی، هوشیاری، دریافت، اندر یافت	فراست
فرصت [ف ر ص ت] (ل) = دست یافتگی، یارگی، یارا زمان پروا	فراست [ف ر ا س ت] (مص) = سواری کردن	فراست
فرض [ف ر ض] (مص) = انگاشتن، گمان کردن، گمانه پنداشتن، پندار بایسته بودن	فراسخ [ف ر ا س خ] (اج) = فرسنگ ها	فراسخ
فرضاً [ف ر ض ن] (ق) = به پندار، اگر، بگمان، اگر گمان شود	فراش [ف ر ا ش] (ل) = بستر، پستر، رختخواب، زیرافکن، زیرانداز، زوار، گستر دنی همسر	فراش
فرط [ف ر ط] (ل) = بسیاری، فزونی، فراوانی، بی اندازگی پیشدستی چیرگی	فراش [ف ر ا ش] (ص) = پیک خدمتگذار	فراش
فرع [ف ر ع] (ل) = شاخه، شاخ نژاد بهره، بر	ع.ف.، پیشخدمت (ف.ع.)	ع.ف.، پیشخدمت (ف.ع.)
فرق [ف ر ق] (مص) = جدایی افکندن، دور ساختن تمیز دادن (ع.ف.)	فراغ [ف ر ا غ] (مص) = آسوده شدن آسایش، آسودگی	فراغ
فرق [ف ر ق] (ل) = هپاک، هپاک، تارسر، میان سر چکاد، چکاده، تارک سر	فراغ بال [ف ر ا غ ب ا ل] (تر.اض.) = آسودگی، آرامش	فراغ بال
فرقه [ف ر ق ه] (ل) = دسته، گروه، تیره	فراغت [ف ر ا غ ت] (مص) = آسودگی، آرامش، وارستگی، آسایش نتاس، زین	فراغت
فرید [ف ر ی د] (ص) = یکتا، یکه، یگانه، یکان، یکدانه یک تنه، تنها بیکیس بی مانند	فراق [ف ر ا ق] (مص) = جدا شدن، جدایی، فتنار دوری	فراق
فریده [ف ر ی د ه] (ص) = یکدانه گوهر پرمنش	فرج [ف ر ج] (مص) = گشایش یافتن، گشایش در کار اندوه و ابردن، گشایش اندوه شکافتن	فرج
فریضه [ف ر ی ض ه] (ص) = بایسته، فرموده	فرج [ف ر ج] (اج) = شکاف ها، رخنه ها	فرج
	فرجه [ف ر ج ه] (ل) = شکاف، گشادگی، رخنه	فرجه
	فرج [ف ر ج] (مص) = شادمانی کردن،	فرج

فعال	(خدا) نماز	فَضاحت [فِ ضَا حَتْ] (!) = رسوایی
فَضل [فِ ضَلَّ] (!) = دانش، فرهنگ	فَزَع [فِ زَع] (!) = ترس، بیم	فَضاحت [فِ ضَا حَتْ] (!) = رسوایی
برتری، افزونی، فزونی، فراسته بخشش دستگاه فرخادی	فَساد [فِ سَاد] (مص) = تباه شدن، تباهی، نابودی آشوب، شور، شورش، برهم خوردگی شرانگیزی (ع.ف.)، دوبهم زنی ستمگری گزند پوسیدگی، گندیدگی	فَضل [فِ ضَلَّ] (!) = دانش، فرهنگ
فَضلات [فِ ضَلَّات] (ج) = گمیزها، آخال ها	فَسحت [فِ سَحَتْ] (!) = گشادگی، فراخی گنجایش	فَضله [فِ ضَلَّه] (!) = سرگین، پلیدی مانده، بازمانده ریغ
فَضله [فِ ضَلَّه] (!) = سرگین، پلیدی مانده، بازمانده ریغ	فَسخ [فِ سَخ] (مص) = شکستن بهم زدن، برهم زدن ستردن ویران ساختن، تباه کردن	فَضول [فِ ضُول] (ص) = شوخ، یاوه گو، پرت گو، ابلوک یاوه گویی فزونی، بازمانده
فَضولات [فِ ضُولَات] (ج) = آخال	فَسق [فِ سَق] (مص) = گناه کردن، ناپارسیایی کردن، کاربرد، آلودگی نافرمانی کردن	فَضول [فِ ضُول] (ص) = شوخ، یاوه گو، پرت گو، ابلوک یاوه گویی فزونی، بازمانده
فَضیحت [فِ ضِیْحَتْ] (!) = رسوایی، بی آبرویی، بدنامی	فَسیح [فِ سِیْخ] (ص) = فراخ، گشاد	فَضیلت [فِ ضِیْلَتْ] (!) = برتری، افزونی، فراستگی دانش، فرزانه، شایستگی
فَضیلت [فِ ضِیْلَتْ] (!) = برتری، افزونی، فراستگی دانش، فرزانه، شایستگی	فَصاحت [فِ صَا حَتْ] (مص) = شیوایی	فَضام [فِ ضَام] (مص) = از شیر گرفتن، از شیر باز کردن
فَضام [فِ ضَام] (مص) = از شیر گرفتن، از شیر باز کردن	فَصحن، روانی سخن تیززبانی، زبان آوری، جادوسختی	فَطانت [فِ طَانَتْ] (مص) = دریافتن، دریافت، اندریافت زیرکی داشتن، باهوش بودن، هوشیاری
فَطانت [فِ طَانَتْ] (مص) = دریافتن، دریافت، اندریافت زیرکی داشتن، باهوش بودن، هوشیاری	فَصْد [فِ صَدْ] (مص) = رگ زدن، خون گرفتن، گشودگی رگ، رگ زدگی، رگ زنی، رگ گشایی	فَطَر [فِ طَر] (مص) = گشودن روزه، روزه گشادن
فَطَر [فِ طَر] (مص) = گشودن روزه، روزه گشادن	فَصَل [فِ صَلَّ] (مص) = بریدن، بگسلیدن، جدا کردن، جدایی، بریدگی، داخیدن ساده کردن هنگام، گاه، انگام بند، میانگیر ژماک	فَطَرْت [فِ طَرَتْ] (!) = آفرینش سرشت، خوی، نهاد دانایی
فَطَرْت [فِ طَرَتْ] (!) = آفرینش سرشت، خوی، نهاد دانایی	فَصیح [فِ صِیْخ] (ص) = شیوا، گشاده زبان، زبان آور، تیززبان، روشن زبان، زبان دان شیاک	فَطْنَتْ [فِ طَنْتْ] (مص) = زیرک بودن، تیز خا طری (ع.ف.)، زیرکی باهوش بودن، هوشیاری دانا بودن، دانایی
فَطْنَتْ [فِ طَنْتْ] (مص) = زیرک بودن، تیز خا طری (ع.ف.)، زیرکی باهوش بودن، هوشیاری دانا بودن، دانایی	فَضاء [فِ ضَاء] (!) = جا، سرای میدان گنجا زمین فراخ اسفرسب	فَطیر [فِ طِیْر] (ص) = سرشته، خمیر شده (ع.ف.)
فَطیر [فِ طِیْر] (ص) = سرشته، خمیر شده (ع.ف.)		فَعال [فِ عَال] (ص) = پرکار، پرکردار،

فعالیت	کردارگار	از دست رفته
فعالیت [فَعَالِي تَ] (مص) = کوشش	فقیه [فَقِي هُ] (ص) = تنگدست، گدا،	تهدیدست، درویش، درمانده، بی پول، بی چیز،
کردن، کوشش، تلاش کردن	فعل [فَعَلَ] (مص) = نمودن، کردن، کار	بینوا، مستمند، اوون، لات، ناداشت، بی سرو
کردن، کنش، گنش، کار انجام دادن	فعل [فَعَلَ] (ق) = اکنون، این دم، این	سامان، آشفته سامان، بی برگ، نابودمند،
گهواره	زمان	نیازمند، پڑوم
فعل [فَعَلَ] (إِج) = کارگر، کارگران،	فقیه [فَقِي هُ] (ص) = دانشمند دانشمند	دینی
کنندگان، گل کاران	فعل [فَعَلَ] (إِج) = کارگر، کارگران،	فک [فَك كَ] (مص) = گشودن، باز
فقاع [فُقَاعٌ] (!) = آبجو	کنندگان، گل کاران	کردن، گشودگی، جدا کردن (!) آرواره،
فقات [فَقَاتَ] (مص) = دانستن،	فقاع [فُقَاعٌ] (!) = آبجو	کام
دانشمندی	فقات [فَقَاتَ] (مص) = دانستن،	فکر [فَكْرُ] (مص) = اندیشه کردن،
فقدان [فُقِدَان] (مص) = گم گشتگی،	فقدان [فُقِدَان] (مص) = گم گشتگی،	اندیشه، انداچه، سگالش، اسگالش،
گم کردن، از دست شدن، گم شدن برباد	گم کردن، از دست شدن، گم شدن برباد	سگالیدن پنداشتن، پندار، گمان کردن
رفتن، تباهی، نیستی، نابودی فروگذارن	رفتن، تباهی، نیستی، نابودی فروگذارن	نیرنود، نهیدن گوش خاریدن (کنا.)
یاوگی، یاوه	فلات [فَلَاتَ] (!) = دشت، دشت پهناور	پشته
فقر [فَقْرُ] (!) = تنگدستی، در یوزگی،	فلات [فَلَاتَ] (!) = دشت، دشت پهناور	فلاح [فَلَا حَ] (!) = رستگاری پیروزی،
درویشی، نیازمندی، پریشانی، سختی،	فقر [فَقْرُ] (!) = تنگدستی، در یوزگی،	فیروزی
بینوایی، دست تنگی، بیسامانی، بی چیزی،	درویشی، نیازمندی، پریشانی، سختی،	فلاح [فَلَا حَ] (ص) = برزگر، کشاورز،
نداری	بینوایی، دست تنگی، بیسامانی، بی چیزی،	ورزگر، ورزگار
فقراء [فُقَرَاءُ] (إِج) = نیازمندان،	نداری	فلاح [فَلَا حَ] (!) = برزگری،
درویشان، نادارها	فقراء [فُقَرَاءُ] (إِج) = نیازمندان،	کشاورزی
فقرات [فَقَرَاتُ] (إِج) = مهره ها	فقرات [فَقَرَاتُ] (إِج) = مهره ها	فلاسفه [فَلَاسِفَةٌ] (إِج) = دانشمندان
فقره [فَقْرَةٌ] (!) = مهره پشت بند	فقره [فَقْرَةٌ] (!) = مهره پشت بند	فرزانگان
فقط [فَقَطَ] (ق) = مگر، تنها	فقط [فَقَطَ] (ق) = مگر، تنها	فلاکت [فَلَا كَتَ] (!) = بدبختی،
فقه [فَقْهٌ] (مص) = دانستن، دریافت،	فقه [فَقْهٌ] (مص) = دانستن، دریافت،	بیچارگی، خواری، فلک زدگی (ع. ف.)
دانش	فقه [فَقْهٌ] (مص) = دانستن، دریافت،	فلان [فُلَان] (!) = بهمان، باستار، بیستار،
فقهبا [فَقْهَاءُ] (إِج) = دانشمندان، دانایان،	فقهبا [فَقْهَاءُ] (إِج) = دانشمندان، دانایان،	بیسار
در یابندگان	در یابندگان	فلان و فلان [فُلَانُ فُلَانُ] (تر. عط.) =
فقید [فَقِي دُ] (ص) = در گذشته، گم شده،	فقید [فَقِي دُ] (ص) = در گذشته، گم شده،	باستار و بیستار

فلج [فَلَج] (ص) = کجی پا سستی اندام زمین گیری از کار افتادگی	فوج [فَوْج] (ا) = گله گروه، هنگ، دسته، لشکر
فلس [فَلَس] (ا) = پولک، پول، پشیز	فور [فَوْز] (ا) = تند، زود، به شتاب
فلسفه [فَلْسَفَه] (ا) = فرزاندگی، دانش پرستی	فوراً [فَوْراً] (ق) = دردم، بی درنگ، اکنون، اینک، در زمان، ایدون
فلق [فَلَق] (ا) = سپیده دم، چاک، چاک روز شکاف، شکاف کوه شکافته	فوران [فَوْرَان] (مص) = جوش آمدن، جوشش جهانندن، جهش جوشانیدن بالا آمدن (بر اثر جوشش)
فلک [فَلَك] (ا) = آسمان، گردون، آسمان برین، سپهر، چرخ، چرخ برین گرد آشکوب آسگون	فوز [فَوْز] (مص) = فیروز شدن، پیروزی رستگاری، رستگار شدن رستن، رهایی
فلک [فَلَك] (ا) = بلم کشتی	فوق [فَوْق] (ا) = بالا، فراز، بر، روی، زبر، زبر سو (ی) آسمان
فلکه [فَلَكَة] (ا) = چرخ، چرخه ریسمان زمین گرد، اسپریس، میدان	فوقانی [فَوْقَانِي] (ا. من.) = بالایی، بالا، زبرین
فلوس [فُلُوس] (اج) = پولک ها پشیزها	فهد [فَهْد] (ا) = پلنگ، یوز پلنگ
فن [فَن] (ا) = هنر گونه روش نیرنگ ورزه شگرد	فهم [فَهْم] (مص) = دریافتن، پی بردن، وایافتن، دریافت، اندر یافت دانستن هوش داشتن، هوش، زیرکی، خرد بو بردن
فناء [فَنَاء] (مص) = نیست گردیدن، نیستی، نابودی درگذشتن، مرگ سپری شدن فرسودن سوخت شدن	فهم [فَهْمِي] (ص) = دانا، زیرک، بخرد
فنجان [فِنْجَان] (ا) = پنگان، پیاله	فیاض [فِيْض] (ص) = جوانمرد دهش کننده، بخشنده
فنون [فُنُون] (اج) = هنرها گونه ها روش ها شگردها	فی الحقیقه [فِي الْحَقِيقَةِ] (ق) = برآستی
فوات [فَوَات] (مص) = درگذشتن، نیستی یافتن	فی الفور [فِي الْفَوْرِ] (ق) = دردم، بی درنگ، هماندم، در زمان
فواحش [فَوَاحِش] (اج) = روسپیان زشت کاری ها گناهان	فی المجلس [فِي الْمَجْلِسِ] (ق) = همانجا، در جای
فواره [فَوَارِه] (ص) = جوشا، سرجوش، بسیار جوشنده	فیصل [فَيْصَل] (ص) = داور بُرنده، جدا کننده
فواصل [فَوَاصِل] (اج) = جدایی ها	فیض [فَيْض] (مص) = لب ریز شدن، سرشاری، ریزش آشکار گشتن راز بخشیدن، دهش، بخشش فر
فوت [فَوْتُ] (مص) = ازدست رفتن، مردن، گذشتن، درگذشتن، نیست شدن	

فیضان / فیضان [فَیْضَانُ] (مص) = ریختن آب، دوست || زیرک || کُنْدا، کنتا
 لب ریز شدن، ریزش، سرشاری آب / فی مابین [فَیْ مَابَیْنُ] (ق) =
 فیلسوف [فَیْ لَسُوفَ] (ص) = دانا، دانش دربین (ف.ع.)، درمیان



ق

قَاب [قَابْ] (!) = پُرول، شتالنگ، بُوپول (استخوان پاشنه پا) نیام چار چوب	قَاب [قَابْ] (!) = پُرول، شتالنگ، بُوپول (استخوان پاشنه پا) نیام چار چوب
قَابِض [قَابِضْ] (ص) = گیرنده نگهدار، نگاهدانده درآورنده میراننده	قَابِض [قَابِضْ] (ص) = گیرنده نگهدار، نگاهدانده درآورنده میراننده
قَابِل [قَابِلْ] (ص) = پذیرنده، پذیرا کارآزموده، توانا درخورنده، شایسته، درخور رسا، سزا، سزاوار پسندیده، پسند کار پیش آینده	قَابِل [قَابِلْ] (ص) = پذیرنده، پذیرا کارآزموده، توانا درخورنده، شایسته، درخور رسا، سزا، سزاوار پسندیده، پسند کار پیش آینده
قَابِلِ اجْرَا [قَابِلِ اجْرَا] (تر. اض.) = انجام پذیر	قَابِلِ اجْرَا [قَابِلِ اجْرَا] (تر. اض.) = انجام پذیر
قَابِلِ زْرَاعَت [قَابِلِ زْرَاعَتْ] (تر. اض.) = کشتنی، کشت پذیر	قَابِلِ زْرَاعَت [قَابِلِ زْرَاعَتْ] (تر. اض.) = کشتنی، کشت پذیر
قَابِلِ قَبُول [قَابِلِ قَبُولْ] (تر. اض.) = پذیرفتنی، باورکردنی	قَابِلِ قَبُول [قَابِلِ قَبُولْ] (تر. اض.) = پذیرفتنی، باورکردنی
قَابِلِ قِسْمَت [قَابِلِ قِسْمَتْ] (تر. اض.) = بخش پذیر	قَابِلِ قِسْمَت [قَابِلِ قِسْمَتْ] (تر. اض.) = بخش پذیر
قَابِلَه [قَابِلَهْ] (ص) = ماما، ماماچه، بازاج زن شایسته	قَابِلَه [قَابِلَهْ] (ص) = ماما، ماماچه، بازاج زن شایسته
قَابِلِیْت [قَابِلِیْتْ] (امص) = سزاواری، شایستگی گنجایش، گنجا، گنج هنرا کشش پذیری، خمیدگی پذیری عرضه داشتن (ع. ف.)، توانایی	قَابِلِیْت [قَابِلِیْتْ] (امص) = سزاواری، شایستگی گنجایش، گنجا، گنج هنرا کشش پذیری، خمیدگی پذیری عرضه داشتن (ع. ف.)، توانایی
قَاتِل [قَاتِلْ] (ص) = آدم کش، خونریز، راهن، دزد	قَاتِل [قَاتِلْ] (ص) = آدم کش، خونریز، راهن، دزد

زشتی بدی، بدکاری رسوایی	قاعد قاعد [قاعِ ذ] (ص) = نشیننده، نشسته
ناهنجاری	قاعده [قاعِ ذه] (ص) = روش، راه، شیوه،
قباله [قَبَالَه] (ا) = تَرده، تَرزده، چاک،	آیین کیش، هنجار، آیین، کردار کانون،
نورده، بیل، بیلک	بر بست بنیاد، پایه، ارچین رنگ، کراشه،
قبایل «قبائل» [قَبَائِل] (ج) = تیره ها،	گون، گونا آذین، آرایش
خاندان ها، دودمان ها	✓ قافله [قافِ لَه] (ص) = گروه کاروان،
✓ قبیح [قُبُح] (مص) = زشت بودن، زشتی،	گروه مسافر (ف.ع.)
بدگلی بدکاری، ننگ قَرخچی،	قافیه [قافِ یَه] (ص) = از پی رونده
ورخچی، گستی	پساوند، بساوند پس گردن
✓ قبر [قَبْر] (ا) = گور، دخمه، تنگنا،	✓ قالب [قَالِب] (ا) = کالبد، کالب پیکر،
فرجامگاه، خاک، آرامگاه، ستودان، مغاک	تندیس الگو تپنگ
(مص) = بگور کردن، به خاک سپردن	✓ قامت [قَامَتْ] (ا) = اندام، بالا، برز، هُندام
✓ قبض [قَبْض] (مص) = بدست گرفتن، بند	✓ قاموس [قَامُوس] (ص) = میانه دریا، دریا
کردگی گرفتن جان، میرانیدن رسید	رازدار
✓ قبضه [قُبْضَه] (ا) = گرفتنگاه، دسته	✓ قانع [قَانِع] (ص) = بسند کننده سازگار،
مشتی از چیزی، یک مشت	سازکار دلخوش، خرسند، پذیرنده
✓ قبل [قَبْل] (ا) = پیش، پیشینه	پرهیزگار
✓ قبل [قَبْل] (ا) = روبرو، رویاروی، جلو	✓ قانون [قَانُون] (ا) = دستور، روش، شیوه،
اندام شرم زن	آیین گون، گونا داد کواس کانون
✓ قبلاً [قَبْلًا] (ق) = پیشتر	✓ قاهر [قَاهِر] (ص) = چیره فرخاد
✓ قبله [قِبْلَه] (ا) = پیش رو، روبرو	✓ قاید «قائد» [قایِ عِ] (ع) = پیشوا،
روش عبادتگاه (ع.ف.)	راهبر، پیشرو، سردار
✓ قبول [قَبُول] (مص) = به گردن گرفتن، فرا	✓ قایل «قائل» [قایِ عِ] (ص) = گوینده
پذیرفتن، پذیرفتن، پذیرایی، پذیرش، پذیرفتاری	سخنگو
گزیدن، برگرفتن، گزینش باور کردن	✓ قایم «قائم» [قایِ عِ] (م) (ص) = پابرجا،
نوازیدن، نوازش، نواخت گرویدن،	سر پایاستاده، استوار، پایدار، بر پا، ایستاده
پسندیدن، پسند برآوردن فراستاندن	قایمه «قائمة» [قایِ عِ] (م) (ص) = ستون،
✓ قبه [قُبْه] (ا) = گنبد، کپه خرگاه،	پایه آستانه در
آبه آسمان (کنا.) کوپله	✓ قباء [قَبَاء] (ا) = جامه جلوباز (پیش باز)
✓ قبیح [قَبیْح] (ص) = زشت، بدگل	پیپلیا
ناخوش ناشایست، ننگین، ناپسند، زننده،	✓ قباحث [قَبَاحَتْ] (مص) = زشت بودن،

نابکار بتیاره، بتیار ورنج، فرنج، نغام فژاک، فژاگن	پایگاه قدم [قَدَم] (!) = دیرینگی، کهنگی پیشی در کار
✓ قبیل [قَبِيل] (ص) = گروه، دسته	قدماء [قُدُمَاء] (اج) = پیشینان دیرینگان
✓ قبيله [قَبِيلَة] (ص) = دودمان، خاندان، تیره، ایل دسته	قدمت [قَدَمَت] (!) = کهنگی، دیرینگی پیشی، پیشینگی
✓ قتال [قَتَال] (مص) = نبرد کردن، رزم کردن، جنگ کردن، ستیز کردن، کشتار کردن، کارزار	قدم مبارک [قَدَمُ مَبَارَك] (تر. و ص. ا. مر.) = پی خجسته
✓ قتل [قَتْل] (مص) = کشتن، میراندن، خون کردن، جان کشیدن، جان ستاندن، خون ریختن، کُشت، کُشتار	قدوس [قُدُوس] (ص) = پاک، بسیار پاک قدوم [قُدُوم] (مص) = آمدن، رسیدن، در رسیدن، باز آمدن گام ها (اج.)
✓ قتل [قَتْل] (ص) = کشته، کشته شده	قدوه [قُدُوه] (!) = پیشوا، رهبر
✓ قحبه [قَحْبَة] (ص) = لکاته، جنده، سیماب دل، روسبی گنده پیر	قدیر [قَدِير] (ص) = توانا نام خدا
✓ قحط [قَحْط] (مص) = خشکسال شدن، تنگسالی، نایابی، کم یابی نیاز، دوشیاری	قدیم [قَدِيم] (ص) = باستانی، دیرین، کهن، پیشین، دیرینه، پیشینه، دیرباز، سالخورده، کتانه
✓ قد [قَد] (!) = اندام، بُرن، بالا، بَشن اندازه	قدیم الايام [قَدِيمُ لَأَيَّام] (تر. اض.) = دیرباز، روزگار پیش، روزگار پیشین، روزگار کهن
✓ قدح [قَدَح] (!) = کاسه، پیمانه، جام، تاس، لیک، ساتگی، ساتکین، ریغال، نغاغ، نفاغ	قدیر [قَدِير] (ص) = آتش بر آوردن از آتش زنه سرزنش، عیب کردن (ع. ف.)، بدگویی
✓ قدح [قَدَح] (مص) = آتش بر آوردن از آتش	قرا [قُرَا] (اج) = ده ها، روستا ها، ديه ها
✓ قدر [قَدْر] (!) = آبرو ارز، ارج، ارزش، ورج پایه، پایگاه بلنج، اندازه پیشنهاد	قراوت [قَرَاوَت] (مص) = خواندن
✓ قدر [قَدْر] (!) = سرنوشت، فرمان	قرب [قُرَاب] (!) = نیام، نیام شمشیر
✓ قدرت [قُدْرَت] (مص) = توان داشتن، توانستن، توانایی، توان، توش یارستن، یارگی، یارا هم اندازه بودن گنجایش داشتن، گنج، گنجا بی نیاز بودن اوژ، هنگ تاب، تیو	قربت [قَرَابَت] (!) = خویشی، خویشاوندی پیوستگی، بستگی، پیوند، پیوندی آشنایی نزدیکی
✓ قدس [قُدُس] (مص) = پاک بودن، پاکی بهشت آشوبی	قربه [قَرَابَة] (ص) = شیشه بزرگ شیشه شراب (ف. ع.)
✓ قدم [قَدَم] (!) = پای، پی، گام پیش پای قراضه [قُرَاضَة] (!) = ریزه، ریزه زروسیم	قرار [قَرَار] (مص) = آرامیدن، آرام گرفتن، آرامش، آرام، آسودگی پایدار شدن، پای، استواری شکبیا شدن پیمان

فران	بیکاره، کهنه، شکسته	فروض [ق ر و ض] (ا ج) = وام‌ها،
فران [ق ر ا ن] (مص) = بهم پیوستن،	بدهکاری‌ها	
پیوستگی نزدیکی نزدیکی دو ستاره،	قرون [ق ر و ن] (ا ج) = زمان‌ها	
یکجا شدن ستارگان	سده‌ها	
فراین «قرائن» [ق ر ا ع ن] (ا ج) = نشانه‌ها،	قریب [ق ر ی ب] (ص) = نزدیک آشنا	
نشانه‌ها مانند‌ها، همانندان	خویش، پیوسته، خویشاوند فره‌مند	
قرب [ق ر ب] (مص) = نزدیک بودن،	قریباً [ق ر ی ب ن] (ق) = بزودی، نزدیکی	
نزدیکی خویش بودن، خویشی،	قریحه [ق ر ی ح ه] (ص) = هوش	
خویشاوندی فره‌مندی	اندریافت سرشت	
قربان [ق ر ب ا ن] (مص) = خون کردن،	قرین [ق ر ی ن] (ص) = همتا، جفت، همال،	
کشتار نزدیک شدن گریان، گریان	مانند یار، هماور همسر همنشین	
قوة العین [ق و ر ت ل ع ی ن] (تر. اض.) = نور	قرینه [ق ر ی ن ه] (ص) = نشانه همانند	
دیده، نورچشم، فرزند خنکی چشم	پیوسته	
فرج [ق ر ج] (مص) = خسته کردن، ریش	قریه [ق ر ی ه] (!) = ده، روستا (ی)، گام	
کردن (!) = زخم، ریش	شهری کوچک	
فرحه [ق ر ح ه] (!) = زخم، ریش	قسام [ق س س ا م] (ص) = بخشنده، بخش	
قرص [ق ر ص] (!) = گلیجه، گرده	کننده سوگند خورنده	
قرض [ق ر ض] (مص. ا.) = پاداش دادن	قساوت [ق س ا و ت] (مص) = سختی، ژغند	
بریدن، درنوردیدن وام دادن بدهی، وام،	سنگدلی، بی مهری، سیاه دلی،	
بدهکاری، فام، ابام، اوام، افام، پام سامه	بیرحمی (ف. ع.) استمکاری، ستمگری	
فرض الحسنه [ق ر ض ل ح س ن ه] (تر. اض.)	قسط [ق س ط] (!) = داد، دادگری بخش	
= وام نیکوکارانه وام بی بهره	بهره، بهرگانی، زون	
قرضه [ق ر ض ه] (!) = بدهی، بدهکاری، وام	قسطاس [ق س ط ا س] (!) = کپان، قپان،	
قرطاس [ق ر ط ا س] (!) = کاغذ نامه	ترازو	
قرع [ق ر ع] (مص) = کوفتن، زدن، کوبیدن	قسم [ق س م] (!) = بخش، دانگ، بهره، پاره،	
بی مویی، کچلی	بهره ویر، ورشیم سرده، گونه، جور	
قرعه [ق ر ع ه] (!) = بهره برگه پشک	قسم [ق س م] (!) = سوگند، سامه	
قون [ق ر ن] (!) = شاخ، سُرون گیسو	قسمت [ق س م ت] (!) = بخش، لخت، پاره،	
مهتر سرکوه	بهره، بهره، رسد روزی سرنوشت، آوخ	
قون [ق ر ن] (!) = دوره، سده، بدوران، پاره ای	بلوک	
اززمان	قسى [ق س ی] (ص) = سنگدل،	

داستان‌ها، سرگذشت‌ها	سخت دل، بی مهر ستمگر
✓ قسّی القلب [ق س ی ل ق ل ب] (تر. اض. =) ✓	✓ قصور [ق ص و ر] (مص) = فروگذاشتن، فرو گذاشت، سنگدل، سخت دل
فروماندن، درماندگی	فیس [ق و س ی س] (!) = کشیش
✓ قصور [ق ص و ر] (اج) = کاخ‌ها، کوشک‌ها	✓ قسیم [ق س ی م] (ص) = بخش کننده، بخش بخشیاب بهره، بخش نیکوروی، زیبا
✓ قصه [ق و ص ه] (!) = افسانه، سرگذشت، داستان، فسانه انگاره، انگارده	✓ قشر [ق و ش ر] (!) = پوست، پوسته، پوشش، پرده لایه (مص) = شخاییدن، پوست کردن
✓ قصیده [ق ص ی ذه] (ص) = چکامه، چغامه چوبدستی گوشت خشک	✓ قص [ق و ص ض] (!) = سینه
✓ قصیر [ق ص ی ر] (ص) = کوتاه کوتاه بالا	✓ قصاب [ق و ص ص ا ب] (ص) = کشتاری گوشت فروش انی نواز، نای زن
✓ قصیل [ق ص ی ل] (ص) = جونارس خوید	✓ قصار [ق و ص ا ر] (ص) = کوتاه سخنان کوتاه
✓ قصیر القامه [ق ص ی ر ل ق ا م ه] (تر. اض. =) کوتاه بالا	✓ قصار [ق و ص ا ر] (ص) = گازر، جامه شوی
✓ قضاء [ق و ص ا ه] (مص) = دادرسی کردن، دادستانی کردن آفریدن درگذشتن، مردن، مرگ سرنوشت دستور	✓ قضا [ق و ص ا] (ص) = پاداش دادن، پاداش، شیان شله
✓ قضات [ق و ص ا ت] (اج) = داوران، دادرسان	✓ قضا [ق و ص ا] (ص) = گوینده، سخن زن، زبان زن، زبانران، داستان گوی
✓ قضاوت [ق و ص ا و ت] (!) = داوری	✓ قصب [ق و ص ب] (!) = نای، نی، نایزه لوله کاواک
✓ قضیب [ق و ص ی ب] (!) = شاخه درخت، ترکه چوبدستی تازیانه نره	✓ قصبه [ق و ص ب ه] (!) = شهرک سامان
✓ قضیه [ق و ص ی ه] (ص) = سرگذشت چگونگی پیشنهاد پیش آمد فرمان جستار	✓ قصد [ق و ص د] (مص) = عازم شدن (ع. ف.) آهنگیدن، آهنجیدن، هنگ، آهنگ گرایستن، گراییدن، گرایش بسیج خواستن، یازش
✓ ققطاع [ق و ط ط ا ع] (ص) = بُرنده، کاژ بسیار برنده	✓ قصر [ق و ص ر] (!) = درگاه، سرا(ی)، کاخ، کوشک، کارگاه، کاخ شاهی، پرکوک، جوسه
✓ ققطاع الطریق [ق و ط ط ا ع ط ر ی ق] (تر. اض. =) = راهزنان	✓ قصر [ق و ص ر] (مص) = کوتاه کردن، کوتاه بودن پایان جامه شویی کردن، گازری کردن
✓ قطايف «قطائف» [ق ط ا ی (ع) ف] (اج) = جامه های پرزدار خوابناک، چادرها، چادرهای پیچیده لوزینه	✓ قصوص [ق و ص ص] (اج) = افسانه ها،

قطب [قُطْبُ] (ا) = سردار، فرمانده، مهتر، سرگروه ستونه آسیاب	قفل [قُفْلُ] (ا) = بند، کلیدان، کلیدانه کلون
قطر [قَطْرُ] (ا) = پهنا کرانه گذار سرزمین کلفتی، بزرگی	قفیز [قَفِيزُ] (ا) = پیمانه
قطر [قَطْرُ] (مص) = چکیدن، چکاندن، چکه باران	قلاّب [قُلَابُ] (ا) = چنگک، کژه، کژک، کجک، تشپیل، شست
قطره [قَطْرَةٌ] (ا) = چکیده، چکه نم سرشک	قلاده [قَوْلَادَةٌ] (ا) = گردن بند گلوبند، زنجیر
قطع [قَطْعُ] (مص) = بریدن، برینش، واپردن بگسلیدن، گسستن، گسلاندن جدا کردن، داخیدن، واخیدن پاره کردن، انجیدن، شکوفتن سپردن، پیمودن پست کردن	قلاع [قُلَاعُ] (اج) = دژها، کوت ها
قطعا [قَطْعًا] (ق) = بی گمان، سدرسد، سدرسد، درجمله منفی = هرگز	قلب [قَلْبُ] (مص) = برگردانیدن، واژگون کردن، واژگونی، باشگون، باژگونه دل میانه، درون ناسره، نبیره، ناروا
قطعه [قَطْعَةٌ] (ا) = بریده، تکه، پاره، پارچه، پرگاله، برخ، برخه، برخی، لت، لخت، لاخته، گراس، ورشیم	قلب [قَلْبُ] (ا) = پنیرخرما، دل درخت خرما گیاه مروارید
قطعه قطعه [قَطْعَةٌ قَطْعَةٌ] (ق) = لخته لخته، یک یک، پاره پاره، شاخ شاخ، جویجو، ژنده ژنده، تار تار، جدا جدا، تار و تور، تار و تور، تک تک	قلت [قَوْلْتُ] (ا) = کمی، اندکی، کمینگی کاهش کمبودی
قطعیّت [قَطْعِيَّةٌ] (ا) = بریدگی، جدایی بی گمانی	قلع [قَلْعُ] (مص) = برکردن، برانداختن، برکندن، واژگونی، سرنگونی تباهی، ویرانی
قطور [قَطُورُ] (ص) = گلفت	قلع و قمع [قَلْعٌ وَ قَمْعٌ] (تر. عط.) = برانداختن، ریشه کن کردن
قطیفه [قَطِيفَةٌ] (ا) = جامه (یا پارچه) پرزدار خوابناک چادر در پیچیده	قلعه [قَلْعَةٌ] (ا) = دژ، دیز، دز، کوت، دربند کلات، کلاته پناهگاه، آندخسواره لاد
قعر [قَعْرُ] (ا) = بن، ته، تک پایان	قلق [قَلَقٌ] (مص) = بی آرام شدن، بی آرامی، پریشانی، آشفتگی، تلواسه
قفا [قَفَا] (ا) = پس گردن، پس سر، پشت گردن دنبال، پی	قلل [قُلُلٌ] (اج) = چکادها، ستیغ ها
قفسه [قَفْسَةٌ] (ا) = گنجه، اشکاف	قلم [قَلَمٌ] (ا) = خامه، کلک
	قلوب [قُلُوبٌ] (اج) = دل ها
	قله [قُلَّةٌ] (ا) = سرکوه، چکاد، نوک کوه، ستیغ
	قلیل [قَلِيلٌ] (ص) = اندک، کم، ناچیز، کاهیده لخت، برخی، آمرغ ویدا

کماس، کماسه	قوت [قُوْتُ] (!) = خوردنی، خورش، قیاس
✓ قمار [قُمَار] (مص) = برد و باخت کردن، گرو بندی در بازی کردن، بازی رنگ، گنجفه	خوراک، آشام
منگ	قوت [قُوْتُ] (!) = زور، نیرو، توان، تاب، توش، توانایی، رنگ، کرکام، چمک
قماش [قُمَاش] (!) = پارچه، رخت، بافته، فتوره گونه ناچیز، فرومایه آخریان، کالای بازرگانی	استواری دلگرمی
✓ قمر [قَمَر] (!) = ماه شبگرد، گرده گردون مانگ ماج	قوز [قُوز] (!) = خمیدگی، کوژ، کج، خم
✓ قمرء [قَمَرَاء] (ص) = ماهتاب، روشنایی ماه شب روشن	✓ قوس [قَوْس] (!) = کمان، کمانه ماه آذر شاخ آهو
✓ قمع [قَمْع] (مص) = سرکوب کردن، سرکوبی خوار کردن، خوار گردانیدن فرونشاندن	✓ قوس و قزح [قَوْسُ قُزَح] (!) = رنگین کمان، آژنداک، آفنداک، نُوس، نوسه، تیرازه، تیراژی، اغلیسون
✓ ققممه [قُمْ قُمْ هَ] (!) = کوزه، سبو، گواز متاره	✓ قول [قَوْل] (مص) = گفتن، گفتار، گفت گفت سخن زبان سرود گزارش
✓ قنات [قَنَات] (!) = کاریز، کهریز، آفراس میزاب، موری	✓ قولنج [قَوْلَج] (!) = روده درد، دل درد
✓ قناد [قَنَاد] (ص) = شیرینی پز شیرینی فروش	✓ قولون [قَوْلُون] (!) = روده فراخ
قناطر [قَنَاطَر] (اِج) = پل ها	✓ قوم [قَوْم] (!) = گروه، گروهه، دسته تبار، نژاد خانندان خویش، خانواده، خویشاوندان، دودمان پیوند
قناعت [قَنَاعَت] (!) = بسنده کاری سازگاری خرسندی	✓ قوی [قَوِی] (ص) = بازور، پرتوان، زرمند، توانا، تنومند، نیرومند استوار، پایدار بزرگ، بامنش افریه، پرگوشه تهمن، تهمن استنبه اموند
قندیل [قُنْدِیْل] (!) = چراغ، چراغدان، چراغبره، چراغواره، جلّوند	✓ قهر [قَهَر] (مص) = ارغند، ارغنده چیرگی، چیره شدن کینه ورزی ستم خشم
✓ قنوات [قَنَوَات] (اِج) = کاریزها نیزه ها	✓ قی [قِی] (مص) = اشکوفه، شکوفه، هراش، مراش بالا آوردن (غذا)، بیرون ریختن (آنچه در شکم است)
قنوط [قُنُوط] (مص) = ناامید شدن، نومیدی	✓ قیاس [قِیَاس] (مص) = سنجیدن، اندازه گرفتن، پیمایش، سنجش شمار، شماره آمایش
قوا [قَوَا] (اِج) = نیروها، زورها، توانایی ها	
✓ قوام [قَوَام] (!) = مایه زیست راستی استواری	
✓ قوام [قَوَام] (!) = پایه ستون	

قیافه ✓ [ق ی ا فَ ه] (!) = رخسار، چهره، جَنَم	✓ قیر [ق ی ز] (!) = روغن سیاه، کُرف، کُزف
پی جویی، پی شناسی	✓ قیل و قال [ق ی ل و ق ا ل] (ت ر . ع ط .) = گفت و شنید، گفتگو هیا هو، داد و فریاد
✓ قیام [ق ی ا م] (م ص) = برخاستن، خاستن،	استادن، بلند شدن خیزیدن، خیزش پای
گرفتن ایستادگی کردن رستاخیز	فیلوله [ق ی ل و لَ ه] (!) = خواب چاشتگاه، خفت نیمروزان
بپاخاستن شورش	✓ قیم [ق ی ی م] (م ص) = سر پرست، بالاسر،
✓ قیامت [ق ی ا م ت] (م ص) = برانگیخته شدن	پریستار
رستاخیز	✓ قیمت [ق ی م ت] (!) = ارزش، بها، ارج، ارز،
✓ قید [ق ی د] (!) = گرفتاری پیمان بند،	آخش
بست، پای بند، پایگیر زاؤلانه	





- کابر [کاب ز] (ص) = بزرگ || ارجمند
 کابوس [کابوس] (!) = بختک، خفتو،
 خفتک || نیدلان، قدرتیجک، درفتجک ||
 استنبه
 کاتب [کاتب] (ص) = نویسنده،
 قلمزن (ع.ف.)، دبیر، نگارنده، رقم
 نویس (ع.ف.) || سخندان
 کاذب [کاذب] (ص) = دروغگو || نادرست،
 آهمند || دروغین، ناراست
 کاس [کاس] (!) = پیاله، جام
 کاسب [کاسب] (ص) = یابنده || پیشه‌ور،
 پیشه‌کننده
 کاسد [کاسد] (ص) = ناروا (ن)، مندک
 کاشف [کاشف] (ص) = یابنده،
 پدیدآورنده، آشکارکننده، پیداکننده
 کاشفه [کاشفه] (مص) = آشکار کردن،
 پیدا کردن، گشادگی، پیدایی
 کافر [کاف ز] (ص) = بددین، بیدین، ناخدا ||
 ناسپاس، نسیاس || ناگرونده، ناخستو || گبر،
 گاور، گور
 کافل [کاف ل] (ص) = پذیرفتار، پذیرنده ||
 تیماردار
 کافی [کافی] (ص) = بس، بسنده ||
 بی نیاز || پیشکار، کارگزار || دانای کار
 کامل [کام ل] (ص) = درست، بسنده،
 یکدست، سره، جانانه || پر، رسا، پرمایه،
 هماگن || دانا
 کاملاً [کام ل ن] (ق) = سد درسد، سد اندر
 سد، بدرستی
 کامن [کام ن] (ص) = پنهان شونده، پوشیده
 شونده
 کانون [کانون] (!) = باشگاه || آتشدان،
 افروزه
 کاهل [کاه ل] (ص) = سست || ناتوان ||
 تنبل، تن آسان || فرتوت || اژکان، اژهان،
 اژکهن، اژکهان || لثه
 کاهن [کاه ن] (ص) = پوشیده‌گو،
 فال‌گیر (ع.ف.)، غیب‌گو (ع.ف.)
 کاین «کائن» [کای ن] (ص) = باشند
 کاینات «کائنات» [کای ناث] (ج) =
 آفریده‌ها، پدیده‌ها، باشندگان
 کبار [کبار] (ج) = بزرگان
 کبایر «کبائر» [کبایر] (ج) = بزرگ‌ها ||
 گناهان بزرگ
 کبد [کب د] (!) = جگر، هفت خزینه
 کبر [کب ز] (ص) = پیری، کهنگی ||

بسیاری، بیشی، فراخی، پرشدن	بزرگسالی، کلانسالی، بزرگی	کبر
کثیر [گ ثی ز] (ص) = فراوان، بسیار، نهمار،	کبر [ک ب ز] (!) = خودخواهی، خودگیری،	✓
بیش، چندین هنگفت، گزاف فزون،	خویشتن ستایی، لاف زنی	
فزوده گش، کشن، انبوه، پر، پر پشت،	کبرسن [ک ب ر س ن] (تر. و ص.) =	
مالامال فربه	سالخوردگی	
کثیف [گ ثی ف] (ص) = چگال، سببر، پر،	کبری [گ ب را] (ص) = بزرگتر زن بزرگتر	
سنگین چرک، پلشت، پلید، چرکین،	کبریا [ک ب ر یا] (ص) = بزرگی،	
ناپاک فزه، فزگن، پژوین، پژاکن	بزرگمنشی، برتری	
کحل [گ خ ل] (!) = سرمه	کبریت [ک ب ری ت] (!) = گوگرد	
کدر [گ د ر] (ص) = تار تیرگی، تاریکی	کبیر [گ بی ز] (ص) = بزرگ، مهین، مهینه،	✓
گرفته دُردی	گنده کلان، ارجمند، بزرگوار، پرمنش،	
کدورت [گ د و ر ت] (م ص) = تیره شدن،	گرامی سر پرست، خواجه، سرور گت،	✓
تیرگی یافتن، تاریکی گرفته شدن،	گنه	
گرفتگی، رنج، دلتنگی ناپاک شدن،	کتاب [ک ت ا ب] (!) = نامه نوشته، نبشته	
آلودگی، ناپاکی	کتاب [گ ت ا ب] (اج) = نویسندگان	
کدیه [گ د ی] (!) = گدایی سختی	کتابت [ک ت ا ب ت] (م ص) = نوشتن،	✓
روزگار	نگاشتن، نبشتن، نگاریدن، نویستن،	
کذاب [گ د ذ ا ب] (ص) = دروغگو، بسیار	نوردیدن، قلم زدن (ع. ف.)، رقمزنی،	
دروغگو آسمند	نگارش، نویسندگی	
کذب [ک د ب] (م ص) = دروغ گفتن	کتف [ک ت ف] (!) = شانه، دوش، کت،	✓
بَلَمَس	شانه گاه	
کذالک [گ ذ ا ل ک] (ق) = همچنان،	کتمان [ک ت م ا ن] (م ص) = پرده پوشی	
همچنین	کردن، پنهان کردن، پوشیده داشتن، پنهان	
کرات [گ ر ا ت] (اج) = بارها، پی در پی	گردانیدن، نهان داشتن، پوشیدن	
کرات [گ ر ا ت] (اج) = گوی ها	کنبیه [گ ن ب ی] (ص) = نبشته،	✓
کرار [گ ر ا ر] (ص) = بازگرداننده،	سنگنبشته، نوشته لشگر	
بازگردنده	کنافت [گ ت ا ف ت] (م ص) = سببر شدن،	
کراراً [ک ر ا ر ا ن] (ق) = بارها	ستبری پلیدی، چرکی، ریم، پلشتی،	
گرام [ک ر ا م] (اج) = بزرگواران، جوانمردان	شوخنکی لجن، پُر	
گرامت [گ ر ا م ت] (م ص) = بزرگی	کثرت [گ ث ر ت] (م ص) = فزون شدن، زیاد	✓
ورزیدن، جوانمردی کردن، مردانگی کردن،	گشتن (ع. ف.)، فزونی، انبوهی، فراوانی،	

بزرگواری، سرافرازی || دهش کردن، / کسب [ک س ب] (مص) = فراهم آوردن، کفاش
 بخشندگی، بخشش روزی جستن || سوداگری کردن، پیشه ||
 کراهِت [ک ر ا ه ت] (مص) = ناخوشایند آلفنجیدن
 بودن، ناخوشایندی، ناپسندی || بد آمدن || / کسبه [ک س ب ة] (إج) = فروشندگان،
 دشمنی کردن پیشه‌وران، پيله‌وران، بازاریان، سوداگران
 کراهِیت [ک ر ا ه ی ت] (مص) = ناپسند / کسر [ک س ر] (مص) = خرد کردن،
 داشتن، ناپسندی، بیزاری شکستن، رخنه کردن، پاره کردن، شکاف
 کرب [ک ر ب] (إ) = اندوه، اندوه سخت، دادن، شکستگی || کاستن، کاهش دادن ||
 اندوه‌دم‌گیر کم داشتن، کمبود || برخه
 کرسی [ک ر سی] (إ) = تخت، زیرگاه، / کسل [ک س ل] (ص) = ناتوان، سست ||
 سندلی، چار پایه ناخوش
 کرم [ک ر م] (مص) = جوانمردی کردن، / کسلان [ک س ل ا ن] (ص) = سست || ناتوان
 بزرگواری کردن، رادی || بخشش کردن، کسوت [ک س و ت] (إ) = جامه، رخت،
 بخشندگی || میزبانی کردن پوشاک، پلاس، پوشش
 کرم [ک ر م] (إ) = رز، تاک، درخت انگور / کسور [ک س و ر] (إج) = پاره‌ها، برخه‌ها ||
 کره [ک ر ة] (إ) = گوی، آسمان کمبودها
 کره [ک ر ة] (مص) = ناپسند داشتن، دشوار / کسوف [ک س و ف] (مص) = گرفته شدن ||
 داشتن، ناخوشایند داشتن گرفتن آفتاب، خورگیر
 کریم [ک ر ی م] (ص) = رادمرد، رادمنش، / کشف [ک ش ف] (مص) = یافتن || گشادن ||
 جوانمرد، راد || بخشنده، بخشاینده، گشاده آشکار کردن، پرده برانداختن، پرده دریدن،
 دست، فراخ آستین، فراخ دست، دریا دل پیدا کردن
 گشاده‌دل || مهمان‌پرور کف [ک ف] (مص) = بازایستادن، باز
 کره [ک ر ی ة] (ص) = زشت، بدگل ایستاندن، بازداشتن || برگردانیدن ||
 ناپسند، ناخوشایند، ناگوار || بد || وَرخج، نگاهداری
 ورخج کف [ک ف] (إ) = رویه، پشت دست یا
 کساء [ک ساء] (إ) = گلیم || بالاپوش پا، پنجه
 کساد [ک س ا د] (مص) = ناروا بودن، / کفار [ک ف ا ر] (إج) = بی‌دینان، خدا
 ناروایی || بی‌خریدار بودن، بی‌رواجی، ناشناسان، ناسپاسان، ناگروندگان
 منذک کفاره [ک ف ا ر ة] (ص) = تاوان گناه
 کسالت [ک س ا ل ت] (إ) = ناخوشی، کفاش [ک ف ا ش] (ص) =
 بیماری || مستی، درماندگی || خستگی کفشگر (ع. ف.)، پای‌افزاردوز

کفالت // کفالت [ک ف ا ل ت] (مص) = جانشین شدن، جانشینی سرپرستی کردن پابندانی	وات، واج، گفتار
کفایت // کفایت [ک ف ا ی ت] (مص) = شایسته بودن، شایستگی بسنده بودن، بسندگی، بس شدن	کلیم [ک ل ی م] (ص) = سخنگو، سخنور هم سخن
کفر [ک ف ر] (مص) = بی دینی کردن ناسپاسی کردن، نمک ناشناسی نافرمانی کردن ناگرویدن	کلیل [ک ل ی ل] (ص) = نابینا
کفران [ک ف ر ا ن] (مص) = ناگرویدگی ناسپاسی	کم [ک م] (!) = چند، چندی
کفل [ک ف ل] (!) = لُبر، سرین، جفته، آلت استاغ	کما فی السابق [ک م ا ف ی س ا ب ق] (ق) = مانند پیش، مانند گذشته
کفن [ک ف ن] (!) = جامه مرده، مرده پوش، مرده جامه، جامه مرگ آبیچین	کما کان [ک م ا ک ا ن] (ق) = چنانکه بود، همچون گذشته
کفیل [ک ف ی ل] (ص) = جانشین همتا، مانند پذیرفتار، پابندان	کمال [ک م ا ل] (مص) = رسیدگی، رسایی، همبودی پرداختگی، آراستگی
کل [ک ل] (!) = همگی، همه یکجا	کمال مطلوب [ک م ا ل ی م ط ل و ب] (تر. اض.) = آرمان
کل [ک ل] (!) = گرانی، سنگینی، سختی ستم خستگی	کمون [ک م و ن] (مص) = پوشیده شدن، پوشیدگی، نهفتگی
کَلَا [ک ل ل ت ن] (ق) = همگی، سراسر، یک سره، روی هم رفته، یکباره، یکجا	کمیت [ک م ی ت] (!) = چندی، اندازه
کلال [ک ل ل ن] (مص) = خسته شدن، مانده گردیدن، خستگی، مانندگی	کمین [ک م ی ن] (!) = نهان شدگی، پنهان شدگی
کلام [ک ل ا م] (!) = سخن گفتار، گفت، گفته وات، واج گپتن، گپ	کناس [ک ن ا س] (ص) = رفتگر، پاکار، سرگین پاک کن، چندان
کلب [ک ل ب] (!) = سگ	کناسه [ک ن ا س ه] (!) = خاکروبه، خانه روبه
کلبتین [ک ل ب ت ی ن] (!) = انبر گاز انبر	کنایه [ک ن ا ی ه] (مص) = پوشیده سخن
کلفت [ک ل ف ت] (ص) = خشن، درشت، ستبر، ناهموار	گفتن گوشه، سر بسته، متلک گواژه، گوازه
کلمات [ک ل ی م ا ت] (ا ج) = واژه ها، سخنان، گفتارها	کنز [ک ن ز] (!) = گنج
کلمه [ک ل ی م ه] (!) = واژه، سخن، گپ	کنس [ک ن س] (مص) = رفتن خانه، جارو کشی کردن
	کنس [ک ن س] (ص) = فرومایه، پست، چشم تنگ
	کنوز [ک ن و ز] (ا ج) = گنج ها

کواعب [گ و ا ع ب] (ا ج) = زنان نار پستان	سپید و سیاه، موی دورنگ، دوموی	کیله
✓ کواکب [گ و ا ی ک ب] (ا ج) = ستارگان، اختران، گوهرهای آسمانی	کیاست [ی ک ی ا س ت] (مص) = زیرک بودن، زیرکی تیزهوش بودن، هوشیاری دانایی	
✓ کوثر [گ و ث ز] (ا) = جوی جویی در بهشت مهتر بسیاردهش، نیکی بسیار	✓ کید [گ ی د] (مص) = فریب دادن بدسگالیدن، بدسگالی	
✓ کوکب [گ و گ ب] (ا) = اختر، ستاره، ستاره، گُیان، تارا ارزن زرین (کنا.)	کیف [گ ی ف] (ا) = خوشی، مستی، شنگولی چگونگی، چونی	
کوکبه [گ و گ ب ه] (ا) = ستاره شکوه، فر گروه مردم	✓ کیفیت [گ ی ف ی ت] (ا) = چونی، چگونگی	
✓ کبف [گ ه ف] (ا) = چاک، شکاف پناه زاغه، کاز، کازه	کیل [گ ی ل] (مص) = اندازه کردن، پیمانہ کردن، پیمودن، سنجیدن، پیمایش	
کهل [گ ه ل] (ص) = میان سال موی	کیله [ی ک ی ل ه] (ا) = پیمایش	





لا ابا لى [لَا اَبَا لِي] (ص. مر.) = هرزه، بیکاره، بی باک، ناستوده، بی بندوبار	لامع [لَا مِع] (ص) = روشن، درخشان، تابنده، تابان، درخشنده، لیان
لا اقل [لَا اَقْل] (ص. مر.) = دست کم	لا هوت [لَا هُوْتُ] (ل) = جهان برین
لا بد [لَا بُدُّ] (ق) = هر آینه، هر آینه، ناچار، ناگزیر، بناچار، بی چاره	لا یتناهی [لَا یَتْنَاهِی] (ص. مر.) = بیکران، بیشمار، بی پایان
لا جرعه [لَا جُرْعَةٌ] (ق) = بیکبار نوشیدن بیکدم	لا یزال [لَا یَزَال] (ص. مر.) = جاوید، همیشگی، نابودی ناپذیر، پایدار، پیوسته، ماندگار
لا حرم [لَا حَرَم] (ق) = ناگزیر، ناچار، هر آینه	لا یعقل [لَا یَعْقِل] (ص. مر.) = نادان، بیخرد
لازم [لَا زِم] (ص) = بایسته، ناگزیر، بایست، در بایسته، اندر بای	لا یق «لائق» [لَا ی (ع) ق] (ص) = شایان، شایسته، شایگان، برازنده، درخور، نورد، فرزام، یاسان، زینده، فراخور، سزا، روا، گرایش خوشایند ارجمند گان
لازمه [لَا زَمَه] (ص) = بایسته	لا ینحل [لَا یَنْحَل] (ص. مر.) = ناگشوددنی، باز نشدنی چاره ناپذیر
لا زوال [لَا زَوَال] (ص. مر.) = همیشگی، پایدار، پابنده، جاوید	لا ینفک [لَا یَنْفَک] (ص. مر.) = پیوسته، بسته، چسبیده، جدانشدنی
لا صق [لَا صَق] (ص) = چسبنده، چسبان	لا ینقطع [لَا یَنْقَطِع] (ق) = پیوسته، پی در پی، پیایی، همواره، هماره، پشت سر هم
لا طایل «لا طائل» [لَا طَاعِل] (ص. مر.) = گزاف، بیهوده، لاف، پوچ، پرت و پلا	لا یموت [لَا یَمُوت] (ص. مر.) = نمیران، نامیران، بی مرگ
لا علاج [لَا عِلَاج] (ص. مر.) = ناچار، ناگزیر، بیچاره	لثامت [لَا ثَامَت] (مص) = پست بودن، پستی
لا کن [لَا کُن] (ح) = ولی	
لا محاله [لَا مُحَالَةً] (ق) = ناچار، ناگزیر، دست کم	
لا مه [لَا مَه] (ص) = بساویی، بساوش، پرماس، پرواس	

کردن، فرومایگی	لحن [لَحْنُ] (ا) = آهنگ، آوا، آواز	لطف
لب [لَبُّ بْ] (ا) = ویژه ناب مغز //	لحیم [لَحِيْمٌ] (ص) = پرگوشت، باگوشت،	
گزیده	فربه	
لباب [لُبَابٌ] (ا) = ناب، برگزیده، بی آمیغ،	لدغ [لَدْغٌ] (مص) = گزیدن، نیش زدن،	
ویژه	گزش	
لباس [لِبَاسٌ] (ا) = پوشاک، جامه، رخت،	لدن [لَدُنْ] (ا) = نزدیک، نزد، پیش	
پوشش، رخت و پخت، جَندَر	لذا [لِذَا] (ق) = از این رو	
لبنیات [لَبَنِيَّاتٌ] (ا) = فراورده های	لذات [لَذَائِثٌ] (ا) = خوشی ها مزه ها	
شیر	لذایذ «لَذَائِذُ» [لَذَائِذُ] (ا) =	
لیب [لَبِيْبٌ] (ص) = خردمند، بخرد، دانا	خوشی ها، مزه های خوش	
لیک [لَبَبٌ بْ يَ] (ق) = آری، بله،	لذت [لَذْتٌ] (ا) = خوشی مزه، مزه خوش	
ایستاده ام	لذیذ [لَذِيْذٌ] (ص) = بامزه، خوش مزه،	
لثه [لِثَةٌ] (ا) = بن دندان، گوشت دندان	خوش خوار، مزه دار وشت، وشته نُوشه،	
لج [لَجَجٌ] (ا) = ستیزه، ستیهنگی،	نوشین	
یکدندگی	لج [لَجَجٌ] (ص) = نوچ، چسبان، چسبنده //	
لجاجت [لَجَاجَةٌ] (مص) = خیرگی	لِز، لیز	
کردن، پافشاری ستیز کردن، ستیهیدن،	لِزوم [لِزُومٌ] (مص) = بایستن، بایستگی،	
ستیزه کردن، ستیزیدن، استیزه، پیکار	در بایست وابستگی، پیوستگی	
لجام [لِجَامٌ] (ا) = دهنه، لگام، وَرَس،	لسان [لِسَانٌ] (ا) = زبان سخن	
پالهنک، جلوبند	لطافت [لَطَافٌ] (مص) = نرم بودن،	
لجوج [لِجُوجٌ] (ص) = ستیزجو، ستیهنده،	نرمی نازک بودن، نازکی، باریکی سبک	
ستیزکار، زکاره، سخت سر، یکدنده، استاخ،	بودن، سبکی نیکو بودن، نیکویی //	
چشم سفید (کنا)، سرتق	دلجویی کردن خُرد بودن روشن بودن	
لجه [لِجْجَةٌ] (ا) = ژرفنای دریا، گودی دریا	لطایف «لَطَائِفُ» [لَطَائِفُ] (ا) =	
لحاظ [لِحَاطٌ] (مص) = نگرستن، نگرش،	نرمی ها خوبی ها، نیکویی ها سخنان	
دید	باریک، شوخی ها	
لحاف [لِحَافٌ] (ا) = شب پوش، بالا پوش،	لطف [لُطْفٌ] (مص) = مهربانی کردن //	
دواج، شُودر، شادیچه، شپوش	نازکی کردن، ناز، نازش نرمی کردن،	
لحد [لَحْدٌ] (ا) = گور، شگاف، مفاک	مهربانی نیکویی کردن، نیکوکاری //	
لحظه [لَحْظَةٌ] (ا) = دم، یک نگاه	بخشش کردن، سپاس، سپاسه صفا	
لحظه لحظه [لَحْظَةٌ لَحْظَةٌ] (ق) = دم بدم	داشتن (ع. ف.)	

لطف /	لطف [لَطِیْف] (ص) = سبک، نرم، ترده،	واژه
نازک //	نازنین // نیکو، نغز // خُرد،	لقاء [لِیْقَاء] (مص) = روبرو شدن // دیدن،
باریک //	ناژ // نشو، نسو	دیدار // روی، چهره
لطفه /	لطف [لَطِیْفَة] (ص) = شوخی، سخن	لقاح [لِقَاح] (مص) = آبستن شدن، باردار
باریک، سخن نغز، آمده //	باریک، سخن نغز، آمده //	گشتن، آبستنی // گشتن دادن
آرای (ع.ف.)	آرای (ع.ف.)	لقب [لِقَب] (ل) = نام، ورنام // پاشنامه،
لعاب //	لعاب [لُعَاب] (ل) = آهار، آهر، آش، آب	پاچنامه، پاژنامه
دهان، خَدو، خُیو، گِلِیز	دهان، خَدو، خُیو، گِلِیز	لقلق «لَقْلَقَه» [لَقْلَقَة] (مص) = زبان
لعب /	لعب [لُعْب] (مص) = بازی کردن، بازی	برآوردن، آواز // جنبانیدن
لعبت //	لعبت [لُعْبَت] (ل) = پیکر، پیکرنگاشته //	لقمه [لُقْمَة] (ل) = تکه، نواله، گُرّاس
بازی، بازیچه	بازی، بازیچه	لقوه [لُقُوْه] (ل) = کژدهانی، کژروی
لعل /	لعل [لَعْل] (ل) = لال // گوهر سرخ، سرخ //	لکن [لَکَن] (ح) = پس
بدخشانی	بدخشانی	لکنت [لُکْنَت] (مص) = زبان گرفتن،
لعن /	لعن [لَعْن] (مص) = نفرین کردن //	بستگی زبان، گرفتگی زبان، درماندگی در
بشوریدن، بشوریدن // راندن	بشوریدن، بشوریدن // راندن	سخن، کندزبانی
لعنت //	لعنت [لَعْنَت] (ل) = راندگی // نفرین، فَریه	لمحه [لَمْحَة] (ل) = نگرش دزدکی، نگاه
لغات //	لغات [لُغَات] (ج) = واژه ها // زبان ها //	دزدیده، چشم زد، پنهان دیدگی // درخش
سخنان	سخنان	لمس [لَمَس] (مص) = بسودن، سودن،
لغت /	لغت [لُغَت] (ل) = زبان // واژه // سخن	پرواسیدن، ساییدن، بساوش، بساویی،
لغز [لُغْز] (ل) = چیستان، پردک، کردک،	لغز [لُغْز] (ل) = چیستان، پردک، کردک،	بسوایی // دست کشیدن، دست کشی، دست
پردک، پرد	پردک، پرد	زدن // دست سودگی
لغو /	لغو [لَغْو] (مص) = یاوه بودن، هرزه بودن،	لمع [لَمْع] (مص) = درخشیدن،
بیهوده بودن، بیکاره بودن // ژاژ، گزاف //	بیهوده بودن، بیکاره بودن // ژاژ، گزاف //	درخشندگی، درخشش // روشن شدن
بیهوده گویی // لامانی	بیهوده گویی // لامانی	لمعان [لَمْعَان] (مص) = رخشیدن،
لفاظ [لَفَاط] (ص) = زبان باز // سخن	لفاظ [لَفَاط] (ص) = زبان باز // سخن	درخشیدن، روشنی، رخشدگی، درخشش //
پرداز، سخنور // پرگو، زیادگو (ع.ف.)	پرداز، سخنور // پرگو، زیادگو (ع.ف.)	تابیدن، تابندگی
لفاف [لِفَاف] (ل) = جامه // پوشش، پوشه،	لفاف [لِفَاف] (ل) = جامه // پوشش، پوشه،	لمعه [لَمْعَة] (ل) = روشنی، پرتو، (یک)
پوش	پوش	درخش
لفافه [لِفَافَة] (ل) = روپوش // پرونده،	لفافه [لِفَافَة] (ل) = روپوش // پرونده،	لم یزوع [لَمْ یَزُوع] (ص.مر.) = کویر،
پوشه // پای پیچ	پوشه // پای پیچ	بی کشت، کاشته نشده، ویران
لفظ [لَفْظ] (ل) = گفت، گفته //	لفظ [لَفْظ] (ل) = گفت، گفته //	لم یزل [لَمْ یَزَل] (ص.مر.) = پاینده،

لهذا [لِهَذَا] (ق) = از اینرو، زیرا، برای این	جاودان، همیشه، پایدار
لهف [لَهْفٌ] (مص) = افسوس خوردن، دریغ، اندوه	لن ترانی [لَنْ تُرَانِي] (ق) = خودستایی هرگز مرانبینی
لهو [لَهْوٌ] (مص) = بازی کردن، بازی نزدیکی کردن، آرمش	لواء [لِوَاءٌ] (!) = درفش، پرچم اختر لوازمات [لَوَازِمَاتٌ] (إج) = بایست ها، بایستگان ابزارها
لهیب [لَهْيَبٌ] (ص) = سوزان، فروزان زبانه آتش گرمی آتش، گرمی، سوزش	لوازم التحریر [لَوَازِمُ التَّحْرِيرِ] (تر) = نوشت افزار
لیافت [لِیَافَتْ] (مص) = شایستن، سزیدن، زیبیدن، برآزیدن، درخور بودن، شایستگی، سزاواری روا داشتن، ساز کردن در بایست بودن، در بایست بسنده بودن، بسندگی عرضه داشتن (ع.ف.)، توانایی، قابلیت داشتن (ع.ف.)	لواط [لَوَاطٌ] (ص) = بدکاره شاهد باز (ع.ف.) (مرد باز، تاز باره
لیال [لِیَالٌ] (إج) = شب ها	لواط [لِوَاظٌ] (ص) = بچه بازی کردن، آمیختن با امرد، شاهد بازی کردن (ع.ف.)
لیالی [لِیَالِی] (إج) = شب ها	لواف [لَوَافٌ] (ص) = شالنگی، بوریا باف
لیقه [لِیْقَه] (!) = رشته پُرز	لوامع [لَوَامِعٌ] (إج) = درخشنده ها، رخشان ها، روشنی ها، پرتوها
لیل [لِیْلٌ] (!) = شب	لوائح «لَوَاحٍ» (لَوَای ع) (إج) = نوشته ها
لیلاً [لِیْلًا] (ق) = شبانه، در شب، شباشب	لوث [لَوْثٌ] (مص) = آلودن، آلودگی، آلایش بدی، پلیدی زخم
لیلہ [لِیْلَه] (!) = شب، یک شب	لوح [لَوْحٌ] (!) = رویه، تخته، پلمه تخته کشتی
لیلی [لِیْلِی] (ص) = شب، شب دراز تاریک	لوزہ [لَوْزَه] (!) = (یک) بادام
لینت [لِیْنَتٌ] (مص) = نرم شدن، نرمی روان شدن، روانی سست شدن، سستی آبگانی گشتن، آبگینی	لؤلؤ [لَوْلُؤٌ] (!) = گوهر، مروارید اشگ
لئیم [لِئِیمٌ] (ص) = ناکس، پست، فرومایه، ناجوانمرد، بدسگال، سیاه دست، سخت، زفت	لوم [لَوْمٌ] (مص) = نکوهش کردن، سرزنش کردن
	لون [لَوْنٌ] (!) = رنگ آقام، فام، وام، اوام
	لهب [لَهَبٌ] (!) = زبانه آتش
	لهجه [لَهْجَه] (!) = گویش زبان گفتار

م

ماء [مَاع] (إ) = آب	✓
ماء بعد [مَاعِذ] (ق) = سپسین، پس از آن.	✓
مابقی [مَاقِی] (ص. مر.) = بازمانده، پس	✓
مانده، جا مانده	
مابین [مَابِئِن] (ق) = در میان، میان، بلند	✓
اندرون	
ماتم [مَعمِثَم] (إ. مکان) = سوگواری، سوگ	✓
اندوه پُرسه	
ماجرا [مَاجِرا] (إ. مر.) = پیش آمد، آنچه	✓
رفت، آنچه گذشت، رویداد سرگذشت،	
داستان، افسانه هنگامه گفتگو	
ماحصل [مَاحِصَل] (إ. مر.) = بدست آمده،	✓
باز آمده	
ماحضر [مَاحِضَر] (إ. مر.) = خوراک	✓
اندک	
ماخذ [مَاعِز] (إ) = روش پایه، سرچشمه	✓
مادام [مَادام] (ق) = تا، هنگامیکه، تا	✓
زمانی، تا هنگامی که	
مادام الحیات [مَادامَ الحَیَاث] (ق. مر.) =	✓
همیشه، تا پایان زندگی	
مادام العمر [مَادامَ العُمُر] (ق. مر.) =	✓
همیشه، تا پایان زندگی	
مادون [مَادَوْن] (ص) = پایین، زیر دست	✓
کالا، تنخواه، خواسته، کالای سوداگری،	
کوچکتر	
ماده [مَادَة] (ص) = مایه سامان فرور،	✓
فروهر	
مارد [ماریڈ] (ص) = سرکش، گردن کش	✓
بلند	
مازاد [مازاد] (ص) = فزونی	✓
ماسبق [مَاسَبِق] (ص) = پیشینه، گذشته	✓
ماسلف [مَاسَلَف] (ص) = گذشته	
ماضی [مَاضِی] (ص) = گذشته، سپری	✓
شده گذرنده	
مافات [مَافَاث] (ص) = گذشته، سپری، از	✓
دست رفته	
ما فوق [مَافِوَق] (ص) = برتر، بالاتر،	✓
بالادست	
ما قبل [مَاقَبَل] (ق) = جلو، پیش،	✓
گذشته، پیشتر	
ما کر [مَاکِر] (ص) = فریبنده، بدسگال	✓
چاره گر	
ما کول [مَاعِکُول] (ص) = خورده خوردنی	✓
مال [مَال] (إ) = هستی، دارایی، خواسته،	✓
سیم، سوزیان رنگ	
مال التجاره [مَالُ التَّجَارَة] (تر. اض.) =	✓
کالا، تنخواه، خواسته، کالای سوداگری،	

✓ مالک [مَ ل ی ک] (ص) = دارنده، دارا	✓ مایده «مائده» [مَ ا ی (ع) دَ ه] (ص) = خوردنی روزی خوان، میزخوان
✓ مالکیت [مَ ل ی ک ی ت] (!) = دارندگی	✓ مایع [مَ ا ی ع] (ص) = آبگونه، آبکی، آبدار
✓ خدایندی، خداوند گاری، خاوندی	✓ مایل «مائیل» [مَ ا ی (ع) ل] (ص) = خمیده، کج، برگردیده، گراییده یله خواستار، گردانیده
✓ مالوف [مَ ع لُوف] (ص) = خوگر، خوگرفته	✓ دوستی کرده همدم
✓ مالیات [مَ ا ل ی یَات] (ا ج) = باج، ساو، گزیت	✓ مباح [مُ بَ ا ح] (ص) = سزا، روا، جایز دانسته (ع. ف.) بی زیان
✓ مالیه [مَ ا ل ی ه] (ا. م. د.) = دارایی خواسته	✓ مباحث [مَ بَ ا ح ث] (ا ج) = سخنان، گفتگوها
✓ مأمن [مَ ع مَن] (!) = پناهگاه، آندخس، اندخسواره، سامه	✓ مباحثه [مُ بَ ا ح ثَ ه] (م ص) = گفتگو کردن کاوش کردن
✓ مأمور [مَ ع مَور] (ص) = فرمانداده، گماشته، کاردار، کاربند، فرموده فرماندار	✓ مبادرت [مُ بَ ا دَر ت] (م ص) = شتاب کردن، شتاب، پیش دستی کردن، پیشی گرفتن
✓ مأمورتنظیف [مَ ع مَورِ ت ن ظ ی ف] (ت ر. ا ض.) = رفتگر	✓ مبادله [مُ بَ ا دَ لَ ه] (م ص) = پایاپای کردن، تاخت زدن، داد و ستد
✓ مأموریت [مَ ع مَور ی ت] (!) = گماشتگی، گماردگی کارداری	✓ مبادی [مَ بَ ا د ی] (ا ج) = آغازها
✓ مانع [مَ ا ن ع] (ص) = بازدارنده، جلوگیری، دامنگیر، پیش بند	✓ مبارز [مُ بَ ا ر ز] (ص) = پیکارگر، جنگاور، جنگجو، رزمخواه، رزم آور، رزم پوش، آوردجو هم آوین، هماور، هم نبرد دلاور، یل
✓ مانوس [مَ ع نَوش] (ص) = خوگیر، خوگرفته آشنا، دوست، یار مروسیده همدم	✓ مبارزه [مُ بَ ا رَ زَ ه] (م ص) = جنگیدن، تاختن، آویزش کردن شمشیر بازی
✓ مأوا [مَ ع وَا] (!) = پناهگاه، پشت گاه، فراز، جایگاه	✓ مبارک [مُ بَ ا ر ک] (ص) = خجسته، فرخنده، فرخ، همایون، فرخ پی، نیک پی، پیروز، سپید دست، سپید پا، پدram، نُوشه
✓ ماهر [مَ ا ه ر] (ص) = چابک، چالاک، چابکدست زبردست، وشکرده، استاد، تردست، چیره دست پخته، هنرمند، هنردار	✓ مباشر [مُ بَ ا ش ر] (ص) = سرپرست، پیشکار کارساز، کارپرداز کاردار، سر رشته دار
✓ ماهیت [مَ ا ه ی ت] (!) = چگونگی چینی	✓ مباشرت [مُ بَ ا ش ر ت] (م ص) = آمیزش، در بایست

مبال	کردن سر رشته داری کردن سرپرستی	مبحث [م ب ح ث] (ا) = جستجو کردن،
	کردن، پیشکاری کردن آرمیدن با زن،	پژوهش کردن، جستار
	آرمش، آمیغ	مبحث [م ب ح ث] (ا) = جای جستجو، جای
	مبال [م ب ا ل] (ا) = آبخانه، آبریزگاه، ادب	گفتگو
	خانه (ع. ف.)، گمیزدان	مبداء [م ب ذ غ] (ا) = سرچشمه، آغاز،
	مبالات [م ب ا ل ا ت] (ص) = اندیشیدن باک	خاستگاه آشکار شده سرمایه
	داشتن، بیم داشتن	مبدع [م ب ذ غ] (ص) = آفریده سازنده،
	مبالغ [م ب ا ل غ] (اج) = اندازه ها پول ها	نواورنده، آفریننده
	مبالغه «مبالغه» [م ب ا ل غ ه] (مص) = بسیار	مبدل [م ب ذ ل] (ص) = برگردانیده،
	کوشیدن، کوشش بسیار زیاده روی	دگرگون شده
	کردن (ع. ف.)، مکاس گزاف گویی	مبذول [م ب ذ و ل] (ص) = بخشش شده،
	مبانی [م ب ا ن ی] (اج) = شالده ها، بنیان ها،	بخشیده، ارزانی داشته
	پایه ها، بنیادها	میرا [م ب ز ر ا] (ص) = بیگناه پاک،
	مباهات [م ب ا ه ا ت] (مص) = بالیدن،	بی آلایش، پاک شده دور شده
	نازیدن، فخر کردن (ع. ف.)، نازش	مبرات [م ب ز ر ا ت] (اج) = ارزش ها،
	مباهی [م ب ا ه ی] (ص) = نازش کننده، فخر	ارزانی ها، داشن ها، دهشته ها، داد و
	کننده (ع. ف.)، نازنده، سربلند، سرفراز	دهش ها کارهای نیک
	مبايعه [م ب ا ی غ ه] (مص) = خرید و فروش	مبرز [م ب ز ر] (ا) = آبریز، آبخانه
	کردن	مبرز [م ب ز ر ز] (ص) = برتر، برتری یافته،
	مبتدا [م ب ث ت ا] (ص) = آغاز شده،	برجسته
	آغاز	مبرم [م ب ز م] (ص) = استوار ناگزیر
	مبتدی [م ب ث ت د ی] (ص) = آغاز کننده،	آویزگن دوتا، برهم تافته
	نوآموز، نوکار، تازه کار، خامدست	مبرهن [م ب ز ه ن] (ص) = آشکار شده،
	مبتذل [م ب ث ت ذ ل] (ص) = پیش پا افتاده،	روشن شده
	بی ارزش، پست، خوار، فرومایه	مبسوط [م ب س و ط] (ص) = گسترده، گسترده
	مبتکر [م ب ث ت ک ز] (ص) = تازه پدید آورنده،	شده، فراخ، پهناور، گشاده، قهل، دامنه دار
	نواورنده، نواور، نوساز، سرچشمه دار	پهن گشته، چیده شده، انداخته سرخوش،
	مبتلی «مبتلا» [م ب ث ت ل ا] (ص) = گرفتار	دلشاد، طربناک (ع. ف.)
	شده، دچار	مبشر [م ب ش ش ز] (ص) = نوید دهنده، مژده
	مبتنی [م ب ث ت ن ی] (ص) = ساخته، ساخته	دهنده دین پرور
	شده، بناشونده (ع. ف.)، بنا کننده (ع. ف.)	مبشر [م ب ش ش ز] (ص) = مژده داده

مبصر [مُبْصَرُ] (ص) = دیده شده، نگاه شده	کشدن
مبصر [مُبْصَرُ] (ص) = بینا، بیننده	✓ متأسف [مُتَأَسَفٌ] (ص) = پشیمان،
مبعوث [مَبْعُوثٌ] (ص) = فرستاده	دريغاگو (ی)، افسوس خور، ناخن بدندان
برگزیده برانگیخته	اندوهگین، دژمان، پژمان
مبغوض [مَبْغُوضٌ] (ص) = ناپسند،	متاع [مُتَاعٌ] (إ) = کالا، کاله، کاجال،
ناستوده دشمن داشته	رخت و پخت، آخریان، سامان، آروس
مبلغ [مُبْلَغٌ] (ص) = رساننده	✓ متألم [مُتَأَلِمٌ] (ص) = دلگیر، دلخور،
✓ مبلغ [مُبْلَغٌ] (إ) = جای رسیدن اندازه،	دردناک، دردزده، رنجیده، داغ دیده، دردمند،
بلنج	دل شکسته خسته ناخشنود مویه کننده،
✓ مینی [مُبْنِی] (إ) = شالوده، بنیان،	مویه گر، زارنده، فگار
بنیاد	✓ متانت [مُتَانَتٌ] (مص) = استوار بودن،
✓ مبهم [مُبْهَمٌ] (ص) = تاریک، پیچیده،	استواری، نیرومندی، سختی، پابرجایی
پوشیده، گنگ، در بسته	✓ متاهل [مُتَاهِلٌ] (ص) = زن گرفته،
مبهوت [مَبْهُوتٌ] (ص) = سرگشته،	همسر دار، باخانمان کدخدا
سرگردان، مات، کالیو	✓ متبادل [مُتَبَادِلٌ] (ص) = پایاپای
مبیت [مُبِیْتُ] (مص) = گذراندن، شب	متقاعد [مُتَبَاعِدٌ] (ص) = دور، ازهم دور
گذراندن خوابگاه	✓ متباین [مُتَبَايِنٌ] (ص) = جدا شده، جدا
مبیع [مُبِیْعٌ] (مص) = خرید و فروش کردن	شونده
فروخته خریده	✓ متبهر [مُتَبَهِّرٌ] (ص) = دانا، استاد،
متابع [مُتَابِعٌ] (ص) = پیرو، پس رو،	زبردست، دانشمند، بسیار دانا، بسیار دان
دنباله رو	✓ متبرک [مُتَبَرِّکٌ] (ص) = خجسته،
✓ متابعت [مُتَابِعَتٌ] (مص) = دنبال کردن،	فرخنده
پیروی کردن، پی کردن فرمانبرداری کردن	✓ متبسم [مُتَبَسِّمٌ] (ص) = خندان،
✓ متأثر [مُتَأَثِّرٌ] (ص) = گرفته، آزرده،	لبخند زن، خنده رو شکفته
اندوهگین، خاطر آزرده (ع.ف.)	✓ متبلور [مُتَبَلُّورٌ] (ص) = بلور
اثر پذیر (ع.ف.)	شده (ع.ف.)
✓ متأخر [مُتَأَخِّرٌ] (ص) = پسین، بازمانده،	متتابع [مُتَتَابِعٌ] (ص) = در پی رونده،
پس مانده، سپسین، واپسین، پس افتاده	پیروی کننده پی در پی
درنگ کننده دیرند، دیر کرده	✓ متبع [مُتَبِعٌ] (ص) = پژوهنده،
✓ متارکه [مُتَارِكَةٌ] (مص) = وا گذاشتن، کنار	پژوهشگر، جوینده
گذاشتن، رها کردن، دست برداشتن، دست	✓ متجاسر [مُتَجَاسِرٌ] (ص) = گردنگش،

متجانس	گستاخی کننده	متحمل [مُتَحَمِّلٌ] (ص) = بردبار، شکیبا،
متجانس [مُتَجَانِسٌ] (ص) = همگون، هم	گوهر، هم جنس (ف.ع.)	شکینده خوددار سازگار
متجاوز [مُتَجَاوِزٌ] (ص) = همسایه،	همسایگی کننده	بلاکش (ع.ف.)
متجاوز [مُتَجَاوِزٌ] (ص) = بیدادگر، دراز	دست پیش رفته، پیش آینده درگذشته،	متحیر [مُتَحَيِّرٌ] (ص) = سرگردان،
درگذر چشم پوش درازکار افزون شونده	متجاهل [مُتَجَاهِلٌ] (ص) = نادان نما	گیج، هاج، هاز (و)، سر در گم، سرگشته،
متجدد [مُتَجَدِّدٌ] (ص) = نوپرست،	نوخواه، تازه پرست، تازه پسند نوگردنده، نو	بشولنده، پا در گل، آسیمه سر، خیره، کالیو،
گردیده روشن فکر (ف.ع.)	متجرد [مُتَجَرِّدٌ] (ص) = برهنه تنها	خلواه آواره
متجزی [مُتَجَزِّیٌ] (ص) = پاره پاره گردیده	متجسس [مُتَجَسِّسٌ] (ص) = جویا،	متخاصم [مُتَخَاصِمٌ] (ص) = دشمن
جستجو کننده پویا خبرجوینده (ع.ف.)	متجلی [مُتَجَلِّیٌ] (ص) = تابان، روشن،	متخصص [مُتَخَصِّصٌ] (ص) = استاد،
متجلی [مُتَجَلِّیٌ] (ص) = تابان، روشن،	پرنور (ف.ع.) آشکار	کارشناس ویژه یکه
متجمع [مُتَجَمِّعٌ] (ص) = آراسته، فراهم	آمده، مانا	متخلص [مُتَخَلِّصٌ] (ص) = نامیده
متحارب [مُتَحَارِبٌ] (ص) = جنگنده	جنگ افروز	رهایی یافته
متحد [مُتَحَدٌّ] (ص) = باهم، یکدل،	یک گروه، همدست، بهم پیوسته یکی شده،	متخلف [مُتَخَلِّفٌ] (ص) = پس مانده،
یگانه	متحد الشکل [مُتَحَدُّ الشَّکْلِ] (تر.)	سپس مانده، پس افتاده خلافکار (ع.ف.)
اض. = همسان	متحرک [مُتَحَرِّکٌ] (ص) = جنبنده،	متخلق [مُتَخَلِّقٌ] (ص) = خوگر،
جنبده، جنبان بشولنده	جمنده، جنبان بشولنده	خوگرفته خوشخو
متحصن [مُتَحَصِّنٌ] (ص) = پناهنده،	دژ پناه بست نشسته، بست نشین	متداول [مُتَدَاوِلٌ] (ص) = روا دست
		بدست گشته
		متدرج [مُتَدَرِّجٌ] (ص) = کم کم، آهسته،
		اندک اندک
		متدین [مُتَدِیْنٌ] (ص) = پارسا، دیندار،
		دین پرور راستکار، درستکار خوشکار
		متذکر [مُتَذَكِّرٌ] (ص) = یادآور، یادآر،
		یاد کننده، یاد آورنده پند گیرنده
		متذلل [مُتَذَلِّلٌ] (ص) = خوار، پست،
		فرومایه دادخواه
		متراصف [مُتَرَاصِفٌ] (ص) = پیایی، پشت
		سرهم، پیهم، پی در پی هم رسته، هم رده
		متراکم [مُتَرَاکِمٌ] (ص) = گردآینده، برهم

نشیننده، انبوه، پر پشت، انباشته	متشکر [مُتَشَكِّرٌ] (ص) = سپاسگزار، متعادل
مترقب [مُتَرَقِّبٌ] (ص) = بجای خود	سپاسدار
ایستنده، استوار	متشنج [مُتَشَنِّجٌ] (ص) = لرزان،
مترجم [مُتَرَجِّمٌ] (ص) = زبان‌دان	ترنجیده بالارونده
برگردان ترزبان پچواک	متصدع [مُتَصَدِّعٌ] (ص) = دردرسر
متردد [مُتَرَدِّدٌ] (ص) = دودل، آشفته، دو	دهنده دردرسریابنده
دله بنگی	متصاعد [مُتَصَاعِدٌ] (ص) = بالارونده،
مترسل [مُتَرَسِّلٌ] (ص) = نامه نگار،	بالا برآینده، فرایاز
دبیر، نویسنده	متصدی [مُتَصَدِّيٌّ] (ص) = سرپرست
مترشح [مُتَرَشِّحٌ] (ص) = تراونده،	پیشکار پیش آینده
تراویده شایسته، درخور، سزاوار	متصرف [مُتَصَرِّفٌ] (ص) = برگردانده
مترصد [مُتَرَصِّدٌ] (ص) = آماده، چشم	دستدار، در دست دارنده
براه، امیدوار کمین کرده (ع. ف.)	متصل [مُتَصِلٌ] (ص) = پیوسته، پیوند
مترقب [مُتَرَقِّبٌ] (ص) = نگرنده	خورده، هم بسته، همجوش، چسبیده
امیدوار، چشم دارنده	رسانیده، رسیده پشتاپشت، پیایی، پی در پی
متروک [مُتْرُوكٌ] (ص) = وا گذاشته،	متصور [مُتَصَوِّرٌ] (ص) = پنداشته،
هشته، مانده، مانیده، رها شده، فراموش شده	انگاره گمان
متزلزل [مُتَزَلِّزٌ] (ص) = لرزنده، جنبنده	متضاد [مُتَضَادٌّ] (ص) = ستیزگی
دودل	کننده ناهمگون، ناسازگار
متساوی [مُتَسَاوٍ] (ص) = یکسان، برابر،	متضرر [مُتَضَرِّرٌ] (ص) = زیانکار زیان
همپایه	رساننده، آسیب رساننده
متسع [مُتَسِّعٌ] (ص) = فراخ شونده،	متضرع [مُتَضَرِّعٌ] (ص) = خواهشمند،
گشاد، فراخ	زاری کننده
متشابه [مُتَشَابِهٌ] (ص) = یکدست، یک	متضمن [مُتَضَمِّنٌ] (ص) = دربردارنده
جور، همسان، هم مانند، همانند، مانند	تاوان دهنده
متشبث [مُتَشَبِّثٌ] (ص) = چنگ	متظاهر [مُتَظَاهِرٌ] (ص) = هم پشت،
زننده، درآویزنده، آگیشنده، آویزگن	یاوری دهنده خودنما
متشتت [مُتَشَتَّتٌ] (ص) = پراکنده،	متظلم [مُتَظَلِّمٌ] (ص) = دادخواه،
پریشان	دادخواهنده
متشخص [مُتَشَخِّصٌ] (ص) = بزرگوار،	متعادل [مُتَعَادِلٌ] (ص) = همسنگ،
برجسته، باشکوه، سرآمد جدا	هم وزن (ع. ف.) برابر، هم اندازه تراز شده،

متعاقب	هم تراز	آموز (ع. ف.)
متعاقب [مُتَعَاقِبٌ] (ص) = پشت بند، در پی، از پی آمده، دنباله، دنبال پیرو	متعهد [مُتَعَاهِدٌ] (ص) = پذیرفتار، پذیرنده پایندان زنهارخوار تیماردار عهده دار (ع. ف.)	آموز (ع. ف.)
متعاقباً [مُتَعَاقِبَانِ] (ق) = در پی، پیایی، دما دم، گرداگرد، پشت سر هم	متغیر [مُتَغَيِّرٌ] (ص) = دگرگون، دیگرگون آشفته، خشمگین برگردنده، گشته، برگشته دگرگون شونده	متغیر (ع. ف.)
متعال «متعالی» [مُتَعَالٍ] (ص) = بلند شونده والا، بلند	متفاوت [مُتَفَاوِتٌ] (ص) = دور شونده از هم جدا، جدا	متفاوت (ع. ف.)
متعجب [مُتَعَجِبٌ] (ص) = بادهار شگفت زده، بشگفت آمده، شگفتیده حیرت انگیز (ع. ف.)	متفرع [مُتَفَرِّعٌ] (ص) = شاخه شاخه شونده	متفرع (ع. ف.)
متعدد [مُتَعَدِّدٌ] (ص) = بیش، بسیار، بسی، انبوه، بیشمار، فزون، وس، فره، چند، چندین	متفرعن [مُتَفَرِّعُونَ] (ص) = خودخواه، خودپسند، خودبین	متفرعن (ع. ف.)
متعدی [مُتَعَدٍّ] (ص) = ستمکار، ستمگر	متفرق [مُتَفَرِّقٌ] (ص) = پراکنده، پخش، پاشیده، جدا شده، پخشیده، پریشیده، داغان، شاخ شاخ، آشفته، پریشان، پراشیده، گراش، شهلیده، شهریده	متفرق (ع. ف.)
متعذر [مُتَعَذِّرٌ] (ص) = دشوار، سخت بهانه آورنده پوزش خواه	متفق [مُتَّفِقٌ] (ص) = یکدل، همدوش، یک زبان، دمساز، همدست، همراه، یکرویه، یک رشته، یک گره (کنا.)	متفق (ع. ف.)
متعرض [مُتَعَرِّضٌ] (ص) = پیشگیر، پیش آینده پرخاشجو، پایی شونده آفندور	متفق الراي [مُتَّفِقُ الرَّأْيِ] (تر. اض.) = همداستان، هم اندیش، هم رای	متفق الراي (ع. ف.)
متعصب [مُتَعَصِّبٌ] (ص) = پرنایشت فرهودی	متفق القول [مُتَّفِقُ الْقَوْلِ] (تر. اض.) = یکدل، هم سخن، همراه، یک زبان، هم زبان، هم آوازه، دمساز	متفق القول (ع. ف.)
متعفن [مُتَعَفِّنٌ] (ص) = بوی گرفته، بویناک، بدبو، برگردیده بوی شماغند، شما گنده پوسیده، گندیده، گندک	متفکر [مُتَفَكِّرٌ] (ص) = اندیشمند، اندیشنده اندیشناک	متفکر (ع. ف.)
متعقل [مُتَعَقِّلٌ] (ص) = اندیشمند، اندیشناک خردمند، بخرد هوشمند، بهوش	متقابل [مُتَقَابِلٌ] (ص) = روبرو، برابر	متقابل (ع. ف.)
متعلق [مُتَعَلِّقٌ] (ص) = دل داده، دلبسته وابسته، خویش اندر آویزنده، آویخته	متقارب [مُتَقَارِبٌ] (ص) = نزدیک، نزدیک شونده همگرا (ی)، همرس	متقارب (ع. ف.)
متعلم [مُتَعَلِّمٌ] (ص) = آموخته، آموزنده، شاگرد، دانش آموز، علم خوان (ع. ف.)، ادب	متقاضی [مُتَقاضٍ] (ص) = خواهان	متقاضی (ع. ف.)

خواستار، خواهش کننده، درخواست کننده، خواهنده	✓ متلاشی [مُت لَاشِ] (ص) = پاشیده، ازهم پاشیده، پریشان ویران کفیده	متعلق
✓ متقاطع [مُت قَاطِع] (ص) = همدیگر را برنده	متلاطم [مُت لَاطِم] (ص) = آشفته، برهم خورده	
✓ متقاعد [مُت قَاعِد] (ص) = بازنشسته خانه نشین پذیرفتار	متلاقی [مُت لَاقِی] (ص) = روبرو شونده دیدار کننده برخورد کننده	
متقبل [مُت قَبِل] (ص) = پذیرنده، پذیرفتار، بگردن گیرنده	متلالی [مُت لَالِی] (ص) = روشن، درخشان، تابان	
✓ متقدم [مُت قَدِّم] (ص) = گذشته، پیش، پیشین، پیشتر پیشتاز، پیش رونده، پیش آینده پیشوا	✓ متلون [مُت لَوْن] (ص) = رنگین رنگ برنگ شونده گوناگون، رنگارنگ	
متقدمین [مُت قَدِّمِیْن] (ج) = گذشتگان، پیشینیان	متلهف [مُت لَهْف] (ص) = دریغ خورنده، افسوس خورنده اندوهناک	
✓ متقلب [مُت قَلَب] (ص) = واژگون شده، دگرگون شونده، برگردنده، بازگشته نادرست، ناهنجار فریبنده ده دله	✓ متماثل [مُت مَآثِل] (ص) = همانند، مانند	
متقن [مُت قَن] (ص) = استوار استوار گردیده	✓ متماذی [مُت مَآذِی] (ص) = دراز، کشیده ستهنده	
متقی [مُت قِی] (ص) = پارسا، پرهیزگار، دینک	✓ متمایز [مُت مَآیِز] (ص) = جدا باز شناخته	
✓ متکبر [مُت کَبَر] (ص) = خود پرست، خودبین، گرانس، گردنکش، پرباد، پرمنش، سرمست، سرگران، خودنما، گران سرشت، غد، تن پرست، پهلوزن، گنده دماغ (ف.ع.)، کنج، فیرنده	متماثل [مُت مَآیِث] (ص) = خمیده، کج شونده گرونده، گرایسته	
✓ متکبر [مُت کَبَر] (ص) = خود پرست، خودبین، گرانس، گردنکش، پرباد، پرمنش، سرمست، سرگران، خودنما، گران سرشت، غد، تن پرست، پهلوزن، گنده دماغ (ف.ع.)، کنج، فیرنده	✓ متمتع [مُت مَتَّع] (ص) = برخوردار، بهره مند، بهره ور، برخوردار کامروا تن پرور	
متکسر [مُت کَسَر] (ص) = شکسته	✓ متمدن [مُت مَدِّد] (ص) = شهر نشین، شهری با فرهنگ	
✓ متکفل [مُت کَفَل] (ص) = به گردن گیرنده، پابندان	✓ متمرد [مُت مَرْد] (ص) = سرکش، نافرمان، ستیزنده، ستیزه کار، خودسر، گردن کش زکاره سر پیچی کننده	
✓ متکلم [مُت کَلِم] (ص) = گویا، گوینده، سخن گوینده	✓ متمکن [مُت مَکِن] (ص) = دارا، توانا، توانگر پادار جاگیر	
✓ متکی [مُت تَکِی] (ص) = دلگرم، پشت گرم، پشت دهنده بر	متعلق [مُت مَلِیْق] (ص) = چاپلوس، چرب زبان، سالوس، سخن فروش، زبان باز، خوش آمد گو، آیشه، آسته	

متعم	متعم [م ت م م] (ص) = پشت بند	پشت سرهم، پیهم، پس یکدیگر آینده، پیاپی
پردازنده پایان رسا کننده		آینده
متمنی	متمنی [م ت م ن] (ص) = آرزو شده	متواری [م ت و اری] (ص) = پنهان شونده،
آرزومند، خواهشگر		پنهان گشته گریزان، آواره، سرگردان، در بدر
متمول	متمول [م ت م و ل] (ص) = بی نیاز، توانگر،	متوازن [م ت و ا ز ن] (ص) = هم وزن
دارا، دارنده، مال دار (ع.ف.)		(ف.ع.)، هم سنگ
متن	متن [م ت ن] (!) = دیبا میان، درون، زمینه،	متوازی [م ت و ا زی] (ص) = برابر بهم
پشت		نرسنده
متناسب	متناسب [م ت ن ا س ب] (ص) = برازنده	متواصل [م ت و ا ص ل] (ص) = پیوسته
هماهنگ، (هم) جور، فراخور بستگی		پی ریز بهم رسنده
داشته، وابستگی داشته مانند پساوند،		متواضع [م ت و ا ض ع] (ص) = فروتن،
پساوند		سربزیر، افتاده حال (ف.ع.)، افتاده
متناظر	متناظر [م ت ن ا ظ ر] (ص) = روبرو شونده	متوافر [م ت و ا ف ر] (ص) = بسیار، فراوان
نگرنده بر یکدیگر		متوافق [م ت و ا ف ق] (ص) = سازگار،
متناقض	متناقض [م ت ن ا ق و ض] (ص) = شکننده،	سازوار یکی شوند
پیمان شکننده		متوالی [م ت و ا ل ی] (ص) = پی در پی، پشت
متنبه	متنبه [م ت ن ب ه] (ص) = آگاه، هوشیار	سرهم، پیاپی توبتو، پشتاپشت
بیدار		متوجه [م ت و ج ه] (ص) = آگاه، هوشیار
متناهی	متناهی [م ت ن ا ه ی] (ص) = پایان رسنده،	روی آورنده
پایان یابنده		متوحش [م ت و ح ش] (ص) = ترسان،
متنعم	متنعم [م ت ن ع م] (ص) = خوش گذران	سراسیمه، نگران، پریشان بیابانی
برخوردار توانگر		سرکش، توسن
متنفذ	متنفذ [م ت ن ف ذ] (ص) = برنده توانا،	متورم [م ت و ر م] (ص) = ورم
سرجنبان		کرده (ع.ف.) آماسیده، برآمده، پر باد،
متنفر	متنفر [م ت ن ف ر] (ص) = بیزار رمنده،	باد آلود، باد کرده
گریزان پژمان		متوسط [م ت و س ط] (ص) = میان، میانه
متنور	متنور [م ت ن و ر] (ص) = روشن	میانگیر، میانجی، میاندار میانگین
روشن دل روشنی یابنده		متوسل [م ت و س ل] (ص) = پناهنده،
متنوع	متنوع [م ت ن و ع] (ص) = گوناگون، جور	دست بدامن نزدیکی جوینده، نزدیکی
بجور، گونه گونه		خواه آگیشنده
متواتر	متواتر [م ت و ا ت ر] (ص) = پی در پی، پیاپی،	متوفی [م ت و ف ا] (ص) = از جهان رفته،

درگذشته، مرده	مُتَوَقِّع [مُتَوَقِّع] (ص) = امیدوار،	مثبت [مُتَبَتِّت] (ص) = استوار گرداننده، مجازات
✓	آرزومند، بیوسنده، چشم دارنده نیازمند	✓ مثبت [مُتَبَتِّت] (ص) = برجاء، پایدار،
✓	متوقف [مُتَوَقِّف] (ص) = ایستاده،	استوار شده نوشته
✓	ایستنده درنگ کننده	✓ مثل [مُتَثَل] (ص) = همتا، مانند، تا، بسان،
✓	متوکل [مُتَوَكِّل] (ص) = امید دارنده	آسا، مان، همانا، همچون، بکردار، نورد
✓	تکیه کننده (ع. ف.)	✓ مثل [مُتَثَل] (اج) = مانند ها
✓	متولد [مُتَوَلَّد] (ص) = زاده، زاییده،	✓ مثل [مُتَثَل] (ل) = داستان، افسانه، چنانچه
✓	بجهان آمده پیداشونده	مثلث [مُتَثَلَّث] (ص) = سه گوشه، سه بر
✓	متولی [مُتَوَلَّى] (ص) = کارگزار،	سه کرده شده
✓	سرپرست دوست دارنده	مثله [مُتَثَلَّة] (مص) = شکنجه کردن، کیفر
✓	متهاجم [مُتَهَاجِم] (ص) = تازنده، تکور،	دادن، بریدن گوش یا بینی
✓	تاختور	✓ مشمر [مُتَمَشِّر] (ص) = باردار، سودمند، بسیار
✓	متهم [مُتَهَمِّم] (ص) = بدنام، بیدی	بر، برومند
✓	شناخته	ممنن [مُتَمَنِّن] (ص) = هشت گوشه، هشت
✓	متهور [مُتَهَوِّز] (ص) = گستاخ،	تا، هشت پهلوی، هشت بر
✓	بی باک، دلیر، بی پروا، پردل، شیروش	مثنوی [مُتَثَنَوِي] (ص. مند) = دوتایی، دو
✓	متهوع [مُتَهَوِّع] (ص) = بالا آورنده، قی	لختی
✓	کننده (ع. ف.)، شکوفه کننده قی	مثنوی [مُتَثَنَوِي] (ل) = آرامگاه، گور خانه
✓	آورنده (ع. ف.)	مجاب [مُتَجَاب] (ص) = پذیرفته پاسخ داده
✓	متیقن [مُتَيَقِّن] (ص) = بی گمان،	شده پاسخ شنیده
✓	دانسته، آور	مجادل [مُتَجَادِل] (ص) = ستیزه کار،
✓	متین [مُتَيِّن] (ص) = استوار، پابرجا	ستیزنده، ستمنده
✓	گرانسنگ	✓ مجادله [مُتَجَادَلَة] (مص) = فرخاش،
✓	مثاب [مُتَاب] (ص) = پاداش گرفته، پاداش	ستیزیدن، ستیز گفت و گو کردن پیکار
✓	یافته	کردن، جنگ کردن غرشیدن
✓	مثابه [مُتَابَة] (ق) = باندازه، مانند، همانند	✓ مجاری [مُتَجَارِي] (اج) = آبراه ها، جوی ها
✓	مثال [مُتَثَال] (ل) = نمونه، مانند، همانند	راهها
✓	پیکره فرمان	✓ مجاز [مُتَجَاز] (ص) = روا، پروانه دار
✓	مثانه [مُتَثَانَة] (ل) = آبدان، شاش دان، پیشاب	✓ مجازات [مُتَجَازَات] (مص) = پادافراہ دادن،
✓	دان	کیفر دادن، پاداش دادن، سزا، پادافراہ

مجال [م ج ا ل] (ل) = هنگام، زمان یارا، توانایی جولانگاه (ع. ف.)	مجمعاً [م ج ث م ع ن] (ق) = برهم، روی هم، باهم
✓ مجالس [م ج ا ل س] (ا ج) = نشست ها نشستگاه ها انجمن ها	✓ مجتهد [م ج ث ه ذ] (ص) = کوشا، کوشنده هنر آفرین، هنرمند، هنردار
مجالس [م ج ا ل س] (ص) = همبر، همدم، همسر، همنشین	✓ مجد [م ج ذ] (ل) = بلندی پایگاه، بزرگی در جاه، بزرگواری، جوانمردی
مجالست [م ج ا ل س] (م ص) = آمیزش کردن، همدمی کردن، هم نشینی کردن	✓ مجد [م ج ذ د] (ص) = کوشا، کوشش کننده
✓ مجامع [م ج ا م ع] (ا ج) = گرد آمدن گاه ها، انجمن ها	✓ مجدد [م ج ذ د] (ص) = نوشده، نو کرده شده، از نو پدید آمده، نو، تازه
✓ مجامعت [م ج ا م ع ث] (م ص) = گرد آمدن آمیزش کردن، نزدیکی کردن، گایه	✓ مجدداً [م ج ذ د ذ] (ق) = باز، دوباره، از نو، تازه، از سر، از سر نو
مجانا [م ج ا ن ا ن] (ق) = رایگان، مفت	✓ مجدر [م ج ذ ر] (ص) = آبله رو، آبله دار
✓ مجانبت [م ج ا ن ب ث] (م ص) = دور شدن، دوری گزیدن پرهیز کردن	✓ مجدود [م ج ذ د و د] (ص) = کامروا، بختیار، نیک بخت
✓ مجانی [م ج ا ن ی] (ل. مند) = رایگان، بی پول، مفت	✓ مجذوب [م ج ذ ب] (ص) = ربوده، کشیده، در کشیده، بسته پراکنده آشفته حال (ف. ع.)، صاحب درد (ع. ف.)
✓ مجانین [م ج ا ن ی ن] (ا ج) = دیوانگان	✓ مجرب [م ج ر ب] (ص) = کار آزموده، آزموده، کاردیده، کرده کار، سختی کشیده، کاردان، کار کشته، با تجربه (ف. ع.)، فراخ مایه، پرورده پخته، جا افتاده، سال آژما، سال دیده
✓ مجاور [م ج ا و ر] (ص) = هم دیوار، همسایه، همجوار (ف. ع.)، هم گوشه نزدیک	✓ مجرد [م ج ر ذ] (ص) = تنها، یکه، ساده، یکتا برهنه بی زن از دنیا گذشته
✓ مجاورت [م ج ا و ر ت] (م ص) = همسایگی (کردن) نزدیک شدن	✓ مجاهدت [م ج ا ه د ث] (م ص) = کوشش
✓ مجاهد [م ج ا ه ذ] (ص) = کوشا، کوشنده، کوشش کننده	✓ مجرم [م ج ر م] (ص) = گناهکار، بزه گر، تبه کار، بزه کار سیه سر، تردامن، نامه سیاه، سیه سال دیده
✓ مجبور [م ج ب و ر] (ص) = ناچار، ناگزیر	✓ مجروح [م ج ر و ح] (ص) = زخمی، زخم دار، خسته، بریده، زخم خورده فگار، آزرده
✓ مجتمع [م ج ث م ع] (ص) = فراهم شده، باهم، روی هم، گرد هم، گرد آمده گروه شده	✓ مجتهد [م ج ث ه ذ] (ص) = کوشا، کوشش کننده
✓ مجتمع [م ج ث م ع] (ص) = انجمن	

معاریات	مجره [مَجْرَه] (!) = راه کپکشان، کاهکشان، کپکشان	✓ مجنون [مَجْنُون] (ص) = دیوانه، خل شیدا، شوریده، دلشده نابخرد، بی خرد، کانا
	✓ مجری «مجرأ» [مَجْرَأ] (ص) = انجام داده شده روان کرده، روانگر	✓ مجوز [مَجْزُوز] (ص) = روا دارنده، روا گرداننده
	✓ مجسم [مَجْسَم] (ص) = آشکار شده تناور کالبد یافته	✓ مجوس [مَجُوس] (!) = گبر، مغان، زرتشتیان هاوشت
	✓ مجسمه [مَجْسَمَة] (ص) = تندیس، پیکره، بت	✓ مجوف [مَجْوَف] (ص) = میان تهی، کاواک، توخالی (ف.ع.)
	✓ مجعد [مَجْعَع] (ص) = پیچ در پیچ، چین چین، پرشکن، پرتاب، مرغول، مرغوله	✓ مجهول [مَجْهُول] (ص) = نشناخته، ناشناخته ناپیدا، ناپدید ندانسته، کانسته
	✓ مجهول [مَجْهُول] (ص) = ساخته شده جای داده ساختگی، دروغین	✓ مجهول الهویه [مَجْهُولُ الْهُوَيَةِ] (تر.) اض. = گمنام، ناشناس، ناشناخت
	✓ مجلس [مَجْلِس] (!) = انجمن نشیمنگاه، نشستگاه نشست	✓ مجید [مَجِيذ] (ص) = بزرگوار، گرامی، بلند جایگاه
	✓ مجلس شورا [مَجْلِسُ الشُّورَا] (تر. اض.) = کنگاشستان (تر. ؟ ف.)	✓ مجیر [مَجِيذ] (ص) = پناه دهنده، فریادرس، دستگیر
	✓ مجلل [مَجْلَل] (ص) = بزرگداشت، باشکوه، شکوهمند	✓ محابا [مَحَابَا] (ص) = باک، هراس، ترس اندیشه، پروا
	✓ مجمر [مَجْمَر] (!) = آتشدان، منقل آتش (ع. ف.)، کانون، آفروزه	✓ محاذات [مَحَاذَات] (مص) = همگام بودن برابر چیزی بودن، روبروی کشیده شدن، روبرو
	✓ مجمع [مَجْمَع] (!) = انجمن، آرمش انبوه	✓ محاذی [مَحَاذِي] (ص) = همگام روبرو، برابر، روبروشونده، رویاروی
	✓ مجمل [مَجْمَل] (ص) = کوتاه، فشرده	✓ محارب [مَحَارِب] (ص) = رزم آور، رزمی، جنگجو، رزمخواه، رزمدار، رزم زن، رزم پوش، پیکارگر، نبرد آزما، هنگامه جو، دلاور، جنگنده، پرخاشجو، پرستیز، جنگاور
	✓ مجموعه [مَجْمُوعَة] (ق) = یکسره، باهم، روی هم رفته سراسر	✓ محاربات [مَحَارِبَات] (ج) = جنگ ها، کارزارها
	✓ مجموعه [مَجْمُوعَة] (ص) = گرد آورده شده، گرد هنگ رمازم، رم	

محاربت «محاربة» [مُحَارَبَةٌ] (مص) =	محال [مُحَالٌ] (ص) = نشدنی، ناشو،
کارزار کردن، جنگ کردن، رزم کردن،	بیهوده، نابودنی، دروغ ترند
پیکار کردن، زد و خورد کردن، ستیز کردن،	محال [مُحَالٌ] (اج) = بلوک ها جای ها
درافتادن، آفندیدن	محاوره [مُحَاوَرَةٌ] (مص) = گفتگو کردن
محارست [مُحَارَسَةٌ] (مص) = پاسبانی	سخن گفتن، سخن گویی پاسخگویی
کردن، نگهبانی کردن، نگهبانی، نگاهبانی	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = دوست، دوستدار،
محارم [مُحَارِمٌ] (اج) = خویشان، نزدیکان	دوستار
محاریب [مُحَارِيبٌ] (اج) = نیایشگاهها	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = دوست
محاسب [مُحَاسِبٌ] (ص) = مار، آمارگر،	داشتن، دل آویزیدن، دلبستگی، دوستداری،
آمارگیر حسابدار (ع. ف.) شمارنده	دوستی، یاری، مهر، دلداری یکرنگی
سر رشته دار	شناختن گراییدن صفا داشتن (ع. ف.)،
محاسبه [مُحَاسَبَةٌ] (مص) = شمردن،	خاطرخواهی (ع. ف.)
شماره کردن، شمار گیری واریز کردن	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = زندان، بند،
آمار دفتر داری (ع. ف.)	بازداشتگاه
محاسن [مُحَاسِنٌ] (اج) = نیکی ها،	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = دوست، دل
خوبی ها آرایش	ستان، دلداری، دلبند، دلبر، دلربا، دلارام،
محاصره [مُحَاصَرَةٌ] (مص) = فرا گرفتن، در	دلنواز گرامی، پسندیده، جانان، دلپذیر،
چنبر گذاشتن، گرداگرد (گرفتن)، دربندان	دوستگان، نیازی، خانه براندازه (کنا.)
محاصره [مُحَاصَرَةٌ] (مص) = گفتگو	نگارین ریکا
کردن، هم سخنی کردن، پرسش و پاسخ	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = دوست، دلبر
محافظ [مُحَافِظٌ] (ص) = پاسبان،	مهبوس، ماهوش
نگهبان، نگاهبان، پاسدار، پاد، کالی	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = در بند، زندانی،
راهبان گوشدار	بندی، بازداشته پیوست گزا
محافظت [مُحَافَظَةٌ] (مص) = نگهداری	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = بیچاره، نیازمند،
کردن، پاسداری کردن، نگاهداشتن،	مستمند، نادار، بی برگ، وامی،
نگاهداشت، پاد، پاساد	حاجتمند (ع. ف.)
محاق [مُحَاقِقٌ] (ص) = پوشیده شده	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = ژرف نگر،
کاستن ماه	دوراندیش، پیش بین پرهیزنده، پرهیزکار
محاکمه [مُحَاكِمَةٌ] (مص) = داوری	آهسته رای پخته آثریر
کردن، دادرسی کردن واخواهی کردن،	محبت [مُحَبَّةٌ] (ص) = فریبکار، گریز،
واخواست	سربتو، رنگ آور، رند، داغول، فریبنده،

محرورم	محبوب [مَخْ جُوبْ] (ص) = در پرده، پوشیده، پوشیده رخ پنهان آزر مگین، شرمگین، آزر مجو فروتن، افتاده	نیرنگ باز، کج خواه، فساینده، فریفتار، شنگ، ریم، دوال باز، گوش بُر (کنا.)، گربه سان (کنا.) غلطکار (ع.ف.)
	محبوب [مَخْ ذَبْ] (ص) = کوژ، برجسته، برآمده گوژ پشت	متحجب [مُتَخَجَّجْ بْ] (ص) = پنهان شونده، پوشیده، پنهان، در پرده
	محدث [مُخْ ذَتْ] (ص) = نو، نوپیدا (شده)	محترز [مُخْ ثَ رَزْ] (ص) = پرهیز کننده، دوری کننده، خویشتن دار، دوری گزیننده
	محدث [مُخْ دِثْ] (ص) = پدید آورنده واگو سخن گوینده، واتگر	محترس [مُخْ ثَ رِسْ] (ص) = پاسدارنده، نگهبانی کننده
	محدود [مَخْ دُودْ] (ص) = اندک، کم با پایان	محترف [مُخْ ثَ رِفْ] (ص) = پیشه ور
	محراب [مَخْ رَابْ] (!) = گنبد شاه نشین، پیشگاه، انجمن برواره	محترم [مُخْ ثَ رَمْ] (ص) = شایسته، گرامی، باارزش، ارجمند، بلند، پرمش، آبرومند، با آبرو تاج سر، تاجدار ورجاوند اشگرف
	محزر [مَخْ زَرَزْ] (ص) = دبیر، نویسنده، نگارنده، سردبیر سردفتر (ع.ف.)	محاسب [مُخْ ثَ سِبْ] (ص) = پاسبان، شبگرد دهبان، دهیوید
	محزر [مَخْ زَرَزْ] (ص) = وارسته، آزاد شده، رها شده	محشم [مُخْ ثَ شَمْ] (ص) = فرهمند، باشکوه زبردست گو
	محزر [مُخْ رَزْ] (ص) = گرد آورنده پناهگاه دهنده استوار کننده	محضر [مُخْ ثَ ضْ زْ] (ص) = جان دهنده، نزدیک به مرگ
	محرق [مُخْ رَقْ] (ص) = سوزاننده	محترک [مُخْ ثَ كْ زْ] (ص) = انباردار انبار کننده
	محرك [مُخْ رُ رْ كْ] (ص) = جنبنده تکاننده، جنباننده برانگیزاننده شورانگیز آغالنده بشولنده نَوَنده وژولنده	محتمل [مُخْ ثَ مَلْ] (ص) = گویا، گاس، گاسم، شاید شدنی
	محرم [مَخْ رَمْ] (!) = همدم، دمساز، همراز آشنا، خویش، خویشاوند رازدار استاخ خودی، خودمانی	محتوی [مُخْ ثَ وِی] (ص) = فراگیرنده، دارنده، گرداگرد گیرنده
	محروسه [مَخْ رُوسْ] (ص) = نگهداری شده، نگاهداشته	محتوی [مُخْ ثَ وَا] (ص) = فرا گرفته شده، محاط شده (ع.ف.)
	محروق [مَخْ رُوقْ] (ص) = آتش گرفته سوخته	محبب [مُخْ جَجْ بْ] (ص) = پوشیده، پنهان، در پرده
	محروم [مَخْ رُومْ] (ص) = بی بهره، باد بدست ناکام، نومید، ناامید بدبخت	محببه [مُخْ جَجْ بَ] (ص) = پوشیده، در پرده چادر بر سر

معزون	نامراد (ف.ع.) بازداشته	درویده، دروده
✓ محزون [مَخْزُون] (ص) = پرانده،	✓ محصور [مَخْصُور] (ص) = گرداگرد، درمیان	
اندوهگین، افسرده، دل افسرده پریشان،	گرفته بازداشته	
پژمرده، پژمان، مستمند، دزدان، دل افگار،	✓ محصول [مَخْصُول] (ص) = بدست آمده،	
فگار، محنت زده (ع.ف.)، شوریده خاطر	گرد آمده، برداشت خرمن، توده ساخت	
(ف.ع.) وابوسیده	سود، یافته گنجینه فرآورده آیش	
✓ محسن [مَخْصِن] (ص) = نیکوکار، نیکی	✓ محض [مَخْض] (ص) = ویژه ناب، پاک،	
کننده آراینده شاهنده	بی آمیغ برای	
✓ محسنات [مَخْصَنَات] (ج) = نیکی ها،	✓ محضر [مَخْضِر] (ص) = آستان، پیشگاه،	
خوبی ها، نیکویی ها	آمدنگاه، فرگاه	
✓ محسوب [مَخْصُوب] (ص) = شمرده، شمار	✓ محظور [مَخْظُور] (ص) = بازداشته (شده)	
کرده، بشمار آمده قلمداد (ع.ف.)	بازدار، گرفتار ناسزا، ناروا	
انگاشتنی		
✓ محسود [مَخْصُود] (ص) = رشک برده،	✓ محظوظ [مَخْظُوظ] (ص) = بهره ور، بهرمند،	
بدخواسته	بهره مند خرسند، خوشنود، کامیاب، بختیار،	
✓ محسوس [مَخْصُوس] (ص) = دریافته،	سپید بخت، بختور، سعادت مند (ع.ف.)،	
پرماسیده، پودات پیدا، هویدا، دانسته	طالع مند (ع.ف.)	
✓ محشر [مَخْشَر] (ص) = رستاخیز، رستخیز	✓ محفل [مَخْفَل] (ص) = گرد آمدنگاه، دیدار	
گرد آمدنگاه روز بازخواست	گاه، انجمن، کانون، آرتن جشن، بزم	
✓ محشور [مَخْشُور] (ص) = برانگیخته شده	خوانگاه گرد هم آیی	
گرد آمده، آمیزش یافته	✓ محفوظ [مَخْفُوظ] (ص) = نگاهداری شده	
✓ محصص [مَخْصَص] (ص) = آشکار،	ازبر کرده انبارده داشته آلفخته	
پیدا، هویدا	✓ محفه [مَخْفَه] (ص) = کجاوه، تخت	
✓ محصل [مَخْصَل] (ص) = دانشجو،	روان، گزاه	
دانش آموز، علم خوان (ع.ف.) بدست	✓ محقر [مَخْقَر] (ص) = خوار شده، خوار،	
آورنده	پست، زبون کوچک و کوتاه، اندک،	
✓ محسن [مَخْصِن] (ص) = پرهیزگار، مرد	ناچیز، خُرد (ه)	
پارسا، پاکدامن زند دار	✓ محقق [مَخْقَق] (ص) = بازجو، پژوهنده	
✓ محضن [مَخْضِن] (ص) = استوار	✓ محقق [مَخْقَق] (ص) = آشکار، درست،	
گرداننده	راست و درست پژوهیده	
✓ محصول [مَخْصُود] (ص) = درو شده،	✓ محک [مَخْكَ] (ص) = آزمایش کردن،	

مخاصمه	مخاصمه [مُخَا صَمَه] (مص) = پیکار	آهمنده
✓	کردن دشمنی ورزیدن	مختلط [مُخْطَلِط] (ص) = درهم آمیزنده
✓	مخاطب [مُخَا طَب] (ص) = شنونده،	آمیخته، درهم خوش رفتار ژول
✓	نیوشنده روبروی سخن	مختلف [مُخْتَلِف] (ص) = گوناگون
✓	مخافت «مخافه» [مَخَافَت] (مص) =	مختلف الشکل [مُخْتَلِفُ الشَّكْلِ] (ص) = گوناگون (تر)
✓	ترسیدن، بیم داشتن، ترس، بیم، خوف داشتن (ع.ف.)	اض. = گوناگون، جورجور
✓	مخالطت «مخالطة» [مُخَالَطَت] (مص) =	مختق [مُخْتَقِيق] (ص) = خفه شونده، گلو
✓	آمیزش کردن، آمیختن، آرمیدن	فشرده، خبه شونده
✓	مخالف [مُخَالَف] (ص) = دشمن ناساز،	مختوم [مُخْتُوم] (ص) = سربمهر سپری،
✓	ناسازگار پاد واژگونه رویگردان	بپایان رسیده پیمان
✓	پرمخیده	مخدر [مُخْدِر] (ص) = سستگر، سست
✓	مخالفت [مُخَالَفَت] (مص) = ناسازگاری	کننده، کرخت کننده
✓	کردن دشمنی کردن نیسانی	مخدرات [مُخْدَرَات] (اج) = پردگیان،
✓	مخبر [مُخْبِر] (ل) = درون، اندرون	نهان داشتگان
✓	مخبر [مُخْبِر] (ص) = آگاه کننده،	مخدره [مُخْدَرَة] (ص) = روی پوشیده،
✓	آگاهاننده، آگاهاننده، آگاهان آیشه	پردگی، پرده نشین
✓	آزیرنده	مخدوش [مُخْدُوش] (ص) = خراشیده،
✓	مخبط [مُخْبَط] (ص) = آشفته، درهم	خراش برداشته
✓	آمیخته تباه	مخدوم [مُخْدُوم] (ص) = زبردست،
✓	مختار [مُخْتَار] (ص) = برگزیده، پسندیده،	خوند کار، سرور، فرمانروا، خداوندگار
✓	پسند، بهین آزاد دادور گزیننده	مخذه [مُخْدَة] (ل) = بالش، پشتی،
✓	دهدار	نازبالش
✓	مختال [مُخْتَال] (ص) = خودپسند،	مخرب [مُخْرِب] (ص) = ویران کننده، نغله
✓	خودخواه	کننده تباهکار
✓	مخترع [مُخْتَرِع] (ص) = آفریننده، سازنده،	مخرب [مُخْرَب] (ص) = نابودمند، ویران
✓	نوپدید آورنده شکافنده	گشته، ویران
✓	مختصر [مُخْتَصِر] (ص) = کوتاه کم	مخرج [مُخْرَج] (ل) = جای بیرون آمدن
✓	مختل [مُخْتَل] (ص) = سست، تباه،	مخرج [مُخْرَج] (ص) = آهنجیده، آخته،
✓	پریشان، شوریده، آشفته، درهم شده آهومند،	آهخته
		مخروبه [مُخْرُوبَة] (ص) = ویران، ویرانه
		مخروط [مُخْرُوط] (ص) = خراشیده،

تراشیده گُزره	پنچیدگی، پنچیدگی کار تنگی، رنج، مدارج
مخزن [مَخْزَن] (!) = گنج، گنجینه بنگاه	گرفتاری، اندوه
امبار، انبار نهان خانه	✓ مخمور [مَخْمُور] (ص) = می زده، می خورده،
✓ مخصوص [مَخْصُوص] (ص) = ویژه	ملنگ، سرخوش پژمان
برگزیده	✓ مخنث [مَخْنَث] (ص) = هیز، نامرد
مخفف [مَخْفَف] (ص) = کوتاه شده،	فرو هشته، خمیده دوتا گردیده
سبک شده، کاسته سبکبار (به کسر «ف» =) سبک کننده	✓ مخوف [مَخُوف] (ص) = ترسناک،
✓ مخفی [مَخْفِي] (ص) = پنهان، نهان،	بیمناک، ترس آور
پوشیده، نهفته، سر بسته آبستن پنام	✓ مخیر [مَخْيَر] (ص) = برگزیننده، گزیننده،
✓ مخل [مَخْل] (ص) = آشوبگر، برهم زن،	بمگزین
برهم زننده، آشوب کننده ویران کننده	✓ مخیل [مَخْيَل] (ص) = پنداشته، گمان
گزند رساننده	کرده
✓ مخلد [مَخْلَد] (ص) = همیشه، جاودان،	✓ مخيله [مَخْيَلَة] (ص) = اندیشیده،
همیشه ماننده	پنداشته، گمان شده
✓ ✓ مخلص [مَخْلَص] (ص) = پاک، راستار،	✓ مده [مَدَه] (ص) = کشیدن، گستردن، دراز
راستگار، یکرو، پاکدل، راستگو، نیکخواه،	کردن، کشیدگی یافتن، فراخ نمودن،
بی آلاش دوست	کشش تنیدن
✓ مخلص [مَخْلَص] (!) = جای رهایی جای	✓ مداح [مَدْح] (ص) = ستاینده، ستایشگر،
گریز، گریزگاه	ثنا گوینده (ع. ف.) افسانه گر، افسانه
✓ مخلوط [مَخْلُوط] (ص) = آمیزه، آمیخته	پرداز، افسانه ساز
آلوده، آغشته درهم گمبزه سرشته	✓ مداخل [مَدَاخِل] (ع. ف.) = درآمد ها
کالیده آلفده	✓ مداخله [مَدَاخِلَة] (ص) = در کاری رفتن
✓ مخلوع [مَخْلُوع] (ص) = کنده، برکنده، جدا	✓ مدار [مَدَار] (ص) = گردش کردن، دور
شده از کار برکنار شده	زدن (ع. ف.) جای گردش
✓ مخلوق [مَخْلُوق] (ص) = آفریده سرشته	✓ مدارا «مداراة» [مَدَارَات] (ص) =
ساخته	بردباری کردن، سازگاری کردن، باهم
✓ مخمر [مَخْمَر] (ص) = سرشته	ساختن آرامی کردن، آهستگی کردن،
✓ مخمس [مَخْمَس] (ص) = پنج گوش، پنج	نرمی کردن
بر، پنج پهلو	✓ مدارج [مَدَارِج] (ع. ف.) = پایه ها پله ها
✓ مخمصه [مَخْمَصَة] (ص) = گرسنگی	زینه ها

مدافع [مُدَافِع] (ص) = دورکننده، راننده	مدرج [مُدْرَج] (!) = روش، جای رفتن
مُدام [مُدَام] (ص) = همیشه، پیوسته، جاوید، همواره	مدرس [مُدْرِس] (ص) = استاد، آموزگار
مداوا «مداواة» [مُدَاوَات] (مص) = درمان	مدرس [مُدْرَس] (!) = آموزشگاه
✓ کردن، علاج کردن (ع. ف.)، چاره کردن	✓ مدرسه [مُدْرَسَة] (!) = آموزشگاه دبیرستان دبستان درسگاه (ع. ف.)، ادب خانه (ع. ف.)
✓ مداومت «مداومة» [مُدَاوَمَت] (مص) = پیوست کردن، پایداری کردن، پایداری بخشیدن	✓ مدرک [مُدْرِك] (ص) = دریابنده، گیرنده خردمند شناسا، داننده بیننده آوند
مدهنه [مُدَاهَنَة] (مص) = چرب زبانی	✓ مدرک [مُدْرِك] (!) = برگه گواهی نامه
✓ کردن، چاپلوسی کردن دورویی کردن روغن مالی کردن	✓ مدعو [مُدْعُو] (ص) = خواننده، نامیده شده مهمان فراخوانده
مدایح [مُدَايِح] (إج) = ستایش ها	✓ مدعی [مُدَّعَى] (ص) = خواستار، خواهان داودار، داوکار
✓ مداین «مدائن» [مُدَايِن] (إج) = شهرها تیسفون (إخ)	✓ مدعی [مُدَّعَا] (ص) = خواننده شده، درخواست شده آرزوشده
✓ مدبر [مُدَبِّر] (ص) = کاردان، پرچاره، بارای، چاره جو، چاره ساز، چاره اندیش، چاره گر پیشکار	✓ مدفن [مُدْفَن] (!) = گور، آرامگاه، دخمه، ستودان
✓ مدبر [مُدَبِّر] (ص) = بخت برگشته، بدبخت پشت داده	✓ مدفوع [مُدْفُوع] (ص) = رانده پلیدی، پیخال، چمین، وژن
✓ مدح [مُدْح] (مص) = ستودن، استودن، ستاییدن، ستایش کردن، درود فرستادن، آفرین کردن، ثنا کردن (ع. ف.) بلند برداشتن	✓ مدفون [مُدْفُون] (ص) = بخاک سپرده پنهان شده، پنهان آگنده آسوده
✓ مدخل [مُدْخَل] (!) = درونگاه درگاه درآمد فرودگاه گذرگاه	✓ مدل [مُدْل] (ص) = راهنمایی کننده، راهبر، راهنما
ممد [مُدْد] (!) = یاور، پشتیبانی، پشت گرمی، فریاد رسی، یار رسی، دست گیری، دست مردی، یاریگری، یاری، جانب داری (ع. ف.) افزونی	✓ مدن [مُدْن] (إج) = شهرها
مدرج [مُدْرَج] (ص) = پله پله شده درنور دیده، درنوشته	✓ مدمغ [مُدْمَغ] (ص) = خودپسند، گران سر کانا، گول
	✓ مدور [مُدْوَر] (ص) = چرخنده، گردنده گرد، گرده، گرد گشته گلوله، برتافته چنبیری فرجاری غنچ
	✓ مدش [مُدْش] (ص) = ترس آور، ترسناک، آشفته کننده شیبست

مراقب	آیین راه وخشور پند، وخشور بند هرای	مدهوش [م د هوش] (ص) = بیهوش،
	مذهب [م د ه ب] (ص) = زرکوب،	بیخویشتن، بی آگاهی سرگشته، گیج،
	زراندود، زرنکار	بنگی، آسیمه، سرگردان سرمست شیب و
	مراء [م راء] (مص) = ستیزه کردن، ستهیدن،	تیپ
	ستیزه	مدید [م دی د] (ص) = دراز، کشیده دیرباز
	مراجه [م ر ا ب ح] (مص) = سود دادن، بهره	مدیر [م دی ر] (ص) = گرداننده،
	دادن، بهره کاری	کارخانه دار دهدار
	مرآت [م ر ع ا ت] (!) = آینه	مدینه [م دی ن] (ص) = شهر، شار، شارسان
	مراتب [م ر ا ت ب] (اج) = پایه ها، رده ها	مدیون [م دی یون] (ص) = بدهکار، وامدار،
	مراجع [م ر ا ت ع] (اج) = چراگاهها	آوام دار، فام زده
	مراجعت «مراجعة» [م ر ا ج ع] (مص) =	مذاب [م ذ ا ب] (ص) = گداخته آب شده
	بازگشتن، باز آمدن، بازگشت، برگشت	ساییده، سوده ریخته
	مراحل [م ر ا ج ل] (اج) = پایه ها کوچ	مذاق [م ذ ا ق] (مص) = چشیدن، چشش،
	گاه ها	چشیدنگاه چشیده
	مراحم [م ر ا ح م] (اج) = مهربانی ها	مذاکره [م ذ ا ک ر] (مص) = گفتگو کردن
	مراد [م ر ا د] (ص) = خواسته، آرزو، کام،	مذهب [م د ه ب] (اج) = روش ها،
	کامه، لر، وایا پیشنهاد رهبر، پیشوا پیر،	دین ها، کیش ها
	دستگیر	مذبوح [م ذ ب و ح] (ص) = گلو بریده (حیوان)
	مراوت [م ر ا و ت] (مص) = تلخ گشتن	بیهوده کوش
	سختی، تلخی، رنج	مذکر [م ذ ک ر] (ص) = نر مرد
	مراسله [م ر ا س ل] (ص) = نامه، نوشته پیام	مذکر [م ذ ک ر] (ص) = یاد دهنده، بیاد
	مراسم [م ر ا س م] (اج) = آیین ها، روش ها	آورنده پند دهنده، اندرزگو
	نشان ها	مذکور [م ذ ک و ر] (ص) = یاد شده، نامبرده،
	مراعات [م ر ا ع ا ت] (مص) = پاس داشتن،	گفته شده، یاد گردیده
	پاییدن نگاهداری کردن نگریستن	مذلت [م ذ ل ت] (مص) = به پستی
	مراعی [م ر ا ع ی] (اج) = چراگاهها،	گراییدن، خوار شدن، پستی، خواری، زبونی
	سبزه زارها	مذموم [م ذ م و م] (ص) = زشت، بد، نکوهیده
	مرافعه [م ر ا ف ع] (مص) = گفتگو کردن،	سرزنش شده
	ستیزه کردن، کشمکش کردن داوری	مذمت «مذمة» [م ذ م ت] (مص) =
	کردن، دادخواهی کردن	بدگویی کردن، نکوهش کردن
	مراقب [م ر ا ق ب] (ص) = پاسبان، پاسدار،	مذهب [م د ه ب] (!) = کیش، دین روش،

مرافقت	نگاهبان، پاینده، دیده‌بان، بیا، نگاهدارنده، نگرنده، چشم نهاده، چشم باز ترسنده، نگران	مرجع [مُرْجَع] (ص) = بازگشت کننده، بازگردنده کهنه‌پرست وارون (ه)
مرافقت	مرافقت [مُرَاقَبَت] (مص) = پاس داشتن، پاییدن، پاسبانی کردن، نگاهبانی کردن رسیدگی کردن، رسیدن چشم نهادن ترسیدن	مرتد [مُرْتَد] (ص) = برگشته (از دین) بی‌دین یغوشا
مراکب	مراکب [مُرَاكِب] (اج) = ستورها	مرتشی [مُرْتَشِي] (ص) = پاره‌ستان، پاره‌ستاننده، پاره‌گیر، بلکفته‌گیر
مرام	مرام [مُرَام] (!) = روش خواسته، خواهش آرزو، امید، کامه	مرتغ [مُرْتَغ] (!) = چرامین، چراگاه، چراخور، سبزه‌زار
مراوده	مراوده [مُرَاوَدَت] (مص) = آمیزش کردن، رفت‌وآمد کردن، آمدوشد کردن	مرتش [مُرْتَش] (ص) = لرزان، لرزنده، رعشه‌ناک (ع. ف.) جنبنده
مربع	مربع [مُرَبَّع] (ص) = چهارگوش، چهار پهلو، چهاربر	مرتفع [مُرْتَفِع] (ص) = برآمده، برآورده، بلند، سربالا کلان، بلند ارکان (ف. ع.)، بلندپایه شوشه
مربوط	مربوط [مُرْبُوط] (ص) = وابسته، چسبیده، بسته، بر بسته	مرتکب [مُرْتَكِب] (ص) = آغاز کننده سوارشونده کننده
مربی	مربی [مُرَبِّبَا] (ص) = پرورده، پرورش یافته، برکشیده، پرورش آموخته، پرهیخته لیچار، ریچار	مرثیه [مُرْتَبِيَّة] (مص) = سوگنامه، سوکچامه سوگواری، گریستن بر مرده مرده ستایی کردن
مربی	مربی [مُرَبِّبِي] (ص) = پرورش دهنده، پرورنده، پروردگار آموزگار، راهنما	مرجان [مُرْجَان] (!) = مروارید، وُسد، بُسد، کامه، خروهک
مربیه	مربیه [مُرَبِّبِيَّة] (ص) = ماماچه دایه	مرجع [مُرْجَع] (ص) = برتر، برتری داده شده، چربیده
مرتاض	مرتاض [مُرْتَاض] (ص) = رنج کشیده آمخته، ورزیده، فرهیخته	مرجع [مُرْجَع] (!) = جای بازگشت پناهگاه
مرتب	مرتب [مُرْتَبَت] (ص) = پرداخته، آراسته، پیراسته، ایواز، راستاد، بسامان، روبراه، پردازیده، بچم پدرام	مرجوع [مُرْجُوع] (ص) = بازگردانیده بازگشت کرده، برگردیده
مرتبت	مرتبت [مُرْتَبَت] (!) = ارج پایگاه	مرحبا [مُرْحَبَا] (ق) = آفرین خوش آمدی
مرتبط	مرتبط [مُرْتَبِط] (ص) = پیوسته	مرحله [مُرْحَلَة] (!) = فرود آمدن‌گاه
مرتبه	مرتبه [مُرْتَبَة] (!) = پله پایه، جایگاه، پایگاه، پی اشکوب وُرج	مرحمت [مُرْحَمَت] (مص) = بخشودن، مهربانی کردن
		مرحوم [مُرْحُوم] (ص) = آمرزیده، شادروان، خدایبامر

مردد [مَرْدَدٌ] (ص) = نگران، دودل، سرگشته، کالیوه، دودله	مرفه الحال [مُرْفَهٌ هَالٌ] (تر. اض.) = مروق
مردود [مَرْدُودٌ] (ص) = رانده، وازده، برگردانیده، بازگردانیده	مرفد [مُرْفَدٌ] (!) = گور، آرامگاه، آستانه
مردول [مَرْدُولٌ] (ص) = پست، ناکس، فرومایه	مرفع [مُرْفَعٌ] (ص) = پاره پاره، تکه پاره، پاره پاره بهم دوخته، پینه کرده
مرسل [مُرْسَلٌ] (ص) = فرستاده، گسیل شده	مرکب [مَرَكَبٌ] (!) = اسب، بارگی، سوارى دهنده برنشست
مرسله [مُرْسَلَةٌ] (ص) = گسیل داشته، فرستاده فروهشته، آویخته گردنبند	مرقوم [مُرْقُومٌ] (ص) = نامه نوشته شده
مرسوم [مُرْسُومٌ] (ص) = شیوه، آیین، راستاد نگاشته	مرقومه [مُرْقُومَةٌ] (ص) = نامه نوشته
مرشد [مُرْشِدٌ] (ص) = پرورش آموز راهبر، راهنما، رهنمون پیر، دستگیر کرکوز، کرکز	مرکز [مَرَكَزٌ] (!) = میان دل پایتخت بنگاه
مرصع [مُرْصَعٌ] (ص) = گوهر نشان، گوهر آگین	مرکوب [مَرَكُوبٌ] (ص) = سوارى دهنده رانده برنشسته، برنشستی راه انجام چار پای
مرض [مَرَضٌ] (مص) = دردناک شدن، ناخوش شدن، بیماری، دردمندی رنجیدن آزارناک شدن	مرمت [مَرَمَتْ] (مص) = دستکاری کردن، دست کاری، لکه گیری کردن واساز کردن نیکو کردن
مرطوب [مَرْطُوبٌ] (ص) = نمناک، نم دار، خیسیده، تر	مروت [مُرُوتٌ] (مص) = مردمی کردن جوانمردی کردن، مردانگی کردن رادمشی
مرغوب [مَرْغُوبٌ] (ص) = ترسیده، ترسانده، بیمناک، بیم زده، هراسیده	مروج [مُرُوجٌ] (اج) = چمنزارها، چراگاهها، سبزه زارها
مرعی [مَرْعَى] (!) = چراگاه گیاه، سبزه (مص) = چریدن	مروج [مُرُوجٌ] (ص) = روایی دهنده
مرغوب [مَرْغُوبٌ] (ص) = دلپذیر، پسندیده، دلجو، دلچسب، دلاویز، دلخواه، دل نشان، دل انگیز، دلنشین نیکو	مروح [مُرُوحَةٌ] (!) = بادبز، بادکش، بادزن
مرفق [مُرْفَقٌ] (!) = آرنج، آرنگ، آرج، آرن	مروق [مُرُوقٌ] (ص) = پالوده، پاک شده، باده بی دُرد، بی آمیغ
مرفه [مُرْفَهٌ] (ص) = آسایش داده، تن آسان، آسوده، خوش	

مزهون / مرهون [مَ زْهُونُ] (ص) = سپاسگزار گروگان، گرو نهاده، درگرو	مزایا [مَ زَايَا] (إج) = برتری ها، افزونی ها، فزونی ها
مرید [مَ رِیْ ذُ] (ص) = سرکش، نافرمان، گردنکش	مزیله [مَ زَبَلَة] (إ) = خاکدان سرگین دان، جای ریختن سرگین خاکروبه
✓ مرید [مَ رِیْ ذُ] (ص) = خواهنده یازنده	✓ مزبور [مَ زَبُور] (ص) = نوشته شده، نبشته
✓ مریض [مَ رِیْ ضُ] (ص) = رنجور، بیمار، ناخوش، دردمند، بستری،، بستر نشین، درد زده، شکر رنگ دلخسته، آزرده آهوند، آهمند	مزخرف [مُ زَخْرَفُ] (ص) = زرانود، آراسته شده، طراز گه (ع. ف.) بیهوده، ژاژ، پرهوده مزخرفات [مُ زَخْرَفَاتُ] (إج) = دروغ ها مزدوج [مُ زَدْوَجُ] (ص) = همسر گیرنده بهم آمیخته دوتایی، جفت گردیده
✓ مری «مرئی» [مَ رَعِیْ] (ص) = دیده شده، دیدنی دیدگاه پدید، آشکار، نمودار، پیدا، نمایان، پدیدار	✓ مزعه [مَ زَرْعَة] (إ) = کشتزار، آبکاره، ابکار (ه)، کشتکار، پالیز
مزاج [مَ زَا جُ] (مص) = آمیختن، آمیزش سرشت، نهاد	✓ مزروع [مَ زُرُوعُ] (ص) = کشته، کاشته، کشت شده
✓ مزاج [مَ زَا جُ] (إ) = لودگی، شوخی، خوشمزگی، تماخره، متلک، گنگل، خیتال	مزعفر [مُ زَعْفَرُ] (ص) = زرد رنگ
✓ مزاحم [مُ زَا حُ] (ص) = درد سر دهنده، آزار دهنده، آزار رساننده، رنج دهنده، سرخر، سربار انبوهی کننده	مزکی [مُ زَكِي] (ص) = پاک کننده، پاکیزه کننده شناساننده
✓ مزاحمت [مُ زَا حَ مَت] (مص) = آزار رساندن، رنج رسانیدن	مزکی [مُ زَكِي] (ص) = پاک شده زکوة داده شده (ع. ف.)
مزار [مَ زَارُ] (إ) = گور، آرامگاه	✓ مزار [مَ زَارُ] (إ) = نی، نای آواز نیکو
مزارع [مُ زَا رِعُ] (ص) = برزگر، ورزگر، خویشکار، کشاورز، روستایی، دهگان، کارنده، کشورز، برزکار، ورزه، کشنده، کشتکار، کشتیان	✓ مزور [مُ زَوْرُ] (ص) = افسونگر، سالوس، فریبنده، فسونگر، دروغگو، حیلگر (ع. ف.) ابلوک
مزارع [مَ زَا رِعُ] (إج) = کشتزارها	✓ مزید [مَ زَیْ ذُ] (مص) = افزون شدن، افزونی یافتن، زیادتى پیدا کردن (ع. ف.)، فراوانی فزاینده، افزاینده، فزا
مزامیر [مَ زَا مِیْ ذُ] (إج) = نی ها، نی های نوازندگی آواز نیکو	مزین [مُ زَیْنُ] (ص) = آرایشگر، آراینده پیرایشگر، پردازنده، پیرا، نظم آرا (ی) (ع. ف.) بزم آرا (ی)
✓ مزاجت [مُ زَا وَ جَت] (مص) = زناشویی کردن، زن کردن پیوند کردن جفت شدن	✓ مزین [مُ زَیْنُ] (ص) = آراسته ساخته، پرداخته آمده

مستجاب	ناتوانان، گدایان، بینوایان، بی چیزان	مزیت «مزیه» [مَ زِی تِ] (ا) = افزونی، برتری
	مسام [مَ سَام م] (اِج) = سوراخ ها	مس [مَ سَ س] (مص) = دست زدن، سودن، سایش، ساییدگی
	مسامحه [مَ سَام حَ ه] (مص) = بنرمی رفتار کردن، مدارا کردن (ع.ف.) کوتاهی کردن، سستی کردن	مسابقه [مَ سَابَقَ ه] (مص) = پیشی گرفتن، پیشی هم چشمی کردن تاختن برزدن داوزدن
	مساوات [مَ سَا وَا ت] (مص) = همواری کردن، برابری کردن یکنرنگی کردن	مساجد [مَ سَاجِ ذ] (اِج) = مزگت ها، نیایشگاه ها، نمازخانه ها
	مساوی [مَ سَا وِی] (اِج) = زشتی ها، بدی ها، کردارهای زشت	مساحت [مَ سَاحَ ت] (مص) = پیمودن زمین، پیمایش زمین اندازه، پیمایش زمینه
	مساوی [مَ سَا وِی] (ص) = برابر، یکسان، هموار، راستاراست	مسارعت «مسارعة» [مَ سَارَعَ ت] (مص) = شتاب کردن، تند شتافتن، شتاب پیشی گرفتن
	مساهلة [مَ سَاهَلَه] (مص) = آسان گرفتن	مساعد [مَ سَاعَ ذ] (ص) = یار، یاور، یارمند، پشتیبان، پشتی، دستیار، دستگیر، پشت و پناه، یاریگر، یاررس، مددکار (ع.ف.)، طرفدار (ع.ف.)
	مسبب [مَ سَبَبَ ب] (ص) = ابزارگر، دست آویز	مساعدت [مَ سَاعَ ذَ ت] (مص) = یاری کردن، همراهی کردن، پشت به پشت دادن، دست گرفتن، یاریدن، همراهی، دستگیری، دستیاری، پایمردی، یارمندی
	مسیوق [مَ سِیَوق] (ص) = آگاه، آشنا پیش رفته، گذشته	مساعدی [مَ سَاعِی] (اِج) = کوشش ها شتاب کردن ها
	مستأثر [مَ سَثَثَ ثَ ر] (ص) = اندوهگین، غمگین برگزیننده	مسافت [مَ سَافَ ت] (ا) = دوری جدایی
	مستأجر [مَ سَثَثَ جَ ر] (ص) = کرایه دار، کرایه کننده، کرایه نشین	مسافر [مَ سَافِ ر] (ص) = رهگذار، رهگیر، راهرو، رونده، رهنورد، روانه، راهی، راهگیر، رهسپار، پی سپر سرنشین
	مستأصل [مَ سَثَثَ صَ ل] (ص) = پریشان، سرگردان، بینوا، به تنگ آمده، بی چیز، بستوه آمده، بدبخت بُنه کن، پیچیده	مسافرت «مسافرة» [مَ سَافَ رَ ت] (مص) = رفتن، جایی رفتن
	مستبد [مَ سَثَثَ بَ د] (ص) = خودسر، خود کام، خودرای، غُدد	مساکین [مَ سَا کِی ن] (اِج) = مستمندان
	مستبشر [مَ سَثَثَ شَ ر] (ص) = شادمان، شادشونده مژده گیرنده	
	مستثنی [مَ سَثَثَ ثَ نَا] (ص) = جدا مگر پدید ویژه	
	مستجاب [مَ سَثَثَ جَابَ ت] (ص) = پاسخ داده شده، پذیرفته شده، برآمده	

مستجمع [مُسْتَجْمَع] (ص) = گردآورنده	مستسقی [مُسْتَسْقَى] (ص) = آب خواه، تشنه باران خواه
مستحجب [مُسْتَحْجِب] (ص) = پذیرنده، برآورنده، پاسخ دهنده	مستشار [مُسْتَشَار] (ص) = رازین، کنکاش خواسته شده (تر؟ + ف)
مستحضر [مُسْتَحْضِر] (ص) = بیاد دارنده، آگاهی یافته، آگاه، بلد آماده	مستشرق [مُسْتَشْرِق] (ص) = روشن، تابان خاورشناس
مستحفظ [مُسْتَحْفَظ] (ص) = پاسبان، نگهبان، پاسدار یاد گیرنده	مستطاب [مُسْتَطَاب] (ص) = پاکیزه، پاک آمده خوش آمده
مستحق [مُسْتَحَقَّق] (ص) = شایسته، سزوار، درخور، ارزانی، اندرخور ازدر آبدان	مستطیع [مُسْتَطِيع] (ص) = نیرومند، توانگر، توانا
مستخدم [مُسْتَخْدَم] (ص) = نوکر، خدمتکار (ع. ف.)، خدمتگزار (ع. ف.) کارمند	مستطیل [مُسْتَطِيل] (ص) = چهارپایه، دراز
مستخرج [مُسْتَخْرِج] (ص) = بیرون آورنده مستخرج [مُسْتَخْرَج] (ص) = برکشیده، برآورده	مستطهر [مُسْتَطْهَر] (ص) = یاری خواسته شده پشت گرم امیدوار
مستدام [مُسْتَدَام] (ص) = پایدار، همیشه، جاودان، همیشگی، پاینده، پیوسته	مستعار [مُسْتَعَار] (ص) = ایرمان گرفته، وام گرفته
مستدعی [مُسْتَدْعَى] (ص) = درخواست کننده، خواهش کننده، خواهنده، خواستار	مستعان [مُسْتَعَان] (ص) = یاری جسته
مستدیر [مُسْتَدِير] (ص) = دور زننده (ع. ف.)، دور گرداننده (ع. ف.) گرد، گرده، پرگاری، فرجاری	مستعد [مُسْتَعِد] (ص) = آماده، پذیرنده، سازور، کمربسته، ساخته آراسته آسوده آمای
مستذل [مُسْتَذَل] (ص) = خوار، پست	مستعمل [مُسْتَعْمَل] (ص) = رکوک، فرسوده، نیم دار، کهنه، رگوی، کار کرده، بکاررفته بکارگماشته، بکاربرده
مستراح [مُسْتَرَاخ] (ص) = آبریز، ادبخانه (ع. ف.)، آفتابه خانه، آبشگاه، آبخانه	مستغرق [مُسْتَغْرَق] (ص) = فرو رنده
مسترد [مُسْتَرَد] (ص) = بازپس داده، پس داده، بازفرستاده	مستغنی [مُسْتَغْنَى] (ص) = بی نیاز، توانگر
مستزاد [مُسْتَزَاد] (ص) = افزون شده	مستفاد [مُسْتَفَاد] (ص) = برآمده سود گرفته شده
	مستفیض [مُسْتَفِیض] (ص) = بهره مند، برخوردار
	مستقبل [مُسْتَقْبَل] (ص) = آینده

پیش‌تاز، پیش‌آینده	سردفتر دیوان (ف.ع.ف.) آمارگیر	مست
✓ مستقر [مُسْتَقَرٌّ] (ص) = جای گیر، جای	✓ مستولی [مُسْتَوْلَى] (ص) = چیره، دست	
گزين	یافته، چیره‌شونده	
✓ مستقر [مُسْتَقَرٌّ] (ص) = جای گرفته،	✓ مستوی [مُسْتَوِی] (ص) = برابر، یکسان،	
برجای، پای برج (ی)، استوار	هموار	
✓ مستقل [مُسْتَقِلٌّ] (ص) = پابرجا،	✓ مستهجن [مُسْتَهْجَنٌ] (ص) = زشت،	
پایدار آزاد خودفرمان	ناپسند، بد پچل	
✓ مستقیم [مُسْتَقِیْمٌ] (ص) = پایدار،	✓ مستهلک [مُسْتَهْلِكٌ] (ص) = سپری،	
پابرجا راست، راستا، سهی، فرارون	نیست شده، نابود گردیده	
✓ مستکبر [مُسْتَكْبِرٌ] (ص) = گردنکش،	✓ مسجد [مَسْجِدٌ] (ا) = نمازگاه، نیایشگاه،	
سرکش خودخواه بزرگ منش	مزگت	
✓ مستلزم [مُسْتَلْزِمٌ] (ص) = بایسته، بایا	✓ مسلج [مُسْلِحٌ] (ص) = مهر شده نوشته	
خواهان	شده	
✓ مستمر [مُسْتَمِرٌّ] (ص) = همیشه، پیوسته،	✓ مسحوب [مَسْحُوبٌ] (ص) = کشیده،	
پردوام (ف.ع.)، دیرند، پی‌درپی	برزمین کشیده	
✓ مستمسک [مُسْتَمْسِكٌ] (ص) = چنگ	✓ مسحور [مَسْحُورٌ] (ص) = فریفته جادوی	
درزنده دست‌آویز دست‌موزه	کرده	
✓ مستمع [مُسْتَمِيعٌ] (ص) = شنوا، پذیرا،	✓ مسخ [مَسْخٌ] (مض) = دگرگون ساختن	
شنونده، نیوشنده، گوش‌دهنده، نفوشا،	ننگسار برگشتن پیکر، از ریخت افتادن	
نفوشاک	✓ مسخر [مَسْخَرٌ] (ص) = گرفته شده	
✓ مستند [مُسْتَنْدٌ] (ص) = پشت‌دار، با	✓ مسخره [مَسْخَرَةٌ] (مض) = دست‌انداختن،	
پشتیبان دست‌آویز	شوخی کردن، ریشخند کردن، بازیچه قرار	
✓ مستنطق [مُسْتَنْطِقٌ] (ص) = باز پرس	دادن (ف.ع.ف.)، خندستانی	
✓ مستوجب [مُسْتَوْجِبٌ] (ص) = سزاوار،	✓ مسد [مَسَدٌ] (ا) = رسن، ریسمان	
شایسته، برازنده، زیننده	✓ مسلم [مَسْلَمٌ] (ا) = سوراخ، شکاف	
✓ مستور [مَسْتُوْرٌ] (ص) = پوشیده، پوشیده‌رخ،	✓ مسدس [مَسْدَسٌ] (ص) = شش‌بر، شش	
پنهان، نهان، سرپوشیده پرده‌نشین، در	پهلو	
پرده پاکدامن	✓ مسدود [مَسْدُودٌ] (ص) = بسته، بازداشته،	
✓ مستوره [مَسْتَوْرَةٌ] (ص) = زن‌پارسا پرده	فراز، فرازیده استوار کرده	
نشین، پردگی پوشیده	✓ مسرت [مَسْرُوتٌ] (مض) = شادی کردن،	
✓ مستوفی [مُسْتَوْفِی] (ص) = فراگیرنده	شادمانی کردن، خرسندی، خوشی	

مسرع	مسرع [مُسْرِع] (ص) = تندرو، تیزرو، شتاب کننده	مسکون	مسکون [مَسْكُون] (ص) = آرمیده جاداده شده
✓ مسرف	✓ مسرف [مُسْرِف] (ص) = بیهوده خوار، فراخ رو، بادبست، هرزه خرج (ف.ع.)	✓ مسکین	✓ مسکین [مَسْكِين] (ص) = گدا، تنگدست، بینوا، نیازمند، درویش، بیچاره هادوری
✓ مسرور	✓ مسرور [مُسْرُور] (ص) = دلشاد، شادان، شاد، سرخوش، شوخ، شادمان، خرم، دلخوش، خوشدل، شاد کام، سرسبز، سرزنده، خشنود، سرمست، سبکدل، شادناک، سُرمُز، تازه روی، زنده دل، فراخ کام، خرسند، خنده ناک، خوش منش، شادیانه، گشاده دل، طربناک، (ع.ف.)، خوشحال (ف.ع.)، سبکروح (ف.ع.)	✓ مسلخ	✓ مسلخ [مَسْلَخ] (ص) = کشتارگاه جای پوست کندن رختکن گرمابه
✓ مسروق	✓ مسروق [مُسْرُوق] (ص) = دزد زده، دزدیده، روبروده	✓ مسلسل	✓ مسلسل [مُسْلَسْلَس] (ص) = پشتپشت، پیوسته، پیایی، بهم پیوسته، پشت سرهم زنجیر مانند
✓ مسسطح	✓ مسسطح [مُسَطَّح] (ص) = پهن، هموار، تخت، هاموار	✓ مسلط	✓ مسلط [مُسَلِّط] (ص) = چیره شده، پیروز شده، دست یافته گماشته
✓ مسطور	✓ مسطور [مُسَطَّر] (ص) = نوشته، نبشته	✓ مسلک	✓ مسلک [مَسْلِك] (ص) = آیین، راه، شیوه، روش
✓ مسطوره	✓ مسطوره [مُسَطَّوْرَة] (ص) = نمونه، تکه	✓ مسلم	✓ مسلم [مُسْلِم] (ص) = سپارده، سرسپرده ارزانی رها گشته آشکار، روشن، بیگمان
✓ مسعود	✓ مسعود [مُسْعُوْد] (ص) = نیکبخت، فرخنده، خوشبخت، فرخ	✓ مسلوب	✓ مسلوب [مُسْلُوْب] (ص) = روبروده شده آهنجیده
✓ مسکر	✓ مسکر [مُسْكِر] (ص) = مستی آور، مست کننده	✓ مسلول	✓ مسلول [مُسْلُوْل] (ص) = کشیده شده، آهیخته، آهنجیده، آهازیده آموخته برآورده شده
✓ مسکرات	✓ مسکرات [مُسْكِرَات] (ص) = مست کننده ها	✓ مسقط	✓ مسقط [مُسَقَّط] (ص) = برکشیده شده برشته کشیده
✓ مسکن	✓ مسکن [مَسْكَن] (ص) = جایگاه، جای باش آشیان، آشیانه دربار بنگاه	✓ مسموم	✓ مسموم [مَسْمُوْم] (ص) = زهر خورده زهر زده، زهر آگین
✓ مسکن	✓ مسکن [مَسْكَن] (ص) = آرام ده، آرام کننده	✓ مسن	✓ مسن [مَسْنَن] (ص) = بزرگسال، سالخورده، سالمند، کهن سال، پیر، فرتوت، پاتال جا افتاده زادخور، زادخواست
✓ مسکوب	✓ مسکوب [مُسْكُوْب] (ص) = ریخته	✓ مسند	✓ مسند [مَسْنَد] (ص) = تخت پستی، زیرگاه، تکیه گاه (ع.ف.) بالش بزرگ خاموش شده

- ✓ مسواک [مِ س و ا ک] (۱) = دندان شو، پیلو / مشاوره [مُ شَاوَرَة] (م ص) = رایزنی کردن، مشتق
مسوده [مُ س و دَة] (ص) = سیاهه || پیش کنکاش کردن، گفت و شنیدن
نویس || نوشته شده مشاهده [مُ شَا هَدَة] (م ص) = نگرستن، دیدن، باجش - خود دیدن || بینش
✓ مسؤل [مِ سْ وُل] (ص) = پاسخگو || پرسیده / مشاهیر [مِ شَا هِی ر] (ا ج) = نامداران، ناموران، بزرگان
✓ مسهل [مُ سْ هِل] (ص) = رانده || کارکن || روان کننده روان کننده || آسان کننده
✓ مسیر [مِ سِی ر] (م ص) = رفتن، روان شدن، پیشوایان / مشایخ [مِ شَا یِ خ] (ا ج) = پیران، بزرگان، روش، رفتار
✓ مسیر [مِ سِی ر] (۱) = گذرگاه، رهگذار، گذر / مشایعت [مِ شَا یِ ع ت] (م ص) = پیروی
مسیل [مِ سِی ل] (۱) = رودگاه || آبرو کردن، دنبال روی کردن || دربی کسی رفتن
مشاء [مِ شَا ء] (ص) = رونده / مشیع [مِ شِ یِ ع] (ص) = پرکننده، آگنده
✓ مشایه [مِ شَا یِ ه] (ص) = یکسان، همسان، / مشبک [مِ شِ بْ بَ ک] (ص) = سوراخ
همانند، یکسون، همچون، مانسته، مانند، سوراخ، روزنه دار، چشمه چشمه، سوراخ دار، همال
✓ مشابیه [مِ شَا بِ یِ ه] (م ص) = مانند هم / مشبه [مِ شِ بْ بَ ه] (ص) = مانند شده، بودن، مانستن، ماندگی، همانندی، مانند همانند، مانند
✓ مشاجره [مِ شَا جِ رَة] (م ص) = گفتگو کردن، / مشتاق [مِ شِ تَا ق] (ص) = آرزومند، ستیزه کردن، ستیزیدن || زد و خورد کردن خواهان || آرمند، تشنه جگر، دلخون
✓ مشارب [مِ شَا رِب] (ا ج) = آبشخورها || / مشتت [مِ شِ تْ تْ ت] (ص) = پراکنده، آشامیدنی ها || آیین ها، خوی ها پریشان، پراشیده
✓ مشارکت [مِ شَا رَ کْ ت] (م ص) = انبازی / مشترک [مِ شِ رَ ک] (ص) = همگانی || کردن، همامی کردن انباز شده
✓ مشاطه [مِ شَا طَ ه] (ص) = آرایشگر، بزرگ / مشترک [مِ شِ رَ ک] (ص) = انباز کننده || شانه کننده / مشتری [مِ شِ رِ ی] (ص) = خریدار، خرید کننده || ستاره برجیس
✓ مشاع [مِ شَا ع] (ص) = آشکارنا کرده || بخش / مشتعل [مِ شِ تْ ع ل] (ص) = فروزان، نشده روشن، برافروخته، سوزان، زبانه زن، افروخته، شعله ور (ع. ف.)
✓ مشام [مِ شَا م] (۱) = بویایی، نیروی بویایی || / مشغول [مِ شِ غ ل] (ص) = سرگرم بکاری، بینی / مشتق [مِ شِ تْ ق ق] (ص) = برگرفته، جدا / مشاوری [مِ شَاوِ ر] (ص) = رایزن، کنکاشگر گردیده، درآمده || شکافته

مشتمل	مشتمل [مُ ش ت م ل] (ص) = دارا، فراگیر، گرداگرد، دربردارنده، فراگیرنده	مشعر [مُ ش ع ز] (ص) = مژده دهنده آگاه کننده
✓	مشجر [مُ ش ج ج ز] (ص) = پردرخت، درخت دار، درختکاری شده	مشعر [مُ ش ع ز] (ص) = جای سر بریدن، قربانگاه (ع.ف.)
✓	مشحون [مُ ش ح و ن] (ص) = پر شده، انباشته، آکنده، آغشته، پر، مالا مال	✓ مشعشع [مُ ش ع ش ع] (ص) = درخشان، تابان، روشن، تابناک، تافته، سایه پراکن، درخشنده، آفتاب
✓	مشخص [مُ ش خ خ ص] (ص) = پیدا، نمایان	✓ مشعل [مُ ش ع ل] (ص) = آتشدان افروزنده، فروزانه پلیته
✓	مشرب [مُ ش ر ب] (ص) = آشامگاه، آشامیدنگاه، آبخور روش، راه، خوی	✓ مشعوف [مُ ش ع و ف] (ص) = دیوانه، شیفته، دلداد، دلباخته شاد، خشنود، خرم
✓	مشرف [مُ ش ر ف] (ص) = دیدور شونده، از بالا نگرنده آگاه نزدیک	✓ مشغله [مُ ش ع ل ه] (ص) = کاروبار، پیشه، کار، کار زیاد (ع.ف.) سرگرمی گرفتاری
✓	✓ مشرق [مُ ش ر ق] (ص) = خاور، برآمدنگاه، خاوران خراسان	✓ مشغوف [مُ ش ع و ف] (ص) = دیوانه، شیفته، دلباخته
✓	✓ مشرق [مُ ش ر ق] (ص) = روشن، تابنده، تابان، درخشان، درخشنده	✓ مشغول [مُ ش ع و ل] (ص) = سرگرم، گرفتار، پا در گل، پابند، آویزان پامس
✓	✓ مشرک [مُ ش ر ک] (ص) = انبازگیر خدای شناس	✓ مشغولیت [مُ ش ع و ل ی ت] (ص) = کاروبار سرگرمی
✓	✓ مشروب [مُ ش ر و ب] (ص) = نوشابه، آشامیده، نوشیدنی نوشیده آشام	✓ مشفق [مُ ش ف ق] (ص) = دلسوز، مهربان
✓	✓ مشروح [مُ ش ر و ح] (ص) = گشاده رسا، بلند بالا، بلند گزارش شده چنانکه شاید و باید	✓ مشق [مُ ش ق] (ص) = نوشتن ورزیدن، ورزش کاری کردن
✓	✓ مشروط [مُ ش ر و ط] (ص) = به پیمان پیمان شده	✓ مشقت [مُ ش ق ق ت] (ص) = خون جگر خوردن، رنج بردن، آزار دیدن، سختی کشیدن، دشواری، پیچ و تاب
✓	✓ مشروطه [مُ ش ر و ط ه] (ص) = فرازمان، فرازمانی	✓ مشکات [مُ ش ک ا ت] (ص) = چراغدان
✓	✓ مشروع [مُ ش ر و ع] (ص) = درست، برابر، دستور دین	✓ مشکل [مُ ش ک ل] (ص) = پیکر گرفته
✓	✓ مشط [مُ ش ط] (ص) = شانه	✓ مشکل [مُ ش ک ل] (ص) = سخت، دشوار، پیچیده، دشوار، دژوار گراته نهمار پوشیده

مشکور [مَ شَ کوز] (ص) = ستوده سپاس داشته شده	پیدا، آشکار، نمایان گواهی شده
مشکوک [مَ شَ کوک] (ص) = گمان کرده شده	مشهور [مَ شَ هوژ] (ص) = نام بردار، نامور، نامی سرشناس، شناخته، دانسته بلند آوازه، خنیده زبازند خوشنام
مشمئز [مُ شَ مَ عَ ز] (ص) = بیزار کننده، رماننده ترسان، رمنده، بیزار گشته	مشی [مَ شَ ی] (مص) = رفتن، راه رفتن، رفتار، روند، روال، روش
مشمع [مُ شَ مَ ع] (ص) = موم اندود مومینه موم جامه	مشیب [مَ شَ یب] (مص) = پیر شدن، پیری سفید موی گردیدن
مشمول [مَ شَ مُول] (ص) = فرا گیر، فرا گرفته، برخوردار گرفته	مشیت «مشیه» [مَ شَ ی ت] (مص) = خواستن، خواست روش، رفتار
مشمولین [مَ شَ مولین] (اج) = درنوشتگان	مشید [مُ شَ ی ت] (ص) = استوار و بلند گنج اندوده
مشموم [مَ شَ موم] (ص) = بوشده، شمیده بوی بدنی	مصاب [مُ صاب] (ص) = راست و درست بهدف رسیده (ع.ف.)
مشوب [مَ شوب] (ص) = درهم آمیخته، درهم آغشته، آلوده	مصابت [مُ صاب ت] (مص) = شکیبایی کردن
مشورت [مَ ش و ر ت] (مص) = کنکاش کردن، رای زدن، کنکاج، صواب دید کردن (ع.ف.)	مصایح [مَ صایح] (اج) = چراغ ها
مشوش [مُ ش و و ش] (ص) = پریشان، درهم، برهم، شوریده، کالفته، آشفته، بی سر و سامان، بهم پیچیده دلواپس، پریشان خاطر (ع.ف.)، آسیمه، آسیون، پراکنده دل، بخود پیچان شیب و تیب، شیبا	مصاحب [مُ صاحب] (ص) = همدم، همراه، دمساز، یار، همنشین، دمخور، پهلونشین، همگو، همسخن
مشوق [مُ ش و و ق] (ص) = امید بخش، امیدوار کننده، دلگرم کننده شادمان کننده	مصاحبت [مُ صاحب ت] (مص) = همدمی کردن، دوستی کردن، همراهی کردن، یار شدن، همدم گشتن، هم نشینی کردن
مشووم [مَ ش و و م] (ص) = گجسته، ناخجسته، بدشگون ناشدنی بدیمن (ع.ف.)	مصادر [مَ صا د ر] (اج) = ریشه ها، سرچشمه ها، بیرون آمدن گاه ها
مشهد [مَ ش ه د] (!) = گشتگاه گواهگاه دیدن گاه	مصادره [مُ صا د رة] (مص) = بازگیری کردن، تاوان گیری کردن، تاوان
مشهود [مَ ش ه و د] (ص) = دیده شده پدید، گسارها	مصادف [مُ صا د ف] (ص) = برخورد کننده راست آینده روبروشونده یابنده بیننده

مصاعب [م صاع ب] (إج) = سختی ها، دشواری ها	باور داشته راستگوینداشته
مصاف [م صاف ف] (إج) = میدان های جنگ، میدان های نبرد، رزمگاهها، نبردگاهها	مصدق [م ص د ق] (ص) = گواهی کننده راست
مصافات [م صافات] (مص) = دوستی کردن، دوستی پاک کردن برادری کردن	مصدوم [م ص ذوم] (ص) = کوفته آسیب یافته، زخم خورده
مصافحه [م صاف ح ه] (مص) = دست دادن دست یکدیگر را گرفتن	✓ مصرع [م ص ر ع] (!) = لخت، لته، پاره، لنگه
✓ مصالح [م صال خ] (إج) = سودها ابزارها شایسته ها نیکخواهی ها	✓ مصرف [م ص ر ف] (!) = بکار گرفتن، کارکرد، گسارش
✓ مصالحه [م صال ح ه] (مص) = سازش کردن، آشتی دادن واگذار کردن	✓ مصروع [م ص روع] (ص) = دیوگیر، دیوزده، دیوانه بر زمین افکنده سرسام دار
✓ مصاهرت [م صاه ر ت] (مص) = دامادی کردن، داماد شدن	✓ مصروف [م ص روف] (ص) = بکار رفته، گسارده خورده
✓ مصایب «مصائب» [م صای ع] (ب) [إج] = سختی ها، رنج ها	✓ مصطبه [م ص ط ب ه] (!) = سکو میخانه جایگاه گدایان جایگاه مردم
✓ مصباح [م ص باح] (!) = چراغ	✓ مصطفی [م ص ط فا] (ص) = برگزیده
✓ مصحح [م ص ح ح خ] (ص) = درستکار، درستگر، درست کننده	✓ مصفر [م ص ف ر] (ص) = اندک، خرد کوچک کپیده، کوچک شده
✓ مصحف [م ص ح ف] (ص) = نوشته گرد آورده گراسه	✓ مصفا [م ص ف فا] (ص) = پاک، بی آلودگی، خرم، پاکیزه، پالوده
✓ مصحف [م ص ح ف] (ص) = نادرست شکسته	✓ مصحف [م ص ح ف] (ص) = نادرست سود پسندیدگی، شایستگی
✓ مصداق [م ص دا ق] (!) = گواه، گواه درستی درست راستی چم	✓ مصلوب [م ص لوب] (ص) = بدار آویخته، بدارزده، بچلیبازبرزده
✓ مصدر [م ص ذ ر] (!) = ریشه، سرچشمه، بیرون آمدنگاه	✓ مصلى [م ص ل لا] (!) = آفرین خانه، نمازگاه، جای نمازگزرا
✓ مصدع [م ص ذ ع] (ص) = جانفرسا، رنجده، آزار رسان، دردسر دهنده جدا کننده	✓ مصمم [م ص م م م] (ص) = آهنگ کننده، دل آغنده درستکار
✓ مصدق [م ص ذ ق] (ص) = گواهی شده	✓ مصنع [م ص ن ع] (!) = آبدگیر کارگاه،

کارخانه ده	فروگذار کردن، فرو گذاشتن تنگی، مضحمل
مصنوع [مَضْنُوع] (ص) = ساخته، ساختگی پرورده آفریده	سختی سختگیری کردن خویشن داری کردن
مصنوعات [مَضْنُوعَات] (ج) = ساخته ها، آفریده ها	مضبوط [مَضْبُوط] (ص) = استوار شده نگهداشته، بایگانی شده گردآوری شده
مصور [مَضْمُور] (ص) = نگار شده، نگاشته، نقاشی شده (ع. ف.) صورت داده شده	مضجع [مَضْجَع] (!) = آرامگاه، گور خوابگاه
مصور [مَضْمُور] (ص) = نگارگر، پرداز، خامه زن، پیکر کننده، صورتگر (ع. ف.)، صورت آفرین (ع. ف.) آفریننده	مضحک [مَضْحَك] (ص) = خنده آور، خنده دار، خنداننده خندمین پلید
مصون [مَضْمُون] (ص) = نگاهداشته درپناه	مضحكه [مَضْحَكَة] (!) = خنده شوخی، لاغ خندستان
مصبب [مَضْبِب] (ص) = درستکار نیک رسنده، درست یابنده راست و درست	مضر [مَضْر] (ص) = زیانکار، زیانور، زیان آور، آسیبند
مصیبت [مَضْيَبَت] (ص) = سوگ، سوگواری سختی، گزند، رنج پریشانی گرفتاری اندوه آگفت، اکفت آدرنگ موژه	مضرب [مَضْرِب] (!) = زخمه، ابزار زدن
مضار [مَضَار] (ج) = گزندها، زیان ها	مضرب [مَضْرِب] (!) = جای زدن، زندگاه
مضارب [مَضَارِبَة] (مض) = یکدیگر را زدن انبازی کردن	مضرب [مَضْرِب] (ص) = دوبهم زن، سخن چین
مضارع [مَضَارِع] (ص) = مانند مانند شونده	مضرس [مَضْرَس] (ص) = دنداندار، دندان دندانه سختی دیده
مضاعف [مَضَاعِف] (ص) = دو برابر، دوچند، دوچندان، دولا (ی)، دوباره، دوبخشه، دوگانه	مضروب [مَضْرُوب] (ص) = زده، زده شده زخم دار
مضاف [مَضَاف] (ص) = افزوده، افزوده شده وابسته	مضطرب [مَضْطَرِب] (ص) = درمانده، پریشان ناچار، بیچاره
مضایق [مَضَائِق] (ص) = سختگیر، تنگ گیرنده	مضطرب [مَضْطَرِب] (ص) = زولیده، شوریده، آشفته، آسیب، پریشان، درهم، بی تاب، سرگردان، آسیب، دیگرگون، هاج، سردرگم، خیره سر، تپان، پرشتاب، پریشیده، پا در گل، دل آزرده، دلواپس، برهم، پیچان دل، کراشیده، چلبله، آغالیده، شگهان
مضایق [مَضَائِق] (ج) = تنگناها، جاهای سخت	مضمحل [مَضْمَحْل] (!) = نابود، نیست، تباه ناپدید له
مضایقه [مَضَائِقَة] (مض) = دریغ داشتن،	

مضممر [مُضْمَر] (ص) = پوشیده شده، پنهان	مطب [مُطَبَّث] (إ) = درمانگاه، جای پزشکی، پزشک خانه
مضمضه [مُضْمَضَة] (مص) = آب در دهان گردانیدن	مطبخ [مُطْبَخ] (إ) = آشپزخانه، پختگاه، آشخانه کارخانه
مضموم [مُضْمُوم] (ص) = گرد آورده	مطبعه [مُطْبَعَة] (إ) = چاپخانه، طبع خانه (ع. ف.) تافتگاه
مضيقه [مُضْيِقَة] (إ) = تنگنا، جایی تنگ، کار سخت، سختگیری	مطبق [مُطَابِق] (ص) = تودرتو اشکوبه اشکوبه دارای سرپوش پهن شده، گسترده شده
مطابق [مُطَابِق] (إج) = چاپخانه ها	مطابق [مُطَابِق] (ص) = برابر، هم اندازه سازگار، جور
مطابقت [مُطَابَقَات] (مص) = سازگاری کردن، برابری کردن	مطبوع [مُطْبُوع] (ص) = پخته جوشانیده دم کرده
مطاع [مُطَاع] (ص) = فرمانروا فرمانبرداری شده	مطبوع [مُطْبُوع] (ص) = پسندیده، دلپذیر، خوش آیند، دل پسند خوب چاپ شده
مطالب [مُطَالِب] (إج) = سخن ها جستارها	مطبوعات [مُطَبَّعَات] (إج) = نگارش ها نوشته های چاپی، چاپ شده ها چاپاک ها
مطالبه [مُطَالِبَة] (مص) = خواستن، خواستاری، درخواست بازجست	مطر [مُطَر] (إ) = باران، آب ابر
مطالعه [مُطَالَعَة] (مص) = خواندن، بررسی کردن، آگاهش یافتن پژوهش کردن ورنه انداز کردن نگرش کردن	مطرب [مُطَرَّب] (ص) = نوازنده، رامشگر، نواشناس، فرخجسته، رود نواز، خنیاگر، چغانه زن، پرده شناس، لولی، رود ساز، ره گو(ی)، نوا ساز، پرده سرائ، نغمه سرائ (ع. ف.) شادی آفرین
مطامع [مُطَامِع] (إج) = آرزو ها، آرزوها	مطرح [مُطَرَّح] (إ) = جای افکندن، جای انداختن جای گفتگو در میان، به میان آمده
مطاولت «مطاولت» [مُطَاوَلَة] (مص) = فرمان بردن، فرمانبرداری کردن سازواری یافتن پذیرفتن	مطرد [مُطَرَّد] (إ) = درفش نیزه کوچک دیبا، پارچه زیرین جامه
مطاولی [مُطَاوِل] (إج) = پیچیدگی ها نوردها، شکن ها	مطروود [مُطَرَّوِد] (ص) = رانده، دور کرده
مطایا [مُطَايَا] (إج) = ستوران، چار پایان شتران	مطلب [مُطَلَّب] (إ) = سخن جستار، جست، بازجست کامه، خواسته
	مطلع [مُطَلَّع] (ص) = آگاه، کاردان

معاذ الله	مظفر [مُظْفَرٌ فَتْرٌ] (ص) = کامیاب، کامروا، فیروز، آبرویز، پیروزمند، پیروزگر، پیروزگار، پیروز	آگاهانیده، کارآموز، دانا، هوشیار، کارآور، آزرینده، فراخ مایه، آگاهیده، کاردان، کاربین، باخبر (ف.ع.) دل زنده سنجیده
	مظلم [مُظْلَمٌ] (ص) = خیره تیره، تاران، تاریک، تاره، تاری	مطلع [مُظْلَعٌ] (ا) = دیدنگاه
	مظلوم [مُظْلُومٌ] (ص) = ستم چشیده، ستم رسیده، دلسوخته، ستمدیده، ستم کش، سختی کشیده، فریاد خواه، لگد کوب شده، فرومانده	مطلق [مُظْلَقٌ] (ص) = آزاد، رها، گشاینده، یله، رها شده
	مظنون [مُظْنُونٌ] (ص) = گمان کرده، گمان برده، انگاشته، انگارده جای گمان	مطلقاً [مُظْلَقاً] (ق) = هرگز، هیچ، هیچگاه
	مظهر [مُظْهَرٌ] (ا) = نمودار تماشاگاه، جلوه گاه جای آشکار شدن	مطلق العنان [مُظْلَقٌ لِّعَنْانٍ] (تر.اض.) = لگام گسیخته، خودسر، خود کام، رها
	مظاهر [مُظَاهَرٌ] (ص) = پیدا، آشکار	مطلوب [مُطْلُوبٌ] (ص) = دلخواه، دلجو، دلپسند، دلپذیر، خواسته، دل انگیز، دلاویز، پسندیده، دل چسب، ریکا
	معابد [مَعَابِدٌ] (اج) = پرستشگاهها، نیایشگاهها، نمازگاهها	مطمئن [مُطْمَئِنٌّ] (ص) = آرام، دلگرم، بی گمان، آرامیده، آرمنده، آسوده
	معابر [مَعَابِرٌ] (اج) = گذرگاهها، گذارها، راهها	مطهر [مُطَهَّرٌ] (ص) = سترنده، پیرا، پالایشگر، پاک کننده
	معاتبه [مُعَاتَبَةٌ] (مص) = سرزنش کردن، سرزنش خشم گرفتن	مطهر [مُطَهَّرٌ] (ص) = پاک، بی آلایش، پاکیزه، پالیده
	معاد [مَعَادٌ] (ا) = بازگشتن، بازگشت بازگشتگاه آن جهان	مطیع [مُطِيعٌ] (ص) = پذیرا، فرمانبر، رام، سربزیر، سرسپرده، پرستار، چشم نرم، پذیرفتکار، سربراه، زیردست، سخن شنو، نبوشنده، نرمشانه، حلقه بگوش (ع.ف.)
	معادل [مُعَادِلٌ] (ص) = برابر، یکسان، هم اندازه	مظالم [مُظَالِمٌ] (اج) = ستم ها، بیدادها دادخواهی ها
	معادله [مُعَادَلَةٌ] (مص) = برابری یافتن، همچندی	مضان [مُضَانٌ] (اج) = جاهای گمان بردن
	معادن [مَعَادِنٌ] (اج) = کان ها	مظاهر [مُظَاهِرٌ] (ص) = پشتیبان، نگهبان
	معاذ [مَعَاذٌ] (مص) = پناه بردن، پناه پناهگاه	مظاهر [مُظَاهِرٌ] (اج) = نشانه ها، نمودارها
	معاذ الله [مَعَاذُ اللَّهِ لَا] (ق) = پناه بر خدا پرگس، پرگست	مظاهرت [مُظَاهَرَتٌ] (مص) = یاری کردن، پشت به پشت آوردن، دستگیری کردن، یارمندی کردن

معارض	معارض [مُعَارِض] (ص) = دشمن	اینکه، با این همه
ستیزکننده		معامله [مُعَامَلَة] (مص) = با هم کار کردن
معارضه	معارضه [مُعَارَضَة] (مص) = ستیز کردن	داد و ستد کردن، سوداگری کردن
چانه زدن		داشتن
معارف	معارف [مُعَارِف] (إج) = فرهنگ ها، دانش ها	معاند [مُعَانِد] (ص) = ستیزه کننده، ستیهند
معارف	معارف [مُعَارِف] (إج) = شهرشناسان، شناختگان	دشمنی کننده
معاشر	معاشر [مُعَاشِر] (ص) = زیستن، زندگانی، زندگی	ژکاره
معاشر	معاشر [مُعَاشِر] (ص) = یار، دوست، آمیزگار، دمخور، همدم	معاذ [مُعَاز] (ص) = دست بگردن هم
معاشرت	معاشرت [مُعَاشَرَة] (مص) = رفت و آمد، آمیزش کردن، جوشش کردن، پیوستن، آمیختن، آمیز، آمیختگی، آمیغ	انداختن
معاشره	معاشره [مُعَاشَرَة] (مص) = مهربازی کردن، مهرورزیدن، مهر دوسر	آغوشیدن، در آغوش گرفتن
معاصر	معاصر [مُعَاصِر] (ص) = هم زمان، کنونی	معانی [مُعَانِي] (إج) = درون ها
معاصی	معاصی [مُعَاصِي] (إج) = گناه ها، بزه ها	چم ها
معاضدت	معاضدت [مُعَاضَدَة] (مص) = پستی کردن، یاری کردن، یاورى کردن، همراهی کردن، دستگیری کردن	معاودت [مُعَاوَدَة] (مص) = بازگشتن، بازگردیدن، بازگشت
معاقدت	معاقدت «معاقدَة» [مُعَاقَدَة] (مص) = پیمان بستن، هم پیمانی	معاوضه [مُعَاوَضَة] (مص) = تازدن، تاخت زدن، پایا کردن، آیش
معالج	معالج [مُعَالِج] (ص) = درمانگر، درمان کننده	معاون [مُعَاوِن] (ص) = دستیار، دست پستی، یاور، یاری کننده، پیش دست
معالجه	معالجه [مُعَالَجَة] (مص) = درمان کردن	معاهد [مُعَاهِد] (ص) = هم پیمان، پشت، پشتیبان
معالم	معالم [مُعَالِم] (إج) = نشانه ها، جهان ها	معاوده [مُعَاوِدَة] (ص) = با هم پیمان بستن، پیمان بندی، پیمان
مع الوصف	مع الوصف [مُعَلِّق] (ق) = با آنکه، با	معايب [مُعَايِب] (إج) = بدی ها، آک ها
		زشتی ها
		معاینه [مُعَايِنَة] (مص) = بچشم دیدن
		رویاروی دیدن
		معبد [مُعَبَد] (!) = نیایشگاه، پرستشگاه
		معبر [مُعَبَّر] (!) = رهگذر، رهگذار، گذرگاه، گذار، گذار
		گذرگاه رودخانه
		معبر [مُعَبَّر] (ص) = گزارنده
		خوابگاه

✓ معبود [مُعْبُود] (ص) = پرستیده ستوده خدا بت	معجزه [مُعْجَزَة] (ص) = شگفت، شگفتی، فرجود	معرّب
✓ معتاد [مُعْتَاد] (ص) = خو گرفته، خوگر، مروسیده، آموخته	معجل [مُعْجِل] (ص) = شتاب کننده پیشی گیرنده	
✓ معتبر [مُعْتَبَر] (ص) = آبرودار، درست، با ارزش، بودمند، پادار، ورسنگ	معجل [مُعْجِل] (ص) = شتاب کرده، به شتاب	
✓ معتدل [مُعْتَدِل] (ص) = میانه، میانه رو برابر، یک اندازه راست	معجون [مُعْجُون] (ص) = سرشته، آمیخته معدل [مُعْدِل] (ص) = میانه راست کرده	
✓ معترض [مُعْتَرِض] (ص) = واخواه آفندگار پیش آینده	✓ معدلت [مُعْدِلَت] (ص) = داد دادن، دادگری کردن، دادگستری، داد	
✓ معترف [مُعْتَرِف] (ص) = هستو، خستو پذیرفتکار نمک شناس	✓ معدن [مُعْدِن] (ل) = کان ✓ معدود [مُعْدُود] (ص) = شمرده، شمار کرده اندک، کم اقلمداد (ع.ف.)	
✓ معزل [مُعْزَل] (ص) = گوشه گیر، کناره گیر، عزلت گزین (ع.ف.)، کناره جو	✓ معدوم [مُعْدُوم] (ص) = برافتاده، نابود شده، نابود گشته، نیست شده، نیست، سربه نیست شده تباه شده، پست شده گراشیده کشفته چک، هیچ، هیش	
✓ معتقد [مُعْتَقِد] (ص) = استوار گرونده نمشته دار	✓ معده [مُعْدَة] (ل) = شکم، یمنه، هفت خزینه ✓ معذالک [مُعْذَالِك] (ق) = (با اینهمه، با همه این، با اینحال (ع.ف.))، با وجود این (ع.ف.)	
✓ معتمد [مُعْتَمِد] (ص) = استوار، ستوان، درست دلگرم، پشت گرم استام	✓ معذب [مُعْذَب] (ص) = دررنج افتاده، در سختی، رنجور، آزرده، سوخته دل	
✓ معتابه [مُعْتَابَة] (ص.مر.) = شایان، پرازش بسیار، بسیار زیاد (ع.ف.)، هنگفت	✓ معذرت [مُعْذَرَت] (ص) = پوزش خواستن، پوزش	
✓ معنوه [مُعْنُوه] (ص) = دل شده، بیبهوش بیخرد، سبک خرد	✓ معذور [مُعْذُور] (ص) = پوزش خواه، پوزشمند ناچار	
✓ معجر [مُعْجَز] (ل) = روسری، چارقد (ع.ف.)، سرانداز، روپاک، واشامه	✓ معراج [مُعْرَاج] (ل) = نردبان، پلکان ✓ معرب [مُعْرَب] (ص) = روشن گردیده، آشکار، پیدا	
✓ معجز [مُعْجَز] (ص) = فرساینده، جان گداز، ناتوان کننده	✓ معرب [مُعْرَب] (ص) = عربی	

گناه پاک، پاکیزه پارسا، پرهیزگار	شده (ع. ف.)، بتازی گردانیده (کلمه ایکه از	معرب
معصیت [مُعْصِيَت] (ص) = گناه	زبانی دیگر وارد عربی شده) تازی نما	
کردن، گناه، بزه نافرمانی کردن لغزیدن	معرب [مُعْرِبُذ] (ص) = بدخوی، جنگجو،	
معضل [مُعْضَل] (ص) = سخت، دشوار	عربده کش (ع. ف.)	
دشواری، سختی	✓ معرف [مُعْرِيف] (ص) = شناسا، شناساننده	✓
معطر [مُعْطَر] (ص) = بویا، بویدار،	✓ معرفت [مُعْرِيفَت] (ص) = شناختن،	✓
خوشبو عطرآمیز (ع. ف.)، عنبربار (ع. ف.)	شناخت، شناسایی دانستن، دانستگی،	
معطل [مُعْطَل] (ص) = درنگ شده	دانایی، دانش فرهنگ پیدایی	
فروشته، فرو گذاشته بیکار مانده	✓ معرق [مُعْرَق] (ص) = خوی آور	✓
درمانده، سرگردان	✓ معرکه [مُعْرَكَة] (ص) = رزمگاه، میدان	
✓ معطوف [مُعْطُوف] (ص) = بازگردانیده،	جنگ هنگامه گیرودار، داروگیر نبرد	
برگشت، برگاشته خم، دوتا شده، خمانیده،	انجمن	
پیچانیده	✓ معروض [مُعْرُوض] (ص) = گفته، بیان	✓
✓ معظم [مُعْظَم] (ص) = بزرگ، کلان، سترگ	شده (ع. ف.) گسترده پیشی کرده، پیش	
✓ معظم [مُعْظَم] (ص) = بزرگ داشته، بزرگ	آمده	
شمرده	✓ معروف [مُعْرُوف] (ص) = سرشناس، نامور،	✓
✓ معقد [مُعْقَد] (ص) = جای بستن گره جای	برجسته، شناخته شده، خنیده، زبانزده،	
بستن پیمان چادر	نامدار، نامی آشنا پیدا کارنیک	
✓ معقد [مُعْقَد] (ص) = جادوگر فریبنده	معزم [مُعْزَم] (ص) = افسونگر	
✓ معقد [مُعْقَد] (ص) = گره دار، گره بسته	✓ معزول [مُعْزُول] (ص) = جدا شده، یکسو	✓
سخن پوشیده ستر	شده از کار برکنار شده	
✓ معقول [مُعْقُول] (ص) = خردپسند، پسندیده	✓ معسکر [مُعْسَك] (ص) = اردوگاه، لشکرگاه،	
آرام خردمند ندیشه بسته شده	جای لشکر	
✓ معکوس [مُعْكَوس] (ص) = واژگون،	✓ معسور [مُعْسُور] (ص) = دشوار، سخت،	
باژگونه، سرنگون، وارونه، نگونسار، آگون،	دشخوار	
نگون	✓ معشوق [مُعْشُوق] (ص) = دلبر، دلربا، دلبنده،	✓
✓ معلق [مُعْلَق] (ص) = آویزان، آویزنده،	دلنواز، دلستان، دوستکام، نگارین، تاراجگر	
آگیشته، آویخته، سرنگون فروخته،	دین و دل، خانه برانداز، آرام، دلارای، دلارام،	
هشته آندروا، اندربای گلاویز آونگ،	بت عشق (ع. ف.) دلپذیر رایکا، ریکا	
آونگان	نیازی	
✓ معلم [مُعْلَم] (ص) = نشان دار نگارین	✓ معصوم [مُعْصُوم] (ص) = بیگناه، بازمانده از	✓

✓ معلم [مُعَلِّمٌ] (ص) = استاد، آموزگار، آموزنده، پرورنده، پرورش آموز، ادب آموز (ع. ف.) آخوند فرهنگجنده	✓ معیت [مَعِیَّتٌ] (مض) = همراهی کردن، باهم بودن، همراهی
✓ معلول [مُعْلُوکٌ] (ص) = بیمار، دردناک، دردمند، رنجور برانگیخته	✓ معید [مُعِیْدٌ] (ص) = برگرداننده، بازگرداننده بازگو کننده دانشیار
✓ معلوم [مَعْلُوْمٌ] (ص) = دانسته، شناخته هویدا، آشکار	✓ معیشت [مَعِیْشَتٌ] (ل) = روزی زندگانی، زیست گذران
✓ معما [مُعَمَّا] (ص) = پوشیده نابینا چیستان	✓ معین [مُعِیْنٌ] (ص) = پشت وپناه، فریادرس دستیار، یارمند، یاریگر، یار، یاور پایمرد
✓ معمار [مِعْمَارٌ] (ل) = بنیادگر، بناگر (ع. ف.)، والادگر، سازنده	✓ معین [مُعِیْنٌ] (ص) = آب روان و پاکیزه، روان آب چشمه
✓ معمر [مُعَمَّرٌ] (ص) = فرتوت، سالخورده، سالدار، سالدیده، سال برآورده، پیر سالخورده	✓ معیوب [مُعْیُوْبٌ] (ص) = نادرست، دغا آهوند پُشَلنگ
✓ معمم [مُعَمَّمٌ] (ص) = دستاربسر، دستاری، دستار بند	✓ مغارب [مَغَارِبٌ] (اج) = باخترها خاورها مغازله [مَغَاْلَظَةٌ] (مض) = عشق بازی کردن (ع. ف.)، مهرورزی کردن
✓ معمور [مُعَمَّوْرٌ] (ص) = مرز آبادان، آباد	✓ مغالطه [مَغَالِطَةٌ] (مض) = سخن نادرست گفتن
✓ معمول [مُعْمُوْلٌ] (ص) = بجا آورده، بکار برده، کرده شده رسم، شیوه، کاربرد روا	✓ مغایر [مَغَايِرٌ] (ص) = ناساز، ناسازگار دگرگون
✓ معنی [مَعْنَا] (ل) = چم، آرش	✓ مغایرت [مَغَايِرَتٌ] (مض) = دگرگون بودن، دگرگونی ناسازی کردن، ناسازگاری کردن دوگانگی کردن
✓ معوج [مُعْوِجٌ] (ص) = کج شده، کز شده، خمیده، ناراست، اُریب، کجواج، پیچ خورده، خمانیده، کوه پشت، دوتا	✓ معیون [مُعْیُوْنٌ] (ص) = زیانکار، زیان دیده فریفته، فریب خورده، گول خورده
✓ معود [مُعْوُوْدٌ] (ص) = بازگشته، بازگردانیده	✓ معق [مُعْوَقٌ] (ص) = بازداشته، مانده، پس انداخته، پس افتاده، باز ایستاده درنگ شده
✓ معول [مُعْوَْلٌ] (ص) = استوار، پشت داده	✓ معتم [مُعْتَمٌ] (ص) = بارارزش باز یافته
✓ معبدا [مُعْبَدَا] (ق) = با وجود	✓ مغرب [مَغْرِبٌ] (ل) = خاور، خاوران باختر سرشب، شبانگاه فروشدنگاه
✓ معیار [مِعْیَارٌ] (ل) = اندازه، ترازو، پیمانۀ زرکش، زرسنج	✓ مغرض [مَغْرِضٌ] (ص) = بگمان، بدسگال، بداندیش کینه ور، بدخواه

مغرور [مَغْرُور] (ص) = خویشتن بین، بادر، خودبین، پرباد، خودمنش، سرفراز گول خورده، فریفته سرکش، عُد	آهن ربا
مغزول [مَغْزُول] (ص) = ریسیده، بافته، رشته شده	مغنی [مُغْنِی] (ص) = بی نیاز کننده چاره گر بسنده
مغشوش [مَغْشُوش] (ص) = آشفته، درهم، پریشان آمیخته شده، ناسره	مغنی [مُغْنِی] (ص) = سرودگوی، آوازه خوان، خنیاگر، سراینده
مغفرت [مَغْفَرَت] (مض) = آمرزیدن، بخشودن گناه، آمرزش	مغیب [مَغْیِب] (ص) = پنهان شده، ناپدید گشته، نهان، ناپدید
مغفل [مَغْفُل] (ص) = نادان، ساده دل، گول	مغیث [مُغْیِث] (ص) = فریادرس، دادرس
مغفور [مَغْفُور] (ص) = آمرزیده، خدا بیامرز بخشوده	مفاتیح [مَفَاتِیْح] (اج) = کلیدها بزنگ ها
مغلطه [مَغْلَطَة] (!) = فریب، دغا پرت وپلا	مفاجات [مُفَاجَات] (مض) = ناگهان گرفتن، ناگاه درآمدن، ناگاه، ناگهان
مغلق [مُغْلِق] (ص) = دشوار، سخت، پیچیده فرازیده، بسته	مفاخرت «مفاخرة» [مُفَاخَرَة] (مض) = بخود بالیدن، نازش برتری فروختن، برتری کردن
مغلوب [مَغْلُوب] (ص) = شکست خورده، شکسته پست، زبون زده	مفاد [مُفَاد] (ص) = بهره ها چم
مغلول [مَغْلُول] (ص) = تشنه، سخت تشنه بند بر نهاده، بسته شده، زنجیر بسته، پابند بسته	مفارقت [مُفَارَقَة] (مض) = جدا شدن از یکدیگر، جدایی دوری، فروز
مغموم [مَغْمُوم] (ص) = اندوهگین، دل افگار، دلخور، تنگدل، دل افسرده، دلگیر، رنجور، شکسته دل، پژمان، شکسته خاطر (ف.ع.)، تاریک جان، آشفته حال (ف.ع.)، غمیده (ع.ف.)، دل مانده، فگار، دلخسته، کسارنده، خسته دل، خونین دل، بیجان دل، برآندوه، غمگین (ع.ف.)، خونین جگر، افسرده، پریشان حال (ف.ع.)، بسته، دلسوخته	مفاسد [مُفَاسِد] (اج) = بدی ها، تباهی ها
مغناطیس [مَغْنَاطِیْس] (!) = آهن کش،	مفاصل [مُفَاصِل] (اج) = پیوندگاه ها، بندها
	مفتاح [مُفَاتِح] (!) = کلید بزنگ
	مفتح [مُفَتِّح] (ص) = بازکننده، گشاینده آغاز
	مفتخر [مُفْتَخِر] (ص) = سرافراز، سربلند بالنده، نازنده
	مفتی [مُفْتِی] (ص) = دوبهم زن دروغگو
	مفتش [مُفْتِش] (ص) = جوینده، پژوهنده، جستجو کننده، پیگیر، پیگرد، جویا بازرس پوینده، پویا
	مفتضح [مُفْتَضِح] (ص) = بی آبرو

مفلوج	مفرط [مُفْتَطَر] (ص) = وا گذاشته فراموش کرده از پیش فرستاده	گردیده، رسوا شده، رسوا، بی آبرو، دُهل دریده	مفتقر [مُفْتَثَر] (ص) = نیازمند، بینوا، نیاز دارنده
	مفروق [مُفْتُوق] (ص) = جدا دور	مفتن [مُفْتَتِن] (ص) = دروغگو	دو بهمن، آشوبگر، آشوبی
	مفروش [مُفْتُوش] (ص) = پهن، گسترده، گشاده پوشیده	مفتوح [مُفْتُوح] (ص) = باز، گشاد، گشوده، باز شده، گشاده ترکیده	✓
	مفروق [مُفْتُوق] (ص) = جدا دور	مفتول [مُفْتُول] (ص) = تار، رشته تابیده، تاب داده، ریسیده، تافته، پیچیده بهم	✓
	مفسد [مُفْسِد] (ص) = تباهکار، تباه کننده، گنهکار، تبهکار آشوبی، آشوبگر، استوه، رخنه جو	مفتون [مُفْتُون] (ص) = شیدا، شیفته، پابند، فریفته، دل باخته	✓
	مفسر [مُفْسِر] (ص) = گزارنده، گزارشگر، گزارش کننده سخنگو	مفتی [مُفْتِی] (ص) = وچرگر، وچرگر، فتوی دهنده (ع. ف.)	
	مفصل [مُفْصَل] (ص) = بلند بالا، دراز، بلند دامنه دار	مفخر [مُفْخَر] (ع) = مایه سرافرازی، مایه نازش، موجب نازیدن (ع. ف.)	
	مفصل [مُفْصَل] (ع) = بند، پوینگاه، بنگاه گره وژول	مفخم [مُفْخَم] (ص) = بزرگوار، بزرگ داشته	
	مفضل [مُفْضَل] (ص) = افزون کننده بخشش کننده، نیکویی کننده	مفر [مُفْر] (ع) = گریختن گاه، گریزگاه پناهگاه	
	مفطر [مُفْطِر] (ص) = روزه خور، روزه گشا	مفرح [مُفْرَح] (ص) = دل انگیز، شادی بخش، شادمان ساز، فرح بخش (ع. ف.)، دماغ پرور (ع. ف.)	✓
	مفقود [مُفْقُود] (ص) = گم، گم شده، ناپدید گشته، از دست رفته، رفته ناپیدا اندروا، باژگونه	مفرح [مُفْرَح] (ص) = شاد، شاد شده	✓
	مفکر [مُفْكَر] (ص) = اندیشمند، اندیشه کننده	مفرد [مُفْرَد] (ص) = یکه، تنها، تک، یگانه، یکتا ساده دلاور یله	✓
	مفلح [مُفْلِح] (ص) = رستگار، رستگار شونده پیروز، پیروز شونده	مفرش [مُفْرَش] (ع) = بستر، رختخواب جامه دان هر چیز گستردنی، انبوب، بوب کفپوش (ع. ف.)	
	مفلس [مُفْلِس] (ص) = درویش، تهی دست، نادار، بی چیز ورشکست سیه گلیم (کنا)، باد بدست (کنا) فرومایه	مفرط [مُفْرَط] (ص) = فراوان، بسیار، پی فراخ از اندازه گذر، بیش از اندازه گزافه کار، گزاف	✓
	مفلوج [مُفْلُوج] (ص) = زمین گیر،		

مفلوک	چنگوک افتاده	گفتگو کردن، سخن گویی کردن
مفلوک [مَفْلُوكْ] (ص) = بدبخت،	مقاله [مَقَالَة] (مص) = گفتن، گفتگو	
بیچاره تهیدست	کردن، سخن گفتن گفتار	
مفهوم [مَفْهُوم] (ص) = دانسته، اندر یافته	مقام [مَقَام] (!) = جایگاه، جای، پایگاه، کجا، گاس زیرافکن آبشخور ارج	
چم		
مفید [مُفِیْد] (ص) = سازنده سودمند،	کنام	
سودبخش	مقاله [مَقَالَة] (مص) = گفتگو کردن،	
مفیق [مُفِیْق] (ص) = بهوش آینده، هوشیار	گفت و شنید کردن	
بیدار شونده بهبودیابنده	مقاوم [مُقَاوِم] (ص) = ایستنده، ایستادگی	
مقابله [مُقَابِلَة] (اج) = گورستان ها، گورها	کننده پایدار، استوار	
مقابل [مُقَابِل] (ص) = برابر، رویارو، در	مقاومت [مُقَاوَمَة] (مص) = پایداری	
برابر، رودرروی، روبرو، رویارو (ی)، جلو،	کردن، پافشاری کردن، پابرجا کردن،	
پیش، پیش روی، پیشادست	استادگی کردن، ایستادگی کردن، ایستادگی،	
مقابله [مُقَابِلَة] (مص) = برابری کردن	پای داشتن، پای برابری کردن تاب و	
رویاریی کردن، روبرو کردن، روبرو	توان خم دادن	
شدن، روبرو گشتن ستیزه کردن برزدن،	مقایسه [مُقَايَسَة] (مص) = سنجش کردن،	
چالش	سنجیدن	
مقادیر [مُقَادِرَة] (اج) = اندازه ها، پیمانها	مقبره [مَقْبَرَة] (!) = دخمه، گورستان،	
مقاربت [مُقَارَبَة] (مص) = جفت شدن،	گوراب، ستودان، گور، آرامگاه	
نزدیکی کردن، آمیزش کردن، نزدیک شدن	مقبوض [مَقْبُوض] (ص) = بچنگ گرفته،	
مقارن [مُقَارِن] (ص) = نزدیک یار، همدم،	گرفته، بسته	
همراه پیوسته	مقبول [مَقْبُول] (ص) = دلفریب، دل نشان،	
مقارنه [مُقَارَنَة] (مص) = بهم پیوستن، یار	دلپذیر، دلنشین، دلخواه هژیر، زیبا،	
شدن، یاری، همراهی نزدیک شدن بهم	خوبرو پسندیده، خوشایند، خاطر	
مقاصد [مُقَاصِد] (اج) = آماج ها، یازش ها	پسند (ع. ف.)، پذیرفته برجسته، برگزیده،	
مقاطع [مُقَاطِع] (اج) = بریدنگاه ها	گزیده فروهیده	
پایان ها	مفتحم [مُقْتَحِم] (ص) = بی پروا، بیباک	
مقاطع [مُقَاطِع] (ص) = پیمانکار	پیروز، چیره	
مقاطعه [مُقَاطَعَة] (مص) = پیمانکاری	مفتدا «مفتدی» [مُقْتَدَا] (ص) = پیشوا،	
کردن واپردن	رهبر، پیروی شده، پیشرو	
مقال [مَقَال] (مص) = سخن گفتن،	مقتدر [مُقْتَدِر] (ص) = توانا، نیرومند،	

مقصود

پیش رونده پیشانی	زورمند، زبردست، فراخ توان، پرتوان
✓ مقدور [مَقْدُور] (ص) = اندازه گرفته	✓ مقرب [مُقَرَّب] (ص) = نزدیک گرداننده
باندازه توانایی، شدنی پیش آمد	✓ مقرب [مُقَرَّب] (ص) = نزدیک شده
✓ مقر [مَقَر] (ع) = جایگاه، جا آرامگاه، زیستگاه	✓ مقتصد [مُقْتَصِد] (ص) = میانه رو، صرفه جو (ی) (ع. ف.) تنگ گیر
مقر [مَقَر] (ص) = خستو، هستو پذیرفتکار	✓ مقتضی [مُقْتَضِی] (ص) = شایسته، سزاوار، درخور درخواست شده، خواهش شده
مقراض [مَقْرَأ] (ع) = برنده گاز	✓ مقتضی [مُقْتَضِی] (ص) = درخواست کننده، خواهش کننده
✓ مقرر [مَقْرَر] (ص) = ساخته گماشته پایدار	✓ مقتل [مَقْتُل] (ع) = جای کشتن، کشتنگاه، کشتارگاه
مقرر [مَقْرَر] (ص) = دانشیار بیان کننده (ع. ف.)	✓ مقتول [مَقْتُول] (ع) = کشته ماری
✓ مقررات [مَقَرَّات] (ج) = روش ها، دستورها، آیین ها	✓ مقدار [مَقْدَار] (ع) = اندازه، بلنج، چندی، آفرغ توانایی سامان پایه مایه آیاره هنگ
مقرعه [مَقْرَعَة] (ع) = تازیانه	✓ مقدر [مَقْدَر] (ص) = سرنوشت فرا رسیده خواست (خدا)
✓ مقروض [مَقْرُوض] (ص) = بدهکار، وامدار	✓ مقدر [مَقْدِر] (ص) = پروردگار، خدا، ایزد آراینده
✓ مقرون [مَقْرُون] (ص) = نزدیک بسته، پیوسته، بهم پیوسته	✓ مقدور [مَقْدُور] (ص) = توانایی داشتن، توان توانگری داشتن
✓ مقسوم [مَقْسُوم] (ص) = بهره، بخش شده، کفیده بخشی	✓ مقدس [مَقْدَس] (ص) = راستگار پاک کرده، پاک، پاکیزه پاک نهاد اشو
✓ مقسوم علیه [مَقْسُومٌ عَلَیْهِ] (ع. ف.) = بخشش، بخششگر	✓ مقدم [مَقْدَم] (ص) = پیش، جلو پیشرو، جلو دار پیشتر، پیشین، پیش رفته، پیشینه، پیش دست پیش آینده پیشوا بالانشین پیش فرستاده
✓ مقصود [مَقْصُود] (ع) = وایست کرانه آماج	✓ مقدم [مَقْدَم] (ع. ف.) = زمان آمدن جاپا، قدمگاه (ع. ف.) (مص) = باز آمدن
✓ مقصود [مَقْصُود] (ص) = خواسته، آرزو سر رشته پیشنهاد آهنگ کرکام، کامه، کام	✓ مقدمه [مَقْدَمَة] (ص) = آستانه سرآغاز، پیش درآمد، پیش گفتار، دیباچه برنامه
✓ مقصود [مَقْصُود] (ص) = کوتاه کرده	
✓ مقصود [مَقْصُود] (ص) = خانه کوچک، ایوان کوچک کوتاه شده زن خانه نشین	

مقصود [مَقْصُود] (ص) = استرده	مقنی [مُقَنِّی] (ص) = چاه کن، کاریزن، کاریزی
بریده	
مقضى [مَقْضِی] (ص) = گزارده، برآورده، پرداخته ارواشده انجام داده، پایان یافته	مقود [مَقْوَد] (!) = لگام، مهار، افسارستور رسن، ریمان
✓ مقطر [مَقْطَر] (ص) = چکیده، چکانیده	✓ مقول «مَقُولَة» [مَقُول] (ص) = گفته شده گفتار
✓ مقطع [مَقْطَع] (!) = برشگاه، جای برش برش	✓ مقوم [مُقَوِّم] (ص) = ارزیاب، ارزیابی کننده، بها کننده بر پاشده راست ایستاده
✓ مقطع [مَقْطَع] (ص) = دررفته، سوده، سدپاره، تکه تکه شده، پاره پاره شده، بریده	✓ مقوی [مُقَوِّی] (ص) = توان بخش، نیرو دهنده، توانایی دهنده، توانده، نیروبخش
✓ مقطع [مَقْطَع] (ص) = دراننده خرد کننده	✓ مقهور [مَقْهُور] (ص) = بر او چیره شده، شکست خورده، از پا درآمده، شکست یافته غراشیده
✓ مقطوع [مَقْطُوع] (ص) = گسلیده، بریده، گسیخته، گسل نوشته، پیموده ازده انجیده	✓ مقیاس [مُقِیَاس] (!) = سنج، انگاره، اندازه گر، گز، آیاره، اندازه گیر
✓ مقعد [مَقْعَد] (!) = نشستگاه، زیرگاه پیزی، نشین، سرینگاه، کون نیم دست	✓ مقید [مُقَيَّد] (ص) = پا (ی) در، بند، پا (ی) بست، بسته، پامس
✓ مقعد [مَقْعَد] (ص) = زمینگیر، لنگ بر جای مانده	✓ مقیم [مُقِیْم] (ص) = برجا زیست ور، باشنده جای گزین، جای گزیننده
✓ مقعر [مَقْعَر] (ص) = تودار، فرورفته، کاس، گود	✓ مکابره [مُكَابَرَة] (مص) = بزرگ منشی کردن جنگ کردن، ستیزه کردن
✓ مقلد [مُقَلِّد] (ص) = بازیگر، دلقک پیرو سازگار، سازکار	✓ مکاتب [مُكَاتِب] (ج) = دیدگاه ها، روش ها دبستان ها آموزشگاه ها
✓ مقلوب [مَقْلُوب] (ص) = برگشته، برگردانیده واژگونه، واژون، نگونسار، وارون، وارو، پاشگونه، باژگون شده دیگرگون	✓ مکاتبات [مُكَاتِبَات] (ج) = نوشته ها، نبشته ها نامه نگاری ها نامه ها
✓ مقناطیس [مُقْنَطِیْس] (!) = آهن ربا	✓ مکاتبه [مُكَاتِبَة] (مص) = نامه نگاری کردن، نامه نویسی کردن
✓ مقنعه [مَقْنَعَة] (!) = سراندازه، سراویژه، روپوشه سر، پاشامه، گواشمه	✓ مکار [مُكَار] (ص) = فریبکار، فریب دهنده، فریفتکار، فریفتار، سالوس فروش، گریز، حیل باز (ع.ف.)، ریمان، گربه گون (کنا.)، گربه سان تبند، داغول
✓ مقنن [مُقَنِّن] (ص) = آیین گر، قانون گذار (ع.ف.)	

مکارم [م کارِم] (اِج) = نوازش ها، نیکی ها	مکثر [مُ کَثَر] (ص) = فزوده، فزایش یافته، مکفی
بزرگواری ها	فزاینده
مکاره [م کارِه] (اِج) = رنج ها، سختی ها	مکحله [مُ کَحَلَه] (اِ) = سرمه دان
بدی ها	✓ مکدر [مُ کَدَر] (ص) = دل گرفته،
مکاری [مُ کاری] (ص) = خربنده، چار وادار	پرشان، دل آزرده، تشگدل، دل افسرده،
✓ مکاشفه [مُ کَاشَفَه] (مص) = دریافتن	رنجیده تیره ناخوش
آشکار ساختن، پیدا کردن	✓ مکر [مُ کَر] (مص) = فریب دادن، نیرنگ
✓ مکاسب [مُ کَاسِب] (اِج) = پیشه ها	زدن، فریفتن، افسون کردن، فریفتکاری
✓ مکافات [مُ کَافَاَت] (مص) = پاداش دادن،	کردن، ترفند زدن، چاچول بازی کردن،
پاداش، دستمزد دادن، شیان کیفر دادن،	گر بزی نمودن، دغلی، گر بزی، بدسگالیدن
آفره، بادافره، سزا	شيله پيله سیتاوه، ترفند، دستان، تبند، ریو،
✓ مکالمه [مُ کَالَمَه] (مص) = گفتگو کردن،	کلک
سخن گفتن، گفت و شنید کردن	✓ مکرر [مُ کَرَر] (ص) = دوباره، دوباره
✓ مکان [مُ کَان] (اِ) = جایگاه، سامان، جا	گفته بارها، بار بار، چند باره پیاپی، پشت
استان گذرگاه	سرهم
✓ مکانث [مُ کَانَث] (اِ) = جای، جایگاه	✓ مکرم [مُ کَرَم] (ص) = گرامی، ارجمند
پایگاه (اجتماعی) (ع. ف. ع.)	بزرگ داشته
✓ مکتب [مُ کَثَب] (اِ) = دبستان	✓ مکرمث [مُ کَرَمَث] (مص) = جوانمردی
دبیرستان درسگاه (ع. ف. ع.) آیین، دیدگاه	کردن، بزرگی کردن
✓ مکتسب [مُ کَسَب] (ص) = بدست آمده	✓ مکروب [مُ کَرُوب] (ص) = اندوهگین،
✓ مکتشف [مُ کَشَف] (ص) = جست،	اندوهناک
یافته	✓ مکروه [مُ کَرُوه] (ص) = زشت ناپسندیده،
✓ مکتوب [مُ کُتُوب] (ص) = نامه نوشته،	ناهنجار
نگاشته، نبشته قلم زده (ع. ف. ع.)،	✓ مکسور [مُ کُسُور] (ص) = شکافته زیر دلو
رقم زده (ع. ف. ع.)	شکسته
✓ مکتوم [مُ کُتُوم] (ص) = پنهان، پوشیده	✓ مکشوف [مُ کُشُوف] (ص) = یافته هویدا،
شده، پنهان شده راز	پدیدار، پیدا، نمایان، آشکارا، آشکار، نمودار،
✓ مکث [مُ کَث] (مص) = درنگ کردن،	رو باز، سرگشاده برهنه، پرده دریده، بی پرده
ایست کردن	✓ مکفی [مُ کُفِی] (ص) = کارگزاری شده،
✓ مکثر [مُ کَثَر] (ص) = توانگر فزاینده،	بانجام رسیده
بسیار آورنده	✓ مکفی [مُ کُفِی] (ص) = بس، بسنده

مکمل [م م م ن] (ص) = رسا، درست	نوازش
جا افتاده برآورده شده پشت بند آماده	ملاعبت «ملاعبة» [م ل ا ع ب ت] (مص) =
مکنت [م م ن ت] (!) = دارایی، توانگری	بازی کردن با هم، بازی شوخی کردن زن و
توانایی	مرد، شوخی
مکنون [م م ن و ن] (ص) = نهان، پنهان، پوشیده، نهفته	ملاقات [م ل ا ق ا ت] (مص) = برخورد کردن،
مکیدت [م ک ی د ت] (مص) = دستان	بهم رسیدن، رویارویی دیدار کردن، دیدن
ساختن بدسگالی کردن، بداندیشی، سگالش (بد)	ملاک [م ل ا ک] (ص) = فروهر زمین دار
مکین [م ک ی ن] (ص) = جای گزین، جای گیر	دهقان
ملا [م ل لا] (ص) = آخوند استاد	ملاک [م ل ا ک] (!) = مایه
باسواد (ف.ع.)	ملال [م ل ل] (مص) = بسته آمدن
ملاء [م ل ع] (!) = پر، پری انجمن، دسته، گروه مردم	گرفتگی، بیزاری، افسردگی، رنج، اندوه
ملاح [م ل ا ح] (ص) = ملوان، دریانورد، دریاور آبورز، آشنا کشتی بان، کشتی کش، رهنمای کشتی، ناوبر ناخدا، ناکتخدا نمک فروش	ملالت «ملالة» [م ل ل ت] (مص) = ستوهی
ملاححت [م ل ا ح ت] (مص) = نمکین بودن، خوبرو بودن شور بودن بانمک بودن	یافتن بیزاری، آزرده گی، اندوه، افسردگی
ملاحظه [م ل ا ح ظه] (مص) = پاس داشتن	تاسه، تاس
نگریستن، نگاه کردن، دیدن، نگرنده، نگرش، نگاه هوش داشتن	ملایک «ملائک» [م ل ا ع ک] (ج) =
ملازم [م ل ا ز م] (ص) = همدم همراه نوکر، پرستار، خدمتکار (ع.ف.)	فرشتگان
ملازمه [م ل ا ز مه] (مص) = پیوستن، همبستگی داشتن	ملایکه «ملائکه» [م ل ا ع گ ه] (ج) =
ملاط [م ل ا ط] (!) = گل دیوار، آژند	فرشتگان
ملاطفت [م ل ا ط ف ت] (مص) = مهربانی	ملایم «ملائیم» [م ل ا ع م] (ص) = آرام، نرم، نرم خو آهسته شایسته، سازگار، شایان، شایگان، خورند
کردن، نرمی کردن، نیکویی کردن، نوازدن،	ملایمت «ملائمة» [م ل ا ی م ت] (مص) =
	نرمی کردن، سازواری داشتن آهستگی
	کردن، بادرنگ بودن
	ملبس [م ل ب س] (!) = پوشاک، جامه، پوشاننده
	ملبس [م ل ب س] (ص) = جامه پوشیده، جامه برتن، پوشنده
	ملبوس [م ل ب و س] (ص) = پوشیده، پنهان،
	پنهان پوشیدنی، پوشاک، جامه دوخته

- ✓ ملت [م ل ت ث] (!) = کیش، آیین، هاوش ||
 گروه مردم
- ✓ ملتجی [م ل ت جی] (ص) = پناهنده، پناه بر،
 پناه جوینده، پناه برنده، دست بدامن
- ✓ ملتحم [م ل ت ح م] (ص) = چسبیده، بهم
 پیوسته
- ✓ ملتفت [م ل ت ف ت] (ص) = روکننده،
 روگرداننده، نگرنده، نگاه کننده، برخوردارنده،
 نگرش کننده، پس نگرنده || آگاه
- ✓ ملتس [م ل ت م س] (ص) = خواستار،
 خواهشمند
- ✓ ملتس [م ل ت م س] (ص) = درخواست شده
- ✓ ملتهب [م ل ت ه ب] (ص) = سوزان،
 سوزاک، زبانه زن
- ✓ ملجاء [م ل ج ع] (!) = جان پناه، پناهگاه،
 پناه || پشت، امیدگاه || اندخس، آندخسواره
- ✓ ملح [م ل خ] (!) = نمک
- ✓ ملحد [م ل ح ذ] (ص) = گمراه، برگشته (از
 دین)، ناخدا، بی دین، هرهری، گاور، بشم ||
 کوتاه دست || استپهنده
- ✓ ملحفه [م ل ح ف ه] (!) = شمد
- ✓ ملحق [م ل ح ق] (ص) = پیوسته، چسبیده
- ✓ ملحق [م ل ح ق] (ص) = رساننده
- ✓ ملحوظ [م ل ح و ظ] (ص) = دیده شده ||
 نگریسته، بگوشه چشم نگریسته
- ✓ ملزوم [م ل ز و م] (ص) = پیوسته || بایسته، بابا
- ✓ ملعبه [م ل ع ب ه] (!) = بازپچه، کخ کخ
- ✓ ملقه [م ل ع ق ه] (!) = کبچه، کفگیر،
 ملاغه، چمچه
- ✓ ملون [م ل و ن] (ص) = گجسته، گجستگ،
 خوار شده، نفرین شده
- ✓ ملون [م ل و ن] (ص) = رنگین، رنگارنگ،
 رنگ برنگ || رزیده || ناپایدار || گوناگون
- ✓ ملفوظ [م ل ف و ظ] (ص) = گفته
- ✓ ملک [م ل ک] (ص) = خداوند || پادشاه،
 کارکیا، دیهیم دار، سالار، کلاه دار، کاخ
 نشین، خسرو، تاجور، شاه، فرمانروا،
 گیتی دار، تخت دار، تاجدار، شه
- ✓ ملک [م ل م ک] (ص) = دارا بودن، دارایی،
 در دست داشتن || سرزمین، مرز و بوم، قلمرو
 (ع. ف.)
- ✓ ملک [م ل م ک] (!) = دارایی || بزرگی ||
 پادشاهی
- ✓ ملک [م ل م ک] (!) = فرشته
- ✓ ملکوت [م ل ک و ت] (!) = بزرگی || چیرگی ||
 جهان بالا، جهان فرشتگان
- ✓ ملکه [م ل گ ه] (!) = بانو || شهبانو، شهربانو
- ✓ ملل [م ل ل] (ص) = بیزار شدن، دل گرفتن،
 ستوهیدن، ستوه، تاس، تالواسه، تامه
- ✓ ملل [م ل ل] (ج) = کیش ها، آیین ها ||
 کشورها
- ✓ ملموس [م ل م و س] (ص) = سوده، ساییده،
 پرماسیده، پرواسیده، بساویده، بیسوده،
 بسوده، پسوده
- ✓ ملوث [م ل و و ث] (ص) = آلوده به پلیدی،
 چرک آلود، آلوده، پلید شده، آغشته به پلیدی،
 آگشته، پزاگن
- ✓ ملوک [م ل و ل ک] (ج) = پادشاهان، شاهان
- ✓ ملول [م ل و ل] (ص) = رنجور، دلتنگ، (دل)
 آزرده، دلمرده، دل مانده، استوه، دل افسرده،
 دلخور، دژم، نژند، اندوهگین، بیزار، گرفته،
 بستوه آمده
- ✓ ملون [م ل و و ن] (ص) = رنگین، رنگارنگ،
 رنگ برنگ || رزیده || ناپایدار || گوناگون

ملیح [م ل ی ح] (ص) = خوشگل، نمکین، بانمک، ساده نمک شور	ممتزج [م م ت ز ج] (ص) = آمیزنده
ملین [م ل ی ن] (ص) = نرم گرداننده، نرم کننده	ممتزج [م م ت ز ج] (ص) = آمیخته
ممارات [م م ا ر ا ت] (مص) = ستیز کردن، پیکار کردن، جنگ کردن	ممتنع [م م ت ن ع] (ص) = ناشدنی خویشتن دار سرپیچیده باز ایستنده جلوگیری
ممارست [م م ا ر س ت] (مص) = ورزیدن رنج بردن، کوشیدن جستجو کردن مروSIDن آزمایش کردن	ممد [م م د] (ص) = یاری کننده، یاور، یارمند
مماس [م م ا س] (ص) = بهم ساییده، بسوده بهم چسبیده	ممدود [م م د و د] (ص) = کشیده، دراز
مماشات [م م ا ش ا ت] (مص) = با کسی راه آمدن، همراهی کردن، همروی، سازش روش	ممر [م م ز ر] (!) = گذشتن گذرگاه، راه، رهگذر، راهگذار، گذر پل فرخور
ممالک [م م ا ل ی ک] (إج) = کشورها پادشاهی ها	ممزوج [م م ز و ج] (ص) = آمیخته، درهم شده، آمیزه، آموده سرشته غاتی آگشته آشورده
ممانعت [م م ا ن ع ت] (مص) = جلوگیری کردن، بازداشتن، بازداشت پیشگیری کردن	ممسک [م م س ی ک] (ص) = چنگ درزننده کنس، زکور، کینسک، تنگ چشم باز دارنده
ممتاز [م م ت ا ز] (ص) = برگزیده، برتر، برجسته، سرآمد، سرافراز، پسندیده جدا پدید	ممسوق [م م س و ق] (ص) = بلند و باریک، دراز اندام، باریک میان، باریک اندام، کشیده بالا
ممتحن [م م ت ح ن] (ص) = آزمایشگر، آزما، آزمایا، آزماینده	ممکن [م م ی ک ن] (ص) = شدنی مگر، شاید نابایا
ممتحن [م م ت ح ن] (ص) = آزموده، کار آزموده سختی کشنده	ممکن الحصول [م م ی ک ن ن ح ص و ل] (تر. اض. د) = دست آوردنی، دست دادنی
ممتد [م م ت د] (ص) = کشیده، دراز، دراز شده تنیده پُر بر	ممکن الوقوع [م م ی ک ن ن و ق و ع] (تر. اض. د) = شدنی
	مملکت [م م ل ک ت] (مص) = دارا بودن، در دست داشتن شهر، شار کشور، خاک ستاد
	مملو [م م ل و] (ص) = سرشار، پُر، انباشته، مالامال، لبالب، پر کرده، انبه، انبوه، برآورده، آگین، گشن، آگنج کیپ وسناد
	مملوک [م م ل و ک] (ص) = بنده، برده

منوع [م م نُوْع] (ص) = بازداشته شده، جلوگیری شده	منظر [م نَاطِر] (اج) = چشم اندازها	منت
ممنون [م م نُون] (ص) = سپاسگزار، سپاسدار، سپاس پذیر	منظره [م نَاطِرَة] (مص) = گفتگو کردن درکاویدن ستیهیدن	
ممیز [م م یَز] (ص) = شناسان جدا کننده	مناعت [م نَاعَت] (مص) = استواری داشتن بازدارندگی بزرگ منشی، بلند نظری (ف.ع.)	
منابع [م نَابِع] (اج) = سرچشمه ها	منافق [م نَافِق] (ص) = دورو، دوزبان، درون دار، دوبین (کنا.) ابلوک، ماخ	
مناجات [م نَاجَات] (مص) = درد دل کردن رازگویی کردن ستایش کردن راز و نیاز با خدا کردن	منافی [م نَافِی] (ص) = نیست کننده ناسازگار، ناساز	
منادی [م نَادِی] (ص) = آواز دهنده جارچی (تر.ف.)	مناقب [م نَاقِب] (اج) = نیکی ها، خوی های ستوده، روش های پسندیده	
منازع [م نَازِع] (ص) = ستیزنده، ستیزه کار، ستیهنده	منافقه [م نَاقِشَة] (مص) = کشمکش کردن، ستیزه جویی کردن، ستیزه کردن، ستیهیدن سختگیری کردن گفت و شنودن	
منازعه [م نَازَعَة] (مص) = جنگ کردن، ستیزه کردن، کشمکش کردن جدل کردن (ع.ف.)	منافسه [م نَاقِصَة] (مص) = کاستن، کاهسته نرخ کم کردن	
منازل [م نَازِل] (اج) = خانه ها، سرای ها فرود آمدن گاه ها	منام [م نَام] (مص) = خوابیدن، خواب (!) = خوابگاه، آرامگاه، جای خواب	
مناسب [م نَاسِب] (ص) = زیننده، سزاوار، بسزا، سزاوار، درخور، شایسته، شایان، باب، خورند کارروا یاسان فرزام	منبت [م نَبْت] (!) = روییدن گاه، رستنگاه منبت [م نَبْت] (ص) = رویانیده کنده کاری	
مناسبت [م نَاسِبَت] (مص) = شاییدن، سزیدن، فراخورد خویشی	منبر [م نَبْر] (!) = جای بلند تخت افزار	
مناسک [م نَاسِک] (اج) = نیایش ها، آیین ها	منبسط [م نَبْط] (ص) = پهن، گستره، پهنوار، گسترده، باز شاد، خوش، خرسند	
مناصب [م نَاصِب] (اج) = پایه ها، پایگاه ها جای ایستادن	منبع [م نَبْع] (!) = چشمه، سرچشمه، آبشخور	
مناط [م نَاط] (!) = جای آویختگی، جای پیچیدگی (مص) = آویختن، درآویختن	منبت [م نَبْت] (ص) = برانگیخته	
مناطق [م نَاطِق] (اج) = بخش ها کمر بندها	منت [م نَنْت] (مص) = سپاس داشتن، سپاس، شمردن نیکی ها نیکی کردن، نوازش کردن، نیکویی	

منجبت	منجبت [م ن ت خ ب] (ص) = ویژه	آشکار، هویدا
برگزیده، گزیده، به گزین، گزین، پسندیده		منجم [م ن ج م] (ص) = اخترشناس، ستاره شناس، اخترشمار کارآگاه، گنّدا
بهین چیده		منجم [م ن ج م] (ص) = کان روشن
منتخب [م ن ت خ ب] (ص) = گزیننده		منجمد [م ن ج م ذ] (ص) = بسته، ماسیده، انبسته، فسرده یخ بسته
منتزع [م ن ت ز ع] (ص) = برکننده، بازدارنده		منجیق [م ن ج نی ق] (!) = چرخ، کلّکم، پُلکن، من چه نیک، گُشکنجیر
منتزع [م ن ت ز ع] (ص) = برکنده، جدا شده، آهیخته، آهنجیده		منجی [م ن جی] (ص) = رها کننده، رها کننده، رستگاری دهنده
منتسب [م ن ت س ب] (ص) = خویش، بسته، خویشاوند، وابسته		منحرف [م ن ح ر ف] (ص) = برگشته، کج، خمیده پرت، بیراه، گمراه چسبیده
منتشر [م ن ت ش ز] (ص) = گسترده، گستر، پخش شده، گشاده، پراکنده، پراشیده		منحصر [م ن ح ص ز] (ص) = تنها، یگانه، ویژه، یکتا
منتظر [م ن ت ظ ز] (ص) = دیده براه، نگران، بیوسنده، چشم دارنده، بیوسان، دلواپس، گوش بدر درنگی، درنگ کننده		منحط [م ن ح ط ظ] (ص) = پست شونده، پست، پایین کم شونده
منظم [م ن ت ظ م] (ص) = مروارید برشته، کشیده ساخته، بچم، سامان یافته		منحل [م ن ح ل ک] (ص) = از هم باز شده، گشوده، وارفته بر چیده، بهم خورده
منتفع [م ن ت ف ع] (ص) = سود برده، بهره مند، بهره یافته		منحنی [م ن ح نی] (ص) = کور، خم، کج، خمیده، کمان، کمانی، چمچاچ
منتفی [م ن ت فی] (ص) = نیست شونده، نابود گردنده دور شونده یکسورونده		منحوس [م ن حوس] (ص) = بدبخت، بدشگون، بداختر
منتقد [م ن ت ق ذ] (ص) = خرده گیر سره کننده		من حیث المجموع [م ن ح ی ث ل م ج موع] (ق) = رویهمرفته
منتقل [م ن ت ق ل] (ص) = رساننده، رسانیده برگردیده کوچیده، جابجا شده		منخرط [م ن خ ر ط] (ص) = آراسته، به رشته کشیده، درست شده تراشیده
منتهی [م ن ت هی] (ص) = سپری، پرداخته، انجامیده، انجام یافته، پایان یافته، پایان رسیده		مندرج [م ن ذ ر ج] (ص) = گنجیده، در میان نهاده، داخل شده (ع. ف.)
منثور [م ن ثور] (ص) = پاشیده، پراکنده، تارانده، اشپخته، اشپوخته		مندرس [م ن ذ ر س] (ص) = کهنه، فرسوده، پوشیده
منجر [م ن ج ز ز] (ص) = رسیده، کشیده، کشیده شونده		مندیل [م ن ذ ی ل] (!) = دستار، دستمال سر،
منجلی [م ن ج لی] (ص) = روشن شونده		

منظم	دستار چه، دست خوش	منشور [مَنْ شُور] (ص) = پراکنده، گسترده،
منشی [مَنْ شَى] (ص) = دبیر، نویسنده،	منذر [مَنْ ذَر] (ص) = ترساننده، بیم کننده	پخشیده فرمان چک
نگارنده نوآفریننده	منزجر [مَنْ زَجَر] (ص) = بیزار بازایستنده،	منصب [مَنْ صَب] (!) = پایگاه، پایه، جا،
منصب پست	سرباززنده، بازمانده	پایگاه، پُست
منصرف [مَنْ صَرَف] (ص) = برگشته،	منزل [مَنْ زَل] (!) = کنام خانه، جای باش،	منصرف برگشته، بازگشته، برگردنده، بازگردنده پشیمان
بازگشته، برگردنده، بازگردنده پشیمان	منزل آبادگاه فرودگاه خان و مان	منصف [مَنْ صَف] (ص) = داور دادگر،
منصف داد دهنده	آبخور غال کده	داد دهنده
منزل [مَنْ زَل] (ص) = پیام خدا فرود آمده،	فروفرستاده	منصوب [مَنْ صُوب] (ص) = وابسته،
فروفرستاده	منزلت [مَنْ زَلَتْ] (!) = پایگاه، پایه فر،	گماشته، برگماشته برپا کرده، افراشته،
منزوی [مَنْ زَوَى] (ص) = گوشه گیر، گوشه	شکوه، جاه ارزش	برافراخته
منصور [مَنْ صُور] (ص) = چیره، پیروز یاری	منزوی نشین، کناره گیر، گوشه گزین	منصور چیره، پیروز یاری
منزه [مَنْ زَه] (ص) = پاک، بی آرایش،	منزه پاکیزه	شده
منزه [مَنْ زَه] (ص) = پاک گرداننده، پاک	پاکیزه	منطبق [مَنْ طَبَق] (ص) = برابر برهم
کننده	منسوب [مَنْ صُوب] (ص) = وابسته، بسته،	نهاده (شونده)
منسوب پیوسته خویش، خویشاوند	پیوسته خویش، خویشاوند	منطق [مَنْ طَق] (!) = کمر بند، میان بند
علاقه دار (ع. ف.)	منسوخ [مَنْ سُوخ] (ص) = بیکاره از میان	منطق گفتار، سخن
منسوخ رفته، ورافتاده، برافتاده	منشاء [مَنْ شَع] (!) = سرچشمه، آغازگاه،	منطق [مَنْ طِق] (ص) = گویا
منشاء پیدایشگاه	منشآت [مَنْ شَعَات] (ج) = نوشته ها،	منطقه [مَنْ طَقَه] (!) = میان بند، کمر بند
منشعب [مَنْ شَعَب] (ص) = شاخه شاخه	منشآت نامه ها	کمر
منشعب شده، شاخ شاخ جداشونده پراکنده شده	منشعب شده، شاخ شاخ جداشونده پراکنده شده	منظر [مَنْ ظَر] (!) = دیدگاه، تماشاگاه
منشق [مَنْ شَقَق] (ص) = شکافته شونده،	منشق پاره شونده، پاره، شکافته	(ع. ف.)، سیرگاه (ع. ف.)، دورنما، چشم
پاره شونده، پاره، شکافته		افکن دیدارنیکو، چهره
		منظره [مَنْ ظَرَه] (!) = روزن دورنما، جای
		نگریسته، چشم انداز
		منظم [مَنْ ظَم] (ص) = پدرام، آراسته،
		پیراسته، پرداخته پشت سر هم، برشته
		کشیده، پیایی

منظور [مَنْظُور] (ص) = دیده پسند افتاده	منفور [مَنْفُور] (ص) = رانده، از چشم افتاده ناپسند، نکوهیده دور شده ترسیده
منظوم [مَنْظُوم] (ص) = سروده شده آراسته، پیراسته، پرداخته پشت سر هم، پیوسته برشته کشیده	منفی [مَنْفِی] (ص) = نیست شده رانده، دور کرده
منع [مَنْع] (م ص) = بازداشت کردن، بازداشتن، جلوگیری کردن، پیش بستن، جلو دست گرفتن، بند آوردن	منقاد [مَنْقَاد] (ص) = آستین پوش فرمانبردار
منعدم [مَنْعَدْ] (ص) = نابود گردنده، نیست شونده	منقار [مَنْقَار] (!) = نوک، نول کَلَب، کَلَفَت
منعقد [مَنْعَقْد] (ص) = ساخته شده بسته شده، سفت شده برپا شده	منقاش [مَنْقَاش] (!) = ابروکن، موجینه، موجین گاز
منعکس [مَنْعِکَس] (ص) = بازگون، بازگونه، برگشته، واژگون، برگردان فراگیرنده تابیده، تافته، بازتابیده	منقبت [مَنْقَبْت] (!) = هنر، مایه ستایش، مایه ناز ستودگی، ستایش
منعم [مَنْعَم] (ص) = دارا، دارنده، توانگر دهش کننده، بخشش کننده	منقبض [مَنْقَبِض] (ص) = گرفته شونده، گرفته، ترنجیده، بسته شده چروکیده
منفجر [مَنْفَجْر] (ص) = ترکیده گشوده شده، شکافته، پاره شده	منقرض [مَنْقَرِض] (ص) = برافتاده، از میان رفته، از بین رفته (ف.ع.ف.)، نابود شده بریده
منفذ [مَنْفَذ] (!) = سوراخ، روزن، رخنه راه	منقش [مَنْقَش] (ص) = نگاشته، نگار کرده آکنده، آکنیده
منفرد [مَنْفَرْد] (ص) = تنها، جدا، یکه، یگانه، تک، یکتا جداگانه بی مانند	منقضی [مَنْقَضِی] (ص) = گذشته، سپری شونده، سرآینده، سرآمده
منفصل [مَنْفَصِل] (ص) = جدا شونده، جدا دور وارسته از کار افتاده، برکنار شده	منقطع [مَنْقَطِع] (ص) = گسسته، بریده، گسیخته
منفعت [مَنْفَعَت] (!) = سود، بهره، بهره مندی	منقل [مَنْقَل] (!) = آتشدان، اخگرستان، آذرافروز لگن
منفعل [مَنْفَعْل] (ص) = پشیمان، شرمسار، شرمنده، زردخ پذیرا، کار پذیر، اثر پذیر (ع.ف.)	منقلب [مَنْقَلَب] (ص) = برگشته، نگون، واژگون شونده، برگردنده شوریده، دیگرگون، برهم خورده انگیزخته
منفک [مَنْفَعْمِک] (ص) = جدا شونده، جدا، باز شده رها کننده	منقوش [مَنْقُوش] (ص) = نگاشته، نگارین، نگاریده، رقم زده (ع.ف.)، قلم زده (ع.ف.) هزاررنگ زموده

منقول [مَنْ قَوْلَ] (ص) = برده، جابجا	منیر [مَنْ نِيْزَ] (ص) = روشن، تابنده، مواظبت
گردیده، کوچیده برداشته، برگرفته بازگو شده	درخشان، فروزان، نوردهنده (ع.ف.)، فروغ بخش، تابان، درخشان، روشن کننده، پرسوی
منکر [مَنْ كَزَ] (ص) = ناروا، ناشایسته، زشت، ناپسند، ناشناس، ناشناخته شگفت	منیع [مَنْ يَغِ] (ص) = استوار بلند والا
منکر [مَنْ كَزَ] (ص) = ناشناسا، ناشناسنده، نپذیرنده، ناخستو	موات [مَنْ وَاتَ] (مص) = بیجان شدن خشک شدن زمین بی جان، خشکیده، مرده
منکرات [مَنْ كَرَاتَ] (إج) = ناشایسته ها، نارواها	مواثیق [مَنْ وَاثِقَ] (إج) = پیمان ها استواری ها
منکسر [مَنْ كَسَرَ] (ص) = شکسته، شکست خورده، شکسته شونده، شکننده	مواجب [مَنْ وَاجِبَ] (إج) = ماهیانه، بیستگانی، راستاد
منکشف [مَنْ كَشَفَ] (ص) = آشکار شونده گشاده هویدا، برهنه، پیدا	مواجه [مَنْ وَاجَهَ] (ص) = برابر، روبرو، روبرو شونده
منکوب [مَنْ كُوِبَ] (ص) = تباه شده، ویران کوبیده شکست خورده آزرده رسیده	مواجهه [مَنْ وَاجَهَهُ] (مص) = رویاروی گردیدن، روبرو شدن، رویارویی، برخورد
منوال [مَنْ وَانَ] (إ) = روش، شیوه، راه دستور نورد روال	مواخذة [مَنْ وَاعَذَ] (مص) = بازخواست کردن، پرسش کردن گرفتن
منور [مَنْ نُورَ] (ص) = روشنند تابان، درخشان، روشن، فروغمند، لیان	مواد [مَنْ وَادَ] (إج) = مایگان
منوط [مَنْ نُوطَ] (ص) = بسته، آویخته، وابسته، درآویخته	مواردت [مَنْ وَارَدَتَ] (مص) = همزمانی کردن، همسخنی کردن
منهدم [مَنْ هَدِمَ] (ص) = ویران، فرو ریخته، ویران شده، بیفتاده	موازنه [مَنْ وَازَنَهُ] (مص) = سنجیدن، سنجش کردن برابری کردن عرض کردن (ع.ف.)
منهزم [مَنْ هَزِمَ] (ص) = گریزنده، گریخته شکست خورده، شکسته شده	موازی [مَنْ وَازَى] (ص) = همپا همراهی
منهی [مَنْ نَهَى] (ص) = آگاه کننده، آزرینده خبر گزار (ع.ف.) خبر چین (ع.ف.)	موازین [مَنْ وَازَنَ] (إج) = اندازه ها، سنجه ها ترازوها
منهیات [مَنْ نَهَى] (إج) = زشتی ها، ناروایی ها، ناشایسته ها	مواشی [مَنْ وَاشَى] (إج) = ستوران، چار پایان، دام ها
منی [مَنْ نِيْ] (إ) = آب پشت	مواصلت [مَنْ وَاصَلَ] (مص) = باهم پیوستن، پیوستگی، پیوند کامیابی
	مواضع [مَنْ وَاضِعَ] (إج) = جاها، جایگاه ها
	مواظبت [مَنْ وَاظَبَتْ] (مص) = پابیدن،

مواعید	نگهبانی کردن، گوش داشتن، چشم نهادن، چشم باز کردن، پاسیدن نگهداری کردن رسیدگی کردن پیوسته داشتن	گرداننده (ع. ف.)
مواعید	مواعیذ (إج) = پیمان‌ها امیدها	موجد [مُوجِد] (ص) = پدیدآورنده، پیداکننده
موافق [مُوافِق] (ص) = همراه، همراهی، همساز، یکدل، همدستان، سازگار، دمساز خوش منش سزا، فراخور هموار هم‌آهنگ، هم‌رنگ یک‌گره، یک‌رشته (کنا.) سربسر پذیرنده	موافق [مُوافِق] (ص) = همراه، همراهی، همساز، یکدل، همدستان، سازگار، دمساز خوش منش سزا، فراخور هموار هم‌آهنگ، هم‌رنگ یک‌گره، یک‌رشته (کنا.) سربسر پذیرنده	موجر [مُوجِر] (ص) = پاداش دهنده اجاره‌دار (ع. ف.)، کرایه‌دار
موافقت [مُوافَقَت] (مص) = سازگاری کردن، سازواری کردن همراهی، همراهی واپس نشستن بسربردن، درآمیختن	موافقت [مُوافَقَت] (مص) = سازگاری کردن، سازواری کردن همراهی، همراهی واپس نشستن بسربردن، درآمیختن	موجود [مُوجُود] (ص) = هستی یافته، هست شده، آفریده بوده یافته
مواقع [مُواقع] (إج) = جاها گاه‌ها، هنگام‌ها	مواقع [مُواقع] (إج) = جاها گاه‌ها، هنگام‌ها	موحش [مُوحِش] (ص) = ترسناک، هراس‌انگیز، ترس‌آور، دهشت‌انگیز (ع. ف.) ناپسند
مواقف [مُواقِف] (إج) = ایستگاه‌ها	مواقف [مُواقِف] (إج) = ایستگاه‌ها	موخر [مُؤَخَّر] (ص) = دنباله، پسین، پس افتاده
موالی [مُوالِی] (إج) = یاران، دوستان خداوندان بندگان	موالی [مُوالِی] (إج) = یاران، دوستان خداوندان بندگان	مودب [مُؤَدَّب] (ص) = آموخته، پرهیخته، فرهیخته، فرهنجیده، بافرهنگ، فرهنجه، پروریده آزرمنگین، آزرمنجو
موانع [مُوانِع] (إج) = بازدارنده‌ها	موانع [مُوانِع] (إج) = بازدارنده‌ها	مؤدب [مُؤَدَّب] (ص) = پرورنده، ادب آموز (ع. ف.)، فرهنجنده، آموزنده نیک‌نهاد
مواهب [مُواهرِب] (إج) = بخشش‌ها، دهش‌ها	مواهب [مُواهرِب] (إج) = بخشش‌ها، دهش‌ها	مودت [مُؤَدَّة] (ص) = دوستی کردن، مهر کردن، دلبستگی پایدار کردن دلجویی کردن
موت [مُؤْت] (مص) = درگذشتن، مردن، جان دادن، جان سپردن، بسرآمدن، سربخاک غنودن، جان افشاندن مرگ	موت [مُؤْت] (مص) = درگذشتن، مردن، جان دادن، جان سپردن، بسرآمدن، سربخاک غنودن، جان افشاندن مرگ	مودی [مُؤَدِی] (ص) = رنجاننده، آزار رساننده، پرگزنده، زیان‌رسان
مؤثر [مُؤَثِّر] (ص) = کارگر، کارکن، کاری دلنشین، دل‌نشان سازنده آتش زبان نوژنده، هناینده	مؤثر [مُؤَثِّر] (ص) = کارگر، کارکن، کاری دلنشین، دل‌نشان سازنده آتش زبان نوژنده، هناینده	مویخ [مُؤِخ] (ص) = نوشته شده تاریخ‌دار (ع. ف.)
مؤنق [مُؤَنِّق] (ص) = استوار استوار شده	مؤنق [مُؤَنِّق] (ص) = استوار استوار شده	مورد [مُؤَرَّد] (!) = جای فرود آمدن، جا راه بسوی آب، راه آبخور، آبشخور
موج [مُوج] (!) = خیز آب، کوه آب، آبکوه، آبخیز، خیزابه خیز	موج [مُوج] (!) = خیز آب، کوه آب، آبکوه، آبخیز، خیزابه خیز	موزع [مُوزِع] (ص) = پخش کننده، پراکننده
موجب [مُوجِب] (ص) = انگیزه لازم	موجب [مُوجِب] (ص) = انگیزه لازم	موزون [مُوزُون] (ص) = هم‌آهنگ، آهنگین، سازوار، خوش‌آهنگ، هم‌گام کشیده‌باترازو، سخته، سنجیده

مؤسس [مُعْ سِ سِ سِ] (ص) = پی ریز، بنیاد گزار، بنیاد نهاد، پایه گذار، پی افکن، بنیان گزار	کامروا، کامکار یاری شده موقت [مُ وَقَّتْ] (ص) = هنگامی ناهمیشه، ناجاوید گذرا
مؤسسه [مُعْ سِ سِ سِ] (ص) = بنیاد، نهاد	موقع [مُ وَقِعْ] (!) = هنگام، زمان جایگاه، جا، گاه، پایگاه
موسم [مُ سِ مِ] (!) = هنگام، زمان، انگام	موقعیت [مُ وَقِ عِ یَ تِ] (!) = هنگام جایگاه گاس
موسوم [مُ سُوْمِ] (ص) = نامیده، نام برده شناخته شده	موقف [مُ وَقُفْ] (!) = ایستگاه، جای ایستادن
موسی [مُ سِ] (!) = استره آبنگینه	موقوف [مُ وَقُوفْ] (ص) = بازداشته، بسته ستاده، ایستانیده
موسیقی [مُ سِ یِ قِ] (!) = آواز شناسی، آهنگ شناسی، دانش خنیاگری، خنیا	موکب [مُ وِ کِ بِ] (!) = لشکر همراه پادشاه گروه سوار، سپاه، گروه پیادگان
موسیقی [مُ سِ یِ قِ] (!.م.) = نوا شناس، پرده شناس، خنیاگر	موکد [مُ عْ کِ دِ] (ص) = استوار، سخت، استوار شده
موصوف [مُ وُ صُوفْ] (ص) = ستوده، سزاوار ستایش	موکل [مُ وِ کِ لِ] (ص) = نماینده گیر، کارگزار گیر، گماشته گیر
موصول [مُ وُ صُولْ] (ص) = رساننده، رسانیده پیوند شده، چسبیده، پیوسته پیراسته فرازیده	موکول [مُ وُ کُولْ] (ص) = واگذار شده، وا گذاشته سپرده، بسته
موصی [مُ وِ صِ یِ] (ص) = اندرز کننده سفارش کننده	مولد [مُ وُلِدْ] (ص) = پدید آورنده، زاینده، پدیدار کننده
موضع [مُ وُ ضِ عْ] (!) = جا، جای نهاد گاه، جایگاه	مولد [مُ وُلِدْ] (!) = زادگاه، زادبوم، جای زادن
موضوع [مُ وُ ضُوعْ] (ص) = نهاده، گذارده، هشته باب، زمینه، باره	مؤلف [مُ عْ لِفْ] (ص) = سازنده، گرد آورنده، سازگار کننده، فراهم کننده
موطن [مُ وُ طِنْ] (!) = میهن، زادگاه، جایگاه، زادبوم، بودنگاه خانمان آبشخور	مؤلم [مُ وِلْمْ] (ص) = دردناک، درد رساننده، دردمند کننده
موعد [مُ وُ عِدْ] (!) = سر رسید هنگام، زمان پیمانگاه	مولود [مُ وُلُودْ] (ص) = زاده، زاییده شده، پیدا آمده، پدید آمده
موعظه [مُ وُ عْ ظَهْ] (!) = اندرز، پند	مولی [مُ وِ لِ یِ] (!) = خداوند، بار خدا
موعود [مُ وُ عُوْدْ] (ص) = نوید داده شده مهمان، خوانده	مولی [مُ وِ لِ یِ] (!) = پرورنده دوستار، دوست
موفق [مُ وُ فِّ قْ] (ص) = پیروز، کامیاب	مؤمن [مُ عْ مِ نْ] (ص) = پیرو، گرویده

مونس	پرهیزگار، پارسا، باخدا سپارنده، سپرده	مهجور [م ه ج و ر] (ص) = جدا، جدا شده، دور
نیک مرد		افتاده دلخون از کسان بازمانده
مونس [م و ن س] (ص) = خوگر، همدم،	مهید [م ه د] (!) = گاهواره، گهواره، گواره،	
همراز، یار، دوست، همنشین آرام دهنده	گاخواره، کبهواره زادگاه	
موهبت [م و ه ب ت] (!) = دهش، بخشش،	مهذب [م ه ذ ب] (ص) = پاک، پاکیزه،	
داده، بخش	پیراسته، بیهودی یافته	
موهن [م و ه ن] (ص) = کوچک کننده، خوار	مهبر [م ه ر] (!) = کابین	
کننده، پست کننده توهین آمیز (ع. ف.)،	مهلت [م ه ل ت] (مص) = زمان خواستن	
ژنده سست کننده	درنگ، آهستگی هنگام زینهار	
موهوم [م و ه و م] (ص) = پنداشته، پنداری،	مهلبک [م ه ل ب ک] (ص) = کشنده، میران،	
سمرادی	میراننده زهر بار خطرناک (ع. ف.)	
موهون [م و ه و ن] (ص) = خوار شده، خوار،	مهم [م ه م] (ص) = بارزش، پرارزش	
سبک شده سست شده	شایان، برومند	
مؤید [م و ع ی د] (ص) = استوار کننده نیرو	مهمات [م ه م ا ت] (ج) = ساز و برگ	
دهنده	ابزارهای جنگ کارهای پیش آمده	
مهابت [م ه ا ب ت] (مص) = ترساندن،	مهمل [م ه م ل] (ص) = بیهوده، پوچ، ناپروا	
سهمگینی، ترس، ترسانندگی شکوه،	آشفته، بی بند و بار، چرند، پرت و پلا	
بلندی، بزرگی	هتجام اژکان، اژهان، اژکهان	
مهاجر [م ه ا ج ر] (ص) = کوچ کننده،	مهموم [م ه م و م] (ص) = دلخسته، گرفته،	
کوچنده	پژمان، اندوهگین، دلگیر، افسرده دل، گران	
مهاجرت [م ه ا ج ر ت] (مص) = کوچ کردن،	خاطر (ف. ع.)	
کوچیدن جدایی پیدا کردن، دوری	مهندس [م ه ن د س] (ص) = پیمایشگر،	
مهارت [م ه ا ر ت] (مص) = هنر داشتن،	پیماینده، اندازه گیرنده، اندازه گیر، اندازه گر	
استاد بودن، هنرمندی، تردستی، چیره دستی،	مهیا [م ه ی ا] (ص) = آماده، آراسته،	
هنروری، استادی، زیرکی، زبردستی،	روبراه، ساخته، پیراسته، آماده کرده، سازور،	
چابکدستی	ساخته پرداخته کمر بسته (کنا.)، پابرجا	
مهبانت [م ه ا ن ت] (مص) = خوار شدن،	(ف. ع.) آژیریده آشفته، بَسفده	
خواری، پستی، فرومایگی رسوا شدن	مهیب [م ه ی ب] (ص) = ترسناک،	
مهب [م ه ب] (!) = وزشگاه، وزیدنگاه	سهمگین، سهمناک، خوفناک (ع. ف.)	
باد، جستن گاه باد	دمان، ژنده	
مهبط [م ه ب ط] (!) = فرود آمدن گاه، فرودگاه	مهبج [م ه ب ج] (ص) = شورانگیز،	

برانگیزنده، شوراننده، برانگیزا تکان دهنده	✓ میعاد [م ی ع ا ذ] (ا) = خانگاه خرامگاه، میمون
میامن [م ی ا م ن] (ا ج) = خجسته ها،	وعدۀ گاه (ع. ف.)
فرخندگی ها، نیکبختی ها افزونی ها	میقات [م ی ق ا ت] (ا) = هنگام هنگام کار
میت [م ی ی ت] (ص) = مرده، درگذشته،	✓ میل [م ی ل] (م ص) = خواستن، خواهش
مردار، لاش (ه)	کردن گراییدن، گرایش کشش داشتن
✓ میثاق [م ی ث ا ق] (ا) = پند پیمان، سامه،	آرزو داشتن خمیدن، برگردیدن، خمیدگی
غُنوند استواری	بیکسوشدن نمیدن
✓ میراث [م ی ر ا ث] (ا) = بازمانده، گاو زاد،	✓ میلاد [م ی ل ا د] (ا) = زمانِ زادن، گاهِ زادن،
مردۀ ری، مردۀ ریگ	زایش، زاج
✓ میزان [م ی ز ا ن] (ا) = تراز، ترازو اندازه	میمنت [م ی م ن ت] (م ص) = فرخنده بودن،
✓ میزان الحارره [م ی ز ا ن ل ح ر ا رة] (تر. اض.)	فرخندگی شگون داشتن، خوش شگونی
= گرماسنج دماسنج	خجسته بودن، خجستگی، فرخی
✓ میسر [م ی س س ز] (ص) = آسان، آسان شده	✓ میمون [م ی م و ن] (ص) = فرخنده، خجسته،
شدنی فراهم آمده، آماده شده، فرا آورده	فرخ، فرخجسته، فرخ پی، سپیدپا (کنا.)،
	باشگون خرم همایون



ن

- نابغه [نابغه] (ص) = زیرک، باهوش، مرد بزرگ
 ناجی [ناجی] (ص) = رستگار || رهایی یابنده، رهنده، رسته، رهیده
 ناحیه [ناحیه] (ص) = راسته، سامان، قلمرو (ع.ف.) || مرز، سو، کرانه || استان دهستان
 نادر [نادر] (ص) = نایاب || کم یاب، تنگیاب، کم || گران بها || بی مانده || شگرف، شگفت
 نادم [نادم] (ص) = پکر، پژمان || پشیمان، پشیم || شرمنده، شرمسار
 ناز [ناز] (!) = آتش، آذر
 نازل [نازل] (ص) = پست || ارزان || فرود آئیده || پایین، پایین رو
 ناس [ناس] (!) = آدمیان، مردمان
 ناسخ [ناسخ] (ص) = نیست کننده || ستران، سترو، سترنده || شکننده
 ناسوت [ناسوت] (ص) = جهان فرودین، جهان نمود، جهان مادی (ع.ف.)
 ناشر [ناشر] (ص) = پخش کننده، پراکنده کننده
 ناصح [ناصر] (ص) = اندرز دهنده، پند
- دهنده، اندرزگر، پند آموز، اندرزگو || گهر گستر || خیرخواه (ع.ف.)، دلسوز
 ناصر [ناصر] (ص) = یاور، یار، یاریگر، مددکار (ع.ف.)، همراه || فریادرس
 ناصیه [ناصیه] (ص) = موی پیشانی، موی جلوسر || پیشانی، چکاد
 ناضر [ناضر] (ص) = سخت سبز، تروتازه || روی تازه، خوش آب و رنگ
 ناطق [ناطق] (ص) = گوینده، گویا، سخنگو، سخنران، سخنزن، سخن راننده
 ناطقه [ناطقه] (ص) = سخن گو
 ناطور [ناطور] (ص) = نگهبان || دشتبان
 ناظر [ناظر] (ص) = نگرنده، بینا، بیننده، تماشاگر (ع.ف.) || کارگزار
 ناظم [ناظم] (ص) = آراینده، آرایش کننده، سازور، ترازنده
 نافع [نافع] (ص) = دمنده، پف کننده || باددار || بادآور
 نافذ [نافذ] (ص) = کارگر || رسا || روا، روان || فرو رونده، رخنه کننده، خلتنده، درگذرنده || اثر گذارنده (ع.ف.)
 نافر [نافر] (ص) = رمنده || ترسنده || چیره
 نافع [نافع] (ص) = سودمند، سودآور

سودبخش کارروا	آگاهی پیشگویی کردن پیامبری کردن، نجات
نافله [نَافِلَةٌ] (ص) = دهش خوب، پسند	پیام آور بودن
شده، پسندیده نوه، نواسه، فرزندزاده	نبوغ [نُبُوغٌ] (مض) = آشکار شدن هوش
ناقد [نَاقِذٌ] (ص) = سره کننده، سره گر	سرشار داشتن، هوشمندی
خرده سنج	نبی [نَبِيٌّ] (ص) = پیامبر، پیمبر، وخشور
ناقص [نَاقِضٌ] (ص) = نارسا، نیم کاره،	پیشگو
نادرست نارسیده، ناپخته، نارس	نبیه [نَبِيَّةٌ] (ص) = آگاه، هوشیار، زیرک،
ناآرموده آهومند، گلته ویدا، کمینه	بیدار بزرگوار نام آور
ناقص [نَاقِضٌ] (ص) = شکننده بازکننده	نتایج «نتائج» [نَتَائِجٌ] (ج) =
تاب پیمان شکن	سرانجام ها زادگان بهره ها
ناقوس [نَاقُوسٌ] (!) = زنگ، درای	نتیجه [نَتِیْجَةٌ] (ص) = پاداش سود،
ناموس [نَامُوسٌ] (!) = شرم آبرو راز	بهره سرانجام، اقدام، فرجام
آوازه کیش، آیین خودپسندی راز آگاه	نتیجه [نَتِیْجَةٌ] (ص) = فرزند، زاده، نواده
نیک فرشته	بچه ستور
نامیه [نَامِيَّةٌ] (ص) = بالنده، روینده،	نثار [نِثَارٌ] (مض) = افشاندن، پاشیدن
رویشی، رستنی آفرینش خدا	شاباش کردن پراکنگی
ناهی [نَاهِيٌّ] (ص) = بازدارنده	نثر [نَثَرٌ] (مض) = افشان کردن، پخش
نایب [نَائِبٌ] (ص) = جانشین پیشکار	کردن، پراکنده کردن پیوسته آوردن
پیش دست گماشته	افزولیدن
نایب الحکومه [نَائِبُ الْكُومَةِ] (تر. اض.)	نجات [نَجَاتٌ] (مض) = پاک نژاد
= بخشدار	بودن، بزرگزاگی، گرانمایگی، بزرگواری،
نایره [نَائِرَةٌ] (ص) = آتش زبانه آتش	پاک منشی، آزادگی
نایل «نائل» [نَائِلٌ] (ع) = رسیده	نجات [نَجَاتٌ] (مض) = رستن، رهیدن،
نایم «نائم» [نَائِمٌ] (ع) = خوابیده،	رها شدن، جستن، رستگار شدن، آزاد شدن، یله
خفته	شدن پالودن درگذشتن
نبات [نَبَاتٌ] (مض) = گیاه، رستنی،	نجاح [نَجَاحٌ] (مض) = پیروز شدن،
رویدنی	پیروزی، کامیابی رستگار گردیدن،
نباht [نَبَاهَةٌ] (مض) = بزرگوار بودن،	رستگاری
بزرگواری نام آوری، ناموری بیداری	نجار [نَجَّارٌ] (ص) = درودگر
نبایل [نَبَائِلٌ] (ج) = بزرگان نیکویی ها	نجات [نَجَاتٌ] (مض) = پلید شدن،
نبوت [نُبُوتٌ] (مض) = آگاهی دادن،	ناپاک شدن، پلشتی، پلیدی، وژن

نخباء	نخباء [نَجْبَاء] (ا ج) = بزرگ زادگان برگزیدگان گرامی گوهران	بیختن نخل [نَخْل] (!) = درخت خرما
نجد	نجد [نَجْد] (ص) = زمین بلند راه سربالا	✓ نخوت [نَخْوَت] (مص) = باد در سر داشتن، نازیدن، خودخواهی کردن، خودپرستی کردن، بزرگ منشی نمودن گرازش، گرازیدن
نجم	نجم [نَجْم] (!) = ستاره، اختر، تارا	نداء [نِدَاء] (مص) = فراخواندن بانگ کردن، آوازد دادن، آواز، فریاد، ویله، هو
نحو	نحو [نَحْو] (ا ج) = راز و نیاز کردن زیرکوشی گفتگو کردن، سرکوشی سخن گفتن، زیرلب، پیچ پیچ، پز پز	ندامت [نَدَامَت] (مص) = پشیمان شدن، پشیمانی بازگشتن از کرده خود
نجوم	✓ نجوم [نُجُوم] (مص) = پیدا شدن ستاره پدید آمدن برآمدن گیاه ستارگان (ا ج)	ندبه [نُدْبَة] (!) = گریه، ناله
نجیب	✓ نجیب [نَجِیْب] (ص) = پاکدامن، پارسا پاک نژاد، پاک گهر، نژاده، گوهری گران مایه، ارجمند آزاده، وارسته	ندرت [نُدْرَت] (!) = انکی، کمی، کمیابی، کمتر گاهگاه شگرفی
نحیر	✓ نحیر [نَحِیْر] (ص) = زیرک دانا، نیک دان آزموده	✓ ندیم [نَدِیْم] (ص) = همدم، همراز، یار، رازدار، همنشین، هم پیاله، پهلونشین
نفس	✓ نفس [نَفْس] (مص) = نافر جام نافر خنده، ناخجسته بازگونه، وارون مَرخشه، گلک، آغاز، گجسته	✓ نذر [نَذْر] (مص) = ترساندن گرو پیمان نیاز
نحل	نحل [نَحْل] (!) = زنبور انگین بخشیده	نذیر [نَذِیْر] (ص) = ترساننده، بیم کننده
نحو	✓ نحو [نَحْو] (!) = راه گونه، شیوه، چگونگی	✓ نزاع [نِزَاع] (مص) = ستیزیدن، ستیز کردن، درافتادن، درگیری دشمنی کردن جنگ کردن کاویدن آفندیدن، آفند
نحوس	✓ نحوس [نُحُوسَت] (مص) = نافر جام بودن نافر خندگی، نافر خنده بودن بدبختی گجستگی	نزهت [نَزَاهَت] (!) = پرهیزکاری، پاکی، دوری از بدی، پاکیزگی
نحیف	نحیف [نَحِیْف] (ص) = نزار، زار لاغر، باریک، نازک اندام، گوشت رفته	✓ نزاع [نَزَاع] (مص) = جان کندن، جان دادن، دردم جان دادن دم باز پسین
نخاع	✓ نخاع [نُخَاع] (!) = تیره پشت، مغز تیره پشت	نزل [نُزْل] (!) = روزی خوراکی مهمانداری
نخاله	نخاله [نُخَالَة] (!) = پست، درشت، ناتو درشت خوی از غریب در نرفته	✓ نزول [نُزُول] (مص) = فرو آمدن، پایین آمدن، نشیبیدن، فرو رفتن، فرو شدن
نخبه	✓ نخبه [نُخْبَة] (!) = برگزیده، گزیده	✓ نزهت [نُزْهَت] (!) = پاکی، پاکیزگی پاکدامنی رامش، گردش شادی، خوش
نخل	نخل [نَخْل] (مص) = پرویزیدن، پرویختن،	

گذرانی، خوشی، خرمی	روان کاغک، گروز، گروز
نساج [نَسْج] (ص) = جوله، تننده،	✓ نشر [نَشْر] (مص) = پراکندن، پخش کردن،
بافته، پارچه باف، بافکار	پراشیدن گستردن، پهن کردن رندیدن
✓ نسب [نَسَب] (مص) = نژاد، گوهر،	کاویدن
دودمان، تخمه خویشی، نزدیکی	نشو [نَشْو] (مص) = رویدن، رویش
خانوادگی، خویشاوندی، بستگی همسر	بالیدن، بالودن، بالش پیدا شدن قد
نسبت [نِسْبَت] (مص) = بستگی داشتن،	کشیدن (ع. ف.)
وابستگی خویشی داشتن، خویشاوندی	نشوء [نَشْوْء] (مص) = بالیدن، بالش، نمو
بر بستن، بستن	کردن (ع. ف.) آفریدن زیستن کوال،
نسج [نَسْج] (مص) = پارچه بافتن، بافتن،	گوالیدن
بافته شدن، تنیدن (!) = بافت، بافته	نشید [نَشِيْذ] (ص) = سرود
✓ نسخ [نَسْخ] (مص) = برگردانیدن ناچیز	✓ نص [نَص] (مص) = سخن آشکار
کردن، نیست گردانیدن	نصایح [نَصَائِح] (اج) = پندها، اندرزها
✓ نسق [نَسَق] (!) = شیوه، روش	✓ نصب [نَصَب] (مص) = گماشتن،
نسل [نَسْل] (!) = زاده، فرزند دودمان،	گماردن چسباندن بر پا کردن چیزی
خاندان نژاد، تخمه	نصب [نَصَب] (!) = درد، رنج، سختی
نسوان [نِسْوَان] (اج) = زنان، بانوان	نصح [نَصْح] (مص) = پند دادن، اندرز
نسیان [نِسْيَان] (مص) = فراموشیدن،	گویی کردن، پند، اندرز
فراموش شدن، فراموشی مانیدن پرویش،	نصف [نِصْف] (!) = نیم، نیمه
فرویش	نصف النهار [نِصْفُ النَّهَار] (تر. اض.) =
نسیب [نَسِيْب] (ص) = شایسته نزدیک،	نیمروز، میانروز
خویشاوند نژاده	✓ نصیب [نَصِيْب] (ص) = سرنوشت، بخت
✓ نسیم [نَسِيْم] (مص) = بوی خوش باد نرم،	بهر، بهره بخش، برخ نشان، آوخ، داده،
دم باد	روزی، آبشخور فرخنج رنگ
نشاء [نَشَاء] (مص) = زیستن، زیست	✓ نصیحت [نَصِيْحَت] (!) = پند، اندرز
آفریدن، آفرینش بزرگ شدن	نکوخواهی
نشأت [نَشْأَت] (مص) = نوپیدا شدن،	✓ نصیر [نَصِيْر] (ص) = یار، یاور، پشت،
پیدایی زندگی یافتن پرورش یافتن،	یاری کننده، مددکار (ع. ف.)
پرورش	نضارت «نضارة» [نَضَارَت] (مص) = تازه
✓ نشاط [نَشَاط] (مص) = چالاکی	بودن، تازگی، شادابی، خرمی، آبداری
سرزندگی، خوش بودن، خرمی سبکی	نضج [نَضْج] (مص) = پخته شدن، پختگی،

نطاق	رسیدگی	نعاس [نَعَّاسٌ] (!) = غنودگی چرت، بخواب شدگی، پینکی
نطاق [نَطَاقٌ] (!) = کمر بند، میان بند		
نطاق [نَطَاقٌ] (ص) = سخنور، سخنسرا		نعال [نِعَالٌ] (اِج) = پای افزارها
نطع [نَطْعٌ] (!) = سفره چرمی، فرش		نعره [نَعْرَةٌ] (!) = فریاد، آواز، فریاد به بانگ بلند شخول
چرمی (ع. ف.) گستر دنی صفحه شترنج (ع. ف.)		نعش [نَعَشٌ] (!) = لاش، لاشه، کالبد مرده
نطفه [نُطْفَةٌ] (!) = زه، آب پاک، آب پشت	✓	نعل [نَعْلٌ] (!) = پای افزار
نطق [نُطْقٌ] (م ص) = سخن گفتن، سخنوری کردن، گفتن، سخن گویی کردن، گویندن، سخن راندن، گفتار	✓	نعم [نِعْمٌ] (اِج) = فراوانی ها بخشش ها
نظار [نِظَارٌ] (!) = دانایی، دریافته گی، زیرکی	✓	نعم [نِعْمٌ] (ص) = نرم، نازک خوب، نیکو
نظارت [نِظَارَتٌ] (م ص) = نگرش پاسبانی، نگهبانی	✓	نعمت [نِعْمَتٌ] (!) = فراوانی شادمانی بخشش دارایی
نظافت [نِظَافَتٌ] (م ص) = پاک بودن، پاکیزگی، پاکی آبرومندی	✓	نعیم [نَعِیْمٌ] (!) = خواسته خوشگذرانی، آسایش
نظام [نِظَامٌ] (م ص) = آراستن آراستگی برشته کشیدن گوهرها، رشته انجام روش، سامان، چم، دهنداد	✓	نغم [نَغْمٌ] (م ص) = آهسته سراییدن آهسته گویی، سخن آهسته
نظایر «نظائر» [نِظَايِرٌ] (اِج) = مانندگان، همانندان	✓	نغمه [نَغْمَةٌ] (!) = سرایش آواز، آهنگ، ترانه، نوا
نظر [نِظَرٌ] (م ص) = نگرستن، نگریدن، نگاه کردن، نگرش کردن، دیدن اندیشه کردن ور خوردن	✓	نفار [نِفَارٌ] (م ص) = دوری کردن، دوری رمیدن، رمینگی
نظم [نِظْمٌ] (م ص) = آراستن، آرایش سامان دادن پیراستن روال پیوستگی، پیوسته سروده، چامه، سروده	✓	نفاست [نِفَاسَتٌ] (م ص) = گرانمایه بودن، گرانمایگی گرانبها بودن، گرانبهای
نظیر [نِظِیْرٌ] (ص) = مانند، همانند، آسا، مانا، همبر، سان، نمودار، بسان، دیس، همال، تا یار، رنگ پام، اوام	✓	نفاط [نِفَاطٌ] (ص) = نفت انداز
نظیف [نِظِیْفٌ] (ص) = ناب پاکیزه، پاک شسته	✓	نفاق [نِفَاقٌ] (م ص) = دورنگی کردن، دورویی کردن، دوبینی کردن، دوگروهی کردن، دودستگی کردن
		نفح [نِفْحٌ] (م ص) = دمیدن، وزیدن دمیدن بوی خوش، پراکنده شدن بوی خوش
		نفخ [نِفْخٌ] (م ص) = باد کردن، پرباد شدگی، پف کردن درد میدن، دمیگی
		نفخه [نِفْخَةٌ] (!) = باد، دم پرشدن شکم از باد

سرزمین ها جاها	نفرت [نَفَرَت] (مص) = بیزاری، کینه
نقال [نَقَالَ] (ص) = افسانه گو،	رنجش، رمیگی، آلیز، آریغ
داستانسرا، بازگو	نفس [نَفَس] (!) = روان، جان
نقاقت [نَقَات] (مص) = به شدن از	نفس [نَفَس] (!) = دم، دمش، زهشت
بیماری، ذرواخ	یک دم هنگام
نقب [نَقَب] (مص) = رخنه کردن	نفع [نَفْع] (مص) = سود کردن، بهره، بر،
کاویدن سفتن روزن درست کردن	سود، بخش فایده داشتن (ع.ف.)، فایده
سپیدن سوراخ کردن آهون، آهن	بردن (ع.ف.) آمرغ، فرخنج
گریج، سُمج	نفقه [نَفَقَه] (!) = بخشش گذران
نقد [نَقْد] (مص) = سره کردن بررسی	هزینه
کردن، رسیدگی کردن، سنجش کردن	نفوذ [نَفُوذ] (مص) = فرورفتن، فروشدگی
واخواست، پیشادست دستی	رنجه کردن، خلنیدن پیشرفت کردن
نقداً [نَقْدًا] (ق) = اکنون، اینک، کنون	درگذشتن تأثیر کردن (ع.ف.)
پیش دست، دستی	نفوس [نَفُوس] (اج) = جان ها، روان ها
نقر [نَقَر] (مص) = گویدن، نواختن کنده	نفی [نَفْي] (مص) = راندن، دور کردن
کاری کردن سوراخ کردن	نبودن، نیست کردن دوری جستن
نقش [نَقْش] (مص) = نگاشتن، نگاریدن،	نفیر [نَفِير] (!) = فریاد، ناله، فغان، آواز
نگارگری کردن، نگارش آراستن نگار،	نفیس [نَفِيس] (ص) = گرامی، گرانمایه،
نگاره	ارجمند، گرانبها، باارزش، ارزنده سره
نقص [نَقْص] (مص) = کاسته شدن،	پسندیده
کاهیدن، کاستی، کاست، کاه نادرستی	نقاب [نِقَاب] (!) = پیچه، روبنده، روبند
کمبود، کمی، کمینگی	پوش، روپوش پرده
نقصان [نَقْصَان] (مص) = کاستن،	نقاد [نَقَاد] (ص) = خرده گیر سره
کاستی، کاهش، کاست، کاستگی	کننده سخن شناس، سخن سنج
زیان کمبود، کم، نارسایی افت	نقار [نِقَار] (مص) = ستیزه کرده، کینه
نقض [نَقْض] (مص) = شکستن، شکست	داشتن
پیمان شکستن، بهم زدن باز کردن تاب	نقاره [نِقَارَه] (!) = کوست، دُهل، کوس
نقطه [نَقْطَه] (!) = جا خَجک، دنگ	نقاش [نَقَاش] (ص) = نگارگر، نگارنده،
نقل [نَقْل] (مص) = افسانه گفتن، داستان،	نقش گر (ع.ف.) صورتگر (ع.ف.)، چهره
افسانه بازگو کردن برگرفتن، بردن	پرداز گچ بُر رنگ کار
کوچیدن، جابجا کردن، حرکت	نقاط [نِقَاط] (اج) = لک ها، خجک ها

نقل	کردن (ع.ف.)	نمام [ن م م ا م] (ص) = دو بهم زن، سخن چین کور بخت
	نقل [نُقْل] (ا) = شیرینی مزه	نمو [ن م و] (مص) = رویدن، رستن، رویش گوالیدن، گوالش افزون شدن، افزایش بالیدن پا گرفتن قد کشیدن (ع.ف.)
	نقعات [ن ق م ا ت] (ا.ج) = کینه ها کیفرها سختی ها	نواغ [ن و ا ب غ] (ا.ج) = هوشمندان، تیزهوشان
	نقمت «نقمة» [ن ق م ت] (ا) = کیفر آزار، درشتی کینه کشی	نواحی [ن و ا ح ی] (ا.ج) = کرانه ها، کناره ها، مرزها
	نقی [ن ق ی] (ص) = پاکیزه برگزیده ویژه یکرو (ی)	نواذر [ن و ا ذ ر] (ا.ج) = کمیاب ها
	نقیب [ن ق ی ب] (ص) = پیشوا، سالار، پیش آهنگ، سرپرست جانشین	نواصی [ن و ا ص ی] (ا.ج) = پیشانی ها
	نقیصه [ن ق ی ص ة] (ص) = کمبود، کاستی خوی زشت	نوال [ن و ا ل] (ا) = دهش، بخشش بهره
	نقیض [ن ق ی ض] (ص) = ناسازگار بازگونه چیزی، وارون نامانند	نواب «نواب» [ن و ا ب] (ا.ج) = سختی ها، رنج ها
	نکات [ن ک ا ت] (ا.ج) = خجک ها باریک ها، سخنان باریک	نوبت [ن و ب ت] (ا) = هنگام بار داو پاس
	نکاح [ن ک ا ح] (مص) = زناشویی کردن، بیوگانی کردن، پیوند زندگی بستن، زن گرفتن، شوهر کردن	نوبه [ن و ب ة] (ا) = واره، بار
	نکال [ن ک ا ل] (ا) = کیفر، سزای بد، سزا	نوحه [ن و ح ة] (ا) = آواز سوگ شیون، زاری
	نکبت [ن ک ب ت] (ا) = بدبختی، خواری، بیچارگی رنج، آسیب خستگی زیان	نور [ن و ر] (مص) = درخشیدن، روشنی، روشنایی، فروغ، درخش، پرتو، فروزش، فروز، شید
	نکنه [ن ک ن ة] (ا) = خرده متلک	نور [ن و ر] (ا) = شکوفه، شکوفه سپید
	نکره [ن ک ر ة] (ص) = ناشناس زشت، درشت	نوع [ن و ع] (ا) = گونه، جور، گون، جسته روش
	نکول [ن ک و ل] (مص) = برگردیدن، سپسایگی کردن ترسیدن	نهار [ن ه ا ر] (ا) = روز
	نکبت [ن ک ب ت] (ا) = بوی خوش بوی دهان	نهایت [ن ه ا ی ت] (ا) = پایان، انجامش، انجام، فرجام، سرانجام آقدم، آفدم اسپری
	نماء [ن م ا ء] (مص) = بالیدن، بالش افزون شدن، افزونی گوالیدن	نهب [ن ه ب] (مص) = تاراج کردن، تارات کردن دزدی کردن غنیمت گیری کردن (ع.ف.)

نیل	✓ نهج [نَهَج] (إ) = راه، راه روشن، راه فراخ	آرزو، درخواست
	نهر [نَهْر] (إ) = آبراهه، رود، جوی، کنده، / نهی [نَهَى] (مص) = بازداشتن، بازداشت،	
	آرغاب، آرغا، فرکند	پیش‌گیری کردن، جلوگیری کردن
✓	نهضت [نَهَضَة] (إ) = جنبش، خیزش / نیابت [نِيَابَت] (مص) = جانشین شدن،	
	آهنگ	بجای بودن، جانشینی، جایستانی
	نهل [نَهَل] (مص) = آشامیدن تشنه شدن، / نیت [نِيَت] (إ) = اندیشه، آهنگ	
	تشنگی	نیل [نِيْل] (مص) = رسیدن دهش،
	نهمت «نَهْمَة» [نَهْمَة] (مص) = نیاز،	بخشش





واثق [واثِق] (ص) = استوار، پابرجا	واغظ [وَاغِظْ] (ص) = اندرزگو، پندگو، گهرگستر، پندآموز، پنددهنده
واجب [وَاِجِبْ] (ص) = بایسته، بایست ناگزیر	وافد [وَاْفِدْ] (ص) = آئنده پیک، پیام آورنده
واحد [وَاِحْدْ] (ص) = یک، یکی، یگانه، یکتا، تک، ته	وافر [وَاْفِرْ] (ص) = فراوان، بسیار، چندین، بی اندازه، فره، مالا مال، گشن، کشن، وسناد، نهمار
وارد [وَاْرِدْ] (ص) = رسیده، درآینده روا، بجا	وافی [وَاْفِیْ] (ص) = رسا، بسنده راست
واسطه [وَاِسطَهْ] (ص) = پایمرد، میانجی، میانه دار	واقع [وَاْقِعْ] (ص) = راست، درست آمده بوده رسیده شده رخ دهنده، افتاده
واسع [وَاِسعْ] (ص) = فراخ، گشاد، پهناور	واقعا [وَاْقَعًا] (ق) = برآستی، بدرستی، بیگمان، خیزان افتان
واصف [وَاِصفْ] (ص) = ستاینده، ستایشگر	واقعه [وَاْقَعَهْ] (ص) = سرگذشت رخ دهنده، پدید آئنده، فتاده، رویداد، پیش آمد
واصل [وَاِصِلْ] (ص) = پیوند خورنده، پیوسته رساننده، رساننده، رسا آمده	واقف [وَاْقِفْ] (ص) = آگاه، دانا، کارآزموده، داننده سر پا، ایستاده، برخاسته
واضح [وَاِضِحْ] (ص) = آشکار، پیدا، نمایان، روشن، هویدا، نمودار، نموده، وُغِست تابان نااندیش، هر آینه، هر آینه، هاینه، هاینه	والد [وَاِلِدْ] (ص) = پدر
واضع [وَاِضِعْ] (ص) = آفریننده، سازنده نهنده، گذارنده	والده [وَاِلِدَهْ] (ص) = مادر
	واله [وَاِلَهْ] (ص) = شیدا، فریفته، بیدل، سرگشته کالفته، کالنه
	والی [وَاِلِیْ] (ص) = استاندار دوست
	واهب [وَاِهِبْ] (ص) = بخشنده، دهنده جوانمرد

واهمه [وَاهِمَةٌ] (ص) = ترس، بیم //	وحشت [وَخْشَتْ] (!) = ترس // اندوه، ورق
شکوهیدن، شگهیدن // گمان	دلتنگی // تنهایی // بلغمانی
واهی [وَاهِي] (ص) = سست، پوچ // کهنه،	وحل [وَحْلٌ] (!) = گل، گل ولای
پوسیده // بی پایه	وحوش [وَحُوشٌ] (اِج) = ددان، جانوران
وبال [وَبَالٌ] (م ص) = رنج، دشواری،	وحشی (ف.ع.)
سختی // بدفرجامی // گیرایی	وحی [وَحْيٌ] (م ص) = پیام فرستادن، فرتاب
وتر [وَتْرٌ] (!) = زه، زه کمان	وحید [وَحِيْدٌ] (ص) = یکتا، تک، یکه،
وناق [وَنَاقٌ] (!) = خرگاه // خانه // بند،	یگانه، تنها // سرآمد // جداگانه، جدا //
ریسمان، زنجیر	گوشه گیر // واپس // یک تنه، یکرو
ونوق [وَنُوقٌ] (م ص) = استوار بودن، استواری	وخامت [وَخَامَتْ] (م ص) = ناگوار بودن،
وجاهت [وَجَاهَةٌ] (م ص) = زیبایی،	ناگواری // زیان آوری // گرانی، گران باری //
قشنگی، خو برویی // شکوه // روشنایی	بدفرجامی
وجد [وَجْدٌ] (م ص) = شاد بودن، شادی،	وخیم [وَخِيْمٌ] (ص) = دشوار، سخت //
شادمانی // شیفته بودن، شیفتمگی	سنگین، گران // ناسازگار // بدفرجام،
وجوب [وَجُوْبٌ] (م ص) = بایست بودن،	بدبایان // زشت، بلگوار
بایستگی // سزاوار بودن، سزاواری	وداد [وَدَادٌ] (م ص) = دوست داشتن،
وجود [وَجُوْدٌ] (م ص) = بودن، هستی،	دوستی // آرزو داشتن
بودباش، بودش // پیدایش // دریافتن،	وداع [وَدَاعٌ] (!) = بدرود، بدرود، خدا
دریافت، یافتن // خویش، خودی // تن،	نگهدار // گسیل، گسی
کالبد، پیکر	ودایع [وَدَائِعٌ] (اِج) = سپرده ها // زنهارها
وجوه [وَجُوْهٌ] (اِج) = راه ها، روش ها //	ودیعہ [وَدِیْعَةٌ] (ص) = سپرده، سپردگانی //
پول ها // روی ها	زنهار
وجه [وَجْهٌ] (!) = گونه، روی، رخ، رخساره،	وراثت [وَرَاثَتٌ] (م ص) = مرده ریگ
چهره، گون، چهر // روش، آهنگ // راه	یافتن، ارث بردن (ع.ف.)
وجه [وَجْهٌ] (!) = پول، زر، دیم، سیم، درم،	وراق [وَزْرَاقٌ] (ص) = نویسنده //
خواسته	کاغذ فروش
وجیه [وَجِيْهَةٌ] (ص) = زیبا، خوشگل،	ورطه [وَرْطَةٌ] (!) = گرداب، زمین پست،
قشنگ، خو برو	گل زار
وحدان [وَحْدَانٌ] (اِج) = یکان	ورع [وَرَعٌ] (م ص) = پرهیزگاری کردن،
وحدت [وَحْدَتٌ] (م ص) = یگانه بودن، یکی	پارسایی کردن
بودن، یگانگی، تنهایی	ورق [وَرَقٌ] (!) = برگ، نفع // تخته // رُخنه

ورقه

ورقه [وَرَقَة] (ل) = برگه، برگ

ورقه هويت [وَرَقِيهِ هُوِيَّتْ] (تر. اض.)

= شناسنامه

وريد [وَرِيْد] (ل) = رگ، سياه رگ

وزارت [وَزَارَتْ] (ل) = فرمانداری، بزرگ

فرمانداری || کاردانی

وزن [وَزْن] (مص) = سنجیدن، کشش،

کشیدن، اندازه گیری، سختن، اندازه ||

آزمودن || سنگینی، سنگ، اباره، هنگ،

گرانی

وزنه [وَزْنَة] (ل) = سنجه || بار

وزين [وَزِيْن] (ص) = سنگین، گران

وساده [وُسَادَة] (ل) = بالین، بالش، ناز بالش

وساطت [وَسَاطَت] (مص) = میانجیگری

کردن، پادرمیانی || سپارش کردن

وسایل «وسائل» [وَسَائِي (ع) ك] (لج) = ساز

و برگ، ابزارها، سامان

وسط [وَسْط] (ص) = میانه، میان || کمر ||

قلبگاہ (ع. ف.)، ناف || میاندار

وسطی [وَسْطِی] (ص) = میانی || انگشت

میانه

وسطین [وَسْطَیْن] (ل) = دو میان

وسع [وُسْع] (مص) = فراخی یافتن || توانایی

پیدا کردن، توانگری

وسعت [وُسْعَت] (ل) = فراخی، پهنا، فراخا،

پهنه، گشایش، گشادی || گنجایش، گنجا،

گنج || جاداری، بزرگی

وسواس [وَسْوَاس] (ل) = دودلی || گمان

وسوسه [وَسْوَسه] (مص) = بلگمان بودن،

بلگمانی، بداندیشی

وسیع [وَسِیْع] (ص) = دامنه دار، فراخ،

گشاد، پهناور، پر پهنا، پهن

وسيله [وَسِيْلَة] (ص) = راه || چاره،

دست آویز، دستاویز || آستانه

وسيم [وَسِيْم] (ص) = خوب روی، زیبا چهره،

زیبا

وصال [وَصَال] (مص) = بهم رسیدن،

رسیدن || پیوستن، پیوند || دیدار || دوستی

بی آمیغ

وصايا [وَصَايَا] (لج) = اندرزها، پندها

وصف [وَصْف] (مص) = ستودن

وصل [وَصْل] (مص) = پیوستن، پیوندیدن،

پیوند کردن، پیوند || چسبیدن، چسبانیدن،

چسبانندن || بستن || جوش دادن || پاره دوختن

وصلت [وَصْلَت] (مص) = پیوستن، پیوند،

پیوستگی || خویشی

وصله [وَصْلَة] (ل) = پاره، تکه، پینه،

وژنگ، دوز، لایحه، پهرو

وصمت [وَصْمَت] (ل) = ننگ || مستی

وصول [وُصُول] (مص) = رسیدن، در رسیدن،

وارسیدن || آمدن، درآمدن، فراز آمدن ||

دریافت کردن

وصی [وَصِي] (ص) = اندرز دهنده

وصيت [وَصِيَّت] (ل) = اندرز || سفارش

(هنگام مرگ)

وصيف [وَصِيْف] (ص) =

خدمتکار (ع. ف.) || برده

وضع [وَضْع] (مص) = گذاردن، نهادن،

هلیدن، نهستن، فرانهادن، نشانندن، نشانیدن،

نهاد || کاستن || سامان دادن، پروردن

وضع حمل [وَضْعَ حَمْل] (تر. اض.) =

زایمان || بار نهادن

وضوء [وُضُوءَ] (مص) = دست نماز گرفتن، آبدست، پادیاپ	وفور [وُفُورٌ] (مص) = فراوان گردیدن، فراوانی، بسیاری، افزونی، بسیار
✓ وضوح [وُضُوحٌ] (مص) = پرده برافکندن، پیدا آمدن، پیدا شدن، روشن شدن، همواری، فرانمودن، پیدایی، هویدایی، آشکارایی درز کردن	وقاح [وَقَّاحٌ] (ل) = بی‌شرمی، بی‌آزرمی شوخی لاف نامردی اوستاخی، گستاخی
✓ وطن [وَطَنٌ] (ل) = زادبوم، میهن، زادگاه، جای باش، زانیج	✓ وقاحت [وَقَّاحَتٌ] (مص) = بیشرمی، بی‌آزرمی شوخی، لاف نامردی اوستاخی، گستاخی
✓ وظایف «وظائف» [وِظَايِفٌ] (ل) = داره‌ها کارها	وقاد [وَقْدًا] (ص) = تیزهوش، زیرک
✓ وظیفه [وِظْفَةٌ] (ص) = کار راستاد، رستاد، داره، ورستاد، ماهیانه، بیستگانی	✓ وقار [وَقَارٌ] (ل) = شکوهمندی آرامیدگی، آهستگی سنگینی بردباری، فراخ حوصلگی (ف.ع.) آسا
✓ وعاء [وُعَاءٌ] (ل) = آوند، خنور	✓ وقایع [وَقَائِعٌ] (ل) = جنگ‌ها، پیکارها سرگذشت‌ها، رویدادها، پیش آمدها
✓ وعاظ [وُعَاطٌ] (ل) = پند دهندگان، اندرزگران	وقت [وَقْتُتٌ] (ل) = انگام، هنگام، هنگامه دم، گه، گاه روزگار زمان
✓ وعد [وَعْدٌ] (مص) = مژده دادن، نوید دادن پیمان بستن	✓ وقت طویل [وَقْتُتٌ طَوِيلٌ] (تر. اض.) = دیرباز
✓ وعده [وَعْدَةٌ] (ل) = نوید، مژده پیمان	✓ وقح [وَقِيحٌ] (ص) = بی‌شرم، بی‌آزرم، پررو
✓ وعظ [وَعْظٌ] (مص) = پند دادن، پندیدن، اندرز، پند	✓ وفر [وَقْرٌ] (مص) = سنگین گردیدن، سنگینی گران گشتن بردباری کردن
✓ وعید [وَعْيٌ] (مص) = ترساندن نوید بد دادن	✓ ✓ وقع [وَقَعٌ] (مص) = فرود آمدن، فرود آیی
✓ وعا [وَعَا] (ل) = جنگ، کارزار	✓ ✓ وقف [وَقْفٌ] (مص) = ایستادن، ایست، درنگ ساکن کردن (ف.ع.) ، دهش، دستیانه
✓ وفاء [وَفَاءٌ] (مص) = انجام پذیرفتن، انجام یابننگی دوستی، پیماننداری مردمی	✓ ✓ وقفه [وَقْفَةٌ] (ل) = ایست، درنگ
✓ وفات [وَفَاتٌ] (مص) = درگذشتن، جهان را بدرود گفتن، مرگ	✓ ✓ وقود [وُقُودٌ] (مص) = افروخته شدن هیزم، فروزینه آتش
✓ وفاق [وِفَاقٌ] (مص) = همراهی کردن، همراهی، سازواری یکدلی، دوستی	✓ ✓ وقوع [وُقُوعٌ] (مص) = رسیدن، پیوستن، روی نهادن، پیش آمدن، رخ دادن فرود آمدن، اوفتادن، پرت شدن، آشکوخیدن، شافیدن
✓ ✓ وفق [وَفَقٌ] (مص) = سازگار بودن، سازگاری، سازواری	

وقف / وَقُوف [(ص) = درایستادن، استادن]	وله [(مَص) = سرگشتگی داشتن، شیدایی داشتن، فریفتگی
ایستادگی کردن، پافشاری، پایداری، استادگی دانستن، دانایی، آگاهی یافتن، آگاه شدن، کاردانی	ولی [(مَص) = سرپرست، نگهبان]
واقیع [(مَص) = بیشرم، بی آرم، بدکردار، ناشایسته، پررو	پایندان خداوند دوست
وکالت [(مَص) = کارداری]	ولید [(مَص) = نوزاد، کودک]
واگذاری جانشینی	ولید بنده
وکیل [(مَص) = کاردار، نماینده، گماشته، کارگزار، فرستاده، کارساز، فرسته کارران دادگو	ولیعهد [(مَص) = (تر. اض.) = جانشین، جایستا، شاهپور
ولاء [(مَص) = پیایی کردن، پیوستگی	ولیمه [(مَص) = (تر. اض.) = جانشین، جایستا، شاهپور
کردن، پیایی آمدن، پیوستگی دوستی کردن	ولینعمت [(مَص) = (تر. اض.) = خداوندگار بزرگ
ولات «ولاء» [(مَص) = استانداریان، فرمانروایان	ولهه [(مَص) = بار هنگام
ولادت [(مَص) = زادن، زاییدن، زایش هنگام زاییدن	وهاب [(مَص) = نیک بخشنده، بسیاربخشنده
ولایت [(مَص) = سرپرستی، کارداری پادشاهی، فرمانروایی دوستی شهرستان، استان	وهاج [(مَص) = فروزان، فروزنده، افروخته، تابان، درخشنده
ولد [(مَص) = فرزند، زاده، پور، پسر	وهب [(مَص) = بخشیدن، بخشش
ولع [(مَص) = آزمند گردیدن، آزمندی خواهش کردن	وهم [(مَص) = پنداشتن، انگاردن، انگاشتن، پنداشت، پنداره، انگاره
ولیع [(مَص) = آزمند شدن، آزمندی (ص) = بسیار آزمند	شیکوهیدن، ترس، بیم اندیشه در دل گذشتن، گمان بردن
ولوله [(مَص) = فریاد کردن، بانگ کردن، شور، جوش و خروش	وهن [(مَص) = خوار شمردن سستی گردیدن، سستی
	ویحک [(مَص) = (ق) = وای بر تو خوشابر تو
	ویل [(مَص) = (ق) = دردمندی بر تو باد سختی



هابط [هَابِط] (ص) = فرود آینده، نشیبنده، بزیر آینده	هجاء [هِجَاء] (مص) = برشِ سخن، بخشِ واژه
هاتف [هَاتِف] (ص) = خواننده آواز دهنده، بانگ کننده	هجر [هَجْر] (مص) = جدایی کردن، جدا شدن، دورگشتن، جدایی، دوری
هاضمه [هَاضِمَة] (ص) = گوارنده گوارش نیروی گوارش	هجران [هِجْرَان] (مص) = جدایی کردن، دوری کردن جدایی کشیدن
هابل «هائل» [هَاعِل] (ص) = ترساننده، ترسناک	هجرت [هِجْرَت] (مص) = دور شدن، کوچیدن، جداشدن، جدایی فاتوریدن
هباء [هَبَاء] (!) = گرد رایگان کم خرد	هجو [هَجْو] (مص) = نکوهیدن، نکوهش کردن دشنام دادن
هبوب [هَبُوب] (مص) = وزیدن باد، وزش باد بیدار شدن برآمدن طلوع کردن ستاره (ع.ف.)	هجوم [هُجُوم] (مص) = تاختن، تاخت آوردن، تاخت زدن، تازیدن، تاخت، تاز دستبردزدن انداز بناگاه آمدن
هبوط [هُبُوط] (مص) = پایین آمدن، فرود آمدن خوارشدن	هدایا [هِدَايَا] (إج) = پیشکش ها، ارمغان ها
هیه [هِيَه] (مص) = بخشیدن، بخشش، دادن، دهش	هدایت [هِدَايَات] (مص) = راهنمایی کردن، راه نمودن، رهنمونی کردن
هتاک [هَتْتَاك] (ص) = مرد پلید، پرده در، آبدهان، بدزبان	هذر [هَذَر] (مص) = هرز شدن، هرزه رفتن بیهوده شدن تباه شدن، پامال شدن برباد رفتن
هتک [هَتْك] (مص) = رسوایی کردن، آبرو بردن، پرده دری کردن، پرده برانداختن، پرده دریدن شکافتن، ربودگی	هدف [هَدَف] (!) = آرمان آماج، نشانه، تموک
هجاء [هِجَاء] (مص) = نکوهش کردن، نکوهیدن، سرزنش کردن دشنام دادن، بد گفتن، بدگویی کردن	هدهد [هُدْهُد] (إ) = شانه بسر، پوپو، بدبدک، پویک، پویه، مرغ سلیمان، پوپو،

هدی	مرغ نامه آور	هم [ه م م] (مص) = اندوهناک بودن //
هدی [ه د ی] (مص) = راه نمودن، رهنمونی،	اندیشه کاری درس داشتن	
راهنمایی // راست راهی	همام [ه م ا م] (ص) = سرور بزرگوار، سرور،	
هذر [ه ذ ر] (مص) = بیهوده گفتن، بیهوده	بزرگ	
گویي // بیهوده	همت [ه م م ت] (ا) = خواست، آرزو،	
هرج [ه ر ج] (مص) = در آشوب افتادن،	آهنگ // کوشش، تلاش // والامنشی	
آشوب، شورش	هممه [ه م م ه] (مص) = جنگیدن،	
هرج و مرج [ه ر ج م ر ج] (ا. مر.) = آشوب،	جنگال کردن // لُندلند کردن، عُز زدن،	
آشفته گی، آوار، درهم آمیختگی،	زکیدن، دندیدن	
خرتوخر (کنا.)، تَلاج	هوا [ه و ا] (ا) = باد، دم	
هرم [ه ر م] (مص) = کلان سال شدن، سخت	هودج [ه و د ج] (ا) = کجاوه، کجابه، کزازه،	
پیرگردیدن، پیری	کزازه، کجبه، کجوه	
هروله [ه ر و ل ه] (مص) = لُکه لُکه رفتن،	هوس [ه و س] (ا) = آرزو، خواهش، بویه،	
دویدن، بویه	خواست دل	
هزال [ه ز ا ل] (ص) = شوخ، لاغ گو،	هول [ه و ل] (مص) = سهم بزدن، ترس	
یاوه گو	داشتن، بیم داشتن، هراس داشتن	
هزل [ه ز ل] (مص) = شوخی کردن، تماخره،	هوی [ه و ا] (مص) = مهر داشتن، دوست	
لاغ // بیهوده گفتن، بیهودگی	داشتن // آرزو داشتن، خواهش، خواسته	
هزیمت [ه ز ی م ت] (ا) = پراکندگی // پشت	هویت [ه و ی ت] (ا) = چگونگی //	
بدشمن // گریز، گال، گریغ // شکست	شناسایی، شناسنامه // هستی	
هضم [ه ض م] (مص) = گوارش یافتن،	هیاکل [ه ی ا ک ل] (ا ج) = پیکرها، کالبدها	
گوارشت // شکستن	هیبت [ه ی ب ت] (مص) = ترس داشتن، بیم	
هلاک [ه ل ا ک] (مص) = مردن، درگذشتن،	داشتن // پرهیز کردن // بزرگی کردن، شکوه	
نیست شدن، جان سپاردن، نیستی، نابودی //	داشتن	
ادرنگ	هیئت «هیأت» [ه ی ع ت] (ا) = پیکر،	
هلاکت [ه ل ا ک ت] (مص) = مردن	ریخت // ساز، سازمان	
هلال [ه ل ا ل] (ا) = ماه نو، ماهیچه، مهچه //	هیجان [ه ی ج ا ن] (مص) = برانگیخته	
گوشواره فلک (کنا. ف. ع.)، کشتی زر	شدن، برانگیخته گشتن // شوریدن، شور،	
(کنا.)	شورش // خشمناک شدن، خشم // آشفته	
هلم [ه ل م] (ص) = هریسه // چسبنده	شدن // خروشیدن // جوشیدن، جوش و	
	خروش // برانگیختن	

ی

یأس [یَئِسَ] (مض) = نومید شدن، دلسرد ✓	یعنی [یَئِسَ] (فعل) = آرش، چم، چیم، یهود
شدن، دل شکسته شدن، نومیدی، دلشکستگی	یَقِظُ [یَقِظُ] (ص) = هوشیار بیدار
یاثسه [یَاثَسَ] (ص) = زن نومید نازا	یقین [یَقِیْنُ] (ع) = بی گمان آوار،
یانع [یَانِعَ] (ص) = رسیده، میوه رسیده	آور، آوری
یباب [یَبَابَ] (ع) = ویران	✓ یقیناً [یَقِیْنُ] (ق) = راست، بی گمان،
✓ ییس [یُیْسَ] (مض) = خشک شدن	بی گفتگو، سددرد
✓ ییوست [یُیْوَسَ] (مض) = خشکی	✓ یم [یَمُ] (ع) = دریا
رودل	یم [یَمُ] (ع) = خجستگی، فرخندگی،
یتیم [یَتِیْمٌ] (ص) = بی پدر، پدرمرده،	نیک بختی
بیکس	✓ یمین [یَمِیْنُ] (ص) = راست، دست راست
✓ یحتمل [یَحْتَمِلُ] (فعل) = گیو، شاید،	سوگند
مگر، همانا، تواند بود	ینیع [یَنِیْعُ] (ص) = رسیده میوه، رسیدگی
یسار [یَسَارٌ] (ع) = توانگری	میوه بالیدگی، رسایی
✓ یسار [یَسَارٌ] (ص) = چپ دست چپ	یوم [یَوْمٌ] (ع) = روز
✓ یسر [یُسِرُ] (مض) = آسان شدن، آسانی	یهود [یَهُودٌ] (ع) = تیداک
توانگری	



بخش دوم

برخی از واژه‌های بهم پیوسته

(ترکیبات) عربی - فارسی

آ

- بی انقطاع (بلا انقطاع) [ق] = پیوسته، پیایی
- بی تأمل (بلا تأمل) [ق] = بی‌درنگ
- بی‌تردید (بلا تردید) [ق] = بی‌گفتگو، بی‌گمان
- بی‌توقف (بلا توقف) [ق] = بی‌درنگ
- بی‌نمر (بلا نمر) [ص] = بی‌بر

ا

- بی‌حاصل (بلا حاصل) [ص. مر.] = بی‌بر
- بی‌حد (بلا حد) [ص. مر.] = بی‌اندازه، بی‌کران
- بی‌حساب (بلا حساب) [ص. مر.] = بی‌شمار، بی‌اندازه || بی‌هوده، نادرست
- بی‌حس (بلا حس) [ص. مر.] = کرخت
- بی‌حیاء (بلا حیاء) [ص. مر.] = پرده‌دریده، بی‌چشم‌ورو (ی)
- بی‌خبر (بلا خبر) [ص. مر.] = ناگاه
- بی‌رونق (بلا رونق) [ص. مر.] = بی‌آب
- بی‌سبب (بلا سبب) [ق] = خودبخود
- بی‌شک (بلا شک) [ق] = بی‌سخن، بی‌گمان
- بی‌عرضه [ص] = بیکاره، بی‌ارزش، چولمن، ناشایست
- بی‌عقل [ص] = بی‌خرد
- بی‌قرار [ص] = ناآرام، بی‌تاب، ناپایدار، ناشکیبا
- ابدی (ا. من.) = همیشگی، جاودان
- بی‌کران، پایا، پاینده، جاوید، جاودان
- احرام بستن [مص] = آهنگ کردن
- احتمالی (ا. من.) = گمانی.
- اسطوری (ا. من.) = داستانی
- اصلی (ا. من.) = بنیادی، ویجرت
- انقلابی [ص. من.] = آشوبی، شورش
- اهلی (ا. من.) = خانگی، رام شده
- ای‌والله (ق) = آفرین، درست است، راست است

ب

- بعد وفور [ق] = فراوان، بسیار
- بحری [ص. من.] = دریایی
- بی‌اساس (بلا اساس) [ص] = بی‌پایه

بی نظیر [ص] = یکان، بی مانند، بی همال
بی نهایت [ص] = بی انجام، بی پایان،
بی کران

ت

تاریخی [ص. من.] = باستانی || داستانی
تعلیم و تربیت [تر. عظ.] = آموزش و پرورش

ث

ثلاثی [ص. من.] = سه تایی، سه واژه ای، سه
حرفی (ف. ع.)

ج

جبلی (ا. من.) = نهادی، سرشتی، گهری
جذب کردن [مص] = ربودن، در ربودن،
درکشیدن
جذی [ص. من.] = درستکار، راستکار ||
کوشا، باپشتکار
جریان نهر [تر. اض.] = آبرفت
جزئی (جزئی) [ص. من.] = کم، اندک
جعلی [ص. من.] = ساختگی
جمهوری [ص. من.] = مردمی || همگی
جهت چه [ادات پرسش] = چرا، برای چه

ح

حجاری (ا. من.) = سنگتراشی
حد زدن [مص] = سزا دادن، کیفر دادن

حدیدی (ا. من.) = آهنی، آهنین
حرامزاده [ص. مر.] = ناپاک زاده، خشوک،
سیند، سنده || بسیار زیرک، غول، داغول
حسابی [ص. من.] = درست، درستکار
حقه باز [ص. مر.] = تردست، نیرنگ باز
حقیقی [ص. من.] = درونی || راستینه،
راستین، درست
حکمران [ص. مر.] = فرمانروا
حلاجی (ا. من.) = پنبه زدن، زیر و رو
کردن || سنجیدن، رسیدگی کردن
حلقوی [ص. من.] = گرد
حمامی (ا. من.) = گرمابه بان
حمد و ثنا کردن [مص] = درودن، ستایش
کردن، ستودن، آفرین کردن
حوضچه [ا.] = آبن

خ

خارجی [ص. من.] = بیگانه، بیرونی، انیران
خیازی (ا. من.) = نانوایی، نانواگری
خصوصی [ص. من.] = خودمانی || ویژه
خلاصی (ا. من.) = رهایی، آزادی،
وارستگی || رستگاری
خیاطی (ا. من.) = دوزندگی، درزی،
دوخت و دوز، دوز، کوک

د

داخل کردن [مص] = فرو کردن، خلانیدن
در این حیص و بیص [ق] = در این گیر و دار،
در این میان

درعوض درعوض [ق] = بجای

ص

دنیای [ص. من. = این سرایی، این جهانی، جهانی

صافی [ا. من. = پالونه، آبکش

صبحانه [ا. من. = چاشت، ناشتایی

صحت و سقم [تر. عط. = درستی و نادرستی

صوری [ص. من. = آشکارا

صوفی [ا. من. = پشمینه پوش

صیرفی [ا. من. = سره گر، گوهرشناس ||

چاره گر

صیفی [ص. من. = تابستانی، میوه

تابستانی || سبزیجات

ض

ضد عفونی [ا. مر. = گندزدایی،

ضد و نقیض [تر. عط. = ناجور || آخشیج،

خشبیج

ط

طبقه زمین [ص. من. = چینه

طرفدار [ص. مر. = پشت، پشتیبان، فرادار

طفیلی شناس [ص. مر. = انگل شناس

طولانی [ص. من. = دراز، دامنه دار، دراز

آهنگ || آهازیده، آهته

ظ

ظلمانی [ص. من. = تاریک، تار، تیره

شجره نامه [ا. مر. = بن زاد

شفاهی [ص. من. = زبانی

ش

ع

عایدی [ا. مر.] = باژ || درآمد

عدلیه [ا.] = دادگستری

عدم اتحاد و اتفاق [تر. اض.] = دودستگی

عربی [ص. من.] = تازی، تازیک
(شهرنشین یا بدوی)

عزادار [ص. مر.] = سوگوار

عفونی [ص. من.] = پلشت

علنی [ص. من.] = آشکارا، هویدا

عمومی [ص. من.] = همگانی

غ

غرق شدن [مص.] = فرو رفتن، فرو شدن

غریزی [ص. من.] = نهادی، سرشتی

غضبناک [ص. مر.] = خشم آلود، توندیه،

دژ آلود، آرغده، ارغنده، غرواش

غنی و فقیر [تر. عط.] = بود و نابود، دارا و ندار

ف

فاضلاب [ا.] = پارگین

فدوی [ص.] = بنده، برده || جان سپار

فسق و فجور [تر. عط.] = ناپاراسایی، آلاش،

ناپاکی

فضولی [ا.] = یاوه گویی، زبانشناسی

فطری [ص.] = بنیادی، گهری، نهادی

فلک زده [ص.] = بدبخت، بی نوا

فلکی [ص. من.] = آسمانی

ق

قبرستان [ا.] = گورستان، مرغزن

قحطی [ا. من.] = خشکسالی، نایابی،

دوشیاری

قدامی [ص. من.] = پیشین، پیشی، جلویی

قدم بقدم [ق.] = پایا، پی در پی

قد و قامت [تر. عط.] = بالا، بروبالا

قدیمی [ص. من.] = کهنه، دیرین، دیرینه

قطع و فصل [تر. عط.] = بریدن، جدایی

قلعه بلند [تر. وص.] = ایردژ

قلعه کهنه [تر. وص.] = کندز، دژ کهن

قلیل و کثیر [تر. عط.] = کم و بیش، بسیار

قماش لطیف [ا.] = آقبانو

ک

کاهلی [ا.] = سستی، ناتوانی، تنبلی،

فرویش

کتبی [ص. من.] = نوشتنی، نوشتاری

کلی [ص. من.] = همگانی

ل

لغت نامه [ا.] = فرهنگ، فرهنگ، فرهنگ،

واژه نامه

لوزی [ا. من.] = بادامی

م

مرجانی [ص. من.] = بُسِ دین || سرخ، گلگون

مریضخانه . مریضخانه [!] = بیمارستان، هروانگه
 مضاف به اینکه [عبارت قیدی] = باینکه،
 گذشته از اینکه
 نفع و ضرر [تر. عط.] = سود و زیان
 نقليه [!] = بارکشی، ترابری، چارپایی،
 باربری

مطلا کردن [مص] = اندودن
 معبد آتش [!] = آذرکده، آتشکده
 معطل شدن [مص] = درنگ کردن، ایستادن
 مسیحی [ا. من.] = ترسا، ترسکار، چلیپایی
 معنوی [ص. من.] = درونی، آرشی، چمی
 مفرری [ا. من.] = همیشگی، بیستگانی،
 ماهیانه، سالیانه، دریافتی همیشگی،
 ورستاد، راستاد
 موروئی [ص. من.] = پدري || از گذشته مانده
 واقعی (ص. من.) = درستی، راست درست،
 راستینه، راستین
 وحشی [ص. من.] = دام، دد || رمنده،
 بدرام || کوهی، بیابانی
 وقتی [ق] = هنگامی، زمانی
 وهمی [ص] = پنداری، گمانی

ن

نامحرم [ص] = بیگانه، نا آشنا



